

Real.

141

1. II

فہرست جلد اول و ابعث و دودی و مجموع الفتاویٰ بالتفصیل طالب

۸۲

۸۱

صفحہ

طالب

- ۲ خط کتاب در حمد و نعت ابا عبد اللہ
- ۲ مقدمہ در افادات فصیل در کیفیت فتویٰ و جواز افتا
- ۶ فصل صلاحیت افتا کلام دارد در سبب الطریقہ
- ۸ فصل در آکام اختلاف عامای دیں از قسم رحمت است
- ۹ فصل در قواعد استخراج فتویٰ کہ مفتی را آزان ناگزیر است
- ۱۳ فصل در کتب معتبرہ و غیرہ مستترہ
- ۱۵ فصل در ترجمہ بعض اقوال بر بعض علامات فتویٰ
- ۱۶ کتاب لاعقادیات تفہیمہ
- فتویٰ ... ممالک ہندوستان کا حکم دار الاسلام دارد
- ۱۷ جہاد در ان نادر و بحر است از ان جے قائمہ
- ۲۱ فتویٰ ... در احکام انعام علوم و جواز خواندن انگریزی بقدر حاجت

فتویٰ — در فضیلت علما و در تقییر خیرات

۳۶ بعض علما را بر بعض ترجیح دادن جائز است

۳۰ فتویٰ — حکم بعض ملایان که علما را در مجلس سوال شرعیه کنند

۳۲ فتویٰ — طالب را میرسد که مانع اجازت والدین بطالب عالم بیرون روند

۳۳ فتویٰ — در تحقیق مدعت و انقسام آن ما کمال تمذیب

۳۸ فتویٰ — در حکم جرمانه گرفتن رئیس از تابعین خود

۳۹ فتویٰ — در جریمه بوسیدن دست دایه بزرگان تهرگان

۴۰ فتویٰ — طویل و اباست نکو بایر ائین عقابیه و نقابیه

۴۸ فتویٰ — باسلام زانند از سه روز کمام نکردن گنبد

۴۹ فتویٰ — حکم حمام و مصافحه و خودنوشت با مشرب کس اهل کتاب

۵۲ فتویٰ — گهر آکاجی که در بنگاله از مریض حاضرند طالع است

۵۳ فتویٰ — سو راخ کردن گوسن و سر و خور نیدن حرام

۵۴ فتویٰ — پوشانیدن زیور و ملوحات محرمه مراطفال دگور را

۵۶ فتویٰ — در جریمه دادن چهار چوبه و حکم سالیجه قبل ظهور مرض

۵۸ فتویٰ — در گوشت گاو زاغی پاره گوشت خنجر انداخت

فتویٰ — حکم خوردن طعام در خانه سو و وار و زن

۵۹ کپی در اقصه و گرفتن هدیه اوستان

ذکر چیست و اجاب دعوت آن در کدام صورت

مفید

مطالب

- ۶۰ حرام و مکروه و از کدام ضیافت اجتناب کردن واجب
- ۶۱ فتوی — مرد از مکروه علی الاطلاق تحریمی باشد یا تنزیهی
- ۶۲ — فتوی — حکم سنا رعت جهت مدد رشتینی در ضیافت
- ۶۳ فتوی — حکم خوردن ماهی کبیر که زائد از یکمن باشد حرام نیست
- ۶۴ فتوی — حکم سکر دو باره که از استخوان حیوان
- ۶۵ مرد و صاف نمایند و عات خوردن آهک بابرک تنبول
- ۶۶ حکم سائل که جهت تکثیر مال بالکفایت سوال می کند
- ۶۷ فتوی — حکم خیرات گرفتن از هندود و فقرای هندود را خیرات دادن
- ۶۸ فتوی — بزرگان را قبله و کعبه گفتن یا نوشتن تعظیما جائز
- ۶۹ فتوی — در خانه خدا برای تعظیم عالم ایستاده سلام کردن جائز
- ۷۰ فتوی — بیان رسومات بدعیه سادی و حکم دلی نابالغ که این رسوم کند و حکم شخصی که شریک مجلس بدعت گردد
- ۷۱ فتوی — استعمال چرم و چری حیوان مرده و انتفاع از آن
- ۷۲ فتوی — تعظیم مصحف واجب است یا نه و مقطوع الیدین را
- ۷۳ مصحف از پانوستن رد انباشد
- ۷۴ فتوی — کیفیت و کمیت کنه کبیره و مرئی آن
- ۷۵ کافراست یا نه و منفعت ران ممکن است یا نه
- ۷۶ فتوی — هدیه هندود یا کتابی قبول کردن و خوردن آن

خطاب

مفتی

۸۵ که بنود می سازند جایز

۸۶ فتوی - زنا نوسام کبیر السن ضروری است یا نه

۸۷ فتوای طوطی تقابله و اجب است یا نه سوال اول و جواب آن

۸۸ سوال دوم تقابله بلا تعیین و جواب آن

۸۹ سوال سوم نام تأفیف و غیره و جواب آن

فتوی - تمام قرآن از استاد دنیا سوخته و اجازت تعلیم دیگران

۹۰ از و عاقل بزرگ و دیگر آنرا تعلیم کردن جائز است یا نه

۹۱ فتوی - دو کس در یک عمرش با هم خلقی جائز نیست و صبی و صبیبه

۹۲ تیر بهر دو سانگی از مادر و پدر جدا کرده خواهند شد

۹۳ فتوی - صبیحه رحم واجب است و تحفه بتقریب شب رات

۹۴ و عید بین نزدیکان و دوستان فرستادن جائز است

۹۵ فتوی طریقه - در حکم نان پاد که از تاتاری مسکرم ساخته میشود

۹۶ فتوی - نه کردن غله جات جهنت گران فردشی جائز نیست

۹۷ فتوی - در دیشی گوید که خدا را چشم مرید و ام دکند و کند

۹۸ فتوی - قطع سر و طفل مولود از مبعومات شرعیه نیست

۹۹ بیکه از دست خاص قطع نمودن افضل است

۱۰۰ فتوی - سیدم که سبب شینجین می نماید تکفیرشان جائز

۱۰۱ فتوی - مفتی سعد الله صاحب در بیکه بنند و بنگاله حکم

مطلب

مفید

- دار الاسلام در رد و سود کردن از کور سنت و غیر آن حرام ۱۱۹
- فتوی — حکم قاتل کو و غیب کو و طایین که از قاتل و رمل
غیب کوئی می کنند ۱۲۴
- فتوی — حکم آموختن یا آموزاندن جادو و سحر که اکت ۱۲۶
- فتوی — اطعام و لیسر تا کی مسنون باشد حکم اجابت دعوات آن ۱۲۷
- رساله فاتحه مسنون و ایصال ثواب ای اموات مفید و مشروع ۱۲۹
- طعام صدقه را حاضر آورده فاتحه خواندن مشروع و مسنون است ۱۳۳
- بذل مال جز از عرس و عمارت و هند که مثل فاتحه عرفیه بنگار است ۱۴۰
- بیان فاتحه خوانی که نه در سول مقبول و نه عمل آن فرموده اند ۱۴۱
- الزام سنگرمین متعصبین که طعام فاتحه اسفل لعم خنزیر سیگاویند ۱۴۶
- بیان هر بدعات مرسومه فاتحه که اجتناب از آن واجب ۱۴۹
- نقل فتوای علما و فضیای که اسطر در جزو فاتحه مذکور باحضار طعام ۱۵۰

کتاب العبادات

- فتوی — اگر استنجا فقط از آب کنند و کاو خنجیر نه ۱۴۵
- و عکس آن طهارت حاصل شود
- فتوی — ماهی را بیان که آنرا جهنمگاری چنگاری گویند طلال ۱۴۶
- فتوی — خد مینگاری و خان مانگری نصاری و خریدن خر
و گوشت خوک اعیاناً برای او شان شرعاً جایز است ۱۴۷

منه

مطابق

فتوی — کیفیت سلام و رد سلام و کراکه ام گوید

۱۴۷ و در کدام صورت سلام در سلام ممنوع بود

۱۴۸ فتوی — حکم تارک صاوة و صوم و منکر آنها و استخفافات منین چه

۱۵۰ فتوی — در گورستان و مسجد بکه در آن ساخته نماز مکروه

۱۵۰ فتوی — در زمان و مکان واحد صاوة واحد را چه اجداد خواندن گناه

۱۵۱ فتوی — حکم شخصی که ترک جماعت را مباح گوید و لایم خود را شیطان خواند

فتوی — عالم فاسق و فاجر لایم خود را باستاناد امانه

۱۵۲ العلماء کفر کافر خواند کاشمش چیست

فتوی — جماعتی در مسجدی حاضر شده نماز شروع نمود

۱۵۳ مصایح صابق صاوة خود را قطع کرده شریک جماعت خواهد شد یا نه

۱۵۴ فتوی — ترک مسجد، سهو، مصیبت است و جماعت عظیمه ترک آن جائز

فتوی — در تشهد انگشت برداشتن منات است و

۱۵۵ اشاره بچه طور کند و اسرار اشاره و فائده آن چه

فتوی — از امام جاهل یا فاسق تخلف در زیاده در

۱۵۸ مسجد امام الفضل رقتن حاضر و ادلی است

فتوی — غیر مستحق امامت بزور امامت کند در جنازه

۱۵۸ و غیره افتد ای وی کردن میرسد یا نه

فتوی — جاهلی شارب خمر و زانی است امامت

و ریاست وی جائز باشد یا نه و ریاست وی روا نیست ۱۵۹

فتوی - امامت نابینا در فرض مکر و استیفاء و در کراهی مکر و نه ۱۵۹

فتوی - بیرون آمدن امام جهت نماز عید بین در فناء

مهر و میه آن منون ۱۶۵

فتوی - بهاءت استیغمال عالم دین طالب العلم را بجماعت

مسجد حاضر نشدن جائز است یا نه ۱۶۱

فتوی - برای مسافر قصر سنت جائز است یا نه ۱۶۲

حاکم قصر صلوٰۃ چاکر و تابعدار و تفصیل آن ۱۶۳

فتوی - مگردانیدن روی خطیب بجانب چپ و راست

و هم بالا رفتن در وقت دعا کردن بر منبر مدعت است یا نه ۱۶۴

فتوی - یک مسجد را از میان دیوار کرده جدا بجماعت

کردن و بنا کردن مسجد با وجود بودن مسجد دیگر در محله جائز ۱۶۵

فتوی - میان مسجد حشّی و کاهنی فرق است یا نه ۱۶۵

فتوی - اعاده نماز عید بین و جمعه و با جماعت در یک مسجد جهت

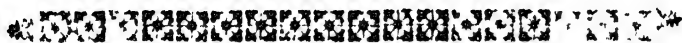
یافتن امام دیگر افضل از اول درست است یا نه ۱۶۶

فتوی - نماز جمعه در بین دیار واجب است یا نه و مانعش گمراه یا چه

و جهت وجوب وی در تعریف مصر که ام قول متبر ۱۶۶

فتوی - تنذیل بعد نماز عید یا قبیل آن گذازن

- مطلب
- ۱۶۸ انما انما باجماعت جائز است یا نه
- فتویٰ — در نماز تکبیر آیت کلمه را مکرر خواندن نمازش صحیح
- ۱۶۸ است یا نه و بر تقدیر ثانی قاطع آنرا کارگو نند حکم ایشان چه
- ۱۷۸ فتویٰ — رفع دین در غیر تکفیر افتاح و نفی را با نیت نیست
- فتویٰ — تحقیق صاع در طل و شفق و غیره که در صدق
- ۱۸۰ و غیره ما معتبر است چیست
- فتویٰ کیفیت نزول قرآن مجید چه بود و کند ام که ام مکلف کرام بنامه
- ۱۸۳ ملاحظه است و جامع قرآن که ام که ام بود و فائده جمع چه بود
- فتویٰ — کیفیت تعظیم بار باری تعالی و رسول صلعم و اصحاب
- ۱۹۱ ای چیست و ذکر ایشان چگونه مستحب است
- ۱۹۲ حاتم — اجماع الاول



* وسمو محمد زهرا حسینی و نعم الوکیل *

این کتاب مستطاب مرغوب شیخ و شای

محبوب صانع احباب مطلوب اولی الالباب

مثل منقلا نایاب ملقب بالقباب

* واقعات دودی *

* وسمو ع الفتاری *

مولف کتبه فاضل ادیب کامل حضرت شیخنا

آقا مولوی عبدالودود الاسلام آبادی حلیه

رحمه الله المعهود البادی مدرس پریمی دینی کالج کاکتہ

باجھوئی جناب مولوی عبدالباری صاحب سونا گزیالی

و جناب مولوی عبدالسبحان داکتر صاحب

باہتمام مولوی محمد اسماعیل صاحب اسلام آبادی

دیکار پر داری منشی احمد علی خان صاحب

در سنہ ۱۳۹۰ھ

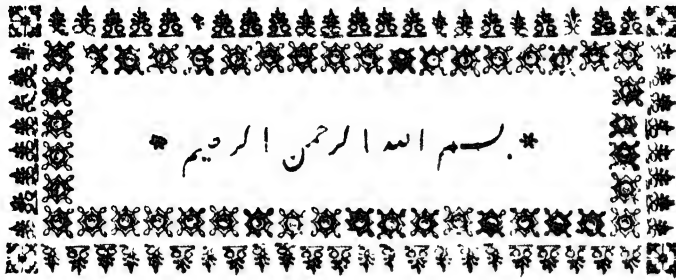
* بہ طبع بروکتی حلیہ انطباع پوشید *

سرکار اقامت مولف بہ صوف واقع مقام

بول ڈانگا متصل ہندو کالج جانب مشرقی آن

پوشید بہر مولف دست نیاب شدنی است

و علامہ مولف مسردق باشد *



* بسم الله الرحمن الرحيم *

الحمد لله الذي افتنى لنا سبده يُغني * وارشدنا الى الطريقة
 الوسطى * و بين لنا سبيل الحلال والحرام * ويسر لنا الطريق
 الموصل الى دار السلام * وهو كتبنا به المبعين المجيد * الذي
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَلِيمٍ حَمِيدٍ *
 والصلوة على سيدنا محمد خير الرسل الكرام * سيد سادات
 العظام * الفاظه الدار النظام * كلام السادات سادات الكلام *
 نجوم الظلام * نهتدي بهافي ظلمات الشك والشبهات *
 ونجتري بها امتتاح الواقعات المغلقات * وعلى اله واصحابه
 الثقات * رتبنا بعيهم اولى الهداية والارشادات * ما دُبَّحت
 القراطيس بنقوش نقوس الكتابة والاخبار * وزينت عروس
 الغباري بخواتيم العلماء الاخيار * اما بعد فيقول

العبد المفتة - رالى المعبود الهادي * عبد الودود الخفسي
 الاسلام آبادي * لما رايت الاحباب لازالوا سائلين * مصريين
 الى مقمقين * بان أولف لهم كتابا مملوا من الوقعات * مشهونا
 من الفتاوي المستخرجات * وان ابين لهم كيفية المفتى وشرائط
 الاستخراجات * وقانون الاستخراج وقواعد الكلمات *
 الفت كتابا كلك * وبدلت جهدي في جمع اقاريل العلماء
 من هنالك * مراعاة لجمع خواطر الاحباب * والاصدقاء من
 اولى الباب * وافادة لكثير من طلبة العلم الذين رايتهم املا *
 لكن لا يقدرون على استخراج الفتوى اصلا * وغالب الفتى في
 هذه المجموعة من استخراجات هذا الحقيق * وبعضها من العلماء
 الآخرين وكلهم ذو فضل وشهير * وسميتها بالوقعات الودودية
 * من الاقاريل المرضيه * ورتبتها على مقدمة مفيدة * وكتب
 وابواب عديدة * وفي المقدمة سبعة فصول * وكل ذلك في
 الفارسية منقول * ليسهل دركه على اكثرين * وليطابق
 الغرف المبيّن * اللهم احعلها خالصة لوجه الكريم *
 وسفيدة لاهل العلم العليم * واحعل سعيي مشكورا * واسمى
 في حملة الصادقين الصالحين مصطورا * واسألك التوفيق *
 وانت خير موفق وديمق * وصل على محمد وآله وسلم * وارحم

آئمة الدين و مشائخه و شرف و كرم *

* المقدمة في الافادات *

* فصل * بدان ای برادر * علمك الله تعالى من خیار

علموه که فتوی دادن نزد بعض علما مکروه است اما اکثرین از اهل
علم و فضل جائز داشته اند بشرطیکه مفتی صلاحیت فتوی دادن
داشته باشد چرا که در حدیث ابی هریره و زید بن خالد و سهل بن
عبید رض وارد است گفته اند که ما حاضر بودیم بجانب رسول خدا ﷺ
پس مردی از مجلس ایستاد و گفت شما را بختی از عز و جل
قسم میدهم قضا کنید در میان من و خصم من موافق کتاب الله تعالی
پس ایستاد خصم وی و او افتد بود از اول پس گفت او صادق
است قضا کنید ما بین ما موافق کتاب الله و دستوری دهیم
مرا تا بگویم پس اجازت داده شد پس گفت هر ایندو سر من
مزدوری این مرد میکرد و بسم با زن این مرد زنا کرده است
پس فدیة داده ام از جانب پسر مذکور کند او کند بستر هر سیدم
چند علای دین را ازین واقعه پس فتوی داده اند مرا برینکه بر
پسر من صد تا زیانه است و شهرداری جیت یک سال و برزنش
رجم است پس این حدیث اول دلیل است بر جواز فتوی
چرا که مرد ثانی گفت که من چند علای دین را ازین واقعه

پرسیده بودم اوشان چنین فتوی داده اند و رسول خدا ﷺ
 فتوای اوشان را انکار نفرمود و نیز درین حدیث دلیل است
 برینکه فتوی دادن جائز است اگرچه غیرش اهل علم و انصار و موجود بود
 ایامی بینید که اوشان در زمان رسول خدا ﷺ فتوی می دادند
 حال آنکه رسول خدا ﷺ زنده موجود بودند و نیز از دلائل جواز فتوی
 فعلی صحابه است رضی الله تعالی عنهم که صحابه کرام رضی الله عنهم
 موافق حوادث و وقایع فتوی می دادند و نیز از ادله جواز فتوی
 توارث مسلمین است که اهل علم و فضل در هر قرن و هر زمان
 فتوی داده آمده اند * و نیز از آیه که می رسد جواز فتوی ثابت میشود
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * و این
 اهل برای جواز است یعنی استفتا کنید و اقعات خود را از علمای دین
 * و نیز برای اهل علم لازم است که استفتای اوشان را
 فتوی دهد چرا که اگر علما فتوی ندهند معنی استفتا چه خواهد بود *
 و بسیار احادیث صحاح دال است بر جواز فتوی و الله تعالی اعلم *
 * فصل در بیان آنکه کدام صلاحیت فتوی دادن دارد *
 بدانکه فتوی دادن سزاوار کسی باشد که اقاویل عامه را
 می شناسد و می داند که از کجی گفته اند * و نیز معاملات مردم را
 خوب می فهمد پس اگر افاضل عامه را می فهمد و مذاهب اوشان را

نمی داند مگر می داند که اگر اربعه درین سماء مستغرق اند لا باس به
 است که بگوید این کار جائز و ان ناجائز و قول او بطور حکایت
 خواهد شد و اگر علمای اربعه در ان سماء اختلاف کرده اند پس
 گفتن می تواند که این جائز است بقول فلان و ناجائز است بقول فلان *
 و جائز نیست که اختیار کند یکی را و جواب دهد بقول بعض حتی که
 نداند دلایل انرا بکنافی بنان الفقیه ابو اللیث رح *

* فصل در بیان شرائط صفتی *

بدانکه شرائط صفتی بسیار است * اول باید که مفتی از
 اهل علم و شرف بود و صلاحیت قوی دادن که بالا مذکور شد
 داشته باشد چرا که اگر اهل علم نباشد اقوال علماء را بجه طور
 فهم غایب و تمیز حلال و حرام امر و نهی و غیر ذلک از کجا کند *
 دوم آنکه مفتی اهل تقوی باشد و از ارتکاب محرمات و مکاره
 و مناهی به پرهیزد و اجرت امری یا کاری که گرفتن آن در
 شریعت ممنوع است مثل اجرت در فتوی و جواب سماء
 شرعی که ممنوع است نگیرد * ف * بدانکه اجرت نوشتن
 فتوی و تیار کردن آن و تصدیق گردانیدن آن از علماء و ثبوت گردانیدن
 مهو و اوشان و امثال آنها گرفتن جائز است چنانچه از کتب
 معتبره لایق مثل رد المحتار و جموی و غیرهما ثابت میشود کما سیظهر

سوم آنکه مفتی نرم دل و کریم بود هرگاه مردمان حاجت خود را نزد مفتی در آورد کسب را شکایت خاطر باز نگردد و در قضای حاجات بندگان خدا حتی الوسع بکوشد بگر اگر معذور باشد چرا که فرمود رسول خدا ص هر که مقتدای مردمان باشد که مردمان با حاجات و مسائل نزدش می آیند بس او از غلت و حاجات و فاقد^۱ شان خود را پوشیده دارد پوشیده خواهد بود خدای عزوجل از غلت و حاجت و فاقد اش در روز قیامت * و باید که مفتی اهل تواضع و نرمی بود و نباشد جبار عزیز و نباشد فظ غلیظ * قال الله تعالى فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتُ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتُ فُظًّا غَلِيظًا الْقَلْبِ لَا نَفَعُوا مِنْ هَؤُلَاءِ الْآيَةِ * چهارم آنکه مفتی مقتدای مردمان و مستم^۲ علایه باشد که کسی در هیچ امر از او استحقار و استکراه نمی نماید چرا که اگر مفتی مراد از استکراه و استنبان باشد عوام الناس انتای او را قبول نخواهند نمود پس اگر فتواش موافق کتاب باشد عوام الناس بابتکار و استکراه آن فتوی آثم و گناهگار خواهند شد * و باید که مفتی اهل فسق و فجور نباشد چرا که فاسق و فاجر بخاطر اجرت یا ضد یا حسد یا نام آردی واقع را متبدل ساخته موافق مراد خود در سازد و حق را ناحق نماید و ناحق را حق قرار دهد و در آن بسیار خرابیها متصور است *

* فصل در اقوال مختلف فیها *

فقیر ابو الیث رح فرموده اند که گروه فقها در مسائل
 مختلف فیها کلام کرده اند بعضی می گویند که هر دو قول مختلف فیها
 صواب است * و بعضی می نمایند یکی از آن دو قول صواب است
 و دیگری خطأ اما از آن گناه مرتفع است و این قول ثانی صحیح
 تر است * و دلائل قول ثانی که اصح القولین است اینکه فرمود
 رسول خدا ﷺ عمر و بن العاص را فضا کن و فتوی ای ده در میان
 این دو کس پس گفت عمر و بن العاص من چگونه فتوی دهم
 یا رسول الله و تو فاضی فرمود رسول خدا ﷺ بلی پس گفت عمر و
 بن العاص چیز فضا کنم و کدام اجر مرا خواهد رسید فرمود حضرت ﷺ
 فتوی ده برینکه اگر در فتوی صواب کنی و آن محض حق باشد مستحق
 دو اجر خواهی شد و اگر در آن خطائی فقط یک اجر خواهی یافت
 قال رسول الله ﷺ ان المجتهد قد یصیب و یرخطی * یعنی هر این
 مجتهد در اجتهاد خود گاهی نظامی کند و گاهی صواب * بستر دانستن
 است که اختلاف علمای دین از قسم رحمت است * قال رسول الله ﷺ
 اختلاف امتی رحمة * یعنی هرگاه دو عالم در یک حادثه اختلاف
 نمایند و در آن حمیت و نامآوری و غرض نفس را دخلی نباشد اختلاف
 مذکور رحمت محض است و در آن رفاہیت و آسانی است جهت

عوام الناس چرا که هر کسی را سیرسد که یکی از دو قول نجات فیها متمسک گردد و بایکی از آن که باغرض خود مرتبط باشد یا آسانی خود در آن می بیند اختیار نماید * قاسم بن محمد روایت کرده است اختلاف صحابه رحمت است میان گروه مسلمین * در روایت کرده است موسی البخیتی از طاهر بن مطرف هرگاه نزدیک صحابه کرام لفظ اختلاف گفته می شد می فرمودند گوی این را اختلاف ملکه بگو این را کشایش و آسانی * قال الله تعالی مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ ط مَلَهُ اَبِيكُمْ اَبُو اِهِيْمَ هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُحْسِنِينَ * یعنی خداوند کریم در دین اسلام حرجی و ضرری جهت کسی باقی نداشته است یعنی اختلاف علمای دین حرج و ضرر همه مقلدین را بالکلیه منفع ساخته است *

* فصل در بیان قواعد استخراج فتوی *

بدانکه حکایت قول ائم و مشایخ روح که آنرا استخراج فتوی نامیدن می توانیم در آن رعایت این اصول مرقومه الذیل بر ضرور است و آن چنین است بر چند قواعد مرتبه ده * * قاعده اول * هرگاه مستفتی صورتی را نزد مفتی پیش نماید مفتی را باید که اول در آن غور و تأمل نماید پستتر از حقیقت و حقیقت صورت مذکوره سوال نماید و در احقاق حق اصرار تمام کند حتی که حق از باطل عیان گردد

پس اگر غرض مستفتی از آن فقط الزام خصم یا ابطال حق
 کسی باشد یا افساد در بندهگان خدا پس مفتی را باید که از آن
 هرگز بیزار کند و از آلودگی فساد دست خود را پاک دارد * و اگر حق باشد
 از مستفتی صورت مسوول را اقامه نماید و اقامه با استنحاج کند
 * قاعده دوم * آنکه مفتی اولاً مستفتی را گوید که جواب سئالات
 در شریعت همین است و حکم همین طور است پس اگر مستفتی
 بگوید که حکم زبانی مرا کافی نیست مراد قرطاسی حکم این سئاله
 نوشته و از طای دگر تصحیح و توكید گردانیده به هند پس درینصورت
 بمفتی اجرت و محنتان خود گرفتن می تواند و در صورت ادلی مفتی را
 حلال نیست که چیزی از مستفتی بگیرد چرا که به ایت کردن
 با و کام شرعی از قسم طاعات است و در جمیع طاعات گرفتن اجرت
 حرام مگر در اذان و اقامت و تعالیم قرآن و فقه نیز متاخرین و سیوای
 این امور از بهر پیکار طاعات در تحت سستی داخل نیست
 چنانکه در رد المحتار مصرح است والله تعالی اعلم *

* قاعده سوم * آنکه مفتی مطابق صورت مرقومه اقوال مشایخ روح
 از کتب معتبره و متداوله فقه تماش نماید پس هرگاه صورتی از اقادیل
 مشایخ بنظر خود در گذرد آنرا در قرطاسی نقل کند بهتر اگر عین
 موافق عاده معاونه که امی قول یافته نشود مگر قریب تر از آن

مطالب دید، میشود باید که صورت مرقوم را با اقوال مستخرج که یافته شده است تطبیق داد، موافق آن در سازنده چند آنکه غرض مستفتی از دست رود و حکم متبدل گردد * * قاعده چهارم *

آنکه اگر مسأله مطاوعه مخالف فیها باشد مفتی به اذان انتساب کرده نقل نماید و علامات قوی که عنقریب مذکور خواهد شد اذان مفتی به منکشف خواهد شد و از قول مرجع هرگز قوی مذکور در محافل مختلف فیها بسیار احتیاط باید کرد * * قاعده پنجم *

آنکه اگر مستفتی صورتی پیش آورد که حکم آن در فقه پس ظاهر باشد و قضا حکم آنرا یا جزوی را اذان جهت شهرت تمامه فرد گذاشته باشد پس مفتی را باید که خود آن حکم را یا جزو حکم مذکور را تصریح نماید و در آن جمله * کما لا یخفی علی من له بصیرة فی الفقه یا کما هو الاظهر عند العقید * و ارسال آنها نوشته تمام نماید * * قاعده ششم *

آنکه اگر صورت مسووله بعینه در کتب معتدوله یافته نشود اما در ضمن مسأله دیگر حکم آن مسأله فهمیده میشود مفتی را باید که آن قول را نقل کند که اذان نیز قوی دادن عند الحائزات روا باشد و در آن لفظ * کما یفهم من عبارة ذلك الکتاب یا کما یتقادم قول فلان * بنویسد * * قاعده هفتم *

آنکه اگر صورت مسووله بعینه یا بخمد در کتب معتدوله میسر نگردد

نفی را باید که در مطولات متداوله نقد مناسبتی عالمگیری
 در المختار که فی زمانه بس متداول است نفییش نماید اگر
 یافته شود از فضایی دیگر که از خود بهتر پندارد از حقیقت مسلم
 مذکوره سوال کند و بپرسد که این مسلم در کدام کتاب و کدام مقام
 ممکن الحصول است پس اگر بهدایت شان بمطلب خود
 راه یابد فبها * و اگر مطاعن در کدامی کتب منقده بین و متاخرین
 اثر آن یافته شود می تواند که جماعتی از طهای یک شهر یا یک قریه
 اتفاق نموده بنظر وفاییت عوام الناس یا مصاحبت تمامه مسلمین
 یادین یا بخاطر ترویج سنتی یا ابرای نجرى بر مسلم از مسائل
 منصوصه کتاب یا سنت یا اجماع یا براقاویل سلف صالحین قیاس
 کرده حکمنامه جهت تقدیم عوام نوشته بدهد و بر علم خداوند علیم
 حکیم صادق سازد و اقرار جماع خود نماید موافق * قوله تعالى وَصَاؤُهُمْ
 مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نماید •
 * قاعده هشتم *

آنکه هرگاه موافق قاعده مذکوره بالا اتفاق استخراج ذوی گردد و ادله
 تمامه از کتب معتبره متداوله بیرون آید در هر مسلم نقل دو یا سه
 ادله از کتب معتبره آورده شود ضروریست که نقل فقط از یک کتاب
 اعتباری را شاید و از کتب غیر معتبره غریبه نقد نقل نباید کرد مگر
 در بحث اقوال معتبره چنانکه در فصل آینده ظاهر خواهد شد

انشاء الله تعالی * * قاعده نهم *

آنکه مفتی را باید که فقط از آیات قرآن مجید و احادیث فتوی مذبه
چرا که غیر مجتهد را در کلماتی و مفاهیم اقوال شارح و ترجیح و تطبیق
آن دشوار است مگر در ظاهر احکام چنانچه فرضیت صاوة و صوم و امثال
آنها یا نیت و تبرکات و در صدر اقوال اجتهدیه فقها راجح * قاعده دهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً فتوی باباحت و علت آن شئی دهد که در شرع
مستحب و لیالی بر حرمت و کراهت آن قائم نیست چرا که اصل در
اشیاء باباحت است نزد جمهور علما و مذاهب اربعه * و نیز باید
که حتی الوسع تکفیر اهل از اهل قبله نکند چرا که در حدیث شریف
از آن نهی آمده است * و نیز باید که در طلاق و نیدن زن کسی
حتی الوسع نکوشد چرا که آن بغض المباحات است و اخذ المعاملات
و آن هم الوفاق است و غرض النفاق فقط * * قاعده یازدهم *

آنکه مفتی را باید که عموماً راهبیت عوام الناس و آسانی شان جوید و در
هر امریکه عامه مردمان دیار مبتلی باشد و در منع آن مرادشان را
ضیق و دشواری است و آن امر حرام یا مکروه منزه و مآفی یا محضاً مآله
نیست پس باید که فتوی باباحت و علت آن امر دهد *

لما فی فتاوی قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للفاس بما هو اسهل
علیهم کذا ذکره البزدری فی شرح الجامع الصغیر * و ینبغی للمفتی

أَنْ يَأْخُذَ بِالْأَيْمَنِ فِي حَقِّ خَيْرِهِ حَصْرًا فِي حَقِّ الضَّعِيفَاءِ لِقَوْلِهِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ لِعَلَّيْ وَمَعَاذِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا حِينَ بَعَثَهُمَا
 إِلَى الْيَمَنِ يَسْرَارًا لَا تَعَصْرًا وَاللَّهُ نَعَالِي أَعْلَمُ *

* فصل در کتب معتبره و غیرها *

بدان ارشادك الله تعالى که در جمعی عاشره اشباه مذکور است
 که جائز نیست نقل کردن مسئله از کتابهای غریب که غیر مشهور است
 و نیز در جمعی در مقام دیگر مرقوم است که جائز نیست فتوی دادن
 از کتب غیر معتبره و غیر مشهوره انتهای مترجمها * و در طحطاوی
 آمده است که هر چه درین زمان از قسم فتوی داده میشود آن
 فی الحقیقت فتوی نیست بلکه آن نقل قول مفتی است تا که
 عمل کند بآن بمنفتی * و طبقه نقل آن یکی ازین دو امر است
 یا آنکه نقل کنند در اسنادی و دلیلی باشد که این قول فلان امام است
 یا آنکه مفتی نقل کند آن مسأله را از کتابی مشهور که معتبره است
 از کتب امام محمد بن الحسن روح و اسماال آن از تصانیف مشهوره
 چرا که آن کتب بمنزل خبر منواتر و مشهور است انتهای مترجمها *
 و کتابهای امام محمد رح که آنرا ظاهر الروایه گویند شش است *
 مبسوط زیادات جامع مغیر سیر صغیر جامع کبیر سیر کبیر
 و کتب دیگر از محمد رح که آنرا غیر ظاهر الروایه نامند چهار است *

کیصانیات هارونیات جرجانیات رقیات * و نیز در ردالمحتار
 مذکور است که ناگزیر است مرستی را که بدان حال آنکس را
 که بر قول وی فتوی می دهد کفایت نمی کند فقط شناختن نام
 و نسب وی بلکه ضرور است که بداند درایت و روایت وی
 و ذریع وی در روایت و طبقه اش از طبقات فقها تا که میان
 دو قائلین مخالفین تمیز کردن تواند در ترجیح یکی از دو قائلین
 معارضین انتهایی مترجمان همچنین در قره الانظار حاشیه در مختار است

* فصل در ترجیح اقوال و علامات فقری *

در ردالمحتار مذکور است که فتوی علی الاطلاق بر قول امام اعظم
 ابوحنیفه رح است خواه تنها یککاتب باشند یا نه چنانچه در هر اوجه
 مذکور است پستر بر قول ابو یوسف رح پستر بر قول محمد رح
 پستر بر قول زفر حسن بن زیاد رح است * و مردی است
 که هرگاه ابوحنیفه رح در یککاتب باشند و صاحبین در جانب دیگر
 بس مفتی را خیار است * اما قول اول صحیح تر است هرگاه
 مفتی مجتهد نباشد یعنی این مرجع است برینکه اگر مفتی از اهل
 اجتهاد و اهل نظر در دلیلی باشد تا بعد از وی قولی نماید که از روی
 دلیلی اقوی است در ترتیب سابق را نگیرد و یعنی اولاً فتوی
 بر قول ابوحنیفه رح دهد پستر بقول ثانی پستر بقول ثالث انتهای

مخلصا مترجما * و در مضمرات آورده است که طائعات فتوی
 اینهاست * علیه الفتوی * به یفتی * به ناحق * علیه الاعتماد *
 علیه عمل الیوم * علیه عمل الامة * هو الصحيح * هو الاصح *
 هو الاظهر * هو الاشبه * هو الاوحد * هو المختار * و امثال آنها *
 و شیخ دلی در فتاوی خود فرموده است که بعض لفظ از بعض آید است
 پس لفظ فتوی آید است از لفظ صحیح و لفظ اصح و اشبه و به یفتی
 موکد تر است از لفظ الفتوی طایفه و لفظ اصح آید است از صحیح
 و احوط از احتیاط و همچنین احسن انتهی مترجما * هذا آخر
 ما تبحر لی ایراده فی المقدمة فاغتنمه ولا تکن کما قیل * شعر *
 شر الوری بمهادی الناس مشتغل * مثل الذی باب یراعی
 موضع الملل * الآن اشرع فی المقصود * بعون الله المعبود *
 و صلی الله علی سیدنا محمد و آله * و علی ائمة الدین الذین
 نسجوا علی مواله *

* کتاب الاعتقادات *

* تنبیه * بدانکه درین مجموعه فتاوی اکثر دلیل ازین کتب
 مذکور لفظ نقل کرده شده است مثل * عالم کبری * در مختار
 رد المختار * فصول عمادی * اشباه * حموی * فتاوی قفیه *
 قاضی خان * شرح وقایع * چلبی * هدایه * کفایه * جامع الرموز

فتاویٰ مرا حینہ * ابراہیم شامی * حمادیه *
 طحطاوی * و غیر ذلک مما لا یحصی من کتب الفقہ
 والاصول والمقائد والاحادیث والتفاسیر والسیور *
 * تنبیہ * فتواییکم مستخرجہ مولف نیست در ذیل
 آنها اسمای مستخرجین آنها مندرج شدنی است و ہرہ از
 مستخرجات مولف است بل نام گذاشتہ خواهد شد *

* صافو لکم سادات العلماء رحمکم اللہ تعالی *

اندرینکے مہلک ہیند و بگا لکہ بالفعل در قبضہ اقتدار بادشاہ عیسائی
 است مطابق مذہب ضعیفی دارالاسلام است یادرالحرب *
 و بر تقدیر اول اہل اسلام را با سلطان وقت جہاد کردن محض
 بغاوت و بد است یا نہ و بر تقدیر ثنوت بودن این دارالاحکام
 ہجرت کردن ازان سوی دیگر مہالک اسلام غیر ضروری است
 یا نہ بینوا تو حردا * * الجواب * مہالک ہیند و بنگالہ
 کہ بالفعل در قبضہ اقتدار عیسائیان است مطابق کتب مذہب
 ضعیفی دارالاسلام است و فتویٰ برین است ہر ا کہ این قول
 قول حضرت امام اعظم ابو حنیفہ رح است و در اکثر کتب معتبرہ
 نقل مثل ہدایہ * شرح وقایہ * حاصع الرموز * درمختار *
 طحطاوی * ردالمحتار * عالمگیری * قاضیخان * پھر الراءن *

لهر الفائق * فصول عمادی * نهایی المراد * ابراهیم شامی
 اشباه و نظائر * و امثال آن مراد * یا نعمنا * با خلافت همین
 مضمون مندرج است چونکه عبارت هر یک همان است خدا
 عن الطویل فقط عبارت عالمگیری و فصول عمادی مذکور میشود
 فی الفتاوی العالمگیری اعلم ان دار الحرب تصیر دار الاسلام
 بشرط واحد و هو اظهار حکم الاسلام فیها قال محمد رح فی
 الزیادات انما تصیر دار الاسلام دار الحرب عند ابی حمیفه رح
 بشرائط ثلث * احدها احراء احکام الکفار علی سبیل الاشتهار
 و ان لا یحکم فیها بحکم الاسلام * و الثانی ان تكون متصلة
 بدار الحرب لا یتخلل بینهما بلدة من بلاد الاسلام * و الثالث
 ان لا یمتنع فیها مؤمن و لا ذمی أمنا بامانه الارل الذي كان
 ثابتا قبل استیلاء الکفار للمسلمین باسلامه و لکن می بعقد الذمة
 و صورة المسئلة علی ثلثة اوجه * اما ان یغلب اهل الحرب علی دار
 من دورنا * ا و ارتد اهل مصر و غلبوا و احر و احکام الکفر *
 و انقص اهل الذمة العهد و تغلبوا علی دارهم ففي کل من هذه
 الصور لا تصیر دار الحرب الا بثلاث شرائط و قال ابو یوسف
 و محمد رح بشرط واحد لا غیر و هو اظهار احکام الکفر و هو
 القیاس ثم هذه الدار اذا صارت دار الحرب باجماع الشرائط

الثالث الحج و بر ظاهر است که فتوی بر قول امام اعظم رح است چنانکه صاحب در مختار کایه ذکر کرده است حیث قال و الاصح كما في المراجعة وغيره انه يفتى بقول الامام على الاطلاق ثم بقول الثاني ثم بقول الثالث ثم بقول زفر والمحقق بن زياد رح انتهى *

یعنی مفتی اگر از اهل نظر نباشد یعنی از دلیلی ترمیم بعض قول بر بعض دادن نتواند یعنی مقابله عامی باشد نه مجتهد پس در مسأله مختلف فیها فتوی بر قول امام اعظم اولاً خواهد داد بستر بقول ابی یوسف بستر بقول محمد رح الحج * و در فصول عمادی بعد همین عبارت عالمگیری توجیهی بر قول امام زیاده کرده است و آن همین است و له ان هذه الصلاة صارت دار الاسلام باجراء احكام الاسلام فيها فما بقي شي من احكام دار الاسلام فيها يبقى دار الاسلام على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلة فما بقي شي من العلة يبقى الحكم ببقائه هكذا ذكر شيخ الاسلام ابو بكر في شرح سيرو الاصل و مقام غور است که هرگاه از شرط مذکور بالا یکی هم در بین دیار یافته نشد یعنی شرط اول یافته نشد زیرا چه اگر چه احکام حکاسم عیسائی در بین دیار جاری است با وجود آن احکام سلام بکثرت در بین دیار جاری است یعنی احکام عبادات را نفی و مزاحمی نیست و معاملات نیز بکثرت جاری است مثلاً

نکاح طلاق مهر نفقه ثبوت نسب موارد یتیم و یتیم و یتیم
 و وصیت این همه معاملات بخوبی اجرا یافته می آید حکام خواهند نمود
 باشند یا نصاری در این معاملات موافق فتاوی اهل اسلام حکم
 می نمایند و سر موی تفاوت نمی کنند * اما شرط دوم پس آنهم
 مفقود است یعنی که امی دارالمحرب درون آن نه متصل آن
 یافته میشود * اما شرط سوم پس آنهم مفقود است یعنی همه
 اهل اسلام با امان اول در امن بوده اند و پس در وقت سلطنت
 اسلام ذمی بودند و دشان هم در عهد ذمه خود باقی اند * اما هرگاه
 بکمال تحقیق ثابت شد که ممالک هند و بنگاله بمانند دارالاسلام
 است پس در دارالاسلام جهاد کردن با سلطان خود هرگز جائز نباشد
 اگر که امی بی عقل از شامت خود قصد جهاد کند پس او بیشک
 باغی است و باغی فاسق و بدکار است پس بر او عایال لازم است
 که سلطان وقت را بنفوس و مال خود نمایند و با باغی مذکور مقابله
 و مجادله نموده شر را دفع نمایند چنانکه در عالمگیری و غیره مذکور است
 و نیز هرگاه ثابت شد که دیار هند و بنگاله دارالاسلام است پس
 بهجرت کردن از آن بی معنی و محض غیر ضروری است که لای محفی *
 و محفی نیست که از ابتداء تسلط عیسائیان درین دیار که زائد
 از هفت صد سال گذشته است هزاران اکابر اسلام از قلم

فضیلا و صالحی و اولیاء دین دیار بداشده اند و تمام عمر خود را درین دیار
صرف فرموده و در حالت فرمودند با وجود استطاعت خود ازین جا
بمحرّت نفرمودند و دشمنان بزه کار بودند الغیاذ با لعمریه بلکه بسیاری از
علماء و فضلاء و صالحی حرمین شریفین درین دیار تشریف آورده عمر
خود را تصرف فرمودند و دشمنان عاقبت خود را از احراب فرمودند حاشا
و کلا بلکه دشمنان نیز می دانستند که این دیار دارالاسلام است *
الکون مثنی برای مثبت دارالحرب یاد میکنیم * عجیب بود فو فی
دار سکونتی و دغلی خود را می گوئی که این دار من نیست و بیگانگان
را که تعرض در آن نمی کنند می گوئی که این دار ما و که شماست *
والله اعلم *
* ما قولکم یا علماء الدین رح *

اندزینکه مراد از حدیث نبوی طلب العلم فریضة علی کل
مسلم و مسلم است که ام عالم است و از انواع علوم متعارف دنیا که
علم تفسیر * و قرأت * و تجوید * و علم القرآن * و حدیث *
و علم الاسانید * و علم الرجال * و فقه * و اصول * و فرائض
و صرف * و نهو * و عروض * و قرانی * و بلاغت * و بیان *
و بدیع * و حکمت * و منطق * و نجوم * و حساب * و هندسه
و رسم * و شعبه * و رسم * و علم القلب * و تصرف *
و علم العقائد * و علم الاشعار * و علم الکلام * و طب *

و لغات * و فلاحات * و علم الصنائع و امثال آنها است
 که ام فرض عین است و که ام فرض کفایه و که ام مباح و که ام مکروه
 و که ام حرام و خواندن انگریزی بقدر حاجت و آموختن زبان انگریزان
 که حالا بنکاله و هندوستان در قبضه افتد ارادشان است بعد
 فراغت از تعلم علوم مفروضه مسکنان دیار مذکور را اجازت و راست
 است باز بینوا تو جردا *
 * الجواب *

مراد از حدیث مذکور که بر فرضیت تعلم علم صریح است تعلم
 ضروریات دین است و آنکه جهت نگاهداشت دین خود ضروری بود
 مثل علم توحید و علم ضروریات فقه از عبادات مثل طهارت و صاوة
 و صوم و امثال آنها فرض عین است و آنکه تعلم آن فرض کفایه است
 یعنی آن علم که از ضروریات دین زائد باشد و انسان در اقامت
 امور دنیویہ از آن مستغنی نباشد و آن بدو قسم منقسم است
 دینی مثل نماز جنازه و دنیوی چنانچه علم صنایع و هنر که انسان هر حال
 بدان محتاج باشد مثل طب و حساب و قرائت و تجوید و سماعات
 فقه و مانند آنها و قسمی از علوم تعلم آن مستحب است مثل تبحر در فقه
 و علم قلاب و حرام و آن علمی است مضر جهت دین مثل حکمت فلسفه
 و منطق و دشنام و علم شعبه و بازی و نجوم و رمل و سحر
 و علم جروت و موسیقی و امثال آنها و مکروه و آن علم لہو و لعب

زیرا که قائم دین نه دنیا مثل اشعار باطله و غزل و مباح آن
 علم است که جهت دنیا و امور مباحش مفید باشد و مضر جهت امور
 آخرت نباشد چنانچه هندی و اشعار حنیه * لسانی الاشیاء
 تعلم العلم قد يكون فرض عین و هو بقدر ما يحتاج
 له یندر فرض کفایه و هو ما زاد علیه لرفع غیره و مند و با
 و هو القبح و فی الفقه و علم القلب و حراما و هو علم الفلسفة
 و الشعبة و القنبحیم و الومل و علم الطبائع و السحر
 و دخل فی الفلسفة المنطق و من هن القمه علم الحرف
 و الموسيقى و مکر و ما و هو اشعار المولدین من الغزل
 و البطالة و مباحا کاشعارهم النبی لا یحذف فیها انتهى •
 و علم منطق بد قسم منقسم است منطق فلسفی و منطق اسلامیه و
 منطق فلسفی آنکه متعلق بهوای نفسانی باشد و اشارت نفس و
 اشغال آن بآلایع دنیاست و آن عامل میشود بسبب تبحر در علم
 منطق و آن حرام محض است و نیز علم کلام که لفظ برای الزام
 خصم و مفاخرت باشد همین حکم دارد * لسانی شرح الفقه
 الاکبر للملا علی القاری * قال الامام ابو یوسف رح العلم بالکلام
 هو الجهل و الجهل بالکلام هو العلم و کانه اراد بالجهل به
 اعتقاد عدم صحته الی قوله قال الامام الشافعی رح حکمی

فی اهل الکلام آن یضربوا بالجریں والنوعال ویطاف بهمز
 فی العشائر والقبائل ویقال هذا جزء من تراث
 الکتاب والصفة واقبل علی کلام اهل البدع القول *
 وینطق اسلامی آنکه مفید و سودمند است ادراک علوم دینی
 مثل اصول فقه و امثال آن که بلاد رسد مقدمات منطق ادراک
 آن از بسکه دشوار است و آن مقدار صالح است از منطق نه
 تبصر در آن و همین قدر مباح است از منطق بلکه هر کسی که قدر
 مایحتاج از آن نمیداند عالم وی اعتبار یرا نشاید * لما فی الحموی
 وقال بعض الفضلاء لعل المراد بالمنطق منطق الفلاسفة اما منطق
 الاسلامیین فلا وجه للمقول بهر صفة اذ لیس فیہ ما یخالف القواعد
 الاسلامیة الی قوله وسماه الامام الفزاري معیارا للعلم وقال من
 لا معرفة له به لا ثقة بعلمه وسماه ابن سینا خادم العلوم انتهى *
 و نیز در مختار احکام علوم را بعینه مانده عبارت است که مذکور
 شده است تصریح کرده است * و نیز در عاشر شامی است
 تحت قوله فرض عین قال العلامة فی فصوله من فرائض الاسلام
 تعلم ما یحتاج الیه العبد فی اقامة دینه و احلاص عمله لله تعالی
 القول * وایضا فیہ تحت قوله فرض کفایة اه فهمنا دل ما هو دینی
 کصلوة الجنابة و رد نیوی کالصنائع المحتاج الیها الی قوله قال فی

تبیین المهارم و اما فرض الكفاية من العلم هو على علم
لا يستغنى عنه في قوام امور الدنيا كالطب والحساب والنحو
واللغة والكلام والقراءة واما نيل الحديث و قصه الوصايا
والموارد والكفاية والمعاني والبيع والحيان والاصول
القول * اما خواندن و آموختن زبان انگريزي که سان سلطان
وقت است مقدار فهمیدن گفتگوی انگريزان و قدرت فهمیدن
نوشتۀ شان و مقدار قدرت کتابت قرطاس مرتعنه شان
که امور مباحث تعلیق قوی بآن دارد و بدینرا نقد آن نقصان مال و
عزت است که اکثر کار و بار مرشده انگريزان بر آن موقوف است
که انگريزان با غیر انگريزي دان حقارتۀ مخاطب نمیشود و در
بارگاه خود بار نمی دهد * یا به نیت مقابله با فیس و رهبان
اوشان در باره اثبات حقیقت دین اسلام جائز و مباح است
هر که حکم این حکم اقسام صناعات است مانند کتابت و غیره و کدامی
نهی از جانب شارع در باب آموختن سان اقوام دارد نیست
پس بقاعده کایه نقه * الاصل فی الاشياء الا باحۃ * بر اباست اصليہ
خود باقی ماند نه حرام و مکروه که جهت آن دلیل قوی باید بلکه ثابت و
مستحق است که رسول خدا ﷺ از صحابه خود و دشمنان را جهت
آموختن لغات اهل کتاب از یهود و نصاری امر فرموده بودند که در

مبارزه امر دین الزام شان کردن تواند و بر مکاتبت و مخاطبت
اوشان قادر شوند چنانچه در کتب سیر مذکور است * و هر علمیکه
ضروری برای امور معاش بود بقمای دین آموختن آنرا فرض کفایه
دنیوی قرار داد اند چنانکه آموختن زبان انگریزی است پس
قطع نظر از آن در اثبات جواز و اباحت آن شکی پیدا نمیشود *
کما یفهم من عبارة رد المحتار و فرض کفایه فیقتادل ما
هو دینی کصلوة الجنازة و دنیوی کالصنائع المحتاج الیهما قال
فی تبیین المهارم و اما فرض الکفایة من العلوم فهو کل علم
لا یستغنی عنه فی قوام امور الدنیا القول * قائم * فقه است *
الامور ربقة صدها و قال ~~انما~~ انما الاعمال بالنیات * یعنی
هرگاه نیت و قصد خیر باشد در کاری آن درست و مشروع باشد
و فاعل از آن شراب گردد پس هرگاه خواندن انگریزی فقط بفرض
الزام دشمن دین باشد باجوبت فائده امور معاشیه مسنوه هیئت
خواندن انگریزی را وجهی نیست * کما لا یخفی علی الفقیه
العدال * درن المتعصب الجاهل * والله تعالی علم *

* ما قولهم رحمه الله تعالی *

اند و اینکه قضایات عامی دین بر عوام چه قدر است * گناه عالم و
جاهل یکسان است یا بیش و کم * در تنسیخ خیرات و مبرات

علما را از دیگران بیشتر دادن و نیز از میان علما بعضی را بایست
 الفضلیت وی خاص نمود و چیزی زیاده دادن بهتر و مستحسن است
 یا نه بیغوا توجروا * * الجواب * فضیلت علماى دین بر عوام
 اظهر من الشمس و این من الامس است * اما دلائل آن از
 قرآن * قال الله تعالى شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَدْلُوا الْعِلْمَ
 قَائِمًا بِالْقِسْطِ * او تعالی شهادت توحید را اولاً برای ذات خود
 ثابت کرده ثانیاً بفرشتگان ثالثاً بعلماى دین پس معلوم شد
 که بعد فرشتگان درجه علما است و آن پیشمبران و دارنایان شان اند
 و دارنایان پیشمبران عالمان دین اند * وقال تع يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
 مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُدْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ * قال ابن عباس رض
 للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبعمائة درجة ما بين الدرجتين
 مائة وخمسة مائة عام * اما دلائل آن از احادیث * قال عليه السلام
 العلماء و رتبة الادباء * و ظاهر دباهاست که امی درجه اعلی تر از
 درجه نبوت نیست پس که امی شرف ز اند ازین نیست
 که و ارث رتبة نبوت گردد و علما و ارث آن رتبة اند * وقال عم
 اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم والجهاد * وقال عليه السلام
 لموت قبيلة ايسر من موت عالم وقال عليه السلام يوزن يوم القيامة
 مداد العلماء بدم الشهداء * وقال عليه السلام فضل العالم على العابد

كفضل على اذن رجل من اصحابي * وقال ﷺ يشفع يوم
 القيامة ثلثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء من اكله من
 احياء العلوم ملخصا * وازافضايت علما افضايت طابره علم نيز
 ظاهر شد لما هو الاظهر * دگناه عالم و جاهل برابر نيست در امر كه
 عالم را يك مصيبت لازم است جاهل را در ان دو گونه زير اچه
 عالم فقط بسبب ارتكاب آن امر بزه كار ميشود و جاهل بسبب
 ارتكاب آن و نيز بسبب ترك كردن علم را كه فريضه است
 بر هر مسلم مكلف و ترك فريضه بزه كاري ديگر است * لما في الفتاوي
 الزينية ومن ابن عباس رض ذنب العالم ذنب وذنب الجاهل
 ذنبان العالم يعذب علي ركوبه الذنب والجاهل يعذب علي
 ركوبه وتركه العلم * علما و فضلا در تقسيم خيرات و مبرات
 از ديگران زياده دادن و نيز در ميان عالمان هر كه بزرگتر است
 او را بيشي از ديگر علما دادن مستحسن و موجب زيادتي ثواب
 است بلكه سنت است زيرا كه رسول خدا ﷺ و صحابه كرام اهل
 فضل را در تقسيم غنائم و غير ما بر ديگران فضيلت داده اند *
 لما في معاذي الرسول المواقدي * پايغمبر خدا ﷺ بعه تقسيم
 غنائم حنين ابو سفيان و سهل و حكيم و غيرهم را كه از روماي
 قریش بودند بنهار عطيه زياده كردند حتي كه حكيم را اولاد هفتاد شتر

عنایت فرمودند پس انکار کرد پس ده شتر دیگر زیاده کردند
 بکنند او بکنند حتی که او را صد شتر کامل عنایت فرمودند انتهی ملاحظه
 مترجماً * و همچنین رسول خدا ﷺ با اوقات اهل فضا را از
 مهاجرین و انصار از دیگران زیاده عنایت فرموده اند * و نیز حضرت
 عمر بن الخطاب رض در عهد خلافت خود هرگاه بعد فتح مداین پای تحت
 کسری بیارمال غنیمت از زر و سیم و غیره با جمع دختر کسری
 در مدینه منوره رسید بپردن آرد از خمس حصه غلب مسلمانان
 و باقی خمس را در آنجا بر مردمان حاضرین تقسیم کردند بعد از آن
 فرمودند ای گروه مسلمین هر کرا از شما فضیلت در دین و بیکی سابق
 است باید که او بایسته پس عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق رض ایستاد
 و فضائل پدر بزرگوار خود بیان فرمود پس او را خلعتی و ده هزار درهم
 عطا فرمودند باز فرمودند باز از شما که انبکی سابق است بر خرد پس
 عثمان رض ایستاد پس حکم فرمودند برای دی ده هزار درهم *
 پس التفات فرمود عمر رض بسوی دو مرد از جوانان بهشت چنین رض
 و گفت ای محبوبان من شما هر اخوا مشید که ام کس در دنیا
 بشارت و افتخار با شما برابری کردن تواند پس فرمود برای هر یکی دست
 بست هزار درهم * باز فرمود ای مردمان برای پدر هر کسی از شما
 نیکی سابق است باید که او نیز بایسته پس عبد الله بن عمر رض

استادش هر مرض فقط هزار دینار برای وی حکم کردند باز هر مرض
 دختر کسری را که بسیار جمیله و بازیور و جواهر مالا مال بود بحمین رض
 از جانب خود بطور هدیه عطا فرمودند انتهی مقرر جماعاً مملخصاً مایه
 فتوح العراق للواقدي رح * و بیشک کمال رسول خدا و خلفای
 راشدین برای ما سنت است قال عليكم بسختی و صنت
 الخلفاء الراشدين من بعدي * و نیز اغراض و اکرام علمای دین
 واجب است کما علم مما سبق و عا را در ضیقات برابر دیگران
 کردن تحقیر عاهاست و تحقیر عاها که متضمن ترک واجب شد مصیبت
 علا و هرازان موافق تفسیر ابن عباس رض اگر غیر عالم را یکی دهند
 عالم را هفت صد دادن مناسب کرد که با مرانفاً و آن در طاقت
 کسی نیست پس باید که بحضور علمای دین بجا جزیه پایش آیند
 و مسمون احسان او شایان باشند الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اند رینکه بعضی از ملایان جاهل جهت شرمند و کردن عالمی پیش
 حضار مجامع از مسائل و غیره سوال می کنند * و نیز بعض طالب العلم
 به کیش خود یا بفرمایش مسلم خود ناحق بخراقات اعتراضات فاضلی
 ذی عزت را پیش جسم غفیر ذلیل و شرمند می کند این کار شرعاً حرام
 و مسموع است یانه * و بحال داشتن عزت و ابروی مسلمانان

واجب است یانه و سزای این ملای جاهل و متعلم جاهل و مسلم
باطل چیست بینوا تو حروا * * الجواب * بقصد شرمند کردن
عالمی مناظر و مجادل کردن مسنوع و حرام است * لَمَا يَفْهَمُ مِمَّا نِي
بِهَقِّهِ الْفَقِيهَةُ قَالَ تَعَالَى وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرُ شَيْءٍ حَدًّا لَا
فَلَا مَهْمَ عَلَى الْمَجَادِلَةِ وَذَمُّهُمْ عَلَيْهِمَا * وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْغِضِ النَّاسَ
إِلَى اللَّهِ أَلَّا يَخْصَمَ * وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَجِدُ أَحَدٌ كَمِ حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ
حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَهُوَ مُحَقَّقٌ (مرأ ب معنی باهم مناظره و مجادل کردن)
لأن المراء يودي إلى العداوة والعداوة بين المحلمين حرام
و بحال داشتن عزت مسلم واجب است و ظاهراً علی ترازان اند
فی رد المحتار قال عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَحْلَمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَمَالُهُ وَ
عِرْضُهُ * پس یتاک عزت مسلمان یشک حرام و مصیبت است
و سزای آن هر سه کسان تغزیر است چرا که ایشان باقوال
و افعال خود مانع عالمی ذی عزت را ذلیل کرده اند و مودی
مسلم بقول و فعل واجب التغزیر است * لَمَا نِي الْعَالِمُ الْكَبِيرُ مِنْ
أَرْتَكِبُ مِنْكَ - وَ إِرَادِي مُسْلِمًا بِغَيْرِ حَقِّ بَقُولٍ أَوْ فِعْلٍ وَ حُبِّ
عَلَيْهِ التَّغْزِيرُ * وَ فِي الطَّهَّطَارِيِّ إِنْ مِنْ أَرْتَكِبُ مَعْصِيَةَ إِرَادِي
مُسْلِمًا مُتَعَمِّدًا بِغَيْرِ حَقِّ بَفْعَلِهِ أَوْ قَوْلِهِ وَ حُبِّهِ التَّغْزِيرُ *
پس حاکم وقت را باید که اول دوس را موافق رای خود تا زیاده

زنی یا گوسه‌مالی سزای واقعی دهد و مسلم مذکور را طاب کرده بکلام
 عذیف زجر و تنبیه نماید که بار دیگر با ذلال عالمی شاگرد خود را تعلیم
 کرده مرتکب حرام و مصیبت نشود * فی الذل المختار و دیگران به
 وبالجمه - س و بالصفح علی العنق و فرك الاذن و بالکلام
 العذیف و بنظر القاضی له بوجه عبوس القول * و نیز برین
 هر کسان مذکورین واجب است که فی الفور ازین اعمال
 شنیعه نادم شده استغفار نمایند چرا که این فعل متضمن امانت
 ظاهراست و آن کفر است * که ما صرح فی العناؤد و غیرها را الله اعلم
 * چه میفرماید رحمه الله تعالی *

اندرینکه شخصی طالب العلم بشوق آموختن علم دین بشغف
 دور رفتن می خواهد اما پدر و مادرش او را منع می نمایند لیکن از سفر
 مذکور والدینش را نقصانی متصور نیست پس او را بلا اجازت
 والدین سفر بیرون آمدن جائزست یا نه * * الجواب *
 جائز است * که ما فی الذل المختار و له الخروج لطالب العلم
 الشرعی بلا اذن والدیه انتهى * و فی رد المحتار ای ان لم
 يخف علی والدیه الضیعة بان كانوا مومنین ولم تكن نفقتهم
 علیه * و لما فی هستان الفقیه فان لم یأذنا له فلا بأس
 بالخروج اذا كانوا مستغنیين عن خدمته و الله اعلم *

چه میفرماید علماء دین رحمهم الله تعالی *

اندر اینکه بدعت چیست و بر چند قسم متقسم است و موافق
 حدیث کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی الدار که ام بدعت
 ضالاک است و بعضی مردمان میگویند که اعراب قرآن من فبیان
 بدعت است که در زمان خلفای راشدین نبود و هرگاه حضرت
 عثمان رضی قرآن را در مصحف واحد جمع کرده در اهراف منتشر
 فرمودند رعایت اعراب مرعی نداشته بودند این امر در عهد
 حکومت عبدالملک بن مروان رواج دادند پس بعد زمان
 خلفای راشدین بوقوع آمده است پس اعراب قرآن انجم
 به حاتم باشد بیدوان و جردا * * الجواب * * جمع با کسر لغز
 بمعنی نویسنده آن نه بر شالی و بدعت شرعاً بمعنی رسم نو در دین
 بعد اكمال آن یا هر چه پیدا گشت در دین بعد نبی ﷺ و جمع آن
 المنسوب الیها بدعی لا بدعتی و بدعت در شریعت دو قسم است
 یکی بدعت هدی آنکه موافق اصول شریعت باشد و این را بدعت
 حسن نیز گویند و قائل آن ممدوح و ثواب است و همین مراد است
 از قول آنحضرت ﷺ من من فی الاسلام منة حسنة مکان له اجرها
 و اجر من عمل بها دوم بدعت ضالاک آنکه مخالف کتاب
 ماسنت یا اجماع یا اثر باشد یا بحکم آنرا اصلی شرعی نباشد و این

را بدعت سنیة نیز گویند و مرکب آن مذموم و متائب است
 و بر همین محمول است قول آنحضرت صلی الله علیه و آله من سن فی الاسلام
 سفة سیئة کان علیه وزرها و وزرها در زمن عمل بها و بدعت مطلقاً
 پنج قسم است یکی واجب مانند تعلیم و تعلم حرف و نحو که بدان
 معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و مثل حفظ فرائض کتاب
 و سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر این موقوف بود
 دوم مستحب مانند بنای رباطات و مدارس و از همین قبیل است
 حرکات و سکونات و نقطه های قرآن و قافله در این حفظ قرآن است
 از خطا در خواندن * سوم حرام مانند مذہب فرقہ جریہ و قد ریه
 و مجسّمه * چهارم مکروه مانند نقشب و نگار کردن ساجد و سماعت
 نزد بعضی * پنجم مباح مانند فراخی در طعامهای لذیذ و لباسهای
 فاخره بشرطیکه حلال باشد و باعث تکبر و مغرورت نشود * کما
 فی النہایة الاثیریة الہدیة بدعتان ہدیة مدی و بدعة ضلال
 فاما کان فی خلاف ما امر الله به و رسولہ فهو فی حیث الذم
 و الا نکار و اما کان واقعاً تحت عموم ما ندب الله الیه و خص
 علیه ادرسولہ صلی الله علیه و آله فهو فی حیث المذموم و اما لم یکن له مثال موجود
 کنوع من الجود و السخاء و فعل المعروف فهو من الاعمال المحمودة
 ولا يجوز ان یکرد ذلک فی خلاف ما ورد الشرع به لان النبی
صلی الله علیه و آله قد جعل له فی ذلک ثواباً فقال من سن فی الاسلام سفة

حصنة كان له اجرها را جر من عمل بها وقال في ضد من من
 في اسلام سنة مئة كان له وزر ما و زر من عمل بها وذلك
 اذا كان في خلاف ما امر الله به ورسوله ومن هذا النوع
 قول عمر رضي الله عنه نعمت البدعة هذه لما كانت من افعال
 الجبرود اخلت في حيز الملاحح سما ما بدعة وصددها لان النبي ﷺ
 لم يمنعهم — لهم وانما صلوه اياي ثم تركها ولم يهـ — افظ
 عليه — اولا جمع الناس لها ولا كانت في زمن ابي بكر رضي
 وانما عمر رضي جمع الناس عليها وذن بهم اليها بهذا اسما ما
 بدعة وهي على الحقيقة — سنة مئة لقوله ﷺ عليكم بهنقي سنة
 الخلفاء الراشدين من بعدي وقوله ﷺ اقتدوا بالذين
 من بعدي ابي بكر وعمر انتهى — في * وفي الكلبيات
 لا يبي البقاء الواجبة عن البدعة نظم ادلة المتكلمين — على
 الملاحدة والمبتدعين للرد انتهى * وارجو البقاء في محيط وضي
 نقل كره بدعتي كخالف باشد دليلي را كه واجب الاعتقاد
 و واجب العمل است پس آن بدعت كفر است بدعتي كه
 مخالف باشد دليلي را كه واجب العمل است بحسب ظاهر پس
 آن بدعت ضلالت است نه كفر انتهى * وقال الامام النووي
 في الفتح المبين قال الشافعي رح ما احدث و خالف كتابا او سنة
 اراجما ارا ترا فهو البعد عن الضلالة وما احدث من الخـ

ولما يخالف شئاً من ذلك فهو الجدة المحمودّة والحاصل
 ان الجدة المحمّدة متفق على نكحها وهي ما وافق شبهة مما مر
 ۱ ولما يلزم من فعله محذور شرعي ومنهما ما هو فرض كفاية
 كتصنيف العلوم انتهى * ودر رساله رسيد به ذكر است
 که اعراب قرآن بدعت حسنة است که صحیح قرأت ما بحمیان
 ۱ بل عربیان حال بران موقوف است ودر فتح المبين و مرقاة المفاتيح
 تقریفات بدعت بهما بطور مصرح است تحقیق قول آنحضرت
~~که~~ بدعت ضلالة آنست که کایه بر مفهوم خود باقی نیست
 بلکه عام مخصوص البعض است و تخصیص هموات باید که شرعی
 یا عقلیه در شرع مشهور است وجهه ما من عام الاراد قد خص
 منه البعض مثالی است متعارف پس معنی قول مذکور آنست که
 حکم بدعت سیمية ضلالة و تخصیص وی حدیث من من فی الاسلام
 سنة حمیئة فله اجرها را جر من عمل بها من غیر ان
 ینقص من اجور هم شیء ومن من فی الاسلام سنة میدهة کان
 علیه وزرها ودر زر من عمل بها بعد * من غیر ان ینقص من
 اوزار هم شیء * و حدیث من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه
 فهو رد و حدیث من ابتدع بدعت ضلالة لا یرضاها الله ورسوله
 الحدیث آنحضرت ~~که~~ در حدیث اول امر استحدث را حسن ام
 فرمودند و در حدیث ثانی مردود بودن بدعت بقید مالیس منه مقید نمودند

و در هر یک موم بدعت را اضافت بسوی ضلالت نمودند و نیز
 بنید لایزاله و در سوله مقید فرمودند پس موم و مردود و همینه
 بدعت ضلالت باشد نه نفس بدعت و ازینجا باید باشد که هر
 بدعت ضلالت نیست فی شرح المصابیح قوله تحت سئل بدعة ضلالة
 عام مخصوص ای کل بدعة سیئة ضلالة بدانکه بعض طایفه که بدعت را
 بسوی حسن و سیه تفحیم نمیکند بلکه آنرا منحصر بدعت ضلالت
 می دانند تعریف بدعت بدین عنوان نموده اند که البدعة ما
 احدث علی خلاف الحق الحلیقی عن رسول الله تحت من عمل او علم
 او حال بدوع شبهة او اشتهان وجعل ذلك دینا قویما و صراطا
 مستقیما پس نزد اعراب قرآن در سنت داخل است و قال
 مولانا محمد اشرف رح فی بعض رسائله امریکه در امور سماوی یا
 مماشیه مفید است داخل تحت سنت است مثل کتابت
 قرآن بحجیه در مصحف و حرکات و سکونات و نقطها نوشتن
 در آن به فائده درین حفظ قرآن است از ضیاع و خطا در خواندن انتی
 و از جهات دلائل استحباب و حقیقت آن توارث مسلمین است
 از زمانیکه اعراب قرآن شریعت مستحدث شده کسی خافا
 و سالفا قرنا بعد قرین از آن انکار نمی نموده و راه خلاصت در آن نه
 پیورده است و نیز مسلمین اعتبار از مسائل اجماعیه گردید * و طارده
 آن آنچه مصالح در اعراب قرآن شریعت و مفاسد در ترک آن

مستحق و مقول است بر ارباب عقول واضح عاقبت بیان ندارد *
 و کش هر که اعراب قرآن شریف را اقبیح بدعات داند آنکس
 جلاست به گمراه و گمراه کننده است او را باید که فی القور ازین عقیده
 باطله توبه و استغفار نماید * و جمال الدین سیوطی در کتاب الاوائل
 ذکر نموده اول کسیکه نقطهها نوشت در قرآن مجید ابو الاسود
 دلیلی است موافق حاکم عبدالمک بن مردان و بعض بسوی حسن
 بصری و یحیی ابن عمر رض نسبت کرده است و بعض بسوی نصر
 بن عاصم یمنی * هذا واختمه والله تعالی اعلم * مولانا ترا بعلی رح
 * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندزینکه بعضی از زمینداران و رؤسایان یا پیران بر تقدیر مدد در
 مصیبت مثل زنا و زدی و غیره از رعایا و تابعه اران خود مابطور
 جرمانه زرمی گیرند شرعاً گرفتن مال جهت غیر حاکم جائز است یا نه
 و بر تقدیر گرفتن حاکم مال کس و مابطور تعزیر و افس کردن آن بعد
 مدتی بر حاکم واجب است یا نه بیغوا و توجردا * * الجواب *
 جرمانه گرفتن زمینداران و رؤسایان و پیران از تابعه اران خود
 جائز نیست و در روایتی سلطان و حاکم را جائز است و بر تقدیر گرفتن
 از جهت تنبیه بر حاکم واجب است که بعد چندی آن زرا را با کاش
 و افس نماید و حاکم را انبیرسد که آن زرا در تعزیرت خود در آرد
 که بر و حرام مطلق است * لما فی العالم کیسویه و عند ابی یوسف و رح

يجوز التعزير للملطان باخذ المال وعند ما وبقى الاثمة
 الثلثة لا يجوز كذا في فتح القدير ومعني التعزير باخذ المال
 على القول به امساك شيء من ماله عنه مدة لينسز جزئها
 يعيدها لهما كماله لا ان ياخذها الهاكم لنفسه او لبيعت المال
 كما يقوم به الظلمة اذ لا يجوز لاحد من المملعين اخذ مال
 احد بغير منصب شرعي كذا في البحر الرائق * ولما في رد المحتار
 في الفتح وعن ابي يوسف يجوز التعزير للملطان باخذ المال
 وعند ما وبقى الاثمة لا يجوز اياه ومنثله في المعراج وظاهره
 ان ذلك رواية ضعيفة عن ابي يوسف قال في الشرع نبلا لية ولا
 يفتى بهذ الما فيه من تسليط الظامة على اخذ مال الناس فيما كلونه
 القول * بس سلوم شد كه كسي را از زينداران و رئيسان
 و پيران بطور جريانه زر گرفتند هرگز جائز است بس اگر گرفته باشد
 بالكلش و ايس كند و هرگز در تصرف خود زارد و اسه اعلم *

* ما قرأهم رحمه الله تعالى *

اندر ينكه بوسيدن دست و پاي بزرگان و قاضيان دين داران
 نيمنا تهرگاه ب نيت تحية و اكرام شرعا جائز است بانه * الجواب *
 جائز است بلكه بوسيدن دست و پاي عالم و متورع سنت يا
 مستحب است * لمانى الدر المتهقاك ولا بالاس بقتبيل يد
 الرجل العالم او المتورع على مبطل التبرك وعن المجامع انه

لاباس بتقبیل ہد الہاکم المتدین والصلطان العادل وقیل
 سنۃ انتہی * ونفی رد المختار قال العزہ لالی علمت ان مفاد
 الاحادیث لحنیہ— ارنند بہ کما اشار الیہ العینی القول .
 ونفی العینی وقال مفی ان الثوری تقبیل ہد العالم والصلطان
 العادل سقۃ الی قولہ کذلک یجوز تقبیل ہد الوالدین والشیخ
 الذی یأخذ منہ الذکر انتہی * اگر کہہ قد م مرد عالم یا
 زاہد را طلب کرد کہ برسد عالم وزاہد را می رسد کہ بازار نفس دہد
 لما فی الدرامختار طلب من عالم او زاهد ان ہد فغالبہ قد مہ
 و یمکنہ من قد مہ لیقلبہ— اجابہ انتہی ونفی القنیہ ذکر
 فی ہد من اد اب القاضی وان اسما ذنہ ان یقبیل راہد وید ہد
 ورجیلہ فعل انتہی و سنا نقہ نیر جائز است فی الہد ایتہ وقال
 ابو یوسف رح لا باس بالتقبیل والمعانقہ لما روی ان النبی
 ﷺ عانق جعفر اذین قد م من الحبشۃ وقبل بین عینیہ انتہی
 و اگر بقصد طعام و نیایا بطور عبادت تقبیل کنند مکروہ تحریمی باشد
 لما فی العالم کیسریہ وان اراد بہ عبادۃ لہ اذ ایصال منہ شیء
 من غرض الدنیاء مکروہ القول و ممکن فی رد المختار
 والله اعلم * لبعض العلماء وقد اخصنا *

• چہ میفرمایند علمای دین و فضلائی شرع متعین رح •

اندر ینکہ کشیدن دود تہا کو کہ بعضی آنرا برہم سمیت دانند

و ضرر و اسکار حرام می گویند و بعضی بسبب استعمال نار و
افخادما و اسراف زور کرده تحریمی قرار می دهند چه حکم دارد
و بعضی حلال و مباح گویند تا کورا کافر می گویند حکم آن چیست *

بیهوا بالقصر یح والتقصیه ل * تو حر را الا حر الجزیل
* الجواب * تا کورا حرام یا مکروه تحریمی گفتن محض خاد
و تحکم صریح است چرا که در شریعت صحتی ~~مکمل~~ کامیابی
بتحقیق ثابت گردیده است که اهل در نباتات ابامت است
بشرطیکه بر نسبت بدن و عقل مضر نباشد و استعمال این
دود هرگز بعقل و بدن ضرری نمی رساند چرا که در آن مطلقاً
اسکار و افتار نیست و سمیت محضه در آن متصور نیست
چرا که عقل سلیم شاهد است که ثلثان نوع انسانی بآبک پییزی
زاد از آن از خواص و دوام در عرب دهند و بنگال و هند و ما اکثر حلا
و فضلا که اهل تمیزان اند از استعمال آن منتفع میشوند و کسی
باضرار آن گواهی نمی دهند و نیز در آن هرگز اسراف نیست
و اسراف اضعاف مال است بامانده دینی و دنیوی و در
تا کو فواید کثیره است که از آن ~~هم~~ آ میشود و سبب قی حاصل
میشود و گر سنگی را تیز گرداند و کد ~~کذا~~ الی ما لا یتفاسهی
کما یستعرف و این همه فواید عظیمه است پس بلا شک در تحت
قوله تعالی ان الله لا یحب المجرمین داخل نشد دلیل اول از جمله

دلائل ابحاث تا کو اصل الاصل فی الاشیاء الا باحة است
 لما فی رد المحتار المختار ان الاصل الا باحة عطف الجمهور
 من الحنفیة والشافعیة انتهى * و فی اصول البیضاء بعد
 ورود الشرع الا حوال علی الا باحة بالاحماع ما لم یظهر
 دلیل الحرمة انتهى * و فی المحوی و دلیل هذا القول قوله تعالی
 خَلَقَ لَكُمْ مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَمِیْعًا ا خبرنا بانه حلقه لنا علی
 وجه المنه هلمینا و ابلغ رجوه المنه اطلاق الانفعاع فثبت
 الا باحة انتهى * و کما فی الهدایة ان الا باحة اصل و کذا
 فی فتاوی قاضیخان بناء علی هذا کثیر دود تا کو بیست ک
 مباح است دلیل دوم تجویز صاحب رد المحتار است که در
 حاشیه شامی فرموده تصنیف کرده است شیخ علی اجدادی
 مالکی کتابی در عل تا کو و نقل کرده است در آن که جمیع مستمین
 از ائم مذاهب اربعه علی این تا کو فتوی داده اند و نیز مولانا عبد الغنی
 نابلسی رساله تصنیف کرده است و آن را بنام الصلاح بین
الاحوان فی اباحه شرب الدخان نامیده است و بر حرام و مکروه
 گویند و آن سزای بد و مذاب بے حد ثابت کرده است و فرموده
 است حرام و مکروه این هر دو حکم شرعی است و ضرور است
 در آن از دلائل شرعی و در حرمت و کراهت تا کو کدامی دلائل
 معتبر نیست که قابل اعتما و باشد و هرگز در آن اسکار و تقذیر

نیست نه اضرار دیگر بلکه در این منافع کثیره است پس آن
داخل است در تحت قاعده 'الاصل فی الاشياء الاباحه' و اگر
فرض کرده شود که جهت بعضی مضراست پس از آن لازم نمی آید
حرام کردن آن برای هر کسی آیانی بینید که شبهه جهت مزاج
مضراوی مضرا باشد و غالباً مریض گردد و حال آنکه شبهه
شفا است بنص قرآن و معنی احتیاط این نیست که انزرا کرده
شود بر خدای تعالی با ثبات حرمت یا کراهت که جهت این هر دو
الدلیل شرعی ضرور است بلکه احتیاط در این است که مباح گفته
شود چرا که اباحت در اشیا اصل است پس مباح گفتن باقی
داشتن است چیزی را بر اصل خود احتیاط کامل در مباح گفتن
تا کو است و نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تحریم خمر توقف فرمودند
و حرام نکردند تا آنکه خود حضرت مالک شریع بودند
حتی که نازل شد آیت قطعیه در تحریم خمر انتهی مترجم * و قال
ایضا صاحب رد المحتار فالذي ينبغي للانسان اذا سئل عنه
سواء كان ممن يتعاطاه او لا कहل العبد وجميع من في بيته ان
يقول هو مباح لكن را الحقه تستكرها الطباع فهو مكروه طبعاً
لا شرها و دلایل سوم آنکه تا کو دوائی است پس مفید جهت اکثر
امراض که درین دیار لاحق می شود یعنی دبیح می کند و بار ادا صباح
می کند و او را دپاسک کند و طبوبات دماغیه را و باز دارد و درد

دند آن و اذحام نزل را و تحمیل کند ریا ح معة را و واقع است مراد و
 شکم را و قوی گردد و قوت اضر را و تیز گردد و قوت دانه را
 در شکم الح غیر ذالک چنانچه صاحب تحفة المومنین و غیره از
 اطباء مستقین تصریح کرده اند بس هرگاه امثال این چنین فوائد
 و در تا که مترتب باشد چگونگی آنرا عیب یا اسراف گفته شود
 بس استعمال آن بیشک مباح است که الا یخفی
 علی النبیل دلیلی چهارم آنکه در شریعت مقرراست که هرگاه
 در نباتات یکی از این اسباب باشد که عبارت از سمیت
 و سکر و افنا است باذن شود استعمال آن حرام یا مکروه
 باشد و در تا که هر آن منقود است بس هرگاه اثبات حرمت
 و کراهت ممکن نشد بر اهل خود باقی ماند و آن ابا و است
 دلیلی پنجم * قاعده مقرره آنکه است که عموم باوی از اسباب
 تخفیف است کما قال صاحب الاشباه فی بیان اسباب
 التخفیف السادس العموم البلیغ كالصلوة مع النجاسة
 المعفوعنها الی قوله و علیه الفتوی و عبارات احر قین و قلیل
 الدخان النجس انتهى * و هرگاه در کشیدن و در تا که عموم
 باوی است و هر که و در آن مبتنا است و باز داشتن از آن
 امری است محال و باز ماندن از آن دشوار پس لازم شد تخفیف
 و قری بر ابادت آنست دلیل ششم تواتر مسلمین است

که خلفاء و علماء قرن بعد قرن خواص مسلمین از شرب آن
 منتفع شده می آیند فصوصا علما و صافای حرمین شریفین دود تا کو
 می کشند کسی آنرا حرام یا مکروه تحریمی نمی پندارند و برابامت آن
 فتوی می دهند و این تواریث و تعامل از ادله شرعی است که
 لایحقی دلیلی بهمین قاعده معروفه نشده است که هرگاه دو مفتی ضعیف
 در حادثه واحد اختلاف نمایند پس مقلدین را باید که هر که در
 عبادات بفساد و حرمت دور معاملات بصحت و حرمت فتوی داده
 است فتواش قبول کند کما فی فتاوی قنیة استفتی
 مفتی من حنیفه من فی حادثه فافقه فی احد هما بالصحة
 والاخر بالفساد او بالاحل والاخر بالحرمة یاخذ العامی
 بقول من افقاه بالفساد فی العبادات و بالصحة
 فی المعاملات پس حادثه تا کو یقیناً از جمله معاملات است
 پس عوام را باید که فتوای ما را که بحالت تا کو وصحت استعمال
 آنست قبول نمایند دلیلی بهمین قاعده مستمره شریعت است
 که هرگاه در چیزی غالب کافران نسبت به باطنی باشند و در تحریم آن
 و شوازیها بر عوام و خواص مستور باشد مفتی را باید که آسانی
 مردمان را بگوید و فتوی بحالت و اباحت آن دهد کما فی فتاوی
 قنیة ینبغی للمفتی ان یفتی للناس بما هو اهل علیه
 کذا ذکره الیزدی رح فی شرح الجامع الصغیر و ینبغی

للمفدى ان ياخذ بالا يصر في حق غيره وخصوصا في حق الضعفاء
 لقوله **لعلي واما** ذرني الله عنهما حين بعثهما الى اليمن وحرار
 لا تعمرا (دفع دخل عوام) اما بعضی که بگویند در تماکو بوی بد است
 و آن از اسباب کراهت است بگوئیم بوی بد در تماکو نیست مگر در
 تماکوئی از زغال و بازاریان و فرفرها اگر غیر شازپ را بد بو
 معلوم شود مضایقه نیست چه بد بویی حرمت را واجب نمی
 کند چنانکه کراث و بصل و اسنail آنها یقیناً در شریعت مباح است
 و منع خوردن آن فقط در وقت دخول مسجد است پس هرگاه
 با وجود ورود نص بر نخوردن بصل و اسنail آن فقها آنرا از
 مباحات شمرده اند و این تماکو نیاتی است نه که امی نص یا ادله شرعی
 بر حرمت یا کراهت آن ناطق است لامحاله امتیعال آن مباح باشد
 اما بعضی که بگویند دود جزو آتش است و آتش بانفس حرام است
 پس دود تماکو حرام است بگوئیم این استدلال ناقص است چرا که
 ازین دلیل حرمت بوییدن دود لبان و عود لازم می آید حالانکه
 رسول خدا **صلی الله علیه و آله** محبوب میداشت آنرا و در حدیث آمده است که در
 بهشت تبخیر طیب خواهد شد و مورد نص طعام گرم و اسنail
 آنست که دهان از آن متاذی میشود و بعضی امراض معدیه را
 می کند * اما آنکه بعضی جهال می گویند که تماکو یقیناً حرام است
 اما چونکه اکثرین از علما تماکو نوشن اند بتکلیف ابا حنبلت آن ثابت

می کنند * بگوئیم ماطال کردن نمی خواهیم چیزی را که خدا حرام کرده است بلکه ما هم خواهیم که بر طاعت اصلی خود باقی ماند چیزی که خدا آنرا حلال کرده است و ثابت داشتیم چیزی را بر اصل خود که بر حرمت آن دلیلی چونین قائم شدن نمی تواند که آنرا از قاعده شرعی که الاصل فی الاشياء الا باحاجة است بغيره آورد پس دغان که اصل آن اباحت است از قسم طال بین است پس می گوئیم وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ الْاِحْضَةِ كُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوهُ زَا عِلْمُ اللَّهِ الْكُذِبَ الْآيَةُ * اما كَيْه طال گویند تا کو را کافر می گوید اد خود کافر گردد چرا که این جرأت عظیم است و هرگاه بر حرمت تا کو دلیلی قطعی یا ظنی قائم نشد یقیناً مباح است پس بگویند جائز باشد تکفیر مسلمی که مباح را حلال می گوید و اگر تسلیم کرده شود که تا کو مکروه است تا هم نمی رسد که مستحق مکروه را کافر گوید و اگر فرضاً تا کو را حرام گویند پس بلاشک حرام لغیر نیست پس شرعاً مستحق حرام لغیره که از اجماع یا خبر واحد یا قیاس ثابت می شود کافر گفتن نادر است * کما فی الخزائنه لو قال لحرام هذا حلال اذا كان حراما لغیره فلا وفيها اذا كان حراما لبعده انما يكفر اذا ثبت الحرمة بدليل مقطوع اما اذا ثبت باخبار الاحاد وما كان حراما لغیره کمال الغیر فلا بالاجماع انتهى * و برای از

عقبا مخفی نیست که دخان تا کوزه حرام است نصاً نه بحکم عامی
 بسن مستقل آن هرگز کافرنشود و ملاوه آنکه مستقل غیر خمر از
 اشربه دیگر بالاتماع کافر نمی شود * لما فی الحما دیه والا مة اجمعت
طی تحریم الخمر الی قوله راجع و اعلی ان مستهل غیر الخمر
لا یکفر و فیها ایضا یکفر مستهل الخمر و درن سائر الاشربة
انتهی * بس هرگاه مستقل تا کو مستحق تکفیر نشود خود کافر گویند
 اش کافر شد چرا که محدث دهاوی روح فرموده است اگر کسی
 دیگر را که فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق شد و اگر کافر
 گفت او کافر نیست خود کافر گشت * قال رسول الله ﷺ لا
یومی رجل رجلاً بالفسوق ولا یرمی به بالکفر الا ارادت
علیه ان یرمیکن صاحبہ کذلک و قال رسول الله ﷺ من دعا
رجلاً بالکفر او قال یا عدو الله و لیس کذلک الا حار علیه
مقتفی علیه و الله تعالی اعلم * * ما قوله روح *

اندرینکه بجهت سبب شرعی از راه عداوت یا امر دنیوی از
 مسلمان بجهان کردن و زائد از سه روز کلام نکردن چه حکم دارد
 * الجواب * حرام است * لما فی الاشباہ و الهجرفوق الثلث
دائر مع القصل فان قصد هجر المسلم حرم و الا فلان فی الحموی قوله
فان قصد هجر المسلم یعنی من غیر موجب شرعی قوله حرم
و الا فلا یبان کان الهجر بموجب شرعی لا یحرم و الله اعلم *

• چه میفرمایند علمای دین اید هم الله تعالی •

اخذینک سلام و مصافحه و محالست و محالطت با دستان و مشرکین
و کفار و موالات با اودشان باید نمود که هر میزنی فرد نبی طعام
یا پهای یا شربت و اسمال آنها آراسته شود یا بر سفره داشته
آید پس با هم نشینند و بر شاربکت یکدیگر خورد و نوش نمایند
یاد و دعوت و ضیافت اودشان رود شرعاً جائز بود یا نه و اتحاد
و موالات با اودشان روا باشد یا نه * الجبواب *

سلام و مصافحه بنزیر از امتیاج با اودشان ممنوع است * لما
فی الدرام المختار و یملئ علی اهل الذمة لوله حجة والا کره
وهو الصهیح کما یکره للمعلم مصافحه الذمی فلا یعلم
ابتداءً علی کافر لقوله هم لا یتعدوا الیهود والنصار علی
بالسلام فاذا قیمتم احد هم فی طریق فاضطروا الی اضعیفه
رواه البخاری و کذا یخص منه الفاسق بدلیل آخر و لو
سلم علی الذمی تبھیلاً لا یکفرو فی الهمدیه ویلتقی الکافر
بوجه مکفهر ای عبوس و فی المجتبی قال یکره السلام
علی الفاسق اذا کان معلناً و فی العالمگیریة ایضا تکره المصافحه
مع الذمی وان صافحه یغسل یدیه انکان متوضیاً و هم یجنبون
نشست و برخاست و خورد و نوش بر یکدستر خان یا سبز
یاد و یکطرف خوردنی و نوشیدنی و اسمال آنها که با هم خورد

ناجائز است . آنگاه معائنی اربعین قال هم من صحیح ایمانه
 داخلین تو حرمه فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالس له و
 لا یواسی له ولا یفاربہ و یظهر له من نفسه العداوة و من دامن
 بمبتدع سلبه الله تعالی خلاوة الایمان و من یذهب الی
 مبتدع ینزع لذو الایمان من قلبه فی العالم کبیریه و یکره
 الاسل و الحرب فی اوانی المشرکین قبل الغسل و مع هذا و اسل او
 شرب فیها قبل العمل حاز و لا یكون آکلار لا شار بار اما
 و هذا الذالم یعلم بنجاسة الاوانی فاما اذا علم فانه لا یجوز
 ان یهرب و یاسل منها قبل الغسل و لو شرب او اسل کان
 شار بار و آکل حراما الی قوله و لم یذکر محمد ریح الاسل
 مع المجهوس و مع فیهرة من اهل المشرق انه مل یدخل ام
 لا و حکى من الحاکم الامام مهدی الرحمن انه ان ابتلی به
 المسلم مره ادر مرین فلا یاس به و اما الدوام فیه فیهکره
 کنانی المهیط * و آری بما است که اگر چه در بعضی مقام نوشته اند
 که سدر آدمی مطلقاً طاهر است پس آنرا معنی ثابست
 به اکانه او نمی گویم که مجرد از ثبوت طهارت خوردن آن لازم
 نمی آید چه بسا نیز طاهر است که طاهر است اما خوردن نمی شود
 همچو لحم انسان و طین و غیره و ثانیاً طی وجه التیزل می گویم
 که اگر خوردن آن مباح باشد تا بهر طایفه مجازات و موافقت

کفار که منہی هذه است مردمانی و مستقی از آن اجتناب باید
 در نزد چه در شرع مستحق است که هرگاه در جانی مرمت و طاعت
 مجتمع شوند از آن اجتناب باید و زید فی رد المحتار لا اجتماع
 اللهم وحرام والاحابة منسبة والامتناع من المحرام اولى دینی
فتح القدیر بر وصالت و دین السنه و البدعة ترک لازم *
 و در دعوت و ضیافت کفار و کفار رفتن ناجائز است فی الطهطاوی
المجموع می ادا الفصرانی اذا دار حلا الى طعام تکره الاحابة
 و فی العالم کیرینه لا یجب دعوته الغامق المعلن لیعلم انه مهر
 راض بفمقه * علی الخصوص ریسان و مولویان را اختلاط
 و ارتباط با کفار و فجار نادر است مطلقاً فی العالم کیرینه بکفره
للمشهور المقتدی الاختلاط الى رحل من اهل الباطل
 و الشر الا بقدر الضرورة لانه یعظم امر امره بین یدی الناس
 قال الله تع لا تجس کوناً یؤمنون بالله و الیوم الآخر
 یوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا اباءهم و ابناءهم
 او اخوانهم اذ هم یشرکون الایة بس هرگاه دوستی و اختلاط
 با او شان مسموع شد سائر دین داران را از او شان بدینتر
 کردن باید خصوصاً آنرا که نزد طایفان بقلب مولوی و قاضی
 مشهور اند واجب است که در مصاحبت و مخالفت شان زیاده
 در آیند تا عوام عیب دین و مسلمین نکنند و اهل فسق و بطالت

همة نزنند و نیز طایمان در این امر افتد ای اودشان نموده بمخالفت
 و مواکلت کفار و فجارند در آیند و طامد مقتدای قوم را باید که عوام
 را از مخالفت کفار و فجار و مواکلت اودشان متی الوسع باز دارند
 قال رسول الله ﷺ من رای منکم منکرا فلیغیره بید فان لم
 یحطط فیلحانه فان لم یحطط فیلحانه و ذلک اضعف الایمان
 حکم اول برای سلاطین و مکام است و حکم ثانی برای طامد و ساد و حکم
 ثالث برای جمیع مسلمانان است الله اعلم * ماقوله روح *
 آن درینکه کاجی که از برنج و غیره در بنکاله می سازند و بعضی آنرا
 کاجه کاجی نیز می گویند طائل است یا حرام * الجواب * طائل است
 زیرا که ماهیت و صفت آن چنانکه در مخمری الادویه مرقوم است
 همین است * ماهیت آن سرکه هندی است که از صوب ماکول
 می سازند و بهترین همه مصنوع از برنج است * صفت آن اینست
 که هر یک از صوب را که میخواستند مهرآپخته صافی نموده قدری
 نمک و آنرا که سیر انداخته آنرا در شیشه یا سفالین لعاب
 دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب یا قریب
 دیگر آن میگذارد تا خوب ترش گردد و سفلی آن ته نشین گردد
 و آب صافی بالای آن فراهم آید پس آب صافی آنرا بکار برند
 طبیعت آن مطابق امر دوتر باشد که قبض خواص آن جالی و مقوی
 اعضاء مسکن تی و حرارت و همت خون و غیره و عطش انتهی

ملخصاً * و در مجموع الجوامع نیز همین عبارت مذکور است
 و در تحفه المؤمنین است سرکه هندی قارسی آبگانه هندی
 کانبجی * و خوردن آن بیشک طالح است چرا که هرگاه که امی
 دلیان حرمت یا کراهت در آن یافت نمی شود بدلیل * الاصل
 فی الاشياء الا باحاطة مدله و الائمة * خوردن آن مباح خواهد شد
 و اما تغیر طعام در آن که مقام شبه است متحقق نیست چرا که
 بمجرد تغیر حرمت را واجب نمی کند و جهت حرمت استنداد
 تغیر که عبارت از بدبوئی و بد مزگی و اضرار آن است باید آن
 در کانبجی نیست * لما فی الاشياء المرققة اذا انقضت لانه نجس
 و الطعام اذا تغير و اشتد تغیره نجس و حرم القول و فی
 العالما کبریة و الطعام اذا تغير و اشتد یحرم و الا شربة بالتغیر
 لا یحرم * و اگر کانبجی مذکور نیز بعد نیاری آن متغیر و متغیر
 و بد مزه گردد و رنگش دیگرگون شود که موجب اضرار باشد مکروه تحریمی
 خواهد شد * کمالا یخفی علی الفقیه و الله اعلم * لم یلا یحکم وجهه روح *
 * چه میفرماید علمای دین و همه الله تعالی *

اثر اینکه سوراخ کردن گوش طفل از ذکور و مناکردن دست
 و پایش حرام جائز است یا نه و خوراندن خوردنی های حرام
 و پوشاندن اشیای محرمه مرعیان را مثلاً سرطان و شیر خرملا و
 مدبر لفظ جهت اصلاح معده و طاقت جسمیه که اکثر هوام اطفال

خود سال را میخورد اند و می نشاند جائز است یا نه * الجواب *

سوراخ کردن گوش طفل از ذکور جائز نیست * لما فی نصاب

لا احتساب ولا باس بشقب اذن الطفل من النساء وفيه دليل

على ان ثقب اذن الطفل من الذكور مكروه فيحتسب على

من فعله * وقاعد الكاينقة است که هر چه استعمال آن جهت

مرد بالغ و زن بالغه جائز است و شان را میرسد که استعمال

کنانند از مصی نابالغ و صبی نابالغ خود؛ علم الترتیب و ملافا پس

هرگز ردان باشد و نا کردن دست و پای پسر را چرا که مردان را جائز

نیست و نیز خوردن سسرطان و نوشانیدن شبرخ که

مکروه تحریمی است مرفرندان نابالغ را * لما فی نصاب الاحتساب

ولا ينبغي ان يخفض يد الصبي ورجاله با كتمان ويحرم على الصبي

شرب الخمر و اسهل المعتمه والا ثمر على الذي اسقى و آكله

ولما في الهداية كالحمل ما حرم شرابه حرم سقيه والله اعلم *

* چه حکم است علمای دین رحمهم الله تعالی *

درینکه پوشانیدن زیور و پارچه های ریشمی و دیگر بدوسات محرمه

باطفال مغار از ذکور که غیر مکلف اند جائز است یا نه و اگر زنان

بلا اطلاع مردان پوشانند چه حکم است و اگر مردان با زنان خود

خارج باشند و موافق شریعت سربراهی کردن نتوانند حکمش چیست

ببینوا تو جروا * الجواب * پوشانیدن زیور و پارچه های

رسمی و دیگر ملبوسات محرّمه ذکر مبیان را کرده و تخریجی است
لَمَّا تَمَّى الْهَدَايَةَ وَيُكْرَهُ أَنْ يَلْبَسَ الذَّكَرُ مِنَ الصَّبِيَّانِ الدِّهَبَ
وَالْحَرِيرَ لِأَنَّ الْقَهْرِيمَ لَمَّا ثَبَتَ فِي حَقِّ الدِّكْوَرِ حَرَمُ اللَّبَاسِ
حَرَمُ الْإِلْبَاسِ كَالْحَمَرِ لَمَّا حَرَمَ شَرْبَهُ حَرَمَ سَقْيَهُ وَفِي نَصَابِ الْأَحْتِمَابِ
وَيُكْرَهُ لِبَاسُ الْحَرِيرِ لِلرِّجَالِ وَالصَّبِيَّانِ مِنَ الدِّكْوَرِ وَكَذَلِكَ
الدِّهَبُ وَالْفُصَّةُ رَافِعًا فِيهِ وَيُكْرَهُ لِلذَّكَوَرِ الصَّعَارِ الْخُلُخُلُ
وَالسَّوَارِ وَكَذَا نِزَاجُ الْأَطْلَاحِ شَوْهَرِ خُودًا ذَكَرَ مَبْيَانِ رَا
زِيور و حریر و دیگر ملبوسات حرام بیوشانند مذهب طین را باید آن
زیور و حریر و غیره را از ایشان انتزاع نمایند و دور کنند زیرا که
بر همه واجب است درست کردن از دست خود و دور کردن
منکرات شرعیه را قَالَ ~~مَنْ~~ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مَنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ
بِيَدِهِ الْحَدِيثُ * و مردان بیشک قادران اند بر زنان خود
قَالَ تَعَالَى الرَّحَالُ قُوا مَوْنَ عَلَى النِّسَاءِ الْآيَةُ وَقَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلُكُمْ نَارًا الْآيَةُ * یعنی ای اهل
ایمان نگاه دارید نفس خود را از زن و بچه گان شما را از آتش
دوزخ بر نصیحت و تنبیہ و تهدید دهر که از زن خود عاجز باشد و نتواند
که درست نماید او از رجال نیست که زن وی بروی تو سوار
است بلکه از زن است و نیز آیه زوجه است هلاکی با داد را
قَالَ تَعَالَى عِبَادَ الزَّوْجَةِ * و موافق هر یک شریف ادنا نفس

ایمان است و موافق آیه کزیر فاسق است * قال تع و من امر بهکم
 بهما أنزل الله فادرلک من الفاسقون والله اعلم * ما قولهم روح
 اندرینکه درین دیار اکثر مردمان بطن غالب خود را بر ای دفع
 شدت مرض پیچک بردست کی می کنند یعنی تبکه می دهند یا بنوع
 دیگر صالحه می نمایند و لحم گاو و مرغ و غیره ترک می کنند و عادت
 و عرف هم بدان جاری است پس شرعاً صالحه که طاعت توکل
 است و صالحه بنحس مثل ریم و غیره و نیزه اودی قبل ظهور
 مرض جائز است یا نه و عادت و عرف و غالب رای دلیل شرعی
 میتواند شد یا نه * بهنوا تو حروا * الجواب * نه اودی هر
 مرض جائز است * لما فی الکفاية وقد ورد بها باحقة الحمد یف
 ای اباحه البدن اودی وهو ما روی عن النبی ص انه قال تدادوا
 عباد الله فان الله تع ما خلق داء الا و قد خلق له دواء الا الاصاب
 و الهمم و الاصر بالتوسل محمول علی التوسل عند احتساب
 الاصاب ثم التوسل بعد علی الله دون الاصاب القول
 و صالحه بنحس مثل ریم و غیره نیز مشروع است * لما فیها روی
 التهذيب يجوز للعلیل شرب البول و الدم و المنيقة للبدن اودی
 اذا احبزه طبيب مسلم ان شفاء فيه و لم يجد من المباح
 ما يقوم مقامه و ذکر فی الذخيرة و ما قاله صدرا الشهد روح
 و الا ان شفاء بالمحمی امر لله فیه وجوب علی الخلاقه

و ان الاستشفاء بالمحرم انما لا یجوز اذ الم یعلم ان فیه
شفاء اما اذا علم ان فیه شفاء و لیس له دواء غیره یجوز
الاستشفاء به و معنی قول ابن مسعود رض ان الله تع لم یجعل
شفاءکم فیما حرم علیکم یحتمل ان عبد الله قال ذالک فی
دار عرف فیها دواء غیر المحرم لانه مع یتغنی بالحلال من
المحرام و یجوز ان یقال ینکشف الحرمة عند الحاجة فلا یكون
الشفاء بالمحرام و انما یكون بالحلال و فی المراجعة
الاقتضال فی التداری لا یاس به اذا اعتقد ان الشافی هو الله تع
و انه جعل الدواء حجاباً له و فی البهتان و لان القول فی الاحکام
جائز باکبر الراي و ان لم یعرف بالنص و اهل یقین فکک القول
فی الطب اذا کان یعرف باکبر الراي و التجهار به فهو
استعماله * و عادت و عرف و غالب رای از دل بر می آید
لما فی الاشباه العادة محكمة و اصلها قرله عمر ما راء المحملون
حسناً فهو عند الله حسن ایضاً فیها اذا تعارض اقدام عرف الاستعمال
و فی الکفاية غالب الراي یصلح ان یتكون دلیلاً فی بعض المواضع
بس. بحرین عرفت و عادت و با غالب رای طاقان صاحب «جیبک»
قبل ظهور آن اگر چه در بادی الراي عبت معلوم میشود جائز می تواند شد
چرا که این مرض مستعفی و ساری است که اگر یکی بدان مبتلا شود
غالباً به یگری از مباشران و همسایگان وی فرایت می کند لهذا بعد مبتلا

شدن یکی از قوم مذادی دیگران بعمل آرد و شود و آن جائز است
فی الاشباه یعالج الطاهون بها یقبض ویبرد و با سفنجه مغمومه
فی خل و ماء آرد و در آرد و در تفاع آرد و من آس و بهالچ
بالاستفراغ بالقصد بما یحتمله الوقت النول * لیکن اجتناب
از التعل غمر مشروعه بتعلیم مشران بنود و غیر هم مثل : سدنش
گل و سبوی آب و حبه و استعمال سرگین و غیره واجب و لازم
است * کمالا یخفی والله اعلم * لیه فی العلماء
* ما قولهم رح *

اندر اینکه در میان گوشت حلال و افی یا زغنی پاره گوشت
خنزیر یا مردار انداخت و مختلط گردید اکنون آن هر گوشت حلال
باشد یا حرام * الجواب * اگر هیچکدام است شناخت آن پاره
حرام نباشد پس اگر هر دو گوشت مساوی القدر بود یا حرام
زائد بود خوردنش اصلاً جائز نیست و اگر حلال زیاده تر است
تحریمی کرده بخورد یعنی در دل خود بخوریز کرده هر جا که حرام پاره افتاد
بود قدری از آنجا اندازد به فی حلال گردد * لما فی الاشباه منها
لوا غلطت مسالیح المزکاة بمسالیح المیتة ولا علامه تمیز و کانت
الغلبة للمیتة و استویا لم یجوز تغاؤل شی منھا ولا یتحرر الا
من المضممة و اما اذا کانت الغلبة للمزکاة فانه یجوز التحرر
و در وقت شدت ضرورت خواه اگر سنگی مضر باشد یا غیر آن

نحرى کرده شئى 'مظنون الحرام را انداخته بخورد * لما نى الهداية
 اما نى حاله الضرورة يهل له التناول فى جميع ذلك لا بالمينة
 المتيقنة يهل له فى حالة الضرورة فالتى تهتمل ان تكون
 ذكيفة اولى غير انه يتهرى لانه طريق يوصله الى الزكيفة فى
 الجملة فلا يتركه من غير ضرورة الله اعلم

* چه ميغرم ايند رح *

اندر يک خوردن طعام در خانه سو دخوار وزن کبير وزن واقعه
 طائفه دار و اسئال آنها شرعاً جائز باشد يا حرام * الجواب *
 حکم خوردن طعام در خانه سو دخوار و کبير و اسئال آنها مائل طالب
 است تحقيق کردن ضرور است که تمام مال از کسب حرام است
 يا بعض بر تقهير اول جائز نيست که بخورد و بر تقهير ثانی اگر اکثر مال از
 کسب حلال باشد خوردن در انجا مضايقة ندارد اما پرهيز کردن از ان
 هم ادعى لما نى لا شبهه اذ اکان غالب المهدى حلالاً لا باس
 بقبول هديته واکله مالم يعلم انه من حرام و انکان غالب
 ماله الحرام لا يقبلها ولا ياكل و لما نى العالمة کيوية اهدى الى
 رجل شيئاً و اضافه اذ اکان غالب ماله من الحلال فلا باس به
 الا ان يعلم بانه حرام فانکان الغالب هو الحرام ينبغى ان لا يقبل
 الهدية ولا ياكل الطعام الا ان يخبر بانه حلال و رده او
 استقراض من رجل و ايضاً فيها أسهل الروايات سب حرام اهدى

الیه او اضافه و غالب ماله حرام لا یقبل ولا یاسل ما لم یخبره
 ان ذلك المال اصله حلال ورثه او استقرض و ان كان غالب ماله
 حلالا لا یاس بقبـول مدینه والاسل منه * هر جا که طلال
 و حرام سادی باشد حرام را اثر جمیع باشد پس در آن صورت هم
 طعام نخورد * لِمَا فی الاشباه اذا اجتمع الهلال والحرām غلب
 الحرām القول والله اعلم *

* مَا حَكَمَ بِهِ رَح *

درینکه ولیر چیست و اجابت دعوت ولیر و غیر ولیر واجب
 و سنت است یا مکروه و حرام و در کدام صورت واجب
 و سنت و در کدام صورت مکروه و حرام * الجواب *
 جمیع آنست که ولیر نام طعام عرس است و اجابت دعوت
 ولیر واجب است و ترک آن جائز نیست و در غیر ولیر مردد و
 مخیر است خواه اجابت کند خواه نکند تا هم اجابت افضل و مستحب
 است زیرا چه آن مردد داخل کردن است در قلب مومن و دعوتی
 که مقصود از آن تطاول و تفاخر و نام آوری و ثنا جوئی باشد اجابت
 آن مکروه است نباید کرد و اجابت واجب است بشرطیکه در آن
 مقام مصیبت و بدعت نباشد و اگر حال معاوم نباشد امتناع
 از آن افضل است اگر یقین داند که در آن مصیبت و بدعت است
 اجابت آن حرام * لِمَا فی رد المحتار (الاولیة) هی طعام

العرس وقيل الوليمة اسم لكل طعام وفي الهندية اخذت اجابة
الدعوة قال بعضهم واجبة لا يسمع تركها وقال العامة هي مفة
الافضل ان يجيب اذا كانت وليمة والا فهو مخير الاجابة الفصل
لان فيها ادخال العروري في قلب المؤمن واذا اجاب فعل ما
عليه اسئل اولاً والافضل ان ياكل لو غير صائم وفي رد المحتار
اما دعوة يقصد بها التطاول او انشاء الحمد او ما اشبهه
فلا ينبغي احاطتها لاسيما اهل العلم فقل ما وضع احد يد
في قصعة غيره الا ذل له وفي الاختيار وليمة العرس سنة قد يمة
ان لم يجبهما اثم لقوله عليه السلام من لم يجيب الدعوة فقد هوى الله
ورسوله فان كان صائماً احاب ودعاه وان لم يكن صائماً
اسئل ودعاه ان لم ياكل ولم يجيب اثم وحفلاً لانه استعمل نساء
بالمضيف قال عم لودعيت الى كراع لاحت ومقتضاه انه سنة
مركبة بخلاف غيرها وصرح شراح الهداية بانها قريبة
من الواجب في التماثل خاتمة من الكفاية يسمع لودعيت الى
دعوة قالوا يجب الاجابة انكم يكن هناك معصية ولا بدعة
والاستماع اسلم في زماننا * الا اذا علم يقيناً ان لا بدعة ولا
معصية انتهى * ولما في احياء العلوم الرابع ان يمتنع
من الاجابة ان الطعام طعام شبهة الى قوله فكل ذلك مما يمنع
الاجابة والاستجابة ويوجب تهريرهما وكرهتهما والله اعلم *

* چه میفرماید در حق *

از اینکه در کلام فقها اکثر لفظ مکروه بلا فیه تحریم و تنزیه یافته میشود
 مراد از آن مکروه تحریمی باشد یا تنزیهی * الجواب * مراد
 از مکروه بلا فیه تحریم و تنزیه مکروه تحریمی باشد یعنی قریب حرام نه مراد
 از آن مکروه تنزیهی که قریب حلال است چرا که قاعده نقد است
 هرگاه لفظ بر اطلاق وی گذاشته شود مراد از آن فرد کامل باشد
 کما فی الاصول فی رد المحتار و اعلم ان المکروه اذا
 اطلق فی کلامهم فالمراد منه التهـریم الا ان ینص
 علی کراهته التـنـزیهیه فقد قال المصنف فی المصنفی
 لفظ الکراهة عند الاطلاق یراد بها التهـریم قال ابو یوسف
 قلت لابی حنیفة اذا قلت فی شیء اکرمه فما رأتک فیه قال
 التهـریم و کذا فی الاشیاء و غیره والله اعلم *

* ما قولهم رح *

در اینکه اکثر مردمان دیهات از خواص و عوام در تقاریب ضیافات
 جهت مدد نشینی که شان سکابران است ضحاکممت می نمایند هرگاه
 در خانه میزبان حاضر آیند بعضی صفت جنوبی می طلبند و بعضی صفت
 مغربی و در غیر آنجا هرگز نمی نشینند و گرنه با اکل باز بوس دو
 حکم آن چه و مهمان را در ضیافت چه لازم * الجواب *
 مهمان را باید که در هر جائیکه میزبان بنشیند خلاف مشیت

مغیبت جایز نیست * لکن فی العالم کبیره یحتمل للضعیف ان یجلس
 حيث یجلس و فی البعدان یحب علی الضعیف اربعة اشياء احدها
 ان یجلس حيث یجلس والثانی ان یرضی بما قدم الیه الثالث ان
 لا یقوم الا باذن رب البیت الرابع ان یدعوله اذا خرج * یعنی نیز
 بر مهمان واجب است که هر چه میزبان پیشش کند بدان راضی شود
 و با اجازت صاحب خانه بیرون نرود و او را دعا کرده برود و در ارسال
 این محاسن کردن غایت شرع است * لکن فیه یحتمل
 للرجل ان یداری مع الناس ویترك الممازعة والخصومة
 ما أمکنه والله اعلم * مولوی محمد اشرف و قد خصنا

* ما تقولون ایها العلماء الراشدون رح *

اندر اینکه مغنی می گویند که خوردن ماهی کبیر که زاید از یمن
 است حرام حکم آن چیست * الجواب *

خوردن ماهی کبان طلال است چه حکم حالت و حرمت در حرمت
 بسبب عظم جثه حیوان و غیر آن مختلف نمی گردد * لعموم
 قوله تعالی أَحَلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتِ الاية و لعموم قول الفقهاء کما
 فی الهدایة و لا تأس باسئل الحریث و المارماهی و انواع
 السمک القول د فی مختصر الوقاایة و حل انواع السمک القول *
 و بسبب اینکه دلیل شرعی بر تحریم ماهی بزرگ یافته نمی شود پس
 مادامیکه دلیل محرم وارد نشود بحرمت آن حکم دادن ممکن

نیز است چه اصلان و زهر آشیا باعث است نزد جمهور حبیبه
 و شاعیه * کما فی رد المختار و غیره و هم از آثار و کتب صغیر
 خوردن آنحضرت ماهی کبیر ثابت شده چنانچه در مدارج النبوة است
 انه جابر رض گفت ما غرده کردیم جیش خط را د امیر کرده شد بر ما
 ابو عبیده پس گرسنه شدیم گرسنگی سخت پس انداخت
 در یا ماهی مرده را که هرگز ندیده بودیم ماهی مانند آن و گفته میشود
 آنرا عنبر پس خوردیم ما از آن ماهی تا نیم ماه پس گرفت ابو عبیده
 استخوانی از استخوانهای وی پس گذاشت سواری تحت
 او پس چون قدم آوردیم ذکر کردیم قصه این ماهی را برای
 حضرت پس گفت علیه السلام بخورید و زخم را که بیرون آورده است
 خدای تعالی آنرا بسوی شما و بخور اینده ما را نیز اگر باقی مانده
 باشد چیزی از آن پس فرستادیم ما برای رسول خدا صلی الله علیه و آله
 چیزی از آن پس خورد آنحضرت آنرا در روایتی آمده که بود آن
 ماهی مانند کوهی * الی قوله و در صحیح مسلم و سنن امام احمد
 روایت کرده شده است که امر فرمود ابو عبیده تا مردم در کاهه
 چشم او در آیند و بنشینند سیزده مرد را جای بود و الله اعلم
 لبعوض العلماء و قد تحصنا *

* ما تقولون زادکم الله شرفا *

اندرینکه شکر دوباره که از استخوانهای جوان مرده و غیره

صاف کرده میشود لهذا بعضی آنرا ناپاک یا مشکوک میهند از مذکوره حکمت
 آن چیست و استعمال استخوان مذکوره و انتفاع از آن
 شرعاً جائز است یا نه و استعمال استخوان خنزیر و آدمی حکم این
 استخوانها دارد یا چه و آنها که بابرگ تذبول میخورند طلال
 است یا حرام بهغواتوجردا * الجواب * استعمال استخوان
 مرده سیواى خنزیر و آدمی بشرط هیوست بقیر و سوست طاهر
 است و استعمال آنها بغرض انتفاع بجمیع انواع آن مثل
 بیع و شرا و تصفیه شکر و نحوها شرعاً جائز است * لما فی الدر
 المختار شعر المیتة غیر الخنزیر علی الذی هب وعظمها وعصبها
 علی المشهور و روحها و قرننها الی قوله و دم السمک طاهر
 انتهى و فی البر حندی و شعر المیتة وعظمها وعصبها
 طاهر الی قوله و اما عظم الخنزیر فنجدس اتفاقاً لانه لا ضرورة
 فی استعماله كما فی الشعر و فی قاضیخان عظم المیتة الی
 قوله اذا یبیس و لم یبق علیها دسومة لا یفسد الماء و فی
 الهندیة و اما اذا کان الحیوان میتاً فانها یجوز الانتفاع
 بعظمه اذا کان یا بصار لا یجوز الا لانتفاع به اذا کان
 رطباً * اما استعمال استخوان خنزیر بغرض انتفاع فقط بعد
 اعران جائز است چرا که نار مطلقاً مزیل نجاست است یا جوت آنکه

بهدامراق با هیئت دیگر منقاب میگرداند * فی رد المحتار
 وایروق کالغسل لان النار تاكل ما فيه من النجاسة حتى
 لا یبقی فیہ شیء او نهیله فیصیر الدم رماداً فیطهر
 بالاستحالة ولهن الواحرق العذرة وصارت رماداً طهر
 بالاستحالة کالحمر اذا تخللت وکالحیزیر اذا وقع فی الملهة
 وصار ملها وعلی هن اقلوا اذا تنجس التئور یطهر بالنار
 حتی لا ینجس الحیز وکذا ک اذا تنجس بمسحة الخبث تطهر
 بالنار زیلعی و فی الد ر المختار لا یكون نجسا رماد قد ر
 الی قوله لا یقلاب العین وبه یفتی و فی رد المحتار تهت قوله
 لا نقـلاب العین لان الشرع رتب وصف النجاسة علی تلك
 الحقیقة و تنفی الحقیقة بانتفاء بعض اجزاء مفهومها فکیف
 بالکل فان الملمح غیر العظم واللحم فاذا صار ملها ترتب
 حکم الملمح ونظیره فی الشرع النطفة نجسة و تصیر علقه و هی
 نجسة و تصیر مضغة فتطهر والعصیر طاهر فیصیر خمرافه ینجس
 و یصیر خللاً فیطهر فعر فاما ان الاستحالة تستتبع زوال الوصف
 المرتب علیها * پس آیه که سنک بامدت و غیرهما راغب
 زانیده می سازند پاک است و بابرک تنبیل خوردن طالع *
 کما حقیقنا بان النار مطلقاً من یلة للنجاسة اولاً بقلاب العین
 و انتفاع از استخوان آدمی بجهت شرافت و کرامت دی ردا

نیست مذنب نجاست چه اگر اجزای آنرا بفرض انتفاع استعمال کنند تحقیر وی لازم آید پس چیزی که در آن استخوان آنرا بکار برند نجس نخواهد شد مگر مستعمل آن گناهکار * فی الهدایة شعر الانسان وعظمه طاهر وقال الشافعی نجس لانه لا ینفـع به ولا یجوز بیعه ولنا ان عدم الانتفاع والبیع لکرامته فلا یدل علی نجاسته انتهى * وفی رد المحتار والادمی مکرم شرعاً وان کان کافراً فایراد العقد علیه واستبدال له به راجحاً به بالجملة اذ لاله ای وهو غیر جانز و بعضه فی حکمه و صرح فی فتح القدیر ببطلان * پس شکر دو باره که از آب استنجاء آنها سوخته صاف کرده میشود با مشک پاک و حلال است چه بعد تحقیق از منافع آن معلوم شد که ایشان عظام جانوری مذبوحه را از نصابان خریده و سوزانیده از آب مالمی آن شکر صاف می نمایند و استعمال آن استخوان باین غرض من قبیل انتفاع است و انتفاع بحمیم انواع آن خواه استخوان مذبوحه باشد یا مرده بعضی بعد احرار و بعضی بدون آن شراً جائز است * کما حققنا والله اعلم *
لبعض العلماء وقد اخصنا * صاحکم کمرح *

اندرینکه سوال در اصل حرام است یا نه و بعضی از خود کاران فارغ الحال بتقصه تکثیر مال سوال می کنند و اگر متعددن حرام

استطاعت خود ایشان را چیزی عطا کند از ان انکار نمود
می گویند که این قدر قلیل سزاوارد نیست باز پس بالکاف
واصرار زیاده می طلبند این امر ممنوع و حرام است یا نه و هر قدر
متصدق بخواست خودی بدین اندازه انجوشی گرفتار ایشان لازم
است یا نه و هر که این چنین حائل غیر مستحق را چیزی عطا نماید گناهکار
می شود یا نه * الجواب * سوال اصل آن حرمت است
مباح نمی گردد و اگر ضرورت اما اگر از ان گمیزی بود هم حرام باشد
لما فی احواء العلوم ان المـ سوال حرام فی الاصل و انما یباح
بضرورة ارحاجة مهمة قریبة من الضرورة فان كان منها بد فهو
حرام * اما شخص مستغنی که نزدش مثل و امثال شیئی مسئول
موجود است سوال دی قطعاً حرام است * لما فیہ و اما المستغنی فهو
الذي يطلب شيئاً وعندة سئل و امثاله فسواله حرام قطعاً لقول
ولما فی اشعة اللمعات * آورده اند که نمی باید که سوال کند هر که نزد
او قوت یوم است زیرا که سوال بی ضرورت حرام است و اگر
قوت یوم نداشته باشد یا چیزی ندارد که ستر عورت کند حلال
است که سوال کند * لما فیها لا ینبغی للانسان ان یسأل و عندہ
قوت یومہ کن الی الخائفة فان لم یکن له قوت یوم ولا شیء یستتر به
مورته حل له ان یسأل الناس لان الحال حال ضرورة کن الی
شرح الطھاری و قال علی القاری و من ملک قوت یوم یحرم

عليه السؤال * وفي العالم كبرية من كان له قوت يوم لا يهل
 له السؤال * و ظاهر است که هر که سوال برای دی حال نیست
 الکاف و اصرار که بذمه حرام و متضمن ایدای مسئول هت است
 چگونه جایز خواهد شد پس اصرار و الکاف این قوم خود کاران در
 سوال باریب حرام است * قال صلعم لا تلحقوا بالسؤال
 الهلل * و نیز بقصد تکثیر مال سوال کردن ممنوع است * و لماني
 شرح صحیح المعلم من سال بغير ضرورة سوالا مذهباً عنه و کثر منة
 كما في الرواية الاخرى من سال تکثراً الى قوله قال صلعم
 من سال تکثراً فانما يهلل حمراً فله منقل او ليس تکثر * پس
 بر الکاف کنندگان و زیاده جویندگان واجب و لازم است که هر قدر
 متصدق با خوشی عطا نماید بخوشنودی بگیرد زیرا که در تبرعات
 جریب * لماني الهداية اذ لا حبر في التبرع وفيها ايضاً المتبرع
 لا يجبر على ايفاء ما يتبرع به * و اگر متصدق دانسته باشد
 که نزد این هائل خوراک یکم و زده موجود است یا موجود خواهد شد
 که او صحیح و قادر علی الاکتساب است عطا کننده او گناهکار خواهد شد
 لماني الدار المختار لا يهلل ان يسأل شيئاً من القوت من له
 قوت يوم بالفعل او بالقرعة كالصحيح المكسب و ياتم معطيه ان
 علم بحاله لا عانته ملي المهر * اما بر عوام واجب لازم است
 که رعایت قدرهای دین و اغراض اکرام او شان را باره اعطاء

ضمیرات و مبرات کما حقہ کرده باشند چنانکہ در فتوای قضیایات طام
صفحہ ۲۸ تصریح کرده ام واللہ اعلم * لعالم و قد اصلحنا *

* ما تحکمون رحمۃ اللہ علیکم *

دادن ضمیرات و مبرات نافلہ مسلم رہنود و دیگر بی دینارا
و نیز گرفتن ضمیرات و مبرات ہنود و غیر ہم مر مسلم را اگر برای
غیر خدا نباشد جائز است یا نہ * الجواب * ضمیرات
و مبرات نافلہ فقرا بی دینارا دادن جائز است لما فی العالم المکرمیۃ
یحوز مصرف صدقة التطوع الیہم ای اهل الذمۃ بالافتاق و
اختلاف فی صدقة الفطر و النذر و الکفارات قال ابو حنیفہ و محمد رح
یحوز الا ان فتراء المسلمین احب الینا کذا فی شرح الطہطاری و اما
الہدی المستامن فلا یحوز دفع الزکوۃ و الصدقة الواجبة الیہ
بالاجماع و یحوز مصرف التطوع الیہ کذا فی السراج الوہاج و فی جامع
الرموز و جاز غیر ہا ای غیر الزکوۃ من الفطرۃ و الکفارة و النذر
و التطوع الیہ ای الذمی ہمین نام است و گرفتن مسلمانان
ضمیرات و مبرات ہنود و غیر ہم را اگر برای غیر خدا نباشد * کما یفہم
من الہدایۃ الذمی اذا اوصی بما یشاء یشاء فی حقنا و فی
حقہم ہذا جائز سواء کان القوم با عیانہم اذ بغیر اعیانہم
و ہذا من العالم المکرمیۃ ولو وقف الذمی ہلی ولدہ و جعل آخرہ
للمساکین جاز و یحوز ان یعطی المساکین المسلمین و اهل الذمۃ

دان خص فی وقفه مما کین اهل الزمة * و هرگاه با وجود تخصیص
فقرای ذمی مساکین را دادن روا باشد پس با طوع
و رغبت وی مساکین را اگر قدری آن بطریق اولی جائز خواهد شد *
والله اعلم * * ما قوله روح *

اندر اینکه گفتن یا نوشتن لفظ قباه و کعبه به نسبت بزرگان دین
داران بقصد تعظیم جائز است یا حرام * * الجواب *

گفتن یا نوشتن لفظ قباه و کعبه بطور مجاز بقصد تعظیم فاضلان و
استادان و عاکمان دینداران راد است و مشروع است حرام
و مکروه نیست چرا که امی دلیلی بر تحریم آن یافته نمی شود پس
بر اباحت اصایی خود باقی خواهد ماند * لمانی اصول البزدوی بعد
ورد الشرع الاحوال علی الاباحة بالاجماع مالم یظهر دلایل
المهرمة و یمکن الی رد المحتار و غیره * چونکه در اینجا اعتبار معنی
حقیقی آن هر دو لفظ که از اسمای مکملست است متردد است
معنی مجازی متعین خواهد شد یعنی مرجع و آّب یا معظم و مکرم
کمانی اکثر کتب الاصول انه اذا تعذر المعنی الحقیقی فالجهاز
متعین اعنی اذا تعذر و اصة منع ارادة المعنی الحقیقی لعارض
و مانع یمنعها یصار الی ارادة المعنی المجازی و اعتبارها یمتعین
العمل به و لوجود الاعمی له اذ الجمع بین الحقیقة و المجاز
فی الارادة غیر جائز حیث قال فی الاشباه و الالاف

استحساناً فی الاصول علی ان الحقیقة اذا كانت متعذرة
فانه یصار الی المجاز * ارین ادله مذکوره خوب معلوم شد
که استعمال لفظ قیام و کعبه مجازاً مشروع و سباح است * خایفه
ما فی الباب اگر آنرا از قیاس بدست فی العادة گذشت شود ممکن
است پس ترک آن از روی احتیاط اولی خواهد بود مگر آن عوام
و ضلالت نیست * لما فی الحدیقه الذی به شرح الطریقه
المحمدیه اما البدل عن فی العادة فلیس فعلها ضلالت ولا
وعید البدل هم شامل لها بل ترک فعلها اولی عند اهل الورع
والاحتیاط القول والله اعلم * مولوی اکبر علی وقد لخصنا
* چه میفرما بدن رح * اندر یک بعد فراغ از نماز فرض
و غیره انا که در مسجد اند اگر کسی از انبیان برای تعظیم
مردی عالم متدین که در آن مسجد داخل شد بایستاد و سلام
گفت پس سلام و قیاسش در خانه خدا برای ضحوقی شرعاً جائز باشد یا نه
* الجواب * سلام و قیام وی برای تعظیم عالم شرعاً
جائز است بلکه مستحب * لما فی الحدیقه المختار * و فی الوهبانیه
یحوز بل یندب الی القیام تعظیماً للقاء دم کما یجوز الی القیام
ولو للفقاری بین یدی العالم * و فی رد المحتار تحت هذا
القول ای ان کان ممن یشتهق التعظیم * قال فی القفیه قیام
المجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیماً و قیام قاری القرآن

لمن یجی تمظیما لا یکره اذا کان ممن یتحقق التعظیم * و فی
مشکل الاثار الزیام لغیره لیس بمکروه لعینه انما المکروه مهیبه
القیام لمن یقام له فان قام لمن لا یقام له لا یکره قال ابن
وہبان اقول فی عصرنا ینبغی ان یتعجب ذلك ای القیام لما
یورث توکله من الحق والبعضاء والعداوة لاسیما اذا کان
فی مکان اعتهد فیہ القیام و فی القہستانی و ذکر فی الزاهدی
لا یکره ان یقوم لاخر فی المسجد تعظیما له * و هرگاه قیام برای
تعظیم جهت مستحق آن مشروع شد سلام بطریق ادلی
مشروع خواهد شد بلکه مسنون زیرا چه سلام تحیه زائرین است
لما فی القنیة السلام تحیه الزائرین * و رسول خدا ﷺ جهت
افشای سلام مادر امر فرموده اند * قال ﷺ افشوا السلام
الحديث كما فی المدارج و این حدیث اول نصیبت رسول خدا
ﷺ بود در مدینه منوره بعد از هجرت * و الله تعالی *

* چه میفرمایند علمای دین رح * اندر ینکه رسومات بدوید

شادی مثل نوشه را لباس صرغ و زرد پوشانیدن و بدون حاجت نوشه را
سوار کرده بامردمان براتی باطرات و نواحی فقط برای تفنن و زیاده
و نامادری گشت دادن و بار و وسوختن و آتش بازی سرکردن
و اسباب مایهی مثل دهن و طاس و مزمار و غم و نوانتن و با قافله

و نشستن شمع و چراغ بسیار کردن و نوشه را با ضرورت غسل
دادن و زنان بیگانه بعد عقه و بروی نوشه آمده بزل و تمسخر کردن
و رقص و غنا کردن زرد آب یا سرخ آب بر لباس مردمان یا شیدن
و گلاب در ابدان مردمان انداختن و اسفال آنها که در تداریب شادی
جهال مبتدعه یا ختنه اطفال و دشان یا گواشوار و دختر یا نمک چسبی
و غیر ذلک بهمان می آید هر آن بدعت خبیثه و حرام است یا نه و کننده
این رسوم خبیثه خواه نا کم خود باشد یا دلای وی بزه کار و گناهکار است
یا نه و اگر کسی خود این اعمال نمی کند اما بآن افعال راضی بوده
شهریک مجادش شده و دیگر بزه کار و فاسق است یا نه * بینوا توحروا
* الجواب * لباس سرخ و زرد و مصفر و مزعفر جهت مرد

مکروه است * لَمَّا نَبَى الْحَمَادِيَّةُ رَوَى الْحَسَنُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
قَالَ وَأَيُّكُمْ وَالْحَمْرُ فَإِنَّهَا مِنْ زِينَةِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ
يَهْبِطُ إِلَى الْحَمْرَةِ وَلَمَّا نَبَى الدَّرَالِمُ خُفَارُوكَرَةَ لِبَسَ الْمُعْصِفَرُ
وَالْمُزَعْفَرُ الْأَحْمَرُ وَالْأَصْفَرُ لِلرِّجَالِ مَفَادُهُ أَنَّهُ لَا يَكْرَهُ لِلنِّسَاءِ *
وَيَا قَائِدَهُ نَوَّشَهُ أَغْسَلَ دَاوُدَ وَضُرُوبِي لَهَا سِدْنَ مِنْ قَبِيلِ إِصْرَ عَلَى
السَّهَابِ أَسْتَ وَأَنْ مَكْرَهُ بِلَا تَكْبِيرِ اسْتَ * وَلَهُوَلَعِبَ وَجَمِيعَ رُسُومِ
خَبِيثَةٍ جَهَالٍ كَدَرِ سَوَالٍ مَذْكُورٍ شَدَّ هَرِ أَنْ بَدَعْتَ وَحَرَامِ اسْتَ
لَمَّا فَادَسُوا لَا شَاءَ عَبْدُ الْعَزِيزِ قَدَسَ سِرَّهُ فِي بَعْضِ تَأْلِيفَاتِهِ فِي
الرَّسُومَاتِ الْمُنْهِيَةِ فِي النِّكَاحِ وَلَا يَجُوزُ تَضْيِيعُ الْجَمَالِ بِأَحْرَاقِ الْبَارِدِ

والكاغذ وركوب الخيل والطوف بالبلد من غير حاجة
 قال الله تعالى وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَّحُوا مِثْقَالَ دِينَ رِيماً بَطَرًا وَرِيَاءً
 النَّاسِ ۖ وَآظُهُمُ الْمَعَازِفُ وَالْمَلَاهِي وَآظُهُمُ اللَّعَابُ بَيْنَ وَتَرٍ
 حَيْثُ كَانَ الْبَيْتُ بِالْثِيَابِ الْجَمِيلَةِ تَزِينًا وَدُخُولِ النِّسَاءِ الْأَحْفَبِيَّاتِ
 عَلَى الزَّوْجِ بَعْدَ الْفِرَاقِ مِنَ الْعَقْلِ وَكُلِّ مَهْنٍ مَعَهُ وَهَسِ انْفِ
 وَاذْنُهُ وَدُخُولِ الثِّبَاتِ عَلَى جَسَدِ الزَّوْجَةِ وَأَمْرُ الزَّوْجِ بِأَنْ يَرْفَعَهُ
 يَلْسَانُهُ وَحَقُوفِ النِّسَاءِ حَوْلَ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةُ عِنْدَ الْخُلَّةِ
 كُلُّهُ مِنَ الْبِدَعَاتِ الْمَهْرُومَةِ * وَكَثْرَ ابْنِ بَدْعَتِ مُخْتَرَعِهِ مَذْكُورِهِ
 مَتَّصِفِينَ بِسَرَفٍ وَتَنْذِيرِ اسْتِوَانٍ فِي شَرَعٍ حَرَامٍ وَمُسْنُوعٍ
 اسْتِوَانٍ * قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ الْمُجِدِّدِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ الْآيَةِ
 وَقَالَ تَعَالَى وَلَا تُسْرِفُوا الْآيَةَ وَقَالَ ﷺ كُلُوا وَاشْرَبُوا وَتَصَدَّقُوا
 وَابْتَهُوا مَا لَمْ يَخَالَطِ أَهْرَافُ وَلَا مَخِيلَةُ * وَتَرْكُ ابْنِ
 بَدْعَاتِ مِنْهُ بِخَوَافِ خُودِ مَا كَمِ بِأَشَدِّ بَادِلِهِمْ وَبِإِنْكَارِ بَدْعَاتِ اسْتِوَانٍ
 بِهَرَاكِ لَعَلِّ حَرَامٍ مَصِيبَتِ وَعِقَابِ رَاسِ اسْتِوَانٍ كَمَا لَا يَخْفَى وَهَرَاكِ
 بِأَنْ أَعْمَالِ رَاضِي بُوْدِهِ بِشَرِكِ أَنْ مَجَاسِ كَرْدِ دِيَا بِهَرَاكِ فَا عَاشِ
 كُنْدِ أَوْ فَا سَقِ اسْتِوَانٍ وَكَرْبَانِ مَتَانِ ذَكْرُ دِ كَا فَا اسْتِوَانٍ * لَمَّا تَنَاقَرُ
 الْمُخْتَارَانِ الْإِلَهِ كُلُّهُمَا حَرَامٌ وَبِكَ خَلَّ عَلَيْهِمْ — مَبْلَا أَذْنُهُمْ
 لَا تَكَارِ الْمُنْكَرَ قَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ رَضِ صَوْتُ الْمَهْوِ وَالْغِنَاءُ يَنْبَغِتُ الْغِنَاءُ
 فِي الثَّلَبِ كَمَا يَنْبَغِتُ الْهَمَاءُ الْغِنَاءُ قُلْتُ وَفِي الْبَنِي أَرِيَّةِ اسْتِوَانٍ

صوت الملامی کضرب قصب ونحوه حرام لقوله عم استماع الملامی
 معصية و الجلوس علیها فسق والتلذذ بها کفر ولما فی القهقهة فی
 ويجب ان یهتبه ان لا یسمع لقوله عم استماع صوت الملامی
 معصية و الجلسوس علیها فسق و التلذذ بها کفر و هذا اما
 لتفلیظ الازنب کما فی الاختیار او للاثتلال کما فی النهایة
 والله تعالی اعلم * * ما قولکم رح * اذ رینک استعمال
 حرم و حرلی حیوان مرده و انتفاع از انها خواه ماکول اللحم باشد یا
 غیر آن بمانع شرعی روا باشد یا نه * بینوا توجروا * الجواب *
 استعمال و انتفاع از حرم و حرلی مرده بهر حیثیکه باشد جائز نیست
 اگر چه ماکول اللحم باشد زیرا که آن هم سبب مردن در حکم غیر
 ماکول اللحم میشود * لما فی شرح الوقایة و اذ لم یکن حیوانات لم
 یکن مذکى کان لحمه نجساً سواء کان ماکول اللحم او غیره
 و انتفاع از اجزای مرده حیوانی اشیاى ده گانه روا نیست
 و حرم و حرلی از انها صد و دهنه * کما فی ابراهیم شاهی و لا ینجس من
 الميتة عشرة الشعر و الصوف و الوبر و الریش و العظم و الحافر
 و القرن و الظلف و المنقار و الظفر لا حیوة فیها * و در جموی
 هشت نوشته است باعتبار تداعل یا اختلاف * فقال و ثمانية
 من الميتة یجوز الانتفاع بها القرن و الظلف و العصب و الصوف
 و الوبر و الریش و العظم و الشعر سواء کان ماکول اللحم او غیره

و ظاهر آنست که این حکم مخصوص باشیای مذکوره است و در غیر آنها حکم جو از انتفاع نخواهد شد زیرا که ماهدای آنها سکوت منه است و سکوت در وقت حاجت بیان اصحت * لمافی التوضیح لان السکوت عند الحاجة الى البیان بیان * و هم ثابت است که مفهوم مخالف در روایات ماخذ است در دلیل * لمافی شرح الوقایه دلا خلاف فی ان التخصیص بالذکر فی الروایات يدل علی نفی الحكم معاملة * پس بطریق مفهوم مخالف سنویم شد که حکم جو از انتفاع در غیر اشیاى ده گانه نخواهد شد پس جرم مرداری و چربی آنرا استعمال کردن و خرید و فروخت آن شرماء حرام است یا مکروه تحریمی لما حققنا والله اعلم * لبو—فـس العلماء *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اذا ینکه تعظیم مصحف شریف واجب است یانه نهادن های بر مصحف شریف و مس آن بهای بی تعظیمی است یانه و بر قلم بر ادل کتابت و تقلید اوراق قرآن شریف از همار مقطوع الیدین را با ضرورت معتبره شرعیه حرام و ناجایز خواهد شد یانه *

اجیبوا ثنابوا * الجواب * تعظیم قرآن شریف بلکه کتب فقهیه واجب است لمافی العالم کبریة تعظیم القرآن والفتنه واجب و نهادن های بر مصحف شریف بی تعظیمی است چنانکه از اقا و بیل فتادی فنیه و اشباه و حموی و هدایه و غیره ظاهر میشود * فی القذیة

لَو رُفِعَ رِجْلُهُ عَلَى الْمَصْهَفِ حَالِفًا يَتْرُوبُ وَفِي نَحْوِ الْمَصْهَفِ
 اِسْتَجْفَا فَا يَكْفُرُ اَنْتَهَى وَفِي الْاَدْبَاءِ يَكْفُرُ بِرُفْعِ رِجْلِهِ عَلَى
 الْمَصْهَفِ مَسْتَجْفَا بِهِ وَالْاَفْلَاقُ قَالَ الْعَمْرِيُّ قَدْ رَفَعَ الْاِسْتَفْتَاءُ
 مِنْ رَجُلٍ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ يَكْتُبُ الْقُرْآنَ بِاصْبَعِ رِجْلِهِ هَلْ يَهْرَمُ
 عَلَيْهِ وَيَكْفُرُ وَمَقْتَضَى هَذَا الْفُرْعُ اَنْهُ لَا يَكْفُرُ حَيْثُ لَمْ يَكُنْ مَسْتَجْفَا
 فِي الْاَهْدَايَةِ رَحْلَ وَضَعَ رِجْلَهُ عَلَى الْمَصْهَفِ اِنْ كَانَ عَلَى وَجْهِ
 الْاِسْتَجْفَا يَكْفُرُ وَالْاَفْلَاقُ * پَسْ اَز مِیْنِ اقَاوِیْلِ مَدْرِكِ گَرْدِیدِ که
 بِمَجْمُودِ نِهَادَنْ پَا بِرِ مَصْحَفِ بِنِ تَعْظِیْمِی وَ بِنِ اَدْبِی اِسْتِ پَسْ بِرِ گَا
 که تَعْظِیْمِ مَصْحَفِ وَ اَجِبْ بُوْدِ بِنِ تَعْظِیْمِی مَصْحَفِ حَرَامِ خَوَایِدِ شُدِ زِیْرَ اَکِ
 دَرِ اَنْ تَرِکِ وَ اَجِبْ اِسْتِ وَ تَرِکِ وَ اَجِبْ حَرَامِ وَ گَزَاشْتَنْ پَا بِرِ
 مَصْحَفِ وَ مَسْ بَانِ فَرْدِی اِسْتِ اَزِ اَفْرَادِ اَنْ پَسْ کِتَابَتِ مَصْحَفِ
 اَزِ پَادِ تَقْلِیْبِ اَوْ رَاقِ اَزِ بِاِجْهَتِ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ حَرَامِ خَوَایِدِ شُدِ
 وَ نِیْزِ قَوْلِ مَا دَبِ قُتَادِی قَنِیْرَ مَوْلَا اَنْ اِسْتِ * حَيْثُ قَالَ لَو وَضَعَ
 رِجْلَهُ عَلَى الْمَصْهَفِ حَالِفًا يَتْرُوبُ الْقَوْلُ * پَسْ مَعَاوِمِ شُدِ که
 نِهَادَنْ پَا بِرِ مَصْحَفِ مَعْصِیَّتِ اِسْتِ وَ نَرِ تَوْبَرِ لَا زِمِ نَمِیِ شُدِ وَ مَعْصِیَّتِ
 مَقْصُورِ نَدِسْتِ مَگَرِ دَرِ فَعْلِ حَرَامِ پَسْ ظَاہِرِ شُدِ که نِهَادَنْ پَا بِرِ مَصْحَفِ
 حَرَامِ اِسْتِ وَ اِیْضًا اِیْنِکِ تَعْظِیْمِ مَصْحَفِ مَآمُورِ بِرِ اِسْتِ اَزِ جَانِبِ
 شَارِعِ وَ بِنِ تَعْظِیْمِی مَصْحَفِ مَرْغَبِ عِنْدِ وَ اَکْرَبِ فَرَضِ کَرْدِ شُدِ که کِتَابَتِ
 وَ تَقْلِیْبِ اَوْ رَاقِ اَزِ بِاِجْهَتِ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ نِیْزِ مَآمُورِ بِرِ اِسْتِ

و ترك منتهی مقدم بر فعل ماضی باشد * اما هو المعلوم من كذب
 اصول الفقه و لسانی رد الخقار فی مبحث استقمال التلبسه
 و ترك المفهی مقدم علی فعل المام و الله اعلم *

* ما قولكم علماء الدين رحمكم الله تعالى *

اندرینکه گناه، مغیره، و کبیره، چیست و گناه، کبیره، چند است و مرتکب
 کبیره کافر است یا نه و مغفرت از ان ممکن است یا نه * الجواب *
 هر مصیبتی که آدمی بران اصرار می کند ان گناه، کبیره، است و علی الخصوص
 هر مصیبتی که بران از جانب خدا و رسول و عید و ار د است و مغیره
 مصیبتی است که بنده دران از خدا استغفار نمایند و هر چه دران
 و عید و ار نیست * لسانی شرح العقائد للنفی قیل کل اما نوعه
 هایه الشارع بخصومه و قیل کل معصیه اصرعها العهد فهو
 کبیره و کل ما استغفر عنها فیه صغیره القول * و گناه، کبیره، نه چیز
 است ترک با خدا کردن کسیرا ناحق کشتن زنی عقیقه را نهمست
 زنا دادن زنا کردن گریختن از صف جهاد جاد کردن مال یتیم
 خوردن مافرمائی والدین مسایین کردن و در عرم ستم کردن
 و برداتی سود خوردن و نیز دزدی و شراب خواری و برداتی هر چه
 فساد آن مثل فساد این اشیا می مذکوره باشد یا زیاده تر از ان
 آن نیز کبیره است * ولما فیة قد اختلفت الروایات فیها ردی
 ابن همر رض الهائسعة الشرك بالله و قیل النفس بنهر حق و

قذف المحصنة والزنا والفرار من الزحف والمجور واصل مال
 اليتيم ومقوق الرالدین المسلمین والاحادی الحرم وزاد
 ابوهريرة اصل الربوا وزاد على رضى العرقه وهرب الجمر انتهى
 وفي تيمور الاصول عن حميدة بن حمير عن ابيه ان رسول الله ﷺ قال
 وقد ماله رجل من الكبائر فقال هن تسع الشراك والمهر وقتل
 النفس واسل الربوا واسل مال اليتيم والتسوي يوم الزحف
 وقذف محصنات ومقوق الرالدین وامتثال البيت الحرام
 قبلتكم احياء وامواتاً اخرجهم ابوداؤد والنصائي والفرار
 من الزحف هو الفرار من مصاف الجهاد ومقاتلة الكفار
 والمحصنات جمع محصنة ومن المغائف ذوات الازواج وقد نهى
 عنهم بالنزنا انتهى * ومرتكب كبيره كافرني شود وان ايمان
 خارج نمی گردد وادرای هر کس کردن بذات وصفات خدا هر
 دیگر را منفرت ممکن است اگر خدا خواهد * لهما في العقائد
 والكبيرة لا تخرج العبد المؤمن من الايمان ولا تنخله في الكفر
 والله تعالى لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء
 من الصفات والكبائر والله تعالى اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

ورنه شخصی از قوم هندو یا مجوس یا کتابی چیزی از خودی
 یا نویسدنی یا لباس یا طریقات و غیره نزد مسلمان بطور تحقیر اما مال

دارد گرفتن آن مرسلّم را شرفا جائز است یا نه و خوردن و استعمال کردن آنها حلال است یا نه و شیرینی و عسل که بنود تیار می نمایند مرسلّم را خوردن آن درست باشد یا عرام و مکروه * الجواب * مرسلّم را جائز و درست است که بنده ایشان را قبول نماید * لما فی العالم الکبیر مقد روي یحلّ رج لی السب والکبیر احبا را متعارضة لی عضها ان رسول الله صلعم قبل هذ ایما المشرک وفي بعضها انه لم یقبل فلا بد من التوفیق واختلف عبارة المشایخ روح لی وجه التوفیق فعبارة الفقه ابو حنيفة والهذ وانی ان ما روي انه لم یقبلها محمول علی انه انما یقبلها من شخص غلب علی طین رسول الله صلعم انما یقاتلهم لا عز ازالدین لا علاء کلمة الله العلما لا لطلب المال وقبول الهدیة من هن الخاص حائز فی زماننا ایضا القول * دخوردن و استعمال کردن اشیای مذکوره بهر طوریکه باشد بمن مسلم حلال است * لما یهیا ولا باس بطعام الیهود والنصارى واکله من ال بائیج ولهمها اتفاقا ولا باس بطعام المجوسی الا ال بیعة وفیه لا ایضا ولا باس بھیافته وان لم یکن بیدهما معروفة کذا فی الملقط انتهی لان المهدی الی ال ی یکون مالک للهدیة المرسولة بالقبض والقبول والمالك یتصرف فی ملکة بای نوع شاء دخوردن شیرینی وعسل تیار کردن بنود

قال است * لما مر من عبارة الهندية ولا باس بطعام
المجوسي الا الله بيحه وهذا مما لا يخفى على التقية والله اعلم
* چه میفرماید فضلای دین و علمای کمالین رح *

اند ریز که شخصی از قوم هندو یا مجوس یا نصاری که کبیر الحسن
است بدین اسلام مشرف شد و بعضی از مسلمانان او را
بخنثه گردانیدن امر کرد اما نو مسلم مذکور عذر را پیش کرد و گفت
که صاف دارم پس خنثه دادنش از ضروریات دین است
بانه * بیغوا توجروا * الجواب * ملاحظه کرده خواهد شد
که او طاقت خنثه دارد یا نه اگر اهل بصیرت گوید که طاقت آن دارد
پس اگر ممکن باشد که خود آنکس خنثه خود دهد بهتر و گرنه نه نماید
تا وقتی که طاقت نکاح یا خرید کنیزک خنثه در * لما فی الیه المکبریه
الشیخ الضعیف اذا اسلم ولا يطيق المحتان ان قال اهل
البصر لا يطيق بترك لان ترك الواجب بالعذر جائز فترك
السنة اذ ای کذا فی الخلاصه و قيل فی خبان الکبیر اذا امکن
ان یختن نفسه فعیل والا لم یفعل الا ان یمکنه ان یتزوج
ادیشتری خنثه فتختنه و ذکر الکرخی فی الجامع الضعیف
و یختنه الحمای کذا فی فتاوی العتایه * و فی الفتاوی السراحیه
و کذا شیخ من المجوس او الهندو اسلم و قال اهل البصرون انه
لا يطيق المحتان یترك * و فی الدر المختار کشیخ اسلم و قال اهل

النظر لا يطيق الحمان ترك رأياً في موضع آخر منه ولا ضرورة
 لان الحفان عندنا منه وفي جامع الرموز الاحتمالان
 ليس بضرورة و لذا قيل يفتن الكبر نفسه ان امكن والامر
 بفعل الا اذا امكنه النكاح او شراء حاربه وهكذا في العماري
 الحماديه بعينها * و ازین روایات معلوم شد که نومسلم
 خواه بنود باشد یا نصاری یا مجوس بشرطیکه سن رسیده
 باشد ختنه اش چندان ضروری نیست که در آن بسیار تکلف
 کرده آید بلامانع از مردان مسلمان داخل خواهد ماند * والله اعلم
 للعالم وقد اصلحها *

* ما قولكم ايها العلماء المثقات رح *

اندرینکه مستمی بگرمی گوید که بهر عاقل عالم واجب است که احکام را
 از قرآن و حدیث بمقتضای دانش خود بترجیح و توفیق و تطبیق
 بگیرد و تابعداری کسی از این نه نماید بدلیل قول امام ابوحنیفه رح
 لا تقلدونی ولا مالتک ولا غيرة و خذوا الاحکام من حيث
 احل و امن الكتاب والسنة * و امام احمد بن حنبل رح نیز چنین
 فرموده اند و بدلیل آنکه خداوند تعالی ما را ارشاد کرده است
 که تفلیه ابو حنیفه و مالک و غیره را نمایم بلکه خدای تعالی فرموده است
 وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ آيَةً بَعْضًا أَرَبًا بَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَقَالَ تَعِ الْيَتَّخِذُوا

أَخْبَارَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ * یعنی بعض شما
 بعض را مالک و مختار خود سازد چنانکه نصاری رهبان خود را
 ساقط اند پس ابو حنیفه و مالک و غیره را بحد دلایل امام خود
 سازم چرا که از ان بوی اشراک می آید •

• فاجاب زید الفقیه •

مراد از این آیات آنکه تابعه اری مقتدا یان خود که در تابعه اری
 او شان از جانب خدا غیر ماذون هستند بکنیزه بدلای • قوله تعالی
 فَامْلِكُوا الْمِلَاحَ الَّذِیْ كُفِّرَ عَنْكُمْ لَمْ لَا تَعْلَمُونَ و بدلای قوله تعالی
 الْعَاقِبُونَ الْأَرْثُونَ مِنَ الْمَسَاجِرِ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِیْنَ
 اتَّبَعُواهُمْ بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ الْآیة * درین
 آیات خدای تعالی به پیروی اهل اجتهاد اذن داده است
 و تابعه اران سابقین اولین را ستوده است و اما خطاب امامین
 مذکورین فقط برای طایفه مجتهدین است بدلای آنکه او شان برای
 غیر مجتهدین کتب تدوین فرموده اند و بدلای آنکه * قَالَ الْأَمَامُ
 النُّوْی فِی شَرْحِ مَعْجَمِ الْمَسَامِرِ تَحْتَ حَدِیْثِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ
 أَنَّهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِذَا حُكِمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ
 أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ وَإِذَا حُكِمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ
 مِمَّا لِمَنْ قَالَ الْعُلَمَاءُ أَجْمَعُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَنَّ هَذَا الْحَدِیْثَ فِی حُكْمِ
 مَا لِمَنْ أَهْلُ الْحُكْمِ فَإِنْ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ أَجْرَانِ اجْتِهَادًا •

و احر با صابته و ان احطاطه احر با حتمه ساد و فی الحکم به
 مهذوف تغذیره اذا اراد انما حکم فاجتهد قالوا فاما من
 لیس باهل للمحکم فلا یهدل له المحکم فان حکم فلا اجر له
 بل موأثم ولا ینفذ حکمه مواء کان و افق الحق ام لا و می
 مورد و ده کلها و لا یعز رفی شی من ذالک * پس ازین
 اجماع معلوم شد که هر که اهل حکم و اجتهد نیست او را نمی رسد
 که احکام را از قرآن و حدیث بردنق بهم نمود بترجیح و تطبیق بگیرد *
 و فی الطهط سادی و الرسالة الزبیدیة قال فی فتح القدیر
 قد استقر رای الاصولیین علی ان المفتی هو المجتهد فاما غیر
 المجتهد ممن یحفظ اقوال المجتهدین فلیس بمفتی و الواجب
 علیه اذا سئل ان ینکر قول المجتهد کالامام علی وجه
 الحکایة انتہی * و کذا قال البزدری فی اصوله * پس
 ازین اجماع متیقن گردید که غیر مجتهد را حلال نیست که احکام
 را از کتاب و سنت بگیرد پس بر و لازم است که تقایید
 مجتهدی کند بدلیل حدیث ساذین جبل رضی الله عنہ رسول خدا
 او را بقضای یمن فرستاد فرمود کهف تقضی اذا مرض الک
 قضاء قال اقضی بکتاب الله قال فان لم تجد فبسنة رسول الله
 قال فان لم تجد فی سنة رسول الله قال اجتهد رأيی و لا آو
 فضرب رسول الله ﷺ علی صدره و قال الحمد لله الذی رمن

رسول رسول الله بهما یرضی به رسول الله رواه ابو داؤد
 و الترمذی و الدارقطنی * پس این حدیث نص است
 بر اینکه بر اهل یمن اتباع سازش واجب گشته بود نه اخذ احکام از
 کتاب و سنت چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابراهیم یمن قاضی
 و منقذی گردانیده بودند و حکم فرموده بودند و اگر قرآن و حدیث
 بر اهل یمن بخواند پس اهل یمن احکام خود را از قرآن و حدیث
 بگیرند پس منام شد که بر غیر مجتهد واجب است تقابله مجتهدی
 و همین است طریق رضای رسول الله و غیر مجتهد احکام را از
 کتاب و سنت گردانی مخالف این حدیث است •

* سوال دوم *

باز بگره علی و جهالتزل می گوید هر کسی را باطنی است که عمل نماید
 بر قول یکی از مجتهدین فاضل باشد یا مفسول از حد راول تا آخر
 مجتهد است بدلیل * قوله تع فاسئالوا اهل الذکر انکم منهم لا تعلمون *
 این آیت عام مطابق است بر هر واحد از اهل ذکر پس مقید کردین
 با این ضیفه یا شالعی و غیرها طاعت آن نص لازم آید *

* فاجاب ذیل الفقیده *

آیت مذکوره بالا جماع بر عموم خود باطنی نیست زیرا چه تا بعد ازین
 اهل هوا از مجتهدین بالا جماع باطل است پس این آیت

محتمل معنى مرادى خواهد شد بادل تقييد شرعیه چرا که امام منبلی
 و بیایا علمای بای تقایید مفضول را منع می کنند * لما فی العالم المکروهه
 و اذا کان المبتدئ حاکماً لافانه یاخذ بهذوی الفصل
 الرجال عند عامة العقه — * باز دلیل بر هر آن قول
 طحطاوی است * قال بعض المفسرين فعلمکم بما معهر المؤمنین
 اتباع الفرقة الناحیه المسماة بالسنة و الجماعة فان نصره الله
 تعالی و حفظه و توفیقه و موافقته فیہ و خذلانه و سخطه و مصلته فی
 مخالفتهم و هذه الطائفة الناحیه قد احتجعت الیوم فی المذاهب
 الاربعة هم الحنفیون و المالکیون و الشافعیون و الحنبلیون و من
 کان خارجاً من هذه المذاهب الاربعة فی ذلك الزمان فهو
 من اهل البدعه و النار * پس از قول طحطاوی معلوم شد که
 اجتماع اهل سنت و جماعت منحصر است در مذاهب اربعه
 و هر که ازین چهار مذهب خارج است او را اهل بدعت و اهل
 دوزخ است * و قال القاضی ثناء الله فی التفسیر المظهری قوله تع
 وَلَا يَتَّخِذُ بَعْضُهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَاِنَّ اهل السنة و الجماعة
 قد افترقت بعد النرون الثلاثة و الاربعة علی اربعة مذاهب و لم یبق
 فی فروع المذاهب سوي هذه المذاهب الاربعة فقل ان عقد
 الأجماع المركب علی بطلان قول یخالف کلامه و قد قال الله تع
 وَ يَتَّبِعْ فِیْرِ سَبِيلِ الْاٰمُوْمِیْنِ نُوْلَهُ مَا تُوْلٰی وَ نَصْلِهِمْ جَاهِدٌ و سَاعَتٌ مَّصِیْرٌ *

و قال علیه السلام لا تجتمع امتی علی ضلالة اُنْتَهی و فی التّفحیر الاحمدی
 تفسیر آیه فَهَؤُلَاءِ سَلَمًا و قد رقع الاجماع بان الاتباع
 انما یجوز للائمة الاربعة اُنْتَهی و فی فنداری فنیة من قال لا
 اقول بفتوی الاربعة ولا اعمل بفتواهم فهو رد علی رسول الله
صلی الله علیه و آله واجماع الامة اُنْتَهی و فی الاشباة ان من خالف الائمة
 الاربعة فهو مخالف للاجماع وان كان فیه خلاف غیر مما اُنْتَهی و قال
 فنخرا الدین الرازی فی المصصول فی الاصول ان الامة
 اذا اختلفت علی اقوال فی مسئله كان اجماعهم علی ان
 ما عداهما باطل الی قوله المراد من الامة الائمة الاربعة
 و عقل نیز همچنین حکم می کند چرا که امر اربعه بغایت اہتمام و تمام
 کوشش در تحقیق دین قائم بودند با وجود کثرت مجتہدین با اوشان
 و مذہب اوشان عقل انکار می کند که چیزی مخفی بوده
 باشد بر اوشان و آن ظاهر شده است بر آنانکه بعد اوشان اند
 حالانکہ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند * خیر القرون قرنی ثم الذین
 یلونہم ثم الذین یلونہم الحلیف * پس امر اربعه مصادق این
 این حدیث اند نہ من بعد ہم ازین پس حاصل کلام آنکہ
 ا نقول ثابت شد کہ بر ہر دواہ از اہل سنت و جماعت بلکہ
 اہل اسلام واجب است کہ بیرون یزداد از مذہب چارگانہ
 کہ قدم ازین راہ ۲۰ بیرون انگذند و راہ جہنم پیوندن است *

* سوال سوم *

بستر بکره‌ای نمیبیل التّنزل می گوید که برکه امی مقلد واجب نیست
تعیین کردن مذهبی بلکه جائز است که اخذ کند آنچه فخرم وی میخورد
از طایل و حرام و بگیرد در میان مذاهب از بعد بایزطو ر که نماز فجر
روزی بهر مذهب شافعی بخواند و روزی بر مذهب مالک و روزی
هرگاه خواهمش کند سوسمار بخورد بر مذهب شافعی و همچنین
روزی باخورد بر مذهب مالک چرا که تعیین مذهب ثابت نیست
بنصوص شرعی بلکه آن شرک است در رسالت *

* فاجاب زید الفقیه * این اعتقاد باطل است * بقوله
تَعِ انَّمَا النَّسِیْ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضِلُّ بِهِ الَّذِي كَفَرُوا
يَحِلُّونَهُ عَامًّا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًّا * پس تقلید بالتبعین واجب
شده واجب اصولی که تارکش مرتکب الحرام باشد بلکه
واجب حنفی است که تارکش مرتکب مکروه تحریمی گردد و نیز
اگر تقلید بالتعیین کرده رخص مذاهب را تتبع کرده باشد عملش
باطل خواهد شد چرا که آن بالا جماع ممنوع است * قَالَ ابْنُ عِبْدِ
الْبَرِّ الْمَالِكِيُّ فِي الْأَصُولِ وَلَا يَخْفَى عَلَى أَحَدٍ أَنَّ النَّاسَ يَهَارِعُونَ
إِلَى مَا يَرَوْنَ يَفْرَسُهُمْ هَيْمًا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِسَبَبِ قِلَّةِ الْقَدَرِ

و کثرة التواني وعدم الاعتناء في امور الدين فيقعون في
 الممنوع بالاجماع فكيف كان بري الذمة عن عهد التكليف
 بالتقليد بالتعيين الذي هو مقتضى الآيات والاجماع و بینه
 رجوع کردن از تنقاید بالتعيين بعد العمل بالاتفاق ممنوع است کما
 صرح اکثر الاصولیین* و بالاجماع تتبع رخص مذاهب ممنوع
 است و آن تفیش طالمای مذاهب است و جائزهای آن چنانکه
 در درختار است که حکم مطلق بالاجماع باطل است (و تفتیق گرفتن
 چیزی از مذهب حنفی و چیزی از مذهب شافعی و هکذا) و مجتهدین
 اجماع کرده اند برینکه لازم است بر هر واحد در گفتن و اعتقاد کردن
 در مسائل مختلف فیها از شروع اجتهادات ایشان باینطور
 که این طلال و جائز امت و آن حرام و غیر جائز و اگر تفتیق جائز
 بودی حرمت در اشیا باقی نبود و استتعار حادث و حرمت
 از دار دنیا بود گشتی و اجماع است بر امر نفو گردیدی و این
 باطل است صراحة لقوله تع و يتبع غیر سبیل المؤمنین الآية*
 پس اگر قول کسی در جواز تفتیق دیده شود پس باید دانست
 که او غیر معتد به امت یا قوش را بر نفوذ حکم حمل باید نمود نه بر
 طلال بودن آن عمل یا آنکه قبل علم گفته باشد چرا که علم تدریجی
 است یا بر نادانی وی حمل باید نمود و این هم جائز است یا حمل
 بر ضرورت نموده شد و الضرورات تبیح المحضرات

فقی الجهاد، اینها جریست آنکه در مقابله اجماع نه افتد * قال علی القاری
 الحنفی فی الرسالة المولفة فی جواب الفعّال والجواب
 قلنا لا يجوز للقاضي ما قلتموه بل يجب عليه حتماً أن يعین
 مذمباً من هذه المذاهب اما مذمب الشافعی فی جمیع الوقائع
 والفروع واما مذمب مالک واما مذمب ابی حنیفة ولیس له
 ان یتخذ من مذمب الشافعی فی بعض ما یهواه ومن مذمب
 ابی حنیفة فی الباقی ما یرضاه لانا لوجوزنا ذلك لا ھدی
 الی التخیط والخروج عن الضبط وحاصله انه یرجع الی نفی
 التکالیف الشرعیة فان مذمب الشافعی اذا اقتضى تھریر
 شیء ومذمب ابی حنیفة ابداعه ذلك الشیء بعینه او علی مکس
 ذلك فهو ان شاء مال الی الحل وان شاء مال الی الخیر واما
 فلا یتحقق الحکمة والحرمۃ وفی ذلك اعدام التکلیف وابطال
 فائدتہ واقلاع عائدتہ واستیصال قاعدتہ وذلك باطل انتہی *
 الحاصل سئلہ یافتر نہیں شو دیگر در ان اختلاف آنہ اربعہ است
 مگر اندکی بغایت اندک پس اگر این تفیق جائز بودی کدامی
 پس از مسائل بر حکمی قرار نگرفتہ نہ بر حالت نہ بر حرمت پس
 تکلیف شرع از دار دنیا یکقلم مرتفع شدی پس بالکایہ قائمہ
 بعیت و احکام نبوت فاسد گردیدی و این محض باطل است پس
 واجب شد پیروی مذہب معین بموجب جنفی و در درختجار

و تحریر الاصول و مختصر الاصول و شرح آن و غیره مسنوعیت
و بطلان رجوع عن التقليد بعد العمل مصرح است * فی الرسالة
الزینیه نقل العلامة قاسم فی تصحیحه عن جمیع الاصولیین
انه لا یصح الرجوع عن التقليد بعد العمل بالاتفاق *
بازرید فقیه علی سبیل التّنزل می گوید اگر تقلید بما تعینین بر وایتی
جائز هم باشد تا هم مرجوح است بر نسبت تقلید بالتعینین که آن
راجع و افضل است پس آن واجب الاتباع است * قال تع
لِکُلِّ وَجْهٍ مَّرْصُولٍهَا فَاسْتَمِقُوا الْحَیْرَاتِ * و عمل بقول مرجوح بالا جماع
باطل است لما فی الدال المختار ان العمل بالقول المرحوح
جهل و خرق للاجماع قال الحموی و ان المختل من مذهب
الی مذهب بالا جتهاد و البرهان آثر یحتو جب الغمزیر
فبلا اجتهاد و برهان اولی انتهی فی التّفهیم والا حادی تحت
قرله تعالی ففهمنا هاسلیمان اذا التزم مذهباً یجب علیه ان
یدرم علی مذهب النزیه ولا ینتقل الی مذهب آخر پس از
ما تقدم ثابت شد که مجوز تقلید بما تعینین ضال و مضل است و فرقه
مختطیه که قائل تقلید نیستند و خود را مجتهد می گویند از اهل نار است
و همین است فرقه وایه العیاذ بالله و الله اعلم * فیما ایها العلماء
العظام نسئلكم ابکر علی الصواب ام زیل * فاجاب العلماء
کلامهم بان زید علی الصواب رالحق و بکر علی الخطاء و الباطل *

(اعلم ان علماء الهند الممتازين كانوا استخرجوا هذه الفتوى
بالعربية العريضة بالتقارير المعنوية ثم فحول العلماء هندياً
وبنجاله صححوها وزينوها بنحو أنهم فترجموها الى الفارسية
وبدلت جهدي في تسهيلها وتلخيصها فاعتنوها لانها درة
فريدة لا مثل لها فـ ووصت في بحرهما وحثت بها الى ساحلکم
فادعوا الى بالخير) وهر کسی از طایف اعلام مرقوم الذیل با تقریظ
طوبیہ اجماعیہ زید فقیر را ترجیح داده مهر خود را در آن ثبت کرده اند *

سید محبوب علی	قطب الدین محمد	محمد صدر الدین	محمد کریم الله
------------------	-------------------	-------------------	-------------------

محمد ضیاء الدین	محمد هاشم	حسین شاه	محمد لطف الله
--------------------	--------------	-------------	------------------

دکن الدین محمد تواب علی	محمد وحید
----------------------------	-----------

* الى غير ذلك من اسماء العلماء وخواتيمهم *

* ما قرلهم رحمه الله تعالى * انذر ينکه کسی اگر تمام

الفاظ قرآن مجید از استادینا موقتہ اجازت حاصل کرده لیکن
چند باره خوانده اینقدر ملکه حاصل کرده کہ تمام قرآن را درست
مینخواند پس اورا امیر سر کہ تناوت تمام قرآن و تالیف دیگران
کنہ پاپہ * الجواب * ہر گاہ آنکس کلام مجید را صحیح خواند

و غلطی در تفاوت نکند او را میرسد که تفاوت و تعلیم آن کند
 اگر چه از استاد کامل نیاموخته و اجازت حاصل نکرده زیرا که
 هرگاه در شریعت منع از آن امر دیده نشد و اصول ارباب که
 کتاب و سنت و اجماع و قیاس استادان ناطق نشد در جواز
 آن شکی نیست زیرا که اصل در اثبات افعال موافق مذهب
 مختار اباحت و جواز است چنانچه در جمعی مذکور است *

ان المختار ان الاصل الا باحۃ عند جمهور اصحابنا انتهی
 و فی الحما دینہ الاصل فی الاشیاء الا باحۃ * پس باعتبار اباحت
 اصابت تفاوت و تعلیم قرآن بلا اجازت از شیخ جائز خواهد شد
 دلیلی دیگر آنکه مقصود از تعلم و اجازت از استاد آنست
 که الفاظ قرآن مجید را بادرستگی خواند و غلطی در اعراب و ادانکند
 چون مقصود بدون آن حاصل شد حاجت تعلم باقی نماند و اجازت
 چه در کار کمال یا بخفی * دلیل سوم قول جمال الدین سیوطی است
 فی الاتقان * فائدة * ادعی ابن جبیر الا جماع علی
 انه لیس لاحد ان ینقل حدیثا عن النبی ﷺ مالم یکن له
 به رواية ولو بالاجازة فهل یكون حکم القرآن كذلك
 فلیس لاحد ان ینقل آیه او یقرأها مالم یقرأها علی شیخ له
 ار فی ذلک نقل اولیاءک وجهان من حیث ان الاحتیاط فی اداء
 الفاظ القرآن اشد منه فی الفاظ الهدیث انما هو بحرف ان

ينقل في الحديث ما ليس منه أو ينقول علي النعمي رحمه الله ما لم يقله القرآن محفوظ متلقى من أول فيه وهذا هو الظاهر

* فائدة ثانية * الأجازة من الشيخ غير شرط في جواز التصدي للقراء والآفاد فمن علم من نفسه الأهلية جازاه ذلك وإن لم يجد — زه — أحد علي ذلك السلف الأولون الصوالح وكذا لك في كل علم وفي الأقران والأفقاء فلا نه لما يقوهمه إلا فهم — اء من اعتقاد كونها شرطاً وإنما اصطلمح الناس على الأجازة لأن أهلية الشخص لا يعلمها غالباً من يرين الأخذ من المبتدئين ونحوهم لقصور مقامهم على ذلك والبحث عن الأهلية قبل الأخذ شرط فجعلت الأجازة كالشهادة من الشيخ للمجاز بها لأهلية — واكرم كفته شه داین جواز خائف تصریح شیخ عبد الحق محدث دهاوی روح است که در شرح بعض رسائل تجوید آورده و مآرایت فی کلام بعض مشائخ الیم — من الوجوه النفسی ذکر فی اصل وقوع الرسم علی خلاف النیاس ثلثة وجوه الى قوله الأنانی لما كان القرآن جمعياً لا يسوغ لأحد أن يقرأه من غير استماع كما لا يجوز له أن يفهمه برأيه من غير نقل كتبه على وجه لا يمكن القراءة به إلا خيراً لا بعد الاستماع والعلم خطأ فالقراءة بل ون الاستماع خطأ

و ان اصاب كالقفسير بالراي فقد جاء في الخبر الصحيح
 والبهرار الفصيح من قال في القرآن برأيه فأصاب فأخطا *
 این کلام صریح است بر عدم جواز قرائت بدون استماع و تعلم
 گوئیم شیخ دیلمی روح در شرح خود رای بعض مشائخ یمن
 نقل کرده چنانکه عادت اکثر مشرّاح است که اقوال علما را
 می آرند بعضی از ان ضعیف باشد و بعضی از ان قوی و این رای
 شیخ یمنی ضعیف قابل اعتقاد نیست بسبب اولی مذکور
 و مخالفت عقول و قول سیوطی و ضعف رای یمنی ظاهر است
 چه از سمعی بودن قرآن لازم نمی آید که قرائت بدون شنیدن
 روا نباشد بلکه مراد آنست که صحابه رض از ان حضرت شنیدند
 و عقلی نیست که سبب مراتب عقول زیادت و نقصان تغییر
 و تبدیل در الفاظ آن جائز بود نمی بینی که قرآن مجید چنانکه سبب سموع
 و منقول است مکتوب نیز است که اگر در حفظ خطا یافته شود دیا نشنیده
 باشد مکتوب دیده بخواند كما قالوا ان الكتاب للغائب
 كما لحطاب للمحاضر و مدار قیاس وی ظاهر حدیث من قال فی
 القرآن برأيه فأصاب فأخطا است و محمد ثنین روح در صحت این
 حدیث کلام کرده اند و سهیل بن ابی عزم را که راوی است
 طعن و جرح کرده اند گفت ابو موسی ترمذی در ذیل این حدیث *
 هذا حديث غريب وقد تكلم بعض اهل الحديث في سهيل بن ابی عزم

و این صبح عقابانی در تقریب التهنیب او را ضعیف گفته و قال
 البخاری لا یتابع بهد یشه یتکلمون فیه و قال فی موضع آخر لیس
 بالقوی عند هم و قال ابو حاتم لیس بالقوی یمکتب حد یشه
 و لا یهتج به و قال اسحق بن منصور عن یحیی بن سعید صالح
 و اگر چه یحیی بن سعید او را صالح گفته اما احمد بن حنبل و بخاری و ابو حاتم
 او را جرح کرده اند قاعده اصول نقله آنست که هرگاه جرح و تعدیل
 متعارض باشد جرح راجح باشد بر تعدیل * فی فوائده الرحموت
 شرح مسلم الشهوت اذا تعارض الجرح والتعدیل فالنقد یم
 للمجروح مطلقاً سواء کان الجارحون اکثر او الموعولون
 بس معلوم شد ضعف رای شیخ یسعی پس بیشک جائز
 و رواست خواندن و تعلیم کردن قرآن بشرطیکه مادر سستی
 خواندن تواند اگر چه پیاموخته باشد از استاد و حاصل نکرده باشد
 اجازت وی * والله تعالی اعلم * لبعض اهل المد رسته و قد حصنا
 * چه میفرمایند روح * اندرینکه دو مرد یا دو زن با هم
 در یک فرش خفتن روا باشد یا نه در هرگاه پسر و دختر بهر ده
 سالگی بر سنجیده کردن او شان از بستر مادر و پدر و برادر
 و خواهر و از اجنبی و اجنبیه از با هم خفتن در یک چادر یا یکفرش
 واجب است یا نه * الجواب * دو مرد یا دو زن در یک

چهار تا در یک فرش خفتن جائز نیست اگر چه هر یکی بطرفی از
 بستر **خسبه** * کهما فی الی را المختار لا یجوز للرجل
 و مضاعفة الرجل و ان كان کل واحد منهما فی جانب من الفراش
 قال **لا یفشی الرجل الی الرجل فی ذرب واحد ولا تفضی**
المراة الی المراة فی الثوب الواحد * و هرگاه پدر باشد یا دختر
 بهرمده سالگی برسد واجب است جدا کردن او شان از با هم
 خفتن پس جدا کرده خواهند شد از مادر و پدر و خواهر و برادر
 و از زن بیگانه و مرد بیگانه چرا که هرگاه صبی و صبیبه بهرمده کور
 برسند اکثر صاحب شهوت می شوند و آن باعث فتنه گردد و
 پس نخواهند خفت با مادر خود نه با خواهر نه با زن دیگر مگر با
 زوجه خود نه با پدر نه مرد دیگر چرا که صبی و صبیبه بهرمده سالگی
 جماع را می فهمند و اهل دیانت نیستند که خود را از آن
 حرکات باز دارند پس اکثر اوقات بر خواهر و مادر خود پیوستند
 چرا که خواب و وقت راحت است در آن وقت شهوت
 بر انگیزد می گردد و نیز در خواب در غالب اوقات عورت
 هر دو منکشف می گردد پس او شان را با مرشع یا زنا
 مرتکب میگردانند خصوصاً اطفال این زمان فسق و فجور را
 زیاده تر از جوانان می فهمند خصوصاً هرگاه خوب صورت و صبیح
 الوجه باشند باک **خسیدن** ندارند چه اگر چه بمحرم خوابیدن

هجرى از فعل به وقوع نى آيد مگر قاب زن و مرد بسبب مضامنت
 متعشق ميگردند پس رفته رفته وقوع فتنه مستحق گردیده لهذا
 الد والمختار و اذا بلغ الصبي او الصبية عشرة سنين يجب
 التفريق بينهما بين احميه واحقه وامه وابيه في المضجع لقوله ~~في~~
 وفرقوا بينهما في المضجع وهم ابنا عشر و في رد المحتار
 وفي البرازية اذا بلغ الصبي عشر الا ينام مع امه واحقه
 وامرأة الا بامرانه او حاريتة اه فالمراد التفريق بينهما
 عند النوم خوفا من الوقوع في المحذور فان الولد اذا بلغ عشر
 هذا الجماع ولا ديانة له ترده فربما وقع على اخته او امه
 فان النوم وقت راحة مهيب للشهوة وترتفع فيه الشهوة عن العورة
 من الفريقتين فيؤدي الى المحذور و الى المضاجعة المهرمة
 خصوصاً في ابنا هذا الزمان فانهم يعرفون الفسق اكثر من
 الكبار واما قوله وامه وابيه فالظاهر ان المراد تفريته
 من امه وابيه بان لا يتركها ينام معهم في فراشهما لانه ربما يطاع
 على ما يقع بينهما بخلاف ما اذا كان نائماً وحده او مع ابيه وحده
 او البنات مع امها وحدها وكن لا يترك الصبي ينام مع رجل
 او امرأة اجنبين خوفا من الفتنة ولا سيما اذا كان صبيها فانه
 وان لم يحصل في تلك الموضع شيء فتملأ قلبه بالرجل
 والمرأة فتحصل الفتنة بعد حين * والله اعلم *

* ما قولكم رحمة الله عليكم اجمعين *

ان زينة صلوة رحم برادران و خواهران و یتیمان دیگر که عبارت
از مهربانی کردن و تحفه و هدیه فرستادن و حاجت برادر کردن و غیر
ذلک است بر مردم واجب است یا نه و تحفه و حصه در تقاریب
سالانه عیدین و شب برات و غیره نزد ایشان فرستادن
جائز است یا نه و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یاسکافات
از صلوة رحم است یا نه * الجواب * صلوة رحم واجب است
لما فی التمییز و صلة الرحم و اجابة القول و قال ﷺ صلوا الارحام
الحیث و در تقاریب تحفه و حصه فرستادن جائز است چرا که
رسول خدا ﷺ هدایا و تحف نزد یتیمان خود فرستاده اند چنانکه
در کتب سیر مصرح است و جهت آنکه که امی نبی از جانب
شارع دران وارد نیست پس رباح باشد * و لما فی
الدرا المختار صلة الرحم و اجابة ولو کانک بسلام و تحفة و هدیه
و معاونة و مجالسة و مکالمة و تلاف و احسان الی قوله و لا یرد
حاجتهم لانه من القطیعة فی الحدیث ان الله یصل من وصل
رحمه و یقطع من قطعها و فی الحدیث صلة الرحم تزیید فی العمر *
و فرستادن تحفه و حصه بقصد زیاده یا بی یاسکافات از صلوة رحم نیست
لما فی رد المحتار املم انه لیس المراد بصلة الرحم ان تصلهم
اذا رملوک لان هذا مکافاة بل ان تصلهم و ان قطعوک فقد روي

البخاري وغيره ليس الوا صل بالما كافي ولكن الوا صل الذي
 اذا قطعت رحمة وصلها انتهى وقال عليه السلام صل من قطعك الحد يث *
 و هر که برای تفاخر و نا آوری محقق و حصه تقارب نزد تو نگران
 بفرستد و یگانگان و همسایگان غبارا که مستحق آذنت بکفالم
 ترک نماید او گناهکار و مبتدع است لقوله تعالى رأت ذا القربى حقه
 وقوله عم ما زال جبرئيل يوصيني بالجار حتى ظننت انه سيورثه
 پس با اینهمین کس مواذنت و مهادت مذاشتن و تحفه اس
 قبول نکردن انسب است لقوله عليه السلام من صهح ايمانه و اخلص
 توحيد فانه لا يانس الى مبدع ولا يجالسه ولا يواكله
 ولا يشاربه و يظهر له من نفسه العداوة الحد يث والله اعلم *

* ما قول علماء الدين رحمهم الله تعالى اجمعين *

اندرينکه نان پا و که خمير آن از تازی سکر که متعارف است
 می خازند مباح و حلال است یا مکروه و حرام و نجس * بیهواتقوزدا
 * الجواب * نان مذکور بمقتضای اجتهاد امام ابوحنیفه
 و ابو یوسف و موافق روایتی از محمد رح مباح و حلال است
 زیرا که سکر مذکور نزد ایشان بدون سکر حرام نیست چنانکه
 از قول قاضیان که از تفهیم طبعه ثلثه است مفهوم میشود
 الجواب الرابع من العنب هو عصير العنب اذا طبخ حتى ذهب
 ثلثاه مادام حلواً يهل شرابه عند الكل و اذا غلي و اشد يهل

شربه في قول ابي حنيفة وراى يوسف في قول الاخر لا سقم-راء
 الطعام والتداوى والتقوى لطاعة الله تعالى دون اللهو واللعب
 ويحرم القدح المسكر منه وهو الذى يعلم يقيناً او بغالب الراى
 انه يسكرة وعلى قول محمد والشافعى لا يحد شربه الا ان غفل
 محمد رح لا يحد ماله يسكر منه وعلى قول الشافعى ربه يحد بشرب
 قطرة منها كما فى الخمرة لمحمد والشافعى ربه قوله عم كل مسكر
 حرام وقوله عم ما اسكر كثيرة فتليله حرام ولا يهنيقه و
 ابي يوسف ربه ما روى ان رجلاً أتى عمر رضى به مثلث قال عمر رضى
 ما شبه هذا بطلاء الابل كيف تصنعونه قال الرجل يابح العصير
 حتى ينهب ثلثاه وبقي ثلثه فصب عمر رضى عليه الماء وشرب
 ثم نادى عبادة بن الصامت ثم قال عمر رضى اذا راى بكم شرا بكم
 فاكسروا بالماء وعن عمر رضى اذا ذهب ثلثا العصير ذهب
 حرامه وريح جنونه وما روى من الحد يثين روى عن ابراهيم
 النخعي ربه ما يرويه الناس كل مسكر حرام خطأ لم يثبت انما
 الثابت كل مسكر حرام وكل ما يرويه الناس ما اسكر كثيرة
 فتليله حرام ليس بثابت وابراهيم النخعي ربه كان صير في الحديث
 انتهى ونيز در همان فتاوى قاضين است واما المتخذ مما
 سوى التمر والعنب نحو الثمار والسكر والفانين والمحروب
 والعسل والشعير والخنطة والذرة وما شبه ذلك ماله يحد

يُحِلُّ شَرْبَهُ بِلَا خِلَافٍ فَإِذَا غُلِيَ وَاشْتَدَّ وَقَدْ فُتِرَ فَانْكَانَ
طَبِخٌ أَدْنَى طَبْخَةِ يَحِلُّ فِي قَوْلِ أَبِي هَنِيفَةَ وَأَبِي يُوسُفَ رَحِمَ اللَّهُ قَوْلَهُ
فَإِذَا لَمْ يُطْبَخْ وَغُلِيَ وَاشْتَدَّ فِيهِ رَوَايَتَانِ عَنْ أَبِي هَنِيفَةَ وَ
أَبِي يُوسُفَ رَحِمَ اللَّهُ فِي رَوَايَةٍ يَشْتَرُطُ اللَّابَاخَةَ أَدْنَى طَبْخَةٍ فِي رَوَايَةٍ
لَا يَشْتَرُطُ ذَلِكَ فَإِنْ سَكَّرَ مِنْ هَذِهِ الْأَشْرِبَةِ فَالْسُكَّرُ وَالْقُلُوحُ الْمُسَكَّرُ
حَرَامٌ بِالْإِجْمَاعِ أَنْتَهَى وَنِزَازُ كَلَامِ صَاحِبِ هَدَايَةِ كَرَامَةِ طَبَقَةِ
خَاصَّةٍ اسْتِظْهَرَ مُبْغِذُ كِتَابِ تَاوَارِيخِ تَاوَانِيكَ مَسْتَكْنَنٌ مُبَاحٌ
اسْتِظْهَرَ نَيْتَ نَزْدِ شَيْخِيْنٍ وَنَهْزَازِ قَبِيْلَ ثَمْرَاسْتِ وَبِهِمْ بَعْضُ الْمُسَمِّدَةِ
مِيشُوْدَازِ كَلَامِ دِيْكَرِ عُلَمَاءِ وَاصْحَابِ مَتُونِ وَشُرُوْحِ وَفَتَاوَى فِي الْبَدَائِيَةِ
وَالْأَبَاسِ بِالْحَلِيطِيْنَ وَنَبِيْذِ الْعَسَلِ وَالزِّيْنِ وَنَبِيْذِ الْخَنَظَةِ وَالنَّسْرَةِ
وَالشَّعِيْرِ حَلَالٌ وَابْنُ يَطْبِخٍ وَعَصِيْرُ الْعَنْبِ إِذَا طَبَخَ حَتَّى يَذْهَبَ ثَلَاثُ
وَبَقِي ثَلَاثَةُ حَلَالٌ وَإِنْ اشْتَدَّ أَنْتَهَى دَرِ فَتَاوَى عَالِمِ الْغِيْرِ اسْتِ
أَمَّا مَا هُوَ حَلَالٌ عِنْدَ عَامَّةِ الْعُلَمَاءِ فَهُوَ الطَّلَاءُ وَهُوَ الْمَثْلَسُ
وَنَبِيْذُ التَّمْرِ وَالتَّرْبِيْبُ فَهُوَ حَلَالٌ شَرْبُهُ مَا دُونَ السُّكْرِ لَا سُمُّ رَأً
الطَّعَامِ وَالْعَنَادِي الْقَتَوَى عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ لَا لِلتَّهْلِي وَالْمُسْكِرِ مِنْهُ
حَرَامٌ وَهُوَ الْقُدْرُ الَّذِي يَسْكُرُ وَهُوَ قَوْلُ الْعَامَّةِ وَإِذَا سَكَّرَ يَجِبُ
الْحَلَالُ عَلَيْهِ وَيَجُوزُ بَيْعُهُ وَيُضْمَنُ مُتَلَفُهُ عِنْدَ أَبِي هَنِيفَةَ وَأَبِي يُوسُفَ رَحِمَهُ
وَأَصْحَابُ الرُّوَايَةِ عَنْ مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ فِي رَوَايَةٍ عَنْهُ أَنْ قَلِيلَهُ وَكَثْرَهُ
حَرَامٌ لَكِنْ لَا يَجِبُ الْحَلَالُ مَا لَمْ يَسْكُرْ كَذَا فِي الْبَحْثِ الْمَرْحُومِ أَنْتَهَى

فی الغنایة ردی عن یحیی بن معین انه قال الاحادیث الثلاثة
لیست بشائنة عن رسول الله ﷺ الی قوله والثالث کل مسکر حرام
وكان یحیی بن معین اما احاطا فظا متقیاً حقاً قال احمد بن حنبل
کل حدیث لا یعرفه یحیی بن معین فلیس بحدیث یس ازین
روایات صحت ظاهر شد که نزد امام اعظم و امام ثانی رده نوشیدن
مسکر مذکور یعنی تازی اگر چه تیز باشد همچو بنبذ تم و غیره بقصد
گواریدن طعام و هضم آن یا برای تداوی یا بارادۀ حصول قوت
بوی طاعت خدای تعالی نه بجهت اهو و لعب سباح و حلال است
اگر بقدر سکر نرسد و مست نکند و حرام است سکر آن و قدح
سکر از آن و همچنین است در صحیح تر روایت از محمد رح
چنانچه از عالمگیری منقول شد پس آن نان که خمیرش از تازی
تیار شده مقصود از آن اصلاح نان و سرعت انضمام می باشد
نه ناهب و سکر پس چگونگی نزد شیخین و نزد محمد رح در صحیح تر
روایت پاک و حلال نخواهد شد زیرا که طاعت حرمت نزد ایشان
سکر است و آن در آن مفقود فی الهدایة ولهما (ای المشیخین)
قوله عم حرمت الخمر لعینفها و یرد ی بعینها اقلیلها و کثیرها سواء
والسکر من کل شراب خص السکر بالتهویر فی غیر الخمر اذا
العطف للمغایرة انتهى اگر گفته شود درین روایات تصریح
بمسکر مذکور یعنی تازی نیست پس چگونگی اباحت شرب آن

بفصد تقوی بر مذہب شیخین ثابت شد گویم گر چه تصریح
 باباحتش نیست اما عموم در قول قاضیان و اما المتخذین
 مما سوى التمر والعنب الى قوله وما شبه ذلك اشارت است
 بآن و همچنین امام محمد رح در جامع مغیر اشاره کرده است
 باباحتش فی الهدایة وقال فی الجامع الصغیر و ما سوى ذلك
 من الاشرية فلا بأس به قالوا هذا الجواب علی هذا العموم
 والبیار لا یوجد فی غیره وهو نص علی ان ما یتخذ من الخنطه
 والشعیر والعسل والزرة حلال عند ابی حنیفه رح ولا یجوز
 شاربہ عنده وان سکر منه و در کفایہ تحت همین عبارت است
 ما سوى الخمر والسكر و نقیع الزبيب والاطلاء وهو الباذق
 والمنصف لانه قال فی الجامع الصغیر و ما سوى ذلك من بعد
 ما ذکر هذه الانبه ذرة و جامع مغیر کتاب است نهایت معتبر
 فی رد المحتار من البحر والفهران الجامع الصغیر ص ۱۸۸
 بعد الاصل فمافیه هو المعقول علیه ووجه عدم تصریح حکم تآری
 در کتب قدما جز این نیست که در زمان و مکان شان وجودش
 ظاهر نبود اگر گفته شود که فتوی در اشریه مسکمر بر قول محمد رح
 است موافق روایت تحریم از و نه بر قول شیخین رح جواب
 آن به درجه میگویم اول آنکه در حقیقت این فتوی صریح قول

محمد رح نیست بلکه بقول ابو حنیفه و ابو یوسف رح نیز نیست
 زیرا که این فتوی در حق فاسقین شارحین بقصد لهو و س
 است نه در حق قاصدین تهادی و تقوی چنانکه ظاهر است از تعلیل
 فتوی و در حق قاصدین لهو و سکر با اتفاق ائمّه کبیره حرام است
 فی شرح العینی علی الکفر و هذا الاخذ خلاف میما اذا قصد به
 التقوی دون التلهی وان قصد به التلهی فهو حرام بالاجماع
 انتهى و فی الطحطاوی اذا كان شربه للهو و فقليله و کثیره
 حرام اتفاقاً و جردم آنکه اگر فتوی عام و در حق قاصدین تقوی
 و تلهی باشد و مراد از تمایل آن باشد که چون درین زمان قصد لهو
 و سکر غالب شده نه نیت تقوی بر طاعت لهذا استدلال باب بالکافی
 مسموع کردند و در قول محمد رح فتوی دادند چنانچه تصریح کرد باین
 توجیه صاحب رد المحتار اندرین صورت فتوی مذکوره البته موافق
 مذہب و قول شیخین رح نیست لیکن این فتوی ظاهراً رسم
 المفتی است چرا که هرگاه یکی از صاحبین با ابو حنیفه رتفق باشند
 بر صحتی لازم است که فتوی بر آن دهد لی فاضل خراسانی و انکان
 المسئلة مختلفاً فنهما بین اصحابنا فان كان مع ابیه حنیفه رح
 احد صاحبیه یاخذ بقولهما لو فورا لشرائط واسقهما اداء
 الصواب فیهما انتهى و نیز تعبیر و دشواری است در آن فتوی
 بر ناسخ حالانکه مطالب شارع تیسیر و تسهیل است لقوله

تعالى بِرَبِّكَ اللَّهُ بِكُمْ الْيَمْرُ لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعَمْرَ وَعَنْ مَا بَشَرَهُ
 رَضِ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَهْبِ مَا خُفِّ عَنْهُمْ أَيُّ امْتَدَّ وَلَقَوْلُهُ ﷺ
 إِنَّمَا بُشِّرْتُمْ مَيِّمِينَ وَلَمْ تَبْعُوا — وَأَمْعُرِينَ وَخَبَرَدَ بِنُكْمِ الْيَمْرِ
 وَأَفْضَلُ امْتَدَّانِ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِالرَّخَصِ كَذَا فِي الْعَنْدِ الْفَرِيدِ
 لِلشَّرَنْبِلَالِيِّ شَاءَ وَلِي السَّامِ مُحَمَّدٌ دَهْلَوِي رَحِمَهُ مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الْجَبِيدِ
 فِي أَحْكَامِ الْأَجْتِهَادِ وَالتَّقْلِيدِ فَرَسُودَ فِي عَمْدَةِ الْأَحْكَامِ مِنْ
 كَشَفِ الْبَزْدَوِيِّ مَذْهَبِ الْمَفْتِي الْأَخْذِ بِالرَّخَصِ تَبْسِيرًا أَعْلَى الْعَوَامِ
 مِثْلَ التَّوَضُّعِ بِمَاءِ الْحَمَامِ وَالصَّلَاةِ فِي الْأَمَاكِنِ الطَّامِرَةِ بِدُونِ
 الْمَصْلِيِّ الْقَوْلِ وَفِي الْقَنِيَةِ ثُمَّ يَنْبَغِي لِلْمَفْتِي أَنْ يَفْتِيَ الْمَدَامِ
 بِمَا هُوَ أَهْلُ هَاهُنَا — وَمَذْهَبُ الشَّيْخَيْنِ دَرْجَاهُ دِيرِ الزُّنْدِ وَجَمَاعَتِي الزُّعَامَى
 حَنْفِيَّةٌ فِي مَسْأَلَةِ الشَّرْبِ مُسْكِرَةٍ قَوْلِ الشَّيْخَيْنِ رَأْيُ التَّحْيِيمِ كَرَاهِيَّةً
 وَفَتْوَى بِرَأْيِ دَادِهِ أَنْ يَنْجَحَ طَعْمُهُ دِي الزُّمَامِ بِدَرْجَتِهِ رَنْقُلِ كَرَاهِيَّةً
 وَصَحَّحَ غَيْرَ رَأْيِ أَحَدٍ قَوْلَهُمَا وَهَلَلَهُ فِي الْمَضْمَرَاتِ بِأَنَّ الْحَمْرَ مَوْجُودَةٌ
 فِي الْعَقَبِيِّ فَيَنْبَغِي أَنْ يَهْلَ مِنْ حَنْسِهِ فِي الدُّنْيَا أَنْ يَمُودَجَ تَرْغِيْبًا
 وَكَذَا فِي رَدِّ الْمَحْتَارِ وَتَهْنِئَتَانِي دَرْ شَرْحِ نَقَايِصِ الْفَقْهِ وَالْأَوَّلُ أَصَحُّ
 كَمَا فِي الْفَهَامَةِ وَالطَّهْيَةِ — رِيَّةٌ وَقَاضِي خَانِ الرَّكْبِيِّ وَفَتْوَى
 أَهْلِ مَعْرِقَنْدِ وَالْحَمِيدِي كَمَا فِي خَزَانَةِ الْمَفْتَمِينَ وَمَوَالِيهِ
 لِأَنَّ الْحَمْرَ — وَمَوْجُودَةٌ فِي الْعَقَبِيِّ فَيَنْبَغِي أَنْ يَهْلَ مِنْ حَنْسِهِ
 فِي الدُّنْيَا أَنْ يَمُودَجَ تَرْغِيْبًا كَمَا فِي الْمَضْمَرَاتِ وَتَمْلَأُ يَلْمُ تَفْسِيْقِ

الصحة - اية رخص عموم و مكان عموم رخص امتش - ايا الناس فيما
يستهوي الطعام ويقوي على الطاعة القول و نيكو ظاهر که این فتوی
موافق رسم الفتی است و مبنی است بر آسانی و یسر که مراد
شارع است پس ترجیح دارد این فتوی بر افتای بقول محمد رخ
اگر چه هر دو قول مصحح است و فی آیه ایه نجاستها خفيفة
فی رواية و غلبة فی اخرى و نجاسة الخمر غليظة رواية واحدة
آنچه امام محمد رخ و غیره استدلال می کنند بر حرمت قلیل هر شراب
مسکر با حدیث ثمانه کل مسکر حرام و ما اسکر کثیره
فقليله حرام و کل مسکر خمر * جوابش اینکه ابراهیم نخعی
میر فی المسکر بحث طعن کرده اند در اولین و گفت نیست ثابت مگر
محل مسکر حرام چنانکه از فتاوی قاضین منقول شده و عاقل و فحیحی
بن معین امام البحر و التمدیل مجروح کرده ثالث را چنانکه از عنایه
آورده شده و از حدیث اول و ثالث جواب نسلی نیز داده اند
و آن اینکه بر تقدیر ثبوت محمول است بر قدح اخیر مسکر زیرا که
او مسکر است حقیقه نه ما تقدم فی الاله ایه ثم هو محمول علی
القدح الا خیر اذ هو المسکر حقيقة و فی العفاية اثن سلمنا ثبوته
فهو محمول علی القدح الا خیر و انتهی و همچنین است در عنایه
آری اگر قسمی از اقسام مسکر قلیل باشد یا کثیر کسی نخورد و نیز
آن نان که از خمیر که ام مسکر تیار می شود نخورد و خود جاعن اذنان

الاثم از ان اختراز و رزد افضل و احسن و عزیت خواهد بود .
 اما فتوی و رخصت همان است که گفته شد و الله اعلم .
 مولانا محمد آله داد مد ظله * * ما تقولون رحمکم الله تعالی *
 اندرینکه بندگان عامه خوراک مردمان مانند شمالی و گندم و برنج
 و غیره بجهت گران فروشی تا وقت قیامت و گرانیکارده است یانه
 و حاکم وقت آن بندگان را بفروختن آن با جبر خواهد کرد یانه *
 * الجواب * بندگان خوراک مردمان با نظاری قیامت
 مکرده تحمیلی است در ستمیکه اینست معنی باهمان شهر مضربه شده
 لما فی الدار المختار و کثرة الحقة وقوت البشر کثیر و غلبه لوز
 و البهاائم کثیر و قوت فی بلد یضر باهلها لحدیث الجالب مرزوق
 و المختار ملعون القول و فی رد المحتار الاحتکار لغة
 احتباس الشیء انتظاراً للغائه الی قوله لقوله عمر من احتکر
 علی المسلمین اربعین یوماً ضرب به الله بالجزام و الافلاس و فی
 ردایه فقد بوی من الله و بوی الله منه القول و برعالم وقت
 واجب است که بندگان غلبه را حکم کند که هر قدر از خوراک وی
 و اهل وی فاضل بود بفروشد و اگر نفرد شد حاکم او را موافق
 رای خود تمیز و سزا نماید و حاکم خود آن غلبه جات را جراً بتقسیمت
 موافق بفروشد اما فی تنویر الابصار بهامرة القاضی ببيع ما فضل
 عن قوته و قوت اهله فان لم یبع عذره رباع علیه و فافا *

والله تعالى اعلم * لعالمه * * ما قولكم روح *

اندر اینکه بعض متقدم مدعی نفرد در ویشی می گوید من خدای
تعالی را در بیداری چشم سه دیده ام و می بینم این امر ممکن
المحصل است بانه و اینچنین گفتن در شریعت جائز است بانه
بر تقدیر ثانی مدعی مذکور ضال و مضل است بانه و سنای وی پیوسته *

* الجواب * خداوند کریم را در دنیا چشم ظاهری دیدن
ممکن نیست بلکه رسول خدا ﷺ و انبیای کرام دیگر نیز هیچین
ندیده اند و هر که اینچنین دعوی نماید که خدا را چشم مر دیده ام نه در
خواب و هیچ تأدیل پیش نه آرد او در اعتقاد باطل است
در تحت گمراهی و گمراه کردن افتاده است بلکه بروفوف کفر است
حاکم را باید که تغزیرش کند و شهره ریش نماید لعافی شرح
العقائد والصهیح انه صلی الله علیه وسلم انما رای ربه
بفواده لا بعینه و فی شرح الفقه الاکبر لملا علی بن القاری
قال قائل بانی اری الله فی الدنیا بعین بصریه ان اراده رویه
المفامیه لا یكون بهامه البصریه بل بالتصویرات المثلیه
او التمثلات الخیه و ان اراد بها حال البقطة فان
اراد به حذف المضایف و اراد انه یزیر انوار صفاته
و یشاهد انوار مصنوعاته فذا جائز بلا مرية کمـ و رد عن
بعض الصوفیه ما را یت شیعاً الا را یت الله قهله اربعه اونه

ارفعه واما من ادعى هذا المعنى لنفسه من غير تاويل الى المبني
فهو في اعتقاد فاسد وزعم كاسد وفي حضيض ضلالة وتضليل
ولي مطعن وبيل بعهد من سواء الصبي — الى قوله والحاصل
ان الامة قد اتفقت على انه تعالى لا يراه احد في الدنيا بعينه
ولم يمتنا زعموا الى ذلك الا لنبيننا صلعم حال عروجه على ما صرح به
في شرح عقيدة الطه — اري ثم هذا النازل ان قبل القاريل
الم — ابن فيها فبه — والا فان كان مصم — على مقوله ولم يرجع
بالمذكور عن معقوله فيجب تعزيره وتشهيره بما يراه الحاكم
الشرعي لما يقتضيه تقريره القول وقد نظم بعض ارباب العقائد
شعرا * ومن قال في الدنيا يراه بعينه * فذلك زندق طغي
وتجرده * وخالف كتب الله والرحم كلهما * وراغ عن شرع
الشريف وابتعدا * وذلك ممن قال فيه آلهنا * يري وجهه
يوم القيامة موددا * والله اعلم *

ما حكمكم علماء الدين ايحكم الله تعالى *

اندرينك عالمي مستقي مقتداي قرير از دست خود نات مولود خورا
قطع نمود و زمان كفار را كه سب عرت قاطع السره مي باشند بكم
از دوسر و به قطع نمي نمايند اينقدر رزربا فائده دادن اسراف
فهميده طالب نه نمود پس بعضي عوام بسبب اين امر عالم مذکور را
اعين و طعن مي نمايند و از و نصرت مي كنند پس شرمناك قطع مره

سباح است یا حرام و مکروه و زنا کفار را بخوش آمد میا آورده
 و سه رویه دادن اسرار و ناره است یا نه بغیر حق شرعی
 مرد عالم را لعنت نمودن چه حکم دارد * الجواب * قطع
 سره مولود بدست خاص سباح است حرام و مکروه نیست چرا که
 جهت حرمت و کراهت از ادله شرعی ناگزیر است و درین
 باب که امی نمی از جانب شارح وارد نیست پس بکیه *
 الاصل فی الاشیاء الاباحه كما صرح فی الد را المختار و العالم کبیریه
 و الهدایه و الاشیاء و غیرها البتہ آن فعل سباح خواهد شد چرا که
 اصل جمیع اشیا سباح بودن است حتی که دلیل حرمت یا کراهت
 ظاهر گردد فی اصول البز دوی بعد و رد الشریع الا حوال طی
 الاباحه مالم یظهر دلیل الحرمة و جهت این امر ادنی و مصر رویه
 حواله زن کافره نمودن اسرار است و ان حرام لقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُشْرِفِينَ علانیه آنکه از کفار و عامه بی دین اعراض
 نمودن و که امی معامله نکردن ادلی و انسب است فی احیاء العلوم
 اما ان می فلا یجوز این اثره الا بالاعراض عنه الی قوله و
 الارلی الخف عن مخاطبته و ما ملته القول و فی العالم کبیریه و
 یلقى الکافر بوجه مکفه سرای عبوس خصوصاً مقم ای قوم را
 باید که حتی الامکان از مخاطبت و معالمت اهل کفر بریزد نماید
 تا که عوام با ایشان اختلاط نماید لِمَا فیه یکره للمشهـور

المقتدی الاختـلاط الى رجل من اهل الشر والباطل
 الا بقدر الضرورة لانه يعظم امره بين يدي الناس القول
 هرگاه آبادت این فعل از ما سبق ثابت گردید دینداران اهل
 علم را باید که از دست خاص قطع سره مولود خود نمایند تا عوام
 درین فعل اقتدای شان نمایند و این قطع را از افعال منکرات
 قلمبند و از احکامات زرد معالمه کفار که با ضرورت مسنوع است
 محفو ظا باشند یا از دست زن مسلم با عرت یا خادمه مسلم
 خود یا زنان مومنه خود قطع نمایند و موافق رسوم باطله بنود
 کفره مسلمانان بعض دیار که این قطع را محض غیب و خست
 می فهمند خوف است که اوشان با جماعه بنود محشور شوند *
 بحمما جاء فی الحدیث من اوجب قوماً فهو منهم العیاذ بالله من
 لك الما لعین و طعن مرد عالم جهت ایراد مباح محض بتیما و معصیت
 است آن لعنت کننده گان واجب التعمیر اند لما فی الطهطاری
 من ارتكب معصیة الى قوله وجب علیه التعمیر و هکذا
 الهتدیة والدردو غیرهما * والله اعلم *

* ما قولکم روح * درینکه فرقه از شیعه که سب
 شیخین و لعن اوشان می نمایند مسلم اند یا کافر و بر تقدیر نانی
 از مشرک که سنی وارث خواهند شد یا نه و تقییر یعنی پوشیده داشتن

مذهب و ذین خود در طریقه روافض واجب است یا نه و بر تقدیر
اول اگر امری مخالف اهل سنت و جماعت بعمل آرند مانند
سب شیخین و لعن بر ایشان نمودن و یا نه و منهم انکار آن کنند
بس آن انکار قابل اعتماد است یا نه *
* الجواب *

و در کفر فرقه شیعه مذکورین شبهتی نیست زیرا جمعی ایشان
سب صحابه میکنند و اعتقاد بحقیقت خلافت خلفای ثانی که خدای تعالی
بسیب ایشان دین را تمکین دادند دارند کذا فی زاد الاخرة
و فی الاعمال المکروهه الرافضی اذا کان یذهب الشیخین او یلعنهما العیاذ
بالله فهو کافر ولو قد فحاشیة رض کفر بالله و فی البهر الرائق
الرافضی کافر اذا کان یسب الشیخین و ایضاً من انکر امامه
ابی بکر الصدیق فالصحیح انه کافر و کث من انکر خلافة عمر و رض
فی اصح الفولین و فی الاشباه کل کافر تا ب فتوی بیه مقبوله
فی الدنیا و الاخرة الاحماده الکافر یسب الغیبی و الشیخه
او احد هما و کذا فی دستور القضاة و ابراهیم شاه و
الدرا مختار و فی تذکره الابرار من شتم الخلفاء الراشدین
رض عنهم فقد کفر و خلوداً بهیئت ان تاب لم یقبل توبته
اند رینصورت دین و مات فرقه شیعه مذکورین مخالف دین احاطم
ثابت شد و اختلاف دو دین از جمله سوانع ارث است پس
آن شیعه وارث از مکرر که سنی نخواهد شد لهما فی الفرائض

الشریفة المانع من الارث اربعة الى قوله الثالث احدى الاف
الدینین فلا یرث الکافر من المسلم احما عا و تقیة در مذهب
شیعه واجب است لما فی تحفة اثنا عشریة آنکه گویند کار انبیا
و آئمه اصفای دین و مذهب است همیشه این بزرگواران بتقیه
کنند زاننده اند و مذهب و دین خود را بکسی واضح نگفته اند تهی و در باری
دیگر آنست و آنچه در باب تقیہ و خوی آن از حضرت صادق
روایت کنند هم آثار مختصره و موضوعه این فرق است هرگز مثل
این بنفوه را حضرات امام تجویز نخواهند فرمود چه جای ایجاب آن
و از اعظم کید و کمر ایشان تقیہ است یعنی اخفای مذهب ماطل خود
از عقلا و ارباب الباب و عرض آن مذهب بر سلفها و صبیان و محققان
و فسادان تا اهل عقل بر ضلالت و اکاذیب آن مطاع نشوند
و بدین زنده و هرگاه ایشان را گرفته میشود که در فلان کتاب از
اثر چنین روایت است آن مخالف روایب و مکذوب عقیده
شما است بهترین اجراء ایشان عملی بر تقیہ و این تقیہ اصلی است
عظیم از اصول ایشان اگر این اصل نمی گوید هرگز مذهب ایشان
نزد محققان و سلفها هم صورت رواج نمی یافت و هرگاه تقیہ را واجب
نمی دانند پس اگر سبب شیخین و لعن ایشان از کار کنند هرگز
از کار ایشان قابل اعتبار نیست چنانچه بتجربہ آنجا میدہ و بعد تواند
رسیده است که کسیکه از ایشان سب و لعن شیخین در محاسنی

کرده است و هرگاه او را دار و گیر کرده شده است صاف انکار
نموده است و هرگز اقرار بان نکرده پس اگر اهلش از ایشان
برای طلب نفع یا دفع ضرر انکار از سبب شیخی بنمایند هر این انکار
او مقبول نخواهد شد والله اعلم بالصواب * مولانا محمد وجهه رح *

* ماقوله رح * درین مسأله که بلاد هند و بنگاله
و نواحی آن محکوم به نصاری حکم دار الاسلام میباشد که احکام دار
الاسلام بر ایشان جواز صلوة جمعه و عیدین و ران جاری نمیتواند شد یا
حکم دار الحرب که مومن را اخذ و بوسه و دزدان و حریان بحکم هدیت
لا دیوبین المسلمین و الحربی فی دار الحرب علی صافی الاله ائمه
و غیره را روا باشد چنانچه بعضی مسلمانان اینجا بگویند نعمت رویه
جمع داده ماهواری سود آن بحساب معمولی میگیرند بینوا بعبارة
الکتاب تو حردایوم الحساب * ظاهر آنست که بلاد مسطوره
حکم دار الاسلام میباشد نه حکم دار الحرب زیرا که همه آن پیش
ازین هنگام حکومت صلاطین دار الاسلام شده بودند و حدود و قصاص
و جمله احکام شرعی در آن از جانب حکام اسلام بلاد غنمافند
میشد و دار الاسلام نزد امام ابوحنیفه رح حکم دار الحرب و قتی
میدانمیکند که شرط ثلثه در آن معایفته شوند اول اجرای احکام
کفار و عدم جریان احکام اسلام دوم اتصال بلده به دار الحرب از
هر چهار جانب سوم باقی ماندن کسی از مسلم و ذمی بر مال اول

و نزد منافقین روح و جود شرط اول برای میبردن دار الحرب .
 کافیست اگر چه هر دو شرط انجریافته نشود * کما فی الفتاوی
 اهل الحکمیة و غیرها من المعتمرات چنانکه عبارت آن در صفحه ۱۸
 مذکور شد و ظاهر است که شرط اول در بلاد مستطوره یافته نمیشود
 زیرا که مراد از شرط اول یعنی اجرای احکام کفار و عدم نفاذ احکام
 اسلام آنست که حکمی از احکام اسلام در آن جاری نباشد
 و لهذا طحطاوی در بیان وجه اول می آورد ظاهره او اجریتم احکام
 المسلمین و احکام اهل الشک لا تکون دار الحرب انتهى *
 و در اصول عاوی است آن دارالاسلام لا تصیر و دار الحرب
 اذا بقی شی من احکام الاسلام و ان زال غلبه اهل الاسلام
 و ذکر الا سببجانی فی مبسوطه آن دارالاسلام محکومه بکونها
 دارالاسلام فیبقی هذا الحکم ببقاء حکم واحد فیها و لا تصیر
 دار الحرب الا بعد زوال جمیع القرائن و دار الحرب تصیر
 دارالاسلام بزوال بعض القرائن و هو ان یجری فیها احکام
 اهل الاسلام و ذکر الصید الا امام ناصرالدین فی المنشوران
 دارالاسلام انما صارت دارالاسلام باجراء احکام الاسلام
 فما بقیت ملقة من ملائق الاسلام یترجح جانب الاسلام و هكذا
 فی حاشیة الطحطاوی و الفصول الاستقر و شبهه و قال فی الفصولین
 ما قلنا من شیخ الاسلام ابی بکر فی شرح سیر الاصل ابو حنیفه روح

يقول بان هذه البلدة صارت دار الاسلام باحراء احكام
الاسلام فيها فما بقى شي من احكام الاسلام فيها يبقى دار الاسلام
على ما عرف ان الحكم اذا ثبت بعلقة فما بقى شي من احكام العلة
يبقى الحكم ببقائه انتهى وفي الجرحان شرح مواهب الرحمن
لا تصير دار الحرب مادام فيه شي منها بخلاف دار الاسلام
لاننا رجحنا اعلام الاسلام واحكام اعلاء كلمة الاسلام وفي
الدوافع لصاحب الدر المختار ان دار الحرب تصير
دار الاسلام بجـري بعض احكام الاسلام وما صيرورتها
دار الحرب نعود بالله منها فعند شروط ثلثة الى اخر ما نقل عن
شيخ الاسلام لا شبهة ان الدار مهكومة بدار الاسلام
مدة بقاء حكمه واعد كمان في العمادية فالاحقية اطان يجهل
هذه البلاد دار الاسلام كمان في المستنقى وچن بنو زبغ
شعائر وامكام اسلام مثل اذان وجماعت وصلاة جمعة وعيد بين
وتقديم تركات بموجب فرائض الله واحكام نكاح وطلاق وغيره در
بلاد سطوره باقيست بودن آن دار الحرب مستحق نشد وباتفاق
آئم ثلثة حنفية دار الاسلام باقى ماند وتقدم ان شرط ثلثي از بين
جهت است که مراد از اتصال بدار الحرب آنست که در که ام
جانب آن دار الاسلام نباشد در شرح ماثلتي الا بحر من آرد
الاتصال بدار الحرب بحيث لا يكون بينهما بلاد الاسلام

يلحقها الحمد ومنها ظاهر است که بلاد مذکور را بطرز سطو و ز .
 واقع شده چه بمالک بمشایع را آباد در اسه و ر و تونک و به و مال
 و مالک افغانستان مشایع اطراف پشاور و کابل و غیره مالک و مسیح
 و ارا اسلام متضای آن ظاهر و هویدا است پس بودن دار الحرب
 بهر جانب آنها و نبودن دار الاسلام بکدام جانب آنها مستحق نشده
 اما مقدمان شرط ثالث ازین جهت است که مراد از امان اول
 آنست که مسلم من حیث الاسلام و ذمی بجهت عقد ذمی بر نفس
 و مال خود امان نه است بلکه یا کسی در مالک ایشان بدون اجازت
 ایشان داخل شدن نتواند قال فی الدار المنتقی ای لم یبق مسلم
 اود می فیها اصلا الا بامان الکفار اوله یبقی الا مان الذی
 کان للمسلم باسلامه وللمذمی بعقد الذمة قبل استیلاء الکفار
 و فی الفصول العمادیة قوله وان لا یبقی فیہ مسلم اود می امانا
 بالامان الاول معناه وان لا یبقی فیها مسلم اود می اماناً
 علی نفسه ذکره فی الحبر الکبیر و فی البرهان یشرط فی صیوره
 دار الاسلام دار الحرب زوال الامن ای امن المسلمین علی
 اموالهم و انفسهم ظاهر است که نصاری نفس و مال کسی را
 من حیث الاسلام و عقد ذمی تلف نمی سازند تا خوف و عدم
 امن متصور نگردد و در مکان بلاد دیگر از مسافران و تاجران و سپاهیان
 بلاد غده بغیر استیانی درین ملک داخل میشوند و مکان این

بلادهم بغير اجازت بهر جانب که ميخواهند ميروند پس از
 رد ايات متبره مذکوره و تحقیقات سطوره مستحق شد که ممالک
 محکومه نصاری واقع بهندوستان و بنگاله باتفاق ائمّه ثلاثه حنفیه حکم
 دار الاسلام میدارند حکم دار الحرب و چنان بودن بلادهند و
 حوالی آن محکومه نصاری دارالاسلام محقق شد گمرقن سوداز
 نصاری و مشرکین درین بلاد بالاتفاق جائز نیست آری اختلاف
 دله گمرقن سوداز در میان در دارالحرب نزد امام ابو یوسف
 و امام شافعی و امام مالک و امام احمد رح ردانیست و نزد امام
 ابو حنیفه و امام محمد رح جائز است در عبوان النواهب میگوید *
 لاربوبین سید و عبده ولا بین حربی و مسلم نجه و عند ابی یوسف
 والثلاثة یتحقق و در شمسنی شرح مختصر مذکور است قال ابو یوسف
 ومالك والشافعی واحمد یقع بینهما الربو لا طلاق النصب و
 الواردة و هكذا فی الدار المختار و الدار المنتقى و در رمان شرح
 مواهب الرحمن مذکور است لاربوبین مسلم و حربی فی داره عندنا
 کالمولی و عبده و یحکم ابو یوسف به بینهما کالشافعی و مالک
 لا طلاق النصوص فانها لم تقید بالمنع بمكان دون مكان و قیاسا علی
 مستامن منهم فی دارنا و لهما ما روی مکحول عن النبی ﷺ انه
 قال لاربوبین المسلم و الحربی فی دار الحرب ذکره محمد بن الحسن
 و الحنفی للبيهقي فی المعرفة فی کتاب العیة و عن الشافعی

قال قال ابو يوسف انما قال ابو حنيفة هذا لان بعض المشيخة
 حدثنا عن مكحول عن رسول الله عليه السلام انه قال لا ربوة من
 اهل الحرب نظفه قال واهل الاسلام قال الشافعي وهذا حديث
 ليس بثابت ولا حجة فيه قال في المجموع هذا مرسل ومكحول
 ثقة والمرسل من مثله مقبول راقم الحروف كونه اكره
 در تاتار خانيه آورده الصحيح قوله ما وسئل المتون ام قول طرفين
 است و بجای خود سالم شده است که بمقابلت شرع و فتاوی
 قول متون معتبر علیه میباشد لیکن مقتضای قواعد فقہیه آنست
 که قول امام ابو یوسف و مفتی رود متبرک باشد زیرا که دلیل
 امام ابو یوسف قوی دارد بر دلیلی طرفین و از مسلمات لغتهاست
 جائیکه دلیل احد الصاحبین قوی باشد و دلیل امام ضعیف قوی
 بر قول صاحب الدلیل القوی میباشد صاحب محررات این در
 رساله ارفع الغشامی و فنی العصر و العشا در ذکر امام اعظم رح
 می نویسد الا فتاء بغیره لا یجوز لهم لانه لا یرجح قول صاحبه
 او احد هما علی قوله الا الموحب وهو ما ضعف دلیل الامام
 اما قوت دلیل امام ابو یوسف ظاهر است که نصوحی مرست ربو
 از آیات و احادیث مطبق و عام واقع شده مخصوص بمکان دون
 مکان نبوده اند پس حدیث مرسل مکحول بجهت بودنش از آحاد

مختص نهی مطابق نمیتواند شد چه در اصول فقه مقرر شده است که زیادت بر کتاب بغیر حدیث متواتر یا مشهور جایز نیست اما جواز احتیاج بحدیث مرحل اگر چه نزد امام ابو حنیفه و امام مالک و امام احمد و اکثر فقهاء مسلم است لیکن بودنش می تواند قابل احتیاج چیز دیگری است و اعتبارش بمقتضای نصوص مطابق و مختص بودن آنها چیز دیگری و الاول لایستلزم الثانی مع هذا مرسل نزد امام شافعی و جمهور محمد بن و جماعتی از فقهاء قابل احتیاج هم نیست امام نووی در شرح مسلم می آورده مذاهب الشافعی والمحدثین ارجح و هم و جماعة من الفقهاء انه لا یحتج بالمرسل و مذاهب مالک و ابی حنیفه و احمد و اکثر الذخیراء انه یحتج به و مذاهب الشافعی انه اذا انضم الی المرسل ما یعضده احتج به بالجمله و الاخذ به در دار الحرب در مذاهب حنفی نیز از امور یقینیه نیست بل از امور مشتبیه و لهذا مولانا عبدالحی داماد و شاگرد خاص مولانا عبد العزیز رح و استاد مولانا محمد اسمحق در فتوی خود بعد ذکر این حدیث الحلال بین و الحرام بین و بینهما مشبهات لا یعلمهن کثیر من الناس فمن اتقى الشبهات فقد استبرأ لدينه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام می فرمایند باید دانست که سودگرفتن که بردام نفعی مقرر کنند و تا ادای آن و ام نفعی مقرر متزائد گردد از قبیل اول و از جنس حرام بین است لیکن بشرطیکه

در دارالاسلام بود اما در دارالحرب از کافر عربی پس از قبیل
ثانی و از جنس مشتهیات است اما بودنش از جنس مشتهیات
پس بنا بر آنکه در روایات صحیح لا نفع احتجاج بالا تفان در میان
اهل اسلام حاشی نیست پس در آن اختلاف واقع شده
اکثر ائمه بجهت این بحرمت آن قائل اند بجهت آنکه اینهم رباست
و حرمت رباصریح در قرآن مجید است و دلیلی که این نسبت آن از
ربای عام خاص شود و حکمش جداگانه گردد باینکه ثبوت فرسیده
و نزد بعضی یعنی امام اعظم و امام محمد رح حاملست چه مال عربی را حرمت
نیست که اگر فتنش حرام بود و حدیثی هم منقول شده که مکحول
تا بجی گفت قال رسول الله ﷺ لا یدوبین المحلّم و الکافر فی دار الحرب
و این چنین حدیث را که تا بجی روایت کند و نام صحابی بگوید مرسل
گویند و در آن که مرسل قابل احتجاج است یا نه اختلافست و قطع نظر از مرسل
بودنش در کتب صحیح محمد ثین موجود نیست ازین جهت سودگرفتن
از کافر عربی در دارالحرب منجمه امور مشتهیه مختلف فیهاست
و مولانا محمد اسحاق رح در فتوی خود تحریر کرده اند در باب گم فتن
در دارالحرب از حریان کلامیست و آن اینست حرمت ربای
بعض قطعی ثابت است که قال الله تعالی اَحَلَّ اللهُ الْبَیْعَ وَحُورَ الرِّبَا
و طاعت ربای کافر عربی در دارالحرب ظنی است پس عمل کردن
بر دلیل اقوی باید خصوصاً وقتی که در دارالحرب بودن این دیار

عالم را اختلاف باشد بعض اجتناب در گرفتن شود از عربی او که
و الزام خواهد بود و نیز قاضی گفته است اذا اجمع المحلل والمحرّم
غلب المحرّم و این وقتیست که هر دو دلیل در یک مرتبه باشد
و چون یک دلیل اقوی و دلیل دیگر اضعف باشد پس مصلحت بر اقوی
مؤکد تر می شود بنا برین قاعده هم ربا از عربی نباید گرفت حاصل اینست
که سود از خرّیّان در دارشان هم نباید گرفت احتیاطا لالاختلاف
بین العلماء فی احد الربو فی دار الحرب من الحربی انتهمی
هدا والله اعلم بالصواب * لمعتبی معذ الله مدّ طمله و قد اختصر *

* ما قولکم روح * اندرینکه بعضی از ملایان دیهات بدزیمه
قال یا ربی از واردات آینده نجرمی دهند و می گویند ترا امبار پشمی
متولد شدنی است یا مقدمه است که علایق است فتح خواهد شد
کامیابی مرترا است یا بگویند در تزویج پسر ت با دختر فلان یا
دخترت با پسر فلان صلاح و فلاح نیست راست باشد یا
دروغ حکم کاهن ۱۰ ازندیانه کاهن در شرع کافر است یا نه و تصدیق
کاهن نیز کفر است یا نه و هرگاه آن ملایان مدعی غیب کافر شدند
ادشان را دور کردن و از ان کار بازداشتن واجب است یا نه *

* الجواب * این ملایان که دعوی غیب دانی می نمایند
بیشک حکم کاهن دارند چرا که کاهن آنست که خبر دهد از حوادث
آینده در سبقت قبل لما فی شرح المفاتیح للمصنفی و انکاهن هو الذی

يخبر عن الكوائن لي مهتقبل الرمان ويدعى معرفة الاسرار .
 ومطالعة علم الغيب وكاين كافر است لما يفهم من عبارة
 ملائكة وبالجملة ما لعلم بالغيب امر تفرد به سبحانه ولا سبيل
 اليه للعباد الا باعلام منه الى قوله ان قول القائل عند رويته
 هالة النمر اي دأثرته يكون مطراً مدعياً علم الغيب لا بعلمه
 كفر ومكان في شرح العقائد وتصديق كنده كاين كافر است
 لما في العقائد وتصديق الكاهن بما يخبره عن الغيب كفر
 اين ماين فاس كو كمدعي غيب داني اندكافران دافجران اند حاكم
 اسلام راد هر كه بر او شان قادر است واجب است كه
 اوستان را از زيبات دور نمايد و بر جای و دوكان خود نشستن
 و در مكانهای مردمان رفتن و اين كار كردن نهد بهر حال از ان افعال
 منهيست باز دار و لم في شروح على ن القاري الراحب على ولي الامر
 و كل قاد ران يسعي في ازالة هؤلاء المنجمين والكهانين
 والعرافين واصحاب الضرب بالرمل والخصي والقرع والقالات
 ومنعه من الجلوس في الخواصيت والطرقا اوان يدخلوا
 على الناس في منازلهم برا كه سواي خدا نه علیم عالم غيب کسی
 نمی داند و انبيا عليهم السلام نیز غيب نمی دانستند و آنكه از غيب
 جزوده اند از اعلام او تعالى است لما فيه ثم اعلم ان الانبياء عم
 لم يعلموا المغيبات من الاشياء الا ما اعلمهم الله تعالى اجهاناً

فذكر الحنفية تصريحها بالكفر باعتماد ان النبي عم يعلم الغيب
 لمعارضه قوله تعالى قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب
 الا الله كذا في المحاضرة * والله اعلم * * ما تقولون رح *
 انه رينكه آموختن فن جاد و آموزايند آن كسيرا كه جهت
 فرط محبت كسى بر كسى مثلاً جهت زيادت محبت زوج بر زوج
 و عاكس آن حرام است يانه و نيز فعل جاد و حرام است يا چه وجهت
 جاد و اگر مرد باشد يا زن در شريعت چه سزا مقرر است *
 * الجواب * آموختن و آموزايند جاد و حرام است لمآني
 شرح ملا على بن القارى طي الفقه الاكبر و اما تعليمه و تعلمه
 ففيه ثلثة اقوال الاول الصحيح الذى قطع به الجمع - و رانها
 حرامان الثانى انها مكروهان الثالث انها مباحان
 و فعل جاد و حرام است بالاجماع لما بهه ايضا و يهزم فعل السحر
 بالاجماع جاد و اگر مرد باشد يا زن فاست و بدکار است و اگر
 جهت فرط محبت كسى بر كسى جاد و نماند نيز درين حكم داخل است
 چرا كه در فرط محبت بسيار فساد است ممكن است كه بسبب
 جاد و فرط محبت اينقدر رگردد كه ازان كار ساد و سانش وى تباد
 گردد يا بسبب جاد و بيريكى زوجة محبتش مفرط گردد و زوجگان
 ديگر را بسبب وى اذيت دهد يا طلاق دهد يا بامر و خواهش وى
 كسرا بكشد يا حق كسرا بدهم كند و حكم جاد و اگر و سزاي وى در

شد بدت قتل است هر که او شان مقصد فی الارض است
 لما فی شرح الفقه الا کبر ایضاً فلو قتل ما فیہ ملاق انهم ان
 از مرضه او تفریق بینہ و بین امواته و هو غیر منکر لشبہ من شرائط
 الایمان لا یکنر لکفه یكون فاصقاً ساعياً فی الارض بالفساد فی قتل
 الصاحر والما حرة لان علته القتل الصعی فی الارض بالفساد القول
 ولما فی رد المحتار و هذا موافق لکلام امام الهادی ابی منصور
 المانرین یثم انه لا یلزم من عدم کفره مطلقاً عدم قتله
 لان قتله بسبب معیه بالفساد فاذا ثبت اضراره بهدوره
 ولو بغیر مکفر یقتل دنعاً لشره کالمخنق وقطاع الطريق
 والله اعلم * * ما قولکم رح * اندرینکه بتقریب
 امرشادی ساختن طعام ولیم برای مردمان برادری و غیرهم قبل از نکاح
 مشروع است یا بعد از آن و اگر بکدام مذهب از نکاح طعام ولیم کنند
 تا چند روز در صحت باشد و خوردن آن طعام و باطاعت دعوت آن
 در کدام صورت مشروع و در کدام صورت مشروع * * الجواب *
 سنت در طعام ولیم بعد از عقد نکاح است و پیش از عقد
 نکاح خوردن طعام منون نیست قال زین العرب فی حاشیة
 المشکوۃ ان الولیمة تكون بعد الدخول وقيل عند العقد
 وقيل عندهما و آنچه مردج است که بعد عقد نکاح و البیان عروس
 بمردمان بر است طعام می دهند انهم بطریق ضیافت جائز است

نه بطریق دلیر مسنونہ بد آنکہ اجابت دعوت ضیافت ولیر و خوردن
 آن جائز باشد بشرطیکہ خالی باشد از منکرات شرعیہ مانند لہو و
 سرود و رقص و غیرہ قال الامام محمد بن الفزالی فی احیاء العلوم
 فی بیان منکرات الضیافۃ و منها سماع الاوتار و سماع القینات
 و منها اجتماع النساء علی المطبخ تنظر الی الرجال و ہما کان
 فی الرجال شاب تخاف الفتنة بیہمہم فکل ذلک مہد و منکر
 یجب تغبیروہ و من مہجوز من تغبیروہ لزومہ الخروج دلمہ و ہجوز لہ
 الجلوس فلا رخصة فی الجلوس فی مشاہدۃ المنکرات
 فی الجہاد اگر شخص مدعو پیش از حضور خود داند کہ در انجا منکرات
 است نہ رود و اگر بعد حاضر شدن منکرات دید پس اگر ادا مقتدا
 و قادر بر منع است منع کند و اجابت کہ سنت است ادا کند و الا بگریزد
 و اگر حامی است و نشسته است بخور دہرا کہ ادران میرسد کہ جہت
 بہدت سنت را ترک نماید لما فی شرح الوقایۃ اعلمہ انہ لا یخلو انہ
 ان ملیم قبل الحضور ان هناك لہو لا یجوز الحضور وان لہ یعلم قبل
 ذلک لکن مہجوز بعدہ فان کان قادر علی المانع یمنع فان لہ یکن
 قادر و فان کان الرجل مقتدی یخرج لئلا یقتدی الناس و ان لہ
 یکن مقتدی فان قعد و اسل جا ز لان احابۃ الدعوۃ سنة فلا تدرك
 یجب بدعوة کصلوۃ الجنائزۃ تہضر ہا النائحة لیکن عامی را ہم ضرور
 کہ کراہت آن بدل دارد و نہ خوف نقصان ایمان است و الله اعلمہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* رسالہ فاتحہ ممنونہ *

الحمد لله الذي فاتحه كتابه فاتحه لا يواب المحيـرات
 والمبرات * والصلاة على خير رسله مفتاح الرحمات *
 سيدنا محمد وآله واصحابه الفاتحين للفتـوحات * اما بعد
 فما قولكم ايها العلمـاء الاعلام * والفضلاء الفخام *
 رحمـة الله تعالى عليكم وبركاته الى يوم القيام *
 انذرينكم ايصال ثواب قرات فاتحه وغيره از سر قرآنی واذكار
 مثل تسبيح و تحميد و تهليل و تكبير وغير ذلك و نماز و روزه و اشغال
 آن از اعمال بدنيه و صدقات اطعمه و غير ادا شباه آن از اعمال
 ماليه بار و اج گذشتگان از فرزندان و اولياء و صلحاء غير هم از سوانح
 جائز و مشروع است يانـه * و ثواب اعمال مذكوره باسوات
 مستورين ميرسد يانـه و گذشتگان منتظر لحيق مدد زندگان
 از بقم فاتحه و ادعیه و صدقات و نماز و روزه و غير ادا باشند يانـه *

و گذشته‌گان از حسنات مومله و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع
 میشوند مانده از ظلمات و عذاب قبول و غیر ذلک نجات یابند یا نه
 و احضار اطعمه موعود و بی‌از اجناس مختلفه برنج و گوشت پخته
 و انواع فواکه و ثمار پیش قاریان بخت ایصال ثواب آنها
 یا اشاره حسی یا بلا احضار موعود و بی‌بهره و صورت ایصال
 ثواب آنها بشرطیکه از بدعات تنبیع و مخترعات سیه عوام
 کالانعام (که ذکر آنها مصرح خواهد شد) خالی باشد جائز و مشروع
 است بمانند اینست و ابی‌التفصیل تو حروا الاجرا الجزول *

* الجواب * و بالله نفعین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم بدانکه ایصال ثواب قرائت سوره فاتحه و غیره از سوره قرآنی
 و اذکار و اعمال بدیه و مالیه بار و اح گذشته‌گان از ذوق انبیا و اولیاد
 صلوا و غمهم از مومنین جائز و مشروع است و ثواب اعمال مذکوره
 بار و اح اموات مستطوریین میرسد و گذشته‌گان منتظر بحق
 مدد زندگان از امثال قرائت فاتحه و ادعیه و صدقات و غیره باشند
 و از حسنات مومله و ادعیه زندگان مستنیر و منتفع میشوند و از
 ظلمات و عذاب قبول و غیر ذلک نجات یابند لمانی انزل یلعی هکذا
 الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب علمه لغيره
 مدد اهل الحنة و الجماعة صلوة کان او صوماً او حجاً او صدقة
 او قرأه القرآن و الاذکار الی غیر ذلک من انواع البهت و یصل ذلک

الى الميت وينفعه الى قوله وقال مالك والشافعي رح يجوز
 ذلك في الصدقة والعبد سادة المالية والحج ولا يجوز في غيره
 من الطاعات كالصلوة والصوم وقراءة القرآن وغیره ولنا ما روى
 ان رجلاً سأل النبي ﷺ فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتهما
 فكيف لي بمرما بعد موتهما فقال له عليه السلام ان من البر ان
 تصلي لهما مع صلواتك وان نصوم لهما مع صومك رواه الدارقطني
 وعن علي رضي ان الفجسي ﷺ قال من مر على المقابر وقرأ
 قل هو الله احد عشر مرات ثم ركب من احرها الاموات اعطى من
 الاجر بعدد الاموات رواه الدارقطني وعن انس رضي قال قال
 رسول الله ﷺ من دخل المقابر فقرأ سورة يس خفف عنهم
 يومئذ وكان له بعد من فيها حسنة وعنه ايضا رضي انه سأل
 رسول الله ﷺ فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج
 عنهم نندعولهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انك يصل اليهم
 ويبرحون به كما يفرح احدكم بالطبق اذا اشبع الى رواه
 ابو حفص العسكري وفي الفتاوى العالمة كبرية هكذا الاصل في
 في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
 كان او صوماً او صدقة او غيرها كالحج وقراءة القرآن والاذكار
 وزيارة قبور الانبياء عليهم الصلوة والسلام والشهداء والاولياء
 والصالحين وتكفون الموتى جميع انواع البر وفي شرح الفقه

الاكبر المسمى القاري واختلف العلماء في العبادة البدنية
كالصوم والصلوة وقراءة القرآن والذكر فذهب ابو حنيفة واحمد
وجمهور السلف الى وصولها والمشهور — ومن مذهب الشافعي
وما لك عدم وصولها وذهب اهل البدع من اهل الكتاب الى
عدم وصول شيء للميت لا الدعاء ولا غيره وقوله مردود بالكتاب
والسنة انتهى — ولما في البهر الرائق الظاهر انه لا فرق بين
ان يغوي عند الفعل للغراري يفعل له نفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه
لغيره لا طلاق كلامهم انتهى وفي اشعة اللمعات واختصاص كرده اند
در گردانیدن ثواب قرآن برای میت و وصول ثواب آن بدو
و مصحیح و موصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاضین
آورده که شیخ عزالدین عبد السلام را در خواب دیدند که گفت
که ما در دنیا کالم کرده و داریم که ثواب قرآن بمیت نمی رسد درین
عالم بر غلات آن ظاهر شد و دریافتم که میرسد انتهى وفي الفقاری
العالمکیریه و اذا اراد زیارة القبر — و ریمه حب له ان یصلی
فی بیتہ رکعتین یقرأ فی کل رکعة الفاتحة و آية الكرسي مرة واحدة
والا خلاص لما جعل ثوابها للمیت بعث الله تعالى الى المیت
فی قبره نوراً و کتب للمصلی ثواباً کثیراً القول و فیها ایضاً ومن
قرأ علی قبره — مر الله و علی سلة رسول الله رفع الله العذاب
والظلمة عن صاحب القبر اربعین سنة کذا فی الغرائب و فی شرح

العقائد المنسفة وليد ماء الاحياء للاموات وصل تنهم اي صلقة
 الاحياء عندهم اي عن الاموات نفع لهم هم اي للاموات خلافاً
 للمعتزلة تمسكاً بان القضاء لا يتبدل وكل نفس مرهونة بما كسبت
 والمرأى يجهز على علمه لا بعمله بل غيرة ولنا ما ورد في الاحاديث
 الصحاح من الدعاء للاموات خصوصاً في صلوة الجنازة وقوله وارثه
 السلف فلولا ذلك لكان الاموات نفع فيه لما كان له معنى وقال عليه السلام
 ما من ميت يصلى عليه امة من المسلمين يبلغون مائة كلمة يشفعون
 له الا ان يشفعوا فيه بس اربعين اذ لا يستعده مذكورة الفوق غيب
 ظاهر شد که ایصال ثواب شروع و مفید است چرا که آنهم که مذکور
 شد همه عمل غیر است اقادۀ آن با براین قطعیه مثبت گردید
 بما لا مزيد علیه اما آنکه سحاهین متمیزین ایند بار بعد ایتقان اینکه
 رسانند ثواب صدقات و غیره بار و اح اموات و سبب آن
 تعالی است فقط بار اده ایصال ثواب باشد و حسنی طبق ای
 اطهر صدق را از اجناس مختلفه برنج و گوشت و انواع فواکه
 میشد روی قاریان گذاشته التماس نمایند که ما بجز این اشیای
 مصدق بها بار و اح قلان و قلان و جمیع مومنین گردانیده ایم ای
 قاریان شما نیز سه راه فاتحه و آیات قرآنی خوانده ثواب آنها بار و اح
 قلان و قلان و جمیع مومنین گردانید پستتر قاریان بعد قرائت فاتحه
 و غیره دست ای خود برداشته بگویند الی ثواب این فاتحه و

اذکار و اطهر بار و اح قان و قان و جمیع مسلمین میتین رسان
 بعد از آن در دو گفته مسح رخ نمایند یا اطهر مقصد قرار در مجلس
 قرات حاضرین رند و بعد قرات فاتحه و غیره قاریان ایصال ثواب
 نمایند پسترا طهر مقصد قرار حاضر آورده تقدیم نمایند صورت های
 مذکوره جائز و مشروع است و فی الجمله هر دو صورت مرقومه الذیل
 مشروع و مستحب است ادل آنکه مصدق بر در مجلس قرات
 حاضر باشد بطرف آن اشاره حسی نماید و نیت کند که ثواب
 صدقه این چیز را این عمل که میکنم بار و اح قان و قان برسد
 چنانکه رواج هندوستان و بنگاله و حوالی آنست دوم آنکه مصدق بر
 غائب باشد و اشاره عقلی بطرف آن کنند و نیت نمایند که
 ثواب صدقه آن چیز را این عمل بار و اح کند و گذایر سد چنانکه رواج
 عربین شریفین و جمیع ارض عرب است بهر دو صورت مذکوره
 فاتحه خوانی و ایصال ثواب مشروع و مستحب باشد و موجب
 ثواب و نجات برای آنکس که ثواب برای وی بگردانند * لما فی
 فتح القدیر عن عایشة رابی هريرة رضي الله عنهما انه عم كان
 اذا اراد ان یضحی اشترى كبشین عظیمین صغیرین اقرنین
 مرحوئین فذبح احدهما عن امته و من یشهد الله بالتوحید
 و شهد له بالبلاغ و ذبح الاخر عن محمد صلی الله علیه و آله فیضاً عن جابر رضی
 الله علیه السلام اتی بکبشین املحین اقرنین مرحوئین

فاصعج احدهما فقال بم — م الله الله اكبر اللهم عن محمد ثم اصعج
الاخر فقال بم — م الله الله اكبر اللهم عن محمد وامته ممن
شهد لك بالتحديد وشهد لي بالبلاغ وفي تيسر الاصول من جابر
رض قال ذبح رسول الله ﷺ يوم النحر كبشين اقرنين املكين
مزحونين فلما وجههما قال اني وجهت وجهي للذي فطر السموات
والارض على مله ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين ان
صلواتي ونسكي ومهيأي ومما تى لله رب العالمين لا شريك له
وبذلك امرت وانا من المسلمين اللهم منك ولك واليك اللهم
من محمد وامته بم — م الله الله اكبر ثم ذبح بس ازيم احاديث
مناوم شد كه لعل آنحضرت ﷺ در باب اصحه مخافت بود كه ا
بيت افسيه بر اى است خود قبل از ذبح مى فرمودند چنانكه در همين
حديث جابر است و همچاى نيت بعد از ذبح مى فرمودند چنانكه از احاديث
سابقه مناوم شد و نيز از اين احاديث مناوم شد كه رسول
ﷺ بمقصر مصدوق بر ايصال ثواب جهت است خود فرمودند
بس اين احاديث اول دليل است بر نيكه طعام صدقه را حاضر آورده
ايصال ثواب كردن مشروع و مستحب است پس عيان و بيان
است كه هرگاه در صدقه حيوانات نيت صدقه بمقصر مصدوق بر نيت
نرديم پس نيت صدقه اطعمه و شيرنى و غير ما بمقصر مصدوق به
الطريق الاولى صحيح و درست خواهد بود كه در حيوانات از نسبت

نباتات و مایه‌خرج منها در شرع احتیاط بیشتر است مثلاً اجتناب
 حیات اکثر حیوانات ذبح شرعی با تسبیح مشروط با وجود آن هر اعضای
 حیوانات حلال نیست بخلاف نباتات که بحکمیهما حلال و مباح است
 مگر به ارض پس بیشک احتیاط در حیوانات زیاده تر است
 فتدبر و نیز از ادله اخبار مصدوق در مجلس قرأت حدیث سعد
 بن عبدالله است روى فی المشکوة عن سعد بن عبدالله قال یا
 رسول الله ان الله ماعد ما تصد فی الصدقة افضل قال الیاء
 فحفر بهر او قال هذه لام سعد را ایوداؤد را الله سائی *

درین حدیث دلیل کافی است بر اینکه بمحض صدوق به قبل ترتیب
 ثواب آن هی و ج الکمال ایصال ثواب جائز باشد که سعد بن
 عبدالله انصاری که از مشاییر صحابه است جاه کنیده بمحض جاه که
 هنوز آب آن کسی نبوشیده بود دهه لام سعد گفت یعنی ثواب
 این که آینده مرتب خواهد شد حجت ام سعد گردانیدم پس طعام
 صدقه حاضر آورده اگر قبل اطعام مردمان متصدق بگوید که ثواب این
 اطعمه حاضر و ثواب سوره فاتحه مقروء بفلمان و زنان بیت دادم
 جائز و مشروع باشد پس هر فعلیکه از فعل رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 چنانکه در احادیث سابقه مذکور شده و از فعل کرام صحابه چنانکه
 در حدیث سعد بن عبدالله است ثابت و مستوفی شد آن فعل
 مشروع و مستحب باشد نه بدعت و ضلالت پس داخل فقره اولی

از دو فقره مهیت نبوی شبه من جابر رضی قال قال عمر ان حیو
 اهلدي مدي محمد وشرالامور محمد ثاتها وکل بدعة ضلالة و قال
 علیه السلام اصحابی کالنجوم با یهم اقل یتراهم یتراهم یتمر بس
 چگونه این امر فاتحه خوانی و ایصال ثواب به محضر مصدوق به بدعت
 باشد حالانکه ما ائمه ای هدای محمد صلی الله علیه و آله که خیر الهمدی است کردیم و
 نیز ائمه اباعظم صحابه که سعد بن عباد و انصاری است نمودیم طایفه
 بران بدعتیکه موجب ضلالت باشد آن بدعتی است که راجع بامالی
 از اصول دین نباشد و الا لازم آید که احداث مدارص و رباطات
 که در عهد ان سرور نبو بدعت و ضلالت باشد حاشا و کلا
 (و بدعت و اقسام آن مع امرار آن در فتاوی ص ۳۳ مصرع
 شده است) و از دلائل جواز فاتحه خوانی و امر اس بزرگان قول
 صاحب مرآة المستقیم است حیث قال پس عباداتی که از سلطان
 او شود و ثواب آن بروح کسی از گنہ شتگان برساند آن طریق
 رسانیدن دهای خیر بجناب الهی است پس این خود البته خیر و
 مستحسن است و اگر آنکس که ثواب را بروحش برساند از اهل
 حقین او است بر قدر حق دی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر
 خواهد شد پس خوبی قدر امر از امور مرصود و فاتحه و امر اس
 و دنیا را موات شک و شبه نیست انتهی بلفظه و صده

ایضا فی مقام آخر نفس چاره کار طالب حق و صواب و متبع
 مرضیات خدا و رسول درین جزو زمان آنست که هر شخص
 که ایصال ثواب منظور باشد بابقه وضع و جنس طعام و متناولان
 آن هر چیزی که انفع و بهتر در حق فقرا و محتاجین آنوقت باشد
 و بصفای نیت مقرون تر بود صحت نماید و از طرف آن شخص
 نیت کرده بعمل آرد و اگر دعام کند بهتر است القول پس این
 روایت ادلّ دلیل است بر آنکه فقط برای ایصال ثواب اطعمه مقصد
 اکتفا نماند دعام بامدق جمع کردن اولی و اهم است چنانکه دستور
 فاتحه خوانی است و از دلائل ایصال ثواب فاتحه رقع بدین قول
 «یا حبیب خدایت» از روایات است چیت قال فی الفتاوی الصوفیة
 من جامع البیتا وحی عن النبی ﷺ قال اذا رفعتم ایدیکم
 الی الله ردعوا تموه و سالتموه حوا انکم فامسحوا الیدیکم
 علی وجوهکم فان الله حی کریم یرستھی من عبده اذا رفع
 یدیه و سال حاجته ان یرد هما خائمین فامسحوا هذا الخبر فی
 وجوهکم و نیز ازین روایت معلوم شد که مسح یدین بر رخ
 بعد فراغ از مناجات مشروع است چنانکه معمول ایصال ثواب فاتحه
 خوانی است لقوله عمر ان ربکم حی کریم یرستھی من عبده اذا رفع
 یدیه الیه ان یرد هما صغرا و لهما فی الفتاوی العالمگیریة و المستحب
 ان یرفع یدیه علی الدعاء بهکذا و مسح الوجه بالیدین

اذا فرغ من الدعاء قيل ليس بشي وكثير من مها نحننا اعتبروا ذلك
 وبه ورد الخبر كذا الى الغيابة ولما في القنادي المراحمة مع
 الوجه بعد الدعاء لا باص به اما انك بعض من كويند كهركاه طعام
 صدق در مجلس حاضر آورده شود در تبادل آن با مثال فاتحه خوانی و غیره
 توقف کردن ممنوع است چرا که در حدیث سرایت دارد
 است که هرگاه طعام حاضر آورده شود و وقت نماز حاضر باشد
 باید که ابتدا بطعام کنند و نماز را تاخیر کنند در جواب بگویم در
 صورت حضور طعام قبل فاتحه خوانی اگر صراحتاً اجازت خوردن از
 مستحق یافته نشود اما امر بفاتحه خوانی کرده باشد طعام مذکور در اقبال
 فاتحه خوانی خوردن روا نباشد حتی که مستحق بعد فاتحه خوانی اذن دهد
 اما حدیث ابتدا بطعام محض از نماز محمول بر احتیاج طعام یا ضیاع آنست
 یا غلبه گرسنگی لَمَّا فِي اشعة اللامعات ظاهر آنست که امر با ابتدا بطعام
 در صورت احتیاج و ضیاع طعام است یا غلبه گرسنگی تا باعث
 بر شغل باطن نگردد و انتهای دورای آن در ضیافت با وجود تقدیم
 طعام انتظار اذن میزبان گو صریح نباشد در کار هرگاه قرائت فاتحه و
 غیره و ایصال ثواب آن قبل خوردن بالتماس میزبان در آمد
 یک قلم اذن میزبان یافته نشد پس مانع فاتحه خوانی و غیره خواهد
 بود لَمَّا فِي نصاب الاحتماب و ینبغی ان لا یفتقر الالادام اذا
 حضروا یخبروا یاخذ فی الاصل قبل ان یوتی بالالادام احکاماً

للخبز قال عليه السلام انكروا الخبز فانها من بركات السماء
 والارض قال العبد اصلحه الله تعالى وهذا في بيته واما
 في الضيافة فينتظر الاذن وفي كنف العباد ولا يضع يده في الطعام
 الا باذن المضيف انتهى وازدليل مشروعية فاتحه خواني جواز
اعراس بزرگان سلف است (دعوى نام اوصال ثواب ائمه)
 مقصود ذرات فاتحه وغيره است. بتعيين تاريخ وفات اوليائى كرام)
 وعمل اعراس واجابت آن از طائى كرام ومشائخ عظام جارى
 بوده است لما فى ما ثبت من الصلة في ايام السنة للمشيخ عبدالحق
 الدملجوى رح فى روايات اختلاف يوم وفاة غوث الثقلين
 شيخ المشايخ والمغارب محبوب الرحمن عليه افضل الصلوة
 والسلام يصرح مرجحها التاسع ربيع الثانى حيث قال فبهذه الرواية
 يكون عرسه التاسع ربيع الآخر وهذا هو الذى اذكر كما علمه سيدى
 الشيخ الامام العارف الكامل الشيخ عبدالوهاب القادرى الحنفى
 المكى فانه قدس سره كان يحفظ في يوم عرسه هذا التاريخ اما
 اعتبارا على هذه الرواية او من شيخه الشيخ الكبير على
 المسمى المكى او من غيره من المشائخ رحمة الله تعالى عليهم
 اجمعين وقد اشتهر فى ديارنا هذا هذا اليوم الحادى عشر
 وهو المتعارف عند مشائخنا من اهل الهند من اولاد ارض منهم
 ولما فى جامع البركات ايضا كرام عبد الوهاب مثنى مكر روز مولود

آن حضرت علیه السلام در روز عرس حضرت غوث الدین از رضی عنیه
شیخ خود شیخ علی ستغی کی و عرس و لیل خود طعام وافر می پختند
و بخوراندن علما و صفا و فقرا میدادند انتهای * و مخفی نیست
که عرس رسمی است در دیار هند با تعیین تاریخ و اوقات
بزرگان بمقرب آن بسیار طعام تیار می سازند و بمحض آن فاتحه
دورود و ادعیه خوانند و ایصال ثواب می نمایند میان فاتحه خوانی و
عرس فرقی نیست مگر از جهت تغییر تاریخ و هم آن بسم
مسبب زعم منکرین کار خیر فاتحه لازم می آید که مولانا شیخ عبدالعزیز
محمد شایسته رحمت الله علیه در شاخ شالی مبتدع باشند نعوذ بالله من
هذا القهر و از جهه دلائل فاتحه خوانی و ایصال ثواب آن بروج
اموات فعل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که رسول مقبول بروج حضرت
سید الشهدا امیر حمزه رضی الله عنه طعام شام طعام سوم روز دهم روز
دهم روز دوشش ماه و سالانه تدار کرده ایصال ثواب فرمودند
و صحابه اکرام نیز همچنین کرده اند هر که این را منکر باشد فعل رسول
خدا صلی الله علیه و آله و صحابه را منکر شده باشد عنانی مجموع النادران
نفلا من خلاصة الفقه و از دلائل مشروعه و هیئت فاتحه خوانی قاضی
الامور بمقاصد هاست چنانکه در اشباه مرقوم است یعنی من
و قبیح هر عمل مربوط است بمقامه آن یعنی اگر غرض از آن عمل نیکی
باشد آن عمل نیک و اگر مقصود از آن عمل بدی است آن

عمل بدعتی که سبزه اگر به نیت تحبیه باشد ببادش آن را
 کفر نگفته و اگر به نیت عبادت باشد آنرا کفر صریح دانسته اند و همچنین
 خوردن بهری مشکم اگر به مقصود سهوت باشد آنرا حرام گفته اند
 و اگر به مقصود تقوی برای روزه فردا یا بخاطر ضعیف باشد آنرا استحباب
 دانسته اند و مانند این امثال کثیر است و هرگاه مقصود از فاتحه خوانی
 فقط ایصال ثواب بآرواح بومنین باشد نه ادای رسوم جهال
 و ایصال ثواب کار نیک و منقاج بسایرات و مبرات است
 پس بیشک مشروع و حسن شد کمالا ینحرفی علی الفقیه
 البصیر لا ینسبه الضرب و از جمله ادله مشروعیت آن تعامل
 حریم شریفین است زاده الله شرفا که خواص و عوام آنرا به نیت
 ایصال ثواب اقسام طعام تیار کرده قبل از حضور آن در مجلس فاتحه
 و مورد بگردد و در بعضی ذکر بیلاذشریف خوانده ایصال ثواب
 آن بآرواح اموات می نمایند و مفتیان و فغانه مدرسین که معظمه
 و مدینه منوره به مشروعیت فاتحه خوانی با حضار اطعمه و عدم آن بارها
 فتوی داده اند چنانچه تقریظ علمای که معظمه و فتوای شان در ذیل
 این فتوی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و لقمه تعامل حریم
 شریفین را از ادله شرعی مثل کتاب و سنت و اجماع
 و قیاس گردانده اند از ادله مشروعیت فاتحه خوانی قاعده مستمره
 بقم است که مفهوم ماوی از اسباب تخفیف است لوفرضنا اگر

ذر فاتحه خوانی چیریزی از پنج شرعی سجد باشد پس هرگاه اکثرین
 موامد خواص هند و بنجاله و عرب تجویز آن و عمل آن می کنند حتی که
 آنرا مفتاح النجیرات والمہرات تصویریدہ اند منیع ہر ہرہ از ان عمل
 حرمیت عظیم و ضرر نیست حسین و تنگی است بر مردمان قال اللہ
 تعالی مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَاجٍّ أَلَا يَاقُوتَ اللَّهِ تَعَالَى
 يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَعَلَاؤُكُمْ أَنْتُمْ مِنْعُ فَاتِحَةِ
 خوانی سد باب ایصال ثواب است اگر آنرا ہر ہرہ طامی دہا مرتفق
 شدہ ممنوع سازند و جو د ایصال ثواب و خیرات و ضیافت آن
 یکقلم مثل عنقا از دار دنیا معدوم خواہد شد الا ماشاء اللہ قال صاحب
 الاشباہ فی بیان امجاب التخیف السادس العسرون و مہوم
 البلوی کالصلوة مع النجاسة المعفوة عنها کما دون ربع الثوب
 من المخفضة و قدر الدہم من المغلظة و دم البراغیث
 و البق فی الثوب و ان کثر و بول ترشش علی الثوب قدر رؤس
 الابرطین الشوارع و بول سفور فی غیر اذنی الماء و علیہ الفتوی
 از جملة دلائل مشروعیت فاتحه خوانی قاعدہ حسن الکمال بحسن الاجزاء
 است یعنی ہر گاہ اجزای یکشی با افراد حسن باشند چون ہر ہرہ مجتمع
 شوند نیز حسن باشد بلکہ نور علم نور گہدہ چنانکہ فیج الاجزاء فیج الکمال
 را لازم است و فاتحه خوانی فیما نحن علیہ ہر جزوی از ان حسن است
 یعنی ایصال ثواب گذشتہ چنان و ترویج ارواح زریگان از ویان

و پیغمبران و اقدم غریبان و سگینان و خاطر نوازی طالبان و
 قاضیان و اکرام مالکان و تطهیر مکان و قرأت قرآن و اذکار رحمان
 و درود رسانی سید پیغمبران و ضیافت مهان و دفع خدایان و
 رغم شیطان و انتخاب افضل الاوان و برساند ران و پدران
 و احضار ثمار و فواکه بیکران و شتر ای نفایس فرادان و توسیع
 زرق آهن و خانه باشان و تجوید اتحاد بین الاخوان و طه و حم
 افر با و جیران و اشاعت خیرات بی پایان و امثال آنهاست
 همه آن حسن است هرگاه فاتحه خوانی ازین اشیای نفیسه مرکب
 شد در مشروعه حیات آن شکی باقی نماند و بآیه مجموعی موجب تکثیر
 ثواب گردید پس البته فاتحه خوانی در پایه استجاب رسید
 به هدایت و ضلالت را چه دخل و این مانند آنکه کسی در ایام هیام
 ناز ای ناله و اطعام سگین و تعظیم طایه و غیر ذلک امور حسن را
 جمع نماید پس آن مستحب و موجب تکثیر ثواب گردد و از
 دلائل مشروعه حیات آن قاعده کلیه تقیماست که در هر امری خواص و عوام
 مبتلایان باشند و در منع آن تنگدلی اکثر مردمان بلامد و قری مقدر باشند
 و در افالت مفتی را باید که آسانی و رفاهیت مردمان جمیع و در جویز
 آن حتی الوسع کوشد لهما فی الفقاری القنیة ینبغی للمفتی ان یفتی
 للناس بما هو اهل علیه و کذا اذ کراه البزدری شرح
 الجامع الصغیر و ینبغی للمفتی ان یاخذ بالایسرفی حق غیره

حصو صاً فی حق الضعفاء لقوله عمر لعليّ و معاذ رض حین بعثهما
 الى الیمن یمرّاً ولا تُعسّراً انتهى و لقوله عمر انه ابغضهم
 میهرین و لم تبعثه — و امعسورین و غیردینکم ایسره و افضل
 امتهان الدین یوملون بالرخص کذا فی العقید الفرید
 للشیر نبلالی و شاه ولی الله محدث دہلوی در عقد الجمید فی احکام
 الاحتیاد و التقلید فرموده فی عمدة الاحکام من کشف البزدی
 یستحب للمفتی الاخذ بالرخص تیهیراً علی العوام منہ القرضی
 بماء الحمام و الصلوة فی الاماکن الطاهرة بدون المصلی القول
 و از انجمله قاضی کایه گفته است کہ ضرورت ممنوع را مباح می گمرداند
 لما فی الاشیاء و غیره الضرورات تبيح المحظورات و الضرر یزال
 ہر گاہ مستحق گمردید کہ عامر مسلمین قری و امصار ستر قاذو غریبا
 فاتحه خوانی را از انفع خیرات و اثواب مہرات می فهمند و مفتاح
 ایصال ثواب میدهند و در منع آن فی الحقیقت سد باب ایصال
 ثواب است اگر عا فاتحه خوانی را با لاتفاق منع فرمایند اکثر عوام
 ضیافات و اطعمات ایصال ثواب را یکقام ترک خواهند گفت و بر تقدیر
 سد باب آن ہزار ہا توکل پیشگان از قسم اہل علم و طالب علم
 و فوخذ کاران قریات ذلیل الاوقات خواهند شد و آن امری
 اسبب بغایت شنیع پس بخویز فاتحه خوانی سبب دفع مذلت
 شان گمردید پس رعایت مصالح و رفائییت غربای اہل علم کہ خواص

بندهگان خدا اند چه قدر اہم امور دین است قابل تأمل است *

اما آنکہ بعض منکرین متعصبین می گویند کہ فاتحہ حرام یا بدعت شنیعہ است و اطمینان صدقہ کہ بر محضریا عیب است آن فاتحہ خوانی می نمایند حرام مثل لحم فخریر گمرد و بامکہ مثل پایمال خوش نیست و دگر بچہ گویند و ہذا مرتکب کبیرہ میشود بامکہ بر دغوث کفر است چہ آن مشقتی نمی داند کہ چہ بنیاد بیہمانا بر دہ منظرہ فاتحہ می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعہ گفتہ بکما فی نصیبت گرفتار می شود و فی العقائد ورد النصوص کفر الی قوله والا ستہانۃ بہا کفر والا ستہزاء علی الشریعۃ کفر *

و نیز بسبب تحریم طال یعنی حرام گفتن اطمینان ایصال ثواب کہ صورتہ فاتحہ در آن خواندہ شدہ است و آن حلال طیب است بجز کار می شود قال اللہ تعالیٰ لہ تعذر ما احل اللہ لك الا یۃ باز منکر متعصب می گوید ما فاتحہ را حرام نمی گویم بامکہ فقیہ را حرام می گوئیم بگوئیم اکنون بدو وجہ مرتکب مصیبت شد اول بسبب امانت سورہ قرآنیہ و تحریم طال دوم بسبب تغیر اسم فاتحہ کہ منصوص بہا است نعوذ باللہ منہ و من قوله اما آنکہ بعضی از منکرین بتعصب و جہل می گوید کہ در فاتحہ خوانی تشبہ است باہنود کہ ہنود جهت اموات خود اطمینان تیار کردہ و ریاحین و شمار حاضر آورده میسر روی برہمن خود را بہ نیند پس ادکلمات کفر در آن خواندہ تقدیم می نماید پس جمال مسلمانان از ہنود دیدہ این عمل اخذ کردہ اند کہ اول اللہ تعالیٰ من تشبہ بقوم فهو منہم اقول ہر عملیکہ را بجم

باملی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل متعدد و ایصال ثواب
 دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبیه نباید گفت و آن
 در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شما معنی تشبیه نمی دانید
 و از خصائص ابواب بنی بصره است تشبیه ماضی از تفعیل است
 و از خاصیات تفعیل تکلف در ماخذ است فحور تجوع و تکوف
 یعنی بتکلف خود را اگر سده ظاهر نمود همچنین کوف پس مراد در اینجا
 همین بود که هر که بتکلف خود را در بین عمل مشابه بنمود در سبازد
 او از بنود باشد و هر ظاهر است که کسی از جهال عوام عمل فاتحه
 خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان بنود گویند علامه آن ظاهر
 که که است تشبیه با کفار مخصوص در امور اتمذومات است
 نه در محمودات و نیز قصد تشبیه با کفار نامانجا باشد نه در آنکه مقصود
 تشبیه نباشد حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متصرف
 بهایا و ضار آن از محمودات است نه از مذومات نه فاعل آنرا قصد
 تشبیه با کفار و اهل بدعات * فی الدرام المختار فان التشبه بهم
 لا یکره فی کل شیء بل فی الامور و فیما یقصد به التشبه حکما فی
 البهره فی رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره فی
 کل شیء فاننا ناکل ونشرب کما یفعلون بهر عن شرح الجامع الصغیر
 لقاضیخان و یوید ما فی الذخیره قال هشام رایت علی ابیوسف
 نعلین مخصوفین بمسما میر فقلت اتوی بهن الحدید یا سا قال لا قلت
 عقیان و نور بن یزید کما هاذلک لان فیه تشبهها بالرمیان فقال

بندهگان خدا اند چه قدر اہم امور دین است قابل تأمل است *

اما آنکہ بعض منکرین متعصبین می گویند کہ فاتحہ حرام یا بدعت شنیعہ است و اطعمہ صدقہ کہ بہ محضریا عیب است آن فاتحہ خوانی بی غایت حرام مثل لحم خنزیر گردد بآنکہ مثل پیغال خوش نیست و گاویم گویند و ہذا مرتکب بہ کبیرہ میشود بآنکہ بردخوف کفر است چہ آن شکی نمی داند کہ چربی ادیبانماست و ہذا منظرہ فاتحہ می کند و خواندن آنرا حرام و بدعت شنیعہ گفتہ بآنکہ از منصب گرفتار می شود و فی العقائد و رد النصوح کفر الی قولہ والاستہانۃ بہا کفر والاستہزاء علی الشریعۃ کفر *

و نیز بسبب تحریم طحال یعنی حرام گرفتن اطعمہ ایصال ثواب کہ سورہ فاتحہ در آن خواندہ شدہ است و آن طحال طیب است بزرہ کار می شود قال اللہ تعالیٰ لم تحرم ما احل اللہ لک الا یہ باز منکر متعصب می گوید ما فاتحہ را حرام نمی گویم بآنکہ فقیہ را حرام می گوئیم بگوئیم اکنون بدو وجہ مرتکب مصیبت شد اول بسبب امانت سورہ قرآنیہ و تحریم طحال دوم بسبب تغیر اسم فاتحہ کہ منصوص بہا است نعوذ باللہ منہ و من قولہ اما آنکہ بعضی از منکرین بتعصب و جہل می گوید کہ در فاتحہ خوانی تشبہ امت باہنود کہ ہنود جهت اموات خود اطعمہ تیار کردہ و ریاحین و شمار حاضر آوردہ بیشتر وی برہمن خود را بہ نیند پس ادکلمات کفر در آن خواندہ تقدیم منی نماید پس جمال مسلمانان از ہنود دیدہ این عمل اخذ کردہ اند و انہ ~~من تشبہ~~ من تشبہ بقوم فهو منہم اقول ہر عملیکہ را بجمع

باصولی از اصول دین باشد چنانکه از دلائل مستعده ایصال ثواب
 دانستی اگر با عمل کفار مشابه گردد آنرا تشبیه نباید گفت و آن
 در تحت حدیث مذکور داخل نباشد چرا که شامعین تشبیه نمی دانند
 و از خصائص ابواب بنی بصره است تشبیه ماضی از تفعیل است
 و از خاصیات تفعیل تکلف در ماضی است نه تَجَرُّع و تَكْوِيف
 یعنی بتکلف خود را اگر مکرر ظاهر نمود همچنانکه کوفت پس مراد در اینجا
 همین بود که هر که بتکلف خود را در بین عمل مشابه پیوندد در سبزه
 او از پیوند باشد و هر ظاهر است که کسی از جمال عوام عمل فاتحه
 خوانی را باین اراده نمی نماید که او را مردمان پیوند گویند علایق آن ظاهر
 که کراهت تشبیه با کفار مخصوص در امور ات مذمومات است
 نه در محمودات و نیز قصد تشبیه با کفار را نماند چرا که مقصود
 تشبیه نیست حال آنکه ایصال ثواب فاتحه خوانی و اطعمه متضاد
 بهایا و ضار آن از محمودات است نه از مذمومات نه فاعل آنرا قصد
 تشبیه با کفار و اهل بدعت * فی الدرام اختار فان التشبه بهم
 لا یکره فی کل شیء بل فی الذم موم و فیما یقصد به التشبه کما فی
 البحر و فی رد المحتار تحت قوله لان التشبه بهم لا یکره فی
 کل شیء فاننا سئل و نشرب کما یفعلون بهر عن شرح انجاء مع الصغیر
 لقاضیخان و یؤید ما فی ال ذخیره قال هشام رایت علی ابیوسف
 نعلین مخصوفین بمسما میر فقلت اتوی بهذا الحدید یا سا قال لا قلت
 مفیان و در بن یزید که هاذلک لان فیه تشبهها بالرمیان فقال

كان لقول الله ﷻ يلبس الدفء التي لها شعر فقل اشارة الى ان صورة
 المشابهة فيما يتعلق به صلاح العباد لا يضر القول اما كراهيت
 سكوت عند الاكل لتشبه اليهود و كراهيت لبس خاتم * در خضر
 يسرى لتشبه الروافض محمول است بر مرجعيت و كراهيت تنزيهي
 و نه بانهيت مذكوره در تحت حديثي كه حكم آن اشبه است داخل
 كمر و دقتد بر اما آنكه بعضى از متعصبين اهل علم مى گویند كه اكثر عوام
 در لوازم فاتحه خوانى مشابعت باهنود قصد مى نمايند و آن مصيبت
 است و اكثر جهال اعتقاد حضور اروح و خوردن آنها از ان اطعمه
 ميبه ار نه لهند امر غوبات ميت را در ان خاصه گمى دهند و آن جهل
 است و نيز غيب داني را جهت اموات ثابت مى نمايند و آن كفر
 است و بعضى از جهال حيوان و خوردن ديگر اينام اموات مذ زمى نمايند
 و آن افسوس ر مى برند و عمل فاتحه در ان كرده مى خورند و مى خوراندند و
 لغير الله و حمل الى القبور حرام است و بعضى از عوام ايام خاصه را جهت
 فاتحه خوانى متعجبين كرده آنها را بر خود التزام كرده است كه بدون آنوقت
 ميت مشاب نمى شود و آن سقايت است و بعضى از جهال اطعمه مقدسه
 را بجهش متعدد تقديس كرده مى گویند اين طبق براى خدا است و آن
 بزاى پيغمبر خدا و آن براى پدر من و اين جهل جاهليت است لهند
 فاتحه خوانى حرام است يا بدعت شنيعه اقول صحيحا هر كه اين كار را
 در فاتحه خوانى مى نمايد و همين اعتقاد دارد براى وى گناه لازم است
 نه نفس فاتحه خوانى و ايصا ثواب بسبب اينها حرام و بدعت گردد

نعلی شاد و کلاه فتوای مادر تجویز فاتحه خوانی در انصورت است که فاتحه
 خوانی از هر محذورات و بدعات خالی باشد مثلاً بعضی از جمالی
 اهلبان ددل روز عیدین صلوة عید را بارقص و غنا و لهو و لعب جمع می
 نمایند پس از آن لازم نمی آید که نفس صلوة عیدین حرام و بدعت
 گردد بلکه فاعل آن از آن گناه کاری می شود چنانکه اگر با جنازه زنان نوحه
 کنندگان باشند ترک صلوة جنازه جائز نباشد لما فی شرح الوفا یفلان
 اجابة الدعوة سنة فلا تترك بسبب بدعة كصلوة الجنائز تهضرها
 المائدة پس هرگاه برای ایصال ثواب زمانی و مکانی در شریعت
 متعین و مقدر نیست فاعل آن مختار است که بلا تعیین زمان و مکان هرگاه
 قادر شود اطعمه صدقه مهیا کرده فاتحه و درود خوانده ایصال ثواب
 بوجه سنون نماید و هر طعام و هر چیزیکه جهت تقراء مساکین اصاب و النفع
 باشد اختیار نمودن افضل است و مقتضای قوم و مولویان را باید که
 هرگاه عامی را در بدعتی شنیع و رسمی قبیح مبتلایند بهو عظم حسرت
 تأخیر نموده از منهیات شریعه حتی الوسع باز دارد قال **عنه**
 اذا راي احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه
 وان لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الایمان بدانکه در فاتحه خوانی
 واجب و لازم است که اعتقاد و وجوب تعیین زمان و مکان و کیفیت
 و کمیت یا ذمه نشود و خالی باشد از استحمال منصیت و تحريم طائل و
 فکس آن و الزام مالایلزم مثل تعظیم مالیه و تعظیم بهیمت
 بمحقوق و تغیر شرائع و ایجاب المباح و اصرار علی المباح و غیر ذلک

چنانکه جمال در وقت طبع و تیاری طعمه و غیره از اشیای صدقه اذعان
حضور ارواح اموات و علم آنها در معیبات غیب بنوعیکه بخوف بیزاری
ارواح ایشان اطفال غرق حاکم را از سر اشیای مذکوره مسخوع سازند
که آن کفر است و در احضار طعام ظن حلول ارواح اموات یا دخول
اثر فاتحه در آن یا تناول اموات از آن که آن جهل و عبث است یا
پرستش اطعمه مثل کفار که آن مشابیهست بکفره است و تخصیص
میتنا و لان چنانکه نیاز مسیده الذخا و غوث اعظم را بدستور جمال هند
جز در خورش سادات نباید داد که آن تحریم حلال است و اعتقاد عدم
جواز فاتحه بدون حضور اطعمه که آن الزام مالا یلزم است و تعیین وقت
بدیوع که پیش یا پس همانوقت معین نارسا است و تعیین کیفیت
مثل چهار دانگ باین اعتقاد که غیر همان نارسا است و تعیین کمیت
مثل سه منی باین اعتقاد که بیش یا کم از آن ناجائز است که
آنها اصرار علی المباح است و غیر ذلک من الوسوم الجاطلة و البدع
المختلعة من الجهله که هر آن واجب الاعتراض و الاجتناب است
هرگز بعمل نه آید اما ذی الله منها و من الوسوس الشیطانیة * و
القعصب و الحمیة الجاهلیة * و الله تعالی اعلم * و علمه احکم *
و علیه اتوسل و به استعین * و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه
اجمعین * امولفه عبد الودود و داصلح الله شأنه * فتوای مضرت
استاذ عالم مولانا الاکرم الشیخ الحاج المولوی عبد العلی السدی
نفیعنا الله بهر کاته در باره جواز فاتحه خوانی با تقدیم طعمه که مظهر و

مهورشان گرفت مراجعت ازكم مظهر آورد، بودند (نقل مطابق اصل) ماقولكم ياسادات العلماء ورحمة الله تعالى في هذه المضافة ان كثير من الناس يصنعون اطعمة الصدقة لاسل الفقراء فهم والقراء يقرؤن سورة الفاتحة وغيرها من سور القرآن للموات عند اخراج اطعمة الصدقة بحضرتها وغيبتهما ثم يدعون الله تعالى بمجاحة ايصال ثواب قراءة سور القرآن والاطعمة المتصلة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقررة وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان فهل يجوز جعل ثواب قراءة الفاتحة وغيرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذكورة للموات ام لا وهل يصل الثواب اليهم ام لا وكك الدعاء والمناجاة لا يصل ثواب سور القرآن والاطعمة المتصدقة بحضر الاطعمة بقولهم اللهم اوصل ثواب السور المقررة وهذه الاطعمة الى ارواح فلان وفلان حانئرام لا ينبغي ان توحروا

*** الجواب *** يجوز جعل ثواب قراءة سورة الفاتحة وغيرها من سور القرآن وثواب الاطعمة المذكورة للموات ويصل الثواب اليهم لما في الفتاوى العالمية والاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة كان ارضاً او صدقة وغيرها كالحج وقراءة القرآن والاذكار وزيارة قبور الانبياء عليهم السلام والصلوة والسلام والشهداء والارباب والصالحين وتلفين الموتى وجميع انواع البر كن في غاية السـروحي شرح الهداية في رد المحتار على الدر المختار وعن انس رضي قال يا رسول الله انما

نتصدق عن موتانا ونهجم نعمهم ونذعولهم فهل يصل ذلك لهم
 قال نعم انه ليصل اليهم وانهم ليقرحون به كما يفرح احدكم
 بالطبق اذا اهدى اليه رواه ابو حفص العكبري وكذلك الدعاء
 والمناجاة بمحض الاطعمة بقولهم اللهم ارسل ثواب الحور المقرونة
 ومده الاطعمة الى ارواح فلان وفلان حائزان مطالبهم ومول
 اعمالهم البدنية والمالية الموقوفة الى ارواح الاموات والظاهر
 ان معنى الدعاء رفع المحاحات الى رفع الراحات فميجوز الدعاء
 لا يصل ثواب السور المقررة والاطعمة المتصدقة الذي هو المطلوب
 والحاجة لهم قال تبارك وتعالى ناد عوفى استجب لكم والله تعالى اعلم
 تأملت الجواب فوجدته موافقا للصواب والله الهادي وعليه اعتمادي
 وانا الفقير الى الله تعالى المرحوم بن عبد الله شيخ عمر ورئيس المدرسين
 ببلد الله الامين فغالبه عنه ومن جميع المسلمين (شيخ جمال)
 تأملت الجواب فوجدته موافقا لما عليه اهل السنة والجماعة امال الله
 الهداية الى طرق الصواب قاله بغمه وامر برقمه الفقير الى ربه المتعال
 صديق بن عبد الرحمن كمال المدرس بالحرم الشريف المحكي
 عفى عنهما آمين (صديق عبد الرحمن كمال)

هذا الجواب صحيح موافق للمرحوم في مذهبه اهل السنة والجماعة
 كتبه الفقير الى رحمة الرحيم الرحمن احمد بن رهي دحلان خادم
 الفقراء بالمسجد الحرام صانه الله تعالى (احمد دحلان)



کتاب العبادات

• ما قولکم فحول العلماء روح * ان ذریک در مار؛
 استنباط شایسته و در آن بعضی می گویند که اگر فقط از
 آب بشویند و کلوخ نگرفته باشد طهارت حاصل نشود و نماز
 جائز نباشد در شرع تفصیل آن چیدمت بینوا تو حروا
 الجواب • در غرض بول یا غائط اگر اطراف منخرج
 ملوث نگردد استنباط از کلوخ کافی باشد و این بدرجه اولی
 است و اگر صرف از آب بشویند نیز کفایت می کند و این
 بدرجه اوسط است اما جمع کردن در میان آن هر دو افضل و
 سنت است بشرطیکه عورت منکشف نگردد و اگر نه جهت ادای
 سنت فرض را ترک کردن لازم آید و در همه صورت های
 مرقومه بانفراد یا طهارت حاصل میشود و نماز بان جائز می آید در
 المختار و العمل بعد الحجر بلا کشف عورة سنة فی القنیة
 من علیه استنجاء الماء اذا لم یجد موضعاً خالیاً ینو که
 لان کشف العورة منه ی منه والاستنجاء ما هو ربه والنهی
 راجع علی الامر فی الطهطادی الجمع بینهما هی المرتبة
 العلما ویلیه الماء ثم الحجر * و اگر نجاست از منخرج تجاوز
 کرده و منخرج را ملوث گرداند پس اگر مقدور در هم باشد یا
 کمتر از آن نیز همان حکم دارد و اگر را ند از ندر در هم اطراف منخرج

ما ش گردیده باشد از آب شستن دیش گردد و صفت کاوخ
 کفایت نمی کند * لما فی الد والاختار یجب ای یفرض غسله ان
 حادوا المخرج نجس مانع التیموی والله اعلم * لما لا یصلح
 و حیدرح *

* ما قولهم رح * اندر اینکه ماهی را بیان یعنی چه بینگ یا چنگتری
 که بعضی آنرا بسبب عدم مشابقتش با ماهی حرام یا مکروه گویند
 که مش چیست * الجواب * حلال است هر که در عرف
 عام و لغت و طب آنرا ماهی گویند اما در عرف عام پس ظاهر
 است که در جمیع اسودق و مضار و قحلی آنرا اجماعاً بچه های گویند
 و نیز اهل لغت بر این اطلاق ستمک نموده فی القاموس
 الاربیان بالکسر ستمک کالدود و فی الصراح اربیان نوع از
 ماهی است و در اعطلاح طب نیز کما فی المختارون الادویة
 و دیوان اربیان نیز آمده در فارسی ماهی رو بیان و ماهی
 بیگ و بزرگی چه بینگ یا بچه نامند پس باتفاق همه ماهی بودن اربیان
 ثابت شده ماهی .. تسمیع اسام آن حلال است لما فی الهدایة
لاباس باکل الهد حریت و الارماهی و انواع السمک و فی
الد والاختار حل الجراد و انواع السمک و کن فی السراجیة
 و الهماد یة و فی القهن یب کل ما یعیش فی الماء حوامه الا
 السمک و بدخل فیهم جمیع انواعه و بعضی آنرا حرام یا مکروه گویند

بمعاینه آنکه مشابیهت ماهی ندارد چنانچه در کثر العباد است
و این تقابیل ناقص و غیر صحیح است بلکه تسمیه با اسم مرکب
کافیست چرا که ماهی نیز مشابیهت ماهی ندارد بلکه مشابیهت ماهی
است با وجه آن عیال بین است بجهت اطلاق اسم ماهی
بر آن که مومن عبارة الهدایة و غیرها و نیز معایب است
البحیوانی بکثرت صیغها ماهی تصریح نمود و حیث قال جهیگا ماهی
در حالت و حرمت آن غائب است لیکن معایب انواع کفیه
که فتوی مرتب است که ذیل است انتمی * والله اعلم *

مولانا محمد وحید رح * ساندولون رح * اندرینکه
سلام و اجازت است که خدمت داری و خود و اصداری نماید اعیان اتفاق
غیر از خر و گوشت خوک یا مردان تن اوائی آنها افتد بر عیال و
یا * الجواب * جائز و لا باس به است لما یستفاد من
الفناوی السوا حبة آخر نفسه من محوسبی ایوقد له النار لا باس
به و هکذا یعلم من اقوال اکثر الفقهاء والله اعلم * لعالم *

* ماقوله - مرح * اندرینکه سلام گفتن بزرگ مرغرد را
سنت است یا عکس آن و ترک سلام موجب اثم است یا نه
و بر که ام که ام سلام گفتن ممنوع است و سلام واجب است یا نه
و بر که ام صورت واجب نه * الجواب * فی الدرر المعجم
شاهی در عبادة معبودی سنت است و سلام آیت که

هاتان بر خرد سلام گوید و شهری بر او دستائی و سوار بر پیاده و خواجه
 بر خلام و بی بی بر کنیزک و استاد بر شاگرد و هر که بجا و نعمت و عمر
 زیاده تر بود سلام ویرا بود فرمود رسول خدا صلعم من این ادب
 از هر در و گار خود آموخته ام که در شب سراج اول او فرمود السلام
 عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته و ترک سلام بزرگوار نیست و سلام
 کردن بر شخصیکه در عبادت مشغول است مانند قاری قرآن و
 واعظ و موزن و معلم و قاضی وقت قضا ممنوع است و گناه
 و رد سلام واجب اما بر مذکورین واجب نه * لهما فيه ايضاً قال
 الفقهاء اذا دخل جماعة على قوم فان تركوا السلام اثموا
 كلهم وان سلم واحد منهم جاز عنهم جميعاً وان سلموا
 كلهم فهو افضل وان تركوا الجواب كلهم اثموا ويكره السلام
 من قرأ القرآن ومن اكره العلم والاذان والاقامة ويكره
 التسليم على القاضي وعلى من يتذكر العلم وعلى الناضي
 اذا جلس للقضاء ولو سلم اثمواختلفوا في الجواب قال بعضهم
 لا يجهلون وهو الصحيح وفيه ايضاً ومنه اذا قال السائل على
 الباب السلام عليكم لا يجب رد السلام لان هذا السلام ليس
 للمهتة بل اشعاراً لسواله فلا يرد والله اعلم *

ما قواكم رحمكم الله تعالى

از ربنکه نماز بخواندن و روزنه داشتن و دیگر امر از ان منع کردن

و انکار کردن از ان و ترک کردن سنن از راه استتلاف

چه حکم دارد و صوم حکم صلوٰة دارد باینه بینوا تو جبروا الجواب *

تارک صلوٰة فاسق است قید کرده خواهد شد حتی که نماز بخواند

و بر وایتی تازیانه زده شود تعمیر آ حتی که خون جاری شود و

بر وایتی اگر قصد آنها را ترک کند قتل کرده خواهد شد و منکر صلوٰة

کافر است * لما فی الدرامختار و یکفر حادها لثبوتها بدلیل

قطعی و تارکها عمداً مجبانه ای تکاملاً فاسق حتی یهبس فی حق

العبد فحق الحق احق و قیل یصرب حتی یعیل منه الدم و عنده

الشافعی ربه یقتل بصلوة واحدة حد و قیل کفرا و فی العا الحکیمه

الصلوة فریضة مهکمة لا یسع ترکها و یکفر حادها کذا فی الخلاصة

و قال رسول الله صلعم العبد الذی یهینها و بینهم الصلوة فمن ترکها

فقد کفر کذا فی المشکوة * و تارک سنت من است *

لما فی المشکوة سق لعتهم و لعنهم الله و کل نبعی یجاب الی قوله عمر

القارک لمنتمی و قال صاعده کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی

و قیل من ابی قال من اطانی دخل الجنة و من عصانی فقد ابی *

یعنی تارک سنت داخل بهشت نخواهد شد و عام صوم سنن حکم

صلوة است * لما فی الدرامختار و الصوم کالصلوة علی الصمیم

و فی الطحطاوی و کن ایفعل فی الذی یفطر فی رمضان حتی یحدث

توبة و الله اعلم * لمولانا محمد و حیه رح * ما فوله رح *

آنرینکه خواندن نماز در گوبستان و در مسجدیکه مرقبرای
سلمان بنا کرده شده مکروه است یانه * الجواب *

مکروه است * لَمَّا فِي الْعَاكِمِيَّةِ وَيَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي تَسْعِ مَوَاطِنَ فِي
قَوَارِعِ الطَّرِيقِ وَمَوَاطِنِ الْإِبْلِ إِلَى قَوْلِهِ وَالْمَقْرُورَةُ فِي الزَّيْلَعِ
وَيَكْرَهُ أَنْ يَصْلِيَ عَلَى الْقُبُورِ وَيَصْلِي بَيْنَ الْقُبُورِ * وَفِي الْمَشْلُوقَةِ
مَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَضِيَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْأَرْضُ كُلُّهَا مَسْجِدٌ إِلَّا الْمَقْبَرَةَ
الْهَدِيثَ وَكَرَّرَ رُكُوسَتَانِ ثَانِي بَرَأَى نَمَازِ تَيَارِ كَرْدِ شَدِيدِ وَدَرِ انْجَا
وَدَرْ جَوَانِبِ آن قَبْرِ نَدِيدِ وَدَرِ انْجَا نَمَازِ عَاثِرِ مَيْتُو اند شد * لَمَّا فِي
قَاضِيخَانِ وَيَكْرَهُ الصَّلَاةَ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ إِلَى قَوْلِهِ الصَّلَاةَ فِي
الْمَقْبَرَةِ لَا يَنْدُ تَشْبِيهِ بِأَيُّهُرٍ فَإِنَّكَ فِيهَا مَوْضِعُ أَعْدٍ لِلصَّلَاةِ فِيهِ
لَيْسَ فِيهِ قَبْرٌ وَلَا بَهْمٌ نَبِيٌّ لَا يَأْسُ بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ * لِرَحْلِ عَالِمٍ

مَا قَوْلُكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى

آنرینکه بهر گان واحد و زمان واحد عامه واحد را بجا بیاور جماعت
اذا کردن مصیبت است یانه * الجواب مصیبت است
بر اجماع جماعت نزد حنفیه بروایتی سنت موهکه است بروایتی
واجب و ترجیح مردوب راست * لَمَّا فِي الدَّرِّ الْمَخْتَارِ الْجَمَاعَةُ
سَنَةِ مَوْكَلَةٍ وَقِيلَ وَاحِدَةٌ وَعَلَيْهِ الْعَامَةُ أَيْ عَامَةٌ * مَشَاؤُنَا وَبِهِ
حُزْمٌ فِي التَّهَفُّفِ وَغَيْرِهَا وَهُوَ الرَّاحِمُ عِنْدَ أَمَلِ الْمَلْهَبِ رُفِيهِ
أَيْضاً فَتَسْنِ وَأَتَجِبُ ثَمَرَتُهُ تَطْهَرُ فِي الْأَثَرِ بِقَرَكْهَا مَرَّةً إِلَى قَوْلِهِ

القادرین علی الصلوة بالجماعة من غر حرج * وفي الطحاوی
 بانه لا یرخص لاحد فی ترکها بغير عذر الى قوله ویجب التعزیر
 علی تارکها من غیر عذر * یعنی بہ تارک جماعت بمانع و تعزیر
 واجب است * وفي ترجمہ الہدایہ * نزد پیغمبر خدا صلعم
 جماعت از سنت ہدی است بخلف نمی و رزداران مگر منافق
 فی الفقہ الاکبر فمن ترک الجمعة والجماعة خلف الامام الفاجر
 فهو متدع عند اکثر العلماء ہر گاہ تارک جماعت معزور و منافق
 و مبتدع می شود پس مجوز و مباح ترک جماعت انقص و اخبث
 از ان خواهد شد * والله اعلم ما قولہم درح * اندرینکہ
 شخصی ترک جماعت را در نماز فرض مباح می گوید اگر کسی او را
 درین امر ملامت نماید او را کافر و شیطان و ملعون می گوید کما مش
 عیدست * الجواب ہر گاہ تارک جماعت موافق
 روایات فتوای سابقہ آئم و معزز گردید لائش ہر اینہ منفذ حکم
 شرع نخواہد بود زیرا کہ منع از افعال مسمومہ ہر مومن را میرسد
 فی اشعة اللمعات * و آحاد مسلمین را می رسد کہ امر و نہی کہ
 پس منفذ حکم شرع مستحق اجر و ثواب خواہد شد نہ لائق لعن
 و تکفیر * قال علی الفاری لا یجوز ان یومی معلم بکفر و نسق و ایضاً
 فہ لان النبی صلعم نہی عن لعن المصلین و من کان من اهل
 النبیلہ * و فیہ المؤمن لا یجوز لعنہ * و جائز نیست تکفیر و لعن

مسلم اگر چه مرتکب کبیره نباشد * فی الفقه الاکبر ولا تحکفر
معلماً بذنب من الذنوب وانکان کبیره وفي شرحه ولا یلعن
صاحب الکبیره * وکتب احادیث مابین معنی مشعرون است که اگر
یکی دیریرا که فاسق و کافر نیست فاسق و کافر گفت خود
فاسق و کافر گشت زیرا چه چون مومن را کافر خواند ایمان را کفر
دانت و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد * مکن فی اشعة
اللمعات وقال صلعم سیاب المؤمن فسوق * الغرض دیدار امر لازم
است که از چنین کس پر حذر باشد یعنی که توبه نماید و الله اعلم
ما قولکم رح * اندرینکه شخصی خود را عالم قرار دهد اگر
کمی او را بسبب فسق و کردار بد بدش گوید باستانداهان
العلماء کفر کافرش گوید حکم آن چیست * الجواب
عالم مذکور را جائز نیست که دیگریرا کافر گوید زیرا چه امانت عالم
کفر و فتنی باشد که انتشش بسبب علمش بود دیگر که امی
بسبب دنیوی یا غروی باعث آن نگردد * لما فی شرح الفقه
الاکبر من غیر سبب دنیوی او اخروی فیکون بغضه لعلم الشریعة
و درین صورت انتشش بسبب فسق عمل بد عالم مذکور است
و اگر انتشش با حق باشد تعزیر امانت کنند * ممکن است
تا هم موجب تکمیر نمی تواند شد * وفي رد المحتار اما الفاسق
فقد علموا الي قولہ و بان فی تعظیمه للاصامة تعظیمه وقد وجب

عایه مر امانه شرعا و الله اعلم * مذی الثلثة له و لا ناعبد الا الله صاحب
 چه می فرماید روح * آن در یک شخصی جائز الا قد در مسجد
 نماز شروع نمود بعد دیگران برای ادا ای همان نماز حاضر آمدند و از
 حالش آگاه باشند پس این حاضرین اقامه بمصلی حابن خواهند نمود یا
 جداگانه جماعت قائم خواهند ساخت و مصلی مذکور نماز خود قطع کرده
 شریک او شان خواهند شد * الاجواب اگر در میان
 حاضرین امام راتب نباشد اقامه بمصلی سابق ترجیح دارد اگر چه
 مفضل هم باشد سبب شروع کردنش نماز را اولاً و عرس قطع نماز
 بلا ضرورت * لما فی رد المحتار ان الجماعة وانکانت مظلومة
واجبة لکن عارض و حوبها حرمة القطع * و با وجود افضل امام
 مفضل جائز است در شرح مشکوٰۃ است و نیز در رین حدیث
 دلیل است در جواز امامت مفضل با وجود افضل که با وجود امیر
 المؤمنین علی رض این مکثوم و امامت فرمود ملا و ۳ بران رعایت
 امام افضل در صورت حضور مصایبان است و تعذیبام ملا و ۳ یا وقت
 نصب کردن امام راتب و در اینجا هیچکدام از این هر دو سوجو نیست
لما فی الدال المختار الاحق بالامامة تقل یما ای علی من حضوره
 بل نصیای برای امام الراتب * و با این همه اگر حاضرین جداگانه
 جماعت قائم نمایند مصلی سابق را عذر خواهند بود که اگر نمازش
 در حد قطع بود باشد قطع نماید و شریک جماعت گردد و آن اینک:

سجده نکرده باشد در غیر رها می برای رکعت دوم و در رابعی
جهت رکعت سوم اما با وجود دانستن ایشان ادا جائز است
بما کر اهت اگر بغرض تحقیر و استخفاف افتد انکندن گناهکار خواهند شد
قال صلعم المعلم اخرا المعلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يهقره
هكذا في المشكوة * محدث دهاوی گفته اهل لا اله الا الله هم
اهل عزت الله والله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين
لا يعلمون والله اعلم * لعالم * ما قولهم رح اندرینکه
سجده سهو که ساهی را در نماز واجب میشود ترک آن موجب
اثم است یا نه و سجده سهو در جماعت عظیمه عیدین و جمعه که
امام راجعست دفع تشویش ترک کردن جائز است مخصوص در
جمعه و عیدین است یا در جماعت عظیمه نماز دیگر هم جائز * الجواب
ترک سجده سهو موجب گناه است * لما في الطهطاوی
ظاهر کلامه انه لو لم يسجد لترك الواجب ولترك سجود
السهو * و در حتم غیر بانحکانه نیز امام را می رسد که برای دفع
تشویش و فتنه ترک سجده سهو نماید * لما فيه ايضا والظاهر
ان الجمع الكثير في سواهما اي الجمعة والعید کذا لك * و اگر
در جمعه و عیدین جمع کثیر نباشد ترک سجده جائز نیست * لما فيه
اذا لم يحضر فيهما اي الجمعة والعید جمع فالظاهر المجزوء
لعدم الداعي الي القراء وهو المشویش والله اعلم * لعالم *

ما قولكم علماء الدين رحمكم الله الى يوم اليقين
 انه دينك در التهيات وقت تشهد انگشت سبابه را بر داشته
 اشاره کردن اگرچه اکثر اصحاب متون ازان منع کرده اند سنت
 است یا نه و اشاره بجهت نمودن مشروع است و امر از سنیت
 اشاره چیست بیخواتنا بوا * الجواب اشاره مذکوره
 بکیفیت مرفوعة الذیل منون است * لِمَا فِي الدِّينِ الْمَخْتَارِ
 لکن المعتمد ما صححه الشراح ولا سيما المتأخرون كالكمال
 والعلمی والبهمنی والباقانی وشیخ الاسلام الجدل وفهرهم
 انه يشير لفعله عليه السلام القول وفي رد المحتار ان المفتی
 به عقد ثلاثه ای خلاف عدم الاشارة وهو الاشارة على كيفية
 عقد ثلثة وخمسين كما قال به الشافعی واحمد وفي المحیط انهما
 سنة يرفعهما عند النفي ويضعهما عند الاثبات وهو قول البيهقي
 ومحمد بن وكثير به الآثار والاخبار فالعمل به ادلياه فهو صريح
 في ان المفتی به هو الاشارة بالمسبحة مع عقد الاصابع على
 الكيفية المذكورة لا مع بسطها فانه لا اشارة مع البسط عندنا
 الى قوله وصفتها ان يهلق من بده اليمنى عند الشهادة الا
 بهام والوسطى ويقبض البنصر والخنصر ويدهور بالمسبحة
 او يعقد ثلثة وخمسين بان يقبض الوسطى والبنصر والخنصر
 ويضع راس ابهامه على حرف مفصل الوسطى الا وسطا ويرفع الا

صحيح عند النفي ويضعها عند الاثبات اه الى قوله وعن كثير من
المشايخ لا يشي - راصلاً وهو خلاف الدراية والرواية اه الى قوله
وفي القهستاني وعن اصحابنا جميعاً انه منه فيخلق الابهام
الهمدي ومطامها ملصقاً راصلاً بها ويشي - ر بالعبارة اه فهذه
النقول كلها صريحة بان الاشارة المضمونة انما هي على كيفية
خاتمة وهي العتد او التخليق واما رايه بسط الاصابع فليس
فيها اشارة اصلاً ولهذا قال في الفتح وشرح المغنية وهذا اي ما ذكر
من الكيفية فرع تصحيح الاشارة اي مفرع على تصحيح روايه
الاشارة فليس لنا قول بالاشارة بدون تخليق ولهذا فصرحت
بالاشارة بهذه الكيفية في عامة الكتب كالمباح والنهائية و
معراج الدراية والذخيرة والظهيرية وفتح الندير وشرح
المنية والقهستاني والحلية والنهر وشرح الملقى للبهمنسي
معزياً الى شرح النقاية وشرحي درر البحار وغيرها كما اذكرت
مباراتهم في رسالته سميقه - ارفع النرد في عقد الاصابع عند
التشهن وحوت فيها انه ليس لنا سوى قولين الاول وهو المشهور
في المذهب بسط الاصابع بدون الاشارة والثاني بسط الاصابع
الى حين الشهادة فيعقد عند ما يرفع السبابة عند النفي ويضعها
عند الاثبات وهذا ما اعتمدته المتأخرون لثبوتهم عن النبي صلى الله
عليه وآله بالاحاديث الصحيحة ولصحة نقله عن ائمتنا الثلاثة *

فی الجمله از اقوال ائمه ثلاثه دین ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد رح و
 روایات عامی اعلام و مشایخ ثقات خوب ثابت و مستحق شده
 که بر داشتن انگشت بسیار وقت تشهد که مقام توحید است
 سنت است که از بسیار آثار و اخبار ثابت شده است که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره فرموده اند بس عدم اشاره طالت سنت
 و غلات اقوال ائمه و نافع فهمیدگی محض است چرا که توحید که مبنای
 جمیع عبادات است توحید و توطئه آن بر ضرورت آن به چیز حاصل
 می شود اقرار بالمعان * تصدیق بالجهان * تعدیل بالارکان
 پس چنانکه شهادت توحید در آن مقام باسان گردد می شود بجهان
 هم تصدیق نموده میشود پس جهت تعدیل بالارکان را انگشت
 واحد نیز اشاره و همت او تعالی کردن ناگزیر شد تا که آن هر سه
 چیز یکبار در اثبات وحدت او مجامع متفق گردد همین است اصرار
 اشاره بس در عرف اشاره بیک انگشت نمی شود مگر باضم کردن
 انگشتان دیگر و اگر بلاضم اشاره نمایند آن اشاره ناکاره گردد و نیز باید
 که اشاره در عین مقام شهادت توحید باشد و در اشاره
 بی معنی و لا حاصل گردد یعنی انگشت وقت گفتن لا بردارد و در الا
 الله بردارد شاید ازین جهت اکثر اصحاب متون از ارفع کرده اند
 که از اشاره بی محل عدم اشاره بهتر است * پس هر کس لازم
 است که اداء المسئله و ابقاء للاحیاء اشاره مذکوره را ترک نکنند

گمراهگاه که از مقام اشاره تجاوز کرده باشند باز اشاره نکنند چنانکه
از او نه مستبعد و بالا و تحقیق ماقاری منفی معلوم میشود و روشی
باقی نماند و الله تعالی اعلم * ما قولهم روح از سجده
که امام آن فاسق یا جاهل است مردمان را از آن تخلف و زبیده
به سجده دیگر که امامش متدین و عالم بالسنه است رفته نمازگذاران
جائز است باز * الجواب جائز و درست است لما
فی نهایة المراد اما الجماعة التي یکره الاقتداء معهم کجماعة
المخالفین للمذهب الی قوله اوجماعة الامام الفاسق او الجاهل
فلا کراهة فی التخلف عن ذلك و الا نفراد بالصلوة * و چون
تخلف از جماعت امام نااهل و تنهانا نمازگذاران با وجود وجوب
جماعت جائز شد پس رفتن به جماعت امام متدین و عالم بطریق
ادلی جائز خواهد شد کما هو الاظهر و الله اعلم * چه حکم است
در بنده شخصی غیر مستحق امامت باصرار و تقاضای خود در صلوة
بجگانه یا جمعی یا در نماز جنازه امامت کند و در آن جماعت دیگری از وی
ادرع و اعلم بالسنه موجود است پس اقتدای اینچنین امام کردن در سنه
باشد یا نه * الجواب اینچنین باصرار امامت کردن مکروه تحریمی است
پس مردمان را نباید که در پس اینچنین کس اقتدا کند که موجب
کراهت نماز او شان است * لما فی الدر المختار و لو اتم قوم و هم له
کارهون لفساد فیه اولانهم احق بالامامة منه کراهة له ذلك

تحریم الحلیت ای داؤد لایقبل الله صلوة من تقدم قوما وهم
لدکارهون انتهی وفي نهاییه الموائد فان الجاهل باحكام الصلوة
لا تصح صلوة لان معرفته الفرض شرط صحته فضلا عن الاقضاء
به وکذا لك ای یکره لوکان عالما لکن غیره اعلم منه فالاعلم

مقدم علی کل حال والله اعلم * ما قولکم مرح
اندرینکه شخصی طاهر شراب نوشی در ناکاری و ترویج بدعات
موصوف است او در بیان دیگر برهیزکاران قابل امامت جماعت
و مزاور ریاست قریه شدن می تواند یانه .

الجواب
شخص مذکور سرزاد ار امامت و ریاست هرگز نمی تواند شد که
تابع داری می کرده است * لیانی الدار المختار یکره

تقلید الفاسق و یعزل به الالغته * وفي نهاییه المراد وقال
فی التنویر و المشاب العالم ان یتقدم علی الشیخ الجاهل وهذا
التقدم عام فی الصلوة و غیرها . وفي فتاوی الارشاد یجب
ان یکون امام القوم فی الصلوة افضلهم فی العلم والورع والتقوی
والقرأة والمحب والنجس والجمال علی هذا اجماع الامة والله
اعلم * المشیخ محمد وجیه رح ما قولهم مرح اندرینکه

امامت نایبنا در صاوة مفروضه کرده است یا نه و رکع ۲۴ صورت
کرده نیست * الجواب امامت نایبنا کرده است
والکرازمه مردمان جماعت عالمتر و قاضیتر باشد امامتش کرده

نباشد بلکه از امامت دیگران اولی باشد * . لما فی الذی والمختار
 ویکره تنزیها امامه تعبد الی قوله وفاسق واعمی ونهوه الاعشی
 نهرا الا ان یکون ای غیر الفاسق اعلم القوم فهو اولی * ولما فی
 ود المختار قید کراهه امامه الاعمی فی المحيط و غیره بان لا یکون
 افضل القوم فان کان افضلهم فهو اولی * وفيه ایضا حاصله
 ان قوله الا ینکون اعلم القوم خاص بالاعمی اما غیره فلا ینتفی
 الکراهه بعلیه القول والله اعلم * ما قولکم رحمکم الله تعالی
 اندرینکه بیرون آمدن امام جهت نماز عیدین اگر چه مسجد جامع
 گنجایش او شان کند در فنائی مصر که عبارت از قضایست که
 جهت مصالح مصر آباد است سنت است یا نه و فرق در میان مصالای
 فنائی مصر و مسجد جمیعت * الجواب سنت است
 چرا که نبی صلعم در فنائی مدینه منوره بیرون آمده هموار نماز عیدین
 می گذاشت * لما فی مشکوٰۃ عن ابی سعید الخدری قال کان
 النبی صلعم ینخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی انتهی فی
 حقه القاری قوله الی المصلی بضم المیم هو موضع تجمع بالنمیزه
 معروف بینه و بین باب المجد الف ذراع * اگر بعد باران
 باری در مسجد خود گذارده بود * فی سفر المعادۃ یک عید
 باران بود در مسجد گنبد و این جزیکبار پیش نبود * ولما فی
 العالم کبریۃ لخرج الی الجبانه فی صلوة العید منه وان ارسلهم

المجهد الجامع على هذا اعادة المسانخ هو الصحيح وفي الدر المختار والخروج اليها اي الجبانة لصلوة العيد سنة وان
 وسعهم المجهد الجامع وهو الصحيح * ودر المالكيري تعريف
 فطحي مصر بامير طور كره هو الموضع المجد لمصالح المصير
 متصل بالمصر * ويطي كره تعريف فطحي مصر هو ارض ستوم
 وداخل كره ان اعتباري را شاید * لما فيه والعلوة والهيل
 والاميل ليس بشي القول في الطهطاوي واما الفحين يد
 بقلوة اوسيل ارميلين اثلثة او فرمغ او فرسخين اثلثة
 فوامع او جماع الصوت اذا صاح في المصرا دمه اصاح الاذان
 من المصير فمحمول على منها على بلد يناسبه اذا الفداء يختلف
 بكبر المصير وصغره * وفرق در ميان مسجد و مصلى فطحي
 مصر انك اول يكايست محصور بمحور وبيت مساهبان
 مركب هم اضرور نيست بخلاف ثاني كه دران رويت مذكوره
 ممكن * كما في الموقاة والفرق بيده اي بين المصلى وبين
 المجهد ان المصلى يكون بمكان فيه قضاء فيمكن من روية
 كل من حضر بخلاف المجهد فانه يكون في مكان محصور وفقد
 لا يراه بعضهم والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى انذرينكم
 شجرى عالم يا طالب العلم بسبب اشتغال در عالم فقه
 واصول آن بمسوايه در جماعت مسجد محله حاضر و داخل شدن

نی تواند پس شرفا حکم تعلیف عن الجماعة برادر داده خواهد شد
 یانه و بهر قضای الجماعه سنة موحدة لا یتخلف منها
 الا المنافق لفظ منافق بروی اطلاق کرده خواهد شد یانه و اگر کسی
 او را منافق خواند جزای او الجواب بر عالم و طالب
 العلم مذکورین حکم تعلیف من الجماعة داده نخواهد شد چرا که
 درین صورت حضور جماعت برایشان واجب نیست
لما فی الدر المختار و کذا اشتغاله بالهقه لا بغيره و فی القنیة
 یشغل بذكره و اللغة خيفوته الجماعة لا يعذر بخلاف تكرار الهقه
 پس هرگاه حضور جماعت برایشان درین صورت واجب
 نشد لفظ منافق برایشان اطلاق کردن محض بیجا و موجب
 معصیت است و بروی تعزیر واجب * لما فی الدر المختار
 و هنر بها كما فرأى قوله یا منافق القول و فی القنیة قال له یا
 منافق اذ انك منافق یغزر الله اعلم • لبعض العلماء •

ما قول العلماء رحمكم الله تعالى

در سفر نمازهای مسنت خواندن ضرور است یا نه و در آن قصر
 است یا نه الجواب در فتاوی ظهوری است که قصر
 نکنید در مسنت زیرا که قصر در قرض بودن در چیزی که مردم
 در آن تخیر باشند اما طایف مایح در ترک مسنت گفتگو کرده

اند نزد بعض ترک ادلی است رخصه و نزد بعض ادما تقرّب و
 نزد بعضی ابو جعفر هندی وانی در حالت نزول گذاردن بهتر و وقت
 سیر ترک ادلی و هوالمعمول فی البرازینه و له لی للممافر
 توجّه الحسن والا امام الفضل ابی خوا از ترکها کما منع جواز
 القصر لان الحسن بتکمیل الفرائض و النقص فی الممافر بها
 یكون اکثر و المروع ورد بالقصر فی الفرائض لا غیر و المختار
 انه لا یأتی بها فی حال الخوف و یأتی فی حال القرار و الا
 من و فی الد و المختار و یأتی الممافر بالحسن فی حال امن
 و قرار و انکان فی خوف و قرار یأتی بها و المختار و ی
 موافق الفلاح فان کان فی حال نزول و قرار و امن یأتی
 بالحسن و انکان مائرا و خائفا فلا یأتی بها و المختار
 انتهى و الله اعلم * لبعض العلماء * ما قوله مخرج
 اندرینکه شخصی چاکر ناخدائی شده سوی اقلیمی بجماز روان
 گردید اتفاقاً بمقطع اقل ایام سفر طرح اقامت انداخت مگر
 سی دانند تا کنی در اینجا خواهد ماند درین صورت نماز را قصر خواهد
 بود یا چه الجواب چاکر را باید که از مولای خود پرسد که چند
 روز در آن مقام خواهد ماند پس اگر کم از پانزده روز باشد
 قصر نماید و الا فلا زیرا چه درین باب اعتبار بتبوع است نه
 ابع * کمافی العالم کمرینه و سل من کان تبعاً لغيره یلزمه طاعته

بمهر منقحاً باقامة و محافرا بنية و خوجه الى الصفر كذا
 فمد حيط المرحى وفي الد والمختار والمعتبرية المعجوز
 لانه الاصل لا القابع الي قوله واجير واسم الخوف هو
 الهامل ان شروط الاتمام ستة النية والمدة واستقلال
 الراي وترك المير واتخاذ الموضع وصلاحيته وفي
 الاشياء بطل مفره بخمس (و ذكر الخمس بهذه العبارة
 ولم يذكر النية) والله اعلم *

چند مهر ما بند علمای دین رح

اندرینکه بعض از خطیبان وقت در د بر بنی صلعم بر منبر روی
 خود را بجانب راست و چپ میگردد اند و نیز وقت دعا در خطبه
 ثانیه فرو دایند بعد بالا روند اینها بدعت است یا نه الجواب
 گردانیدن خطیب روی خود بر است و چپ شرعاً باطل نیست و
 بدعت است لما فی رد المحتار ما یفعله بعض الخطباء
 من تحویلہ الوجه جهة الیمین والھما عند الصلوة علی النبی
 صلعم فی الخطبة الثانية لم ادر من ذکره والظاهر انه بدعت
 بنفی ترکہ لئلا یتوهم انه سنة ثم رابت فی مفہاج النوری
 قال ولا يلتفت بيمينها وشمالا لي شي من هذه قال ابن حجر في
 شرحه لان ذلك بدعة انتهي * واما فرد آدمي بازبالا رفتن
 نیز بدعت شنیع است * لمانہ قال ابن حجر في الفہمة

و بهت بضمير ان ما لم يمتد الان من النزول في الخطبة
 الثانية الى درجة مللي ثم العود بدعة قبوحة شديقة والله اعلم
 ما قول العلماء روح اندرينك يك سجد را از زبان ديوار
 کرده دو حصه نموده اهل مکه را بجاهاست کرده نماز گزاردن
 يا مادود بودن يك مسجود در محله مسجدي ديگر نونا کردن
 جائز است يا الجواب جائز و درست است به لما في
 العالم كيو به اهل محله قمه و المجد و ضره و اذيه جائز و لكل
 منهم امام عليه صلوة و مود نهم واحد لا باس به و الاولي ان يكون
 لكل طائفة مود كن قال ركن الصاغي كما يجه و زلا مل المهلة
 ان يجه و المجد الواحد مسجودين فلهما ان يجهلسوا
 المجدين واحد الاقامة الجماعة انقضى رني الاشياء و لا هل
 المهلة جعل المجد الواحد مسجودين و مكمه * چون يك
 مسجود ادا کردن جائز باشد پس بنای مسجدي ديگر با وجود بودن
 مسجود محله البته درست خواهد شد بشرطيكه مسجود فرار نباشد *
 كما لا يخفى و الله اعلم * چه مهر ما يند رحمة الله
 در میان مسجود فطقي و گاهي پنج فرق و ادو بيت است يا *
 الجواب يكسان است زيرا كه مسجود في الحقيقة تمام زميني
 الح كبراي نماز وقف كنند بنا تابع آن و امر زائد است عنا كه
 اگر نباشد كه مته شود يا بسوزد يا ديران گردد و آن زمين از

مسبح بود مشن نماز حج نکرده و لمانی الکبیریه اذ اضرب
 الممجده و مقتنی امله و نماز بهیض لا یضلی فیہ الی نقوله
 فهو مسجد ابدی و موالا صبح و الله اعلم * فما حکمکم ذریع
 اندر یتکه جماعتی از مردم نماز جمعه یا عیدین را یا زنی یا امام نااهل
 ادا می نموده یا دوبار همان نماز را در همان مسجد در پس امام
 الفضل ادا می نمود پس این چنین تکرار جماعت در مسجد و اهل
 روا باشد یا نه * الجواب جائز است لمانی الطحطاوی
 لان تکرار الجماعة فی مسجد واحد مکرره عطف ناعلی المسجد
 الا اذا كانت الجماعة الا زنی غیر اهل ذلک المسجد
 او ادیت الجماعة علی وجه الکراهة و لقوله من لا یقبل الله صلوة
 من تقدم قوماً و هم له سارمون * هرگاه نماز امام نااهل
 و محقر خدای تعالی قول نمی کند پس تکرار آن نماز خلف امام الفضل
 البته در سنت خواهد شد و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندر یتکه جهت وجوب نماز جمعه
 در تعریف مصر که ام قول مفتی به است و اکثر قریات انید یار
 در تحت تعریف صحیح آن داخل میشود دیانه و معنی تنفیذ احکام
 و اقامت حدود که در عالمگیری آورده چیست و مانع نماز جمعه درین
 دیار به تعابیل فقه ان اهدی از شرائط ادا چنانچه مصر که در
 رد عمی عبارت از موعظی است که در آن امیر و قاضی نافذ

اعلام شریعی و قد و ذ بود گمراه است یا نه و این منبعش موجب
گمراهی در دین است یا نه . بهنو اتوجه را * الجواب
تعیین مصر شریعی نیستی بلکه اکثر ساجدان قرین صاحبین
مکلفین اثر انگیزش کنند . لکن فی البداهة المختار یستلزم
لیجته المصروف و بما لا یجمع اکثر مساجد اهل المکلفین
بها و علیه فتوی اکثر الفقهاء . فی الطهطاوی قال المصلین
الشجاع من احسن ما قيل فيه و فی الولا الجیمه و هو صریح
و قال البلخی من احسن شیء سمعته من صدر الشریعة را عتده
برهان الشریعة و فی خزائن المفتیین من احسن ما قيل فيه الی *
و در تحت تعریف این اکثر دیجات داخل میشود * فی الطهطاوی
من القول یصدق علی کثیر من القرئ * و آنکه زعم کرده اند که
مصر عبارت از موضعی است که در آن واسطه قاضی باشد و تنفیذ
اعلام و اقامت نمایند بآن تا زجمع را منع می کنند گمراهان اند
در دین گمراه کنندگان * فی الطهطاوی و قد زعم بعض الموالی
عدم صحة الجمعة الآن معللاً بفقد بعض شرائط الاداء و هو
المصرف انه عبارة عن لكل بلمة فيها وال وقاضی ینفذ ان الا
حکام و یقیمان الهد و دوماً مفقودان فلا تصح الجمعة
و یتمین صلیوة الظهر الی قوله و ما قاله هذا البعض ضلال فی
الدین انتهى نفوذ بالله منه والله اعلم * مولی مبد الخان

مسبحر بود مشن خارج نگردد لما فی المکعبه رویه اذ اضرب
 الممجد واما مفتی امله وضا ز بهیث لا یصلی فیہ الی قوله
 فهو ممجد ابد و هو الاصح والله اعلم * ما حکمکم روح
 اندر اینکه جماعتی از مردم نماز جمعه یا عیدین را بازاری با امام نااهل
 ادای نموده بودند نماز همان نماز را در همان مسجد در پس امام
 الفضل ادای نمود پس این چنین تکرار جماعت در مسجد و اهل
 روا باشد یا نه * الجواب جائز است لما فی الطحطاوی
 لان تکرار الجماعة فی مسجد واحد مکرره عندنا علی المعتقد
 الا اذا کان فی الجماعة الا ولی غیر اهل ذلک الممسجد
 وادیت الجماعة علی وجه الکراهة و لقوله عمر لا یقبل الله صلوة
 من تقدم قوماً وهم له ساهون * هرگاه نماز امام نااهل
 و محقر خدای تعالی قول نمی کند پس تکرار آن نماز خلف امام الفضل
 البته درخت خواهد شد والله اعلم *

• ما قولکم رحمکم الله تعالی * اندر یکاه جهت وجوب نماز جمعه
 در تعریف مصر که ام قول مفتی به است و اکثر قریات انیدیار
 در تحت تعریف صحیح آن داخل میشود دیانه و معنی تنفیذ احکام
 و اقامت هر دو که در عالمگیری آورده چیست و مانع نماز جمعه درین
 دیار به تعالیل فقه ان اهری از سرائط ادا چنانچه مصر که در
 رد عمی عبارت از موفقی است که در ان امیر و قاضی نافذ

اعلام شيرمي و قد و د بود گمراه است يافته و اين منعش موجب
گمراهي در دين است يان بهنو اتوجروا * الجواب
تعييرت مصر شرعي بفتني را اينكه اكبر مساجد آن قريه ساكنين
مكافين از اكنديش كنند * لعل في الدر المختار يشترط
لصحتها المصرو و هو بالاسع اكبر مساجد اهله المكلفين
بها و عليه فتوي اكثر الفقهاء و في الطهطاوي قال الصلوات
الشجاع هذا احسن ما قيل فيه و في الولوالجية و هو صحيح
و قال البلخي هذا حسن شيخي سمعته من صدر الشريعة را حقه
برهان الشريعة و في خزانه المفتحين هذا احسن ما قيل فيه الحج *
و در تحت تعريفت هذا اكثر ديمات داخل ميشود * في الطهطاوي
هذا القول يصدق على كثير من القرى * و اما انك زعم کرده اند كه
مصر عبارت از موضعي است كه در آن والي و قاضي باشند و تنفيذ
احكام و اقامت نماز بنا بر آن نازجمع را منع مي كنند گر ان اند
در دين گمراه كنندگان * في الطهطاوي و قد زعم بعض المواالي
عدم صحة الجمعة الآن معللاً بفقد بعض شرائط الاداء و هو
المصرف انه عبارة عن كل بلدة فيها وال وقاضي ينفذان الا
حكاه و يقيمان الهد و دوما مفقودان فلا تصح الجمعة
و ليعين صلبه و الظاهر الى قوله و ما قاله هذا البعض ضلال في
الدين انتهى نفوذ بالله منه والله اعلم * لعل في عبد الحان

زید فیضه * چه می فرماید در آن * آن رینه گنزدن
 نفل بعد نماز و قبل آن در عیدگاه درست یازد آن نفل را
 با جماعت گذاردن میتوان یازد بینوا توجروا الجموع
 تنفل قبل ادای نماز عید مطلقاً درست نیست * لَمَّا فِي الْوَقَايَةِ
 لَا يَقْنُفِلُ قَبْلَ صَلَاةِ الْعِيدِ وَفِي جَلْبِي يَعْنِي الْأَصْحَابُ أَنْ الْقَنْفُلَ
 قَبْلَهُمَا فِي الْمَصْلِيِّ وَغَيْرِهِ مَكْرُوهٌ الْقَوْلُ * وَتَنْفُلُ بَعْدَ نَازِعَةٍ
 عِيدِهَا حُرُوفُ الْأَكْرُوهِ اسْتِثْنَاءُ مَا دُرُخَانَ آتَمَهُ گنزدن چهار رکعت
 مستحب است و عوام در عیدگاه جایز است لِي أَلِدَ الْمَخْتَارَ
 وَكَذَلِكَ لَا يَقْنُفِلُ بَعْدَ مَا فِي مَصْلَاهَا فَانَّهُ مَكْرُوهٌ مِنْدَ الْعَامَةِ وَأَنْ
 تَنْفُلَ بَعْدَهَا فِي الْبَيْتِ جَائِزٌ لِيَنْدَبَ تَنْفُلُ بَارِبَعٍ وَمَا لِلْمُخَوَّصِ
 أَمَّا الْعَرَامُ فَلَا يَمْنَعُونَ مِنْ تَكْبِيرٍ وَلَا تَنْفُلٍ أَصْلًا لِقَوْلِهِمْ فِي
 الْخَيْرَاتِ * وَگنزدن نفل با جماعت سیوای تراذیع مکروه
 است * لَمَّا فِيهِ وَلَا يَصَلِّي الرَّتْرُ وَلَا الْقَطُوعُ بِجَمَاعَةٍ فَخَارِجُ
 رِمَاضَانَ إِيْ يَكْرَهُ وَفِي الذَّخِيرَةِ وَلَا يَصَلِّي تَطَوُّعاً بِجَمَاعَةٍ
 إِلَّا قِيَامَ رَمَضَانَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ *

چه میفرمایند علمای دین قویم و فقهای شرع مصدقین در
 آن رینه که اگر مصلی امام باشد یا مقتدی در نماز یک است یا یک
 کلیمه را اگر رخ اندازد شش صحیح باشد یا فاسد و در تقدیم و تأخیر
 مصلی مذکور را منسوب بکفر کرده خواهند شد یا نه و دو فریق متنازع

اندکی تکرار کمر را مطلقاً جائز می گویند و دیگری مطلقاً حرام و
 فاعل آنرا کافر می نامند حکم ایشان چیست الجواب
 تکرار کلمه یا آیت اگر معنی متغیر نشود مثلاً تکرار * أَحَدَ عَشَرَ كُوكِبًا
 در سوره یوسف و تکرار لفظ سَلَامٌ در سوره القدرها را
 فاسد نمی کنند و اگر معنی متغیر شود مثلاً رَبِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا لِكَ
 مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ پس اگر مصای عمداً بخواند کافر شود و
 بر تقدیر خطا فقط نماز فاسد خواهد شد و در همین صورت او را کافر
 گفتن محض بیجا و موجب اثم و تنزیر باشد * في العالم كبرية ان
 كسر الكلمة فان لم يتغير المعنى لا تفسد صلوة وان تغير
 نهوان يقول رب رب العالمين او مالك مالك يوم الدين
 فالصحيح انه تفسد مكن الى الظهيرة وفي قاضيخان انكاس
 الزيادة في القرآن ولا يتغير المعنى بان قرأ لا تعبدون
 الا الله وبالله الدين احسانا وبراً و ذرى القسربى الآية لا
 تفسد صلوته وان كانت الزيادة تغير للمعنى و هي موحودة
 في القرآن نهوان يقول من بالله واليوم الآخر عمل صالحاً
 وكفر فلهم اجرهم عند ربهم تفسد صلوته ولو تعد ذلك يكفر
 فاذا اخطأ تفسد صلوته وهو الاصل في جنس هذه المحائل
 پس اگر دو فریق متنازعین مذکورین گمراشته ایشان واجب
 است که واقعات خود را از علای دین سوال کنند و نه باجهل

مرکب خود را * میهنم در افتند * قال تعالی فَاَسْأَلُوا اَمْلَ الذِّكْرِ
اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ قَالَ صَلَّعِمَ اِنَّمَا رَأَى الْعَبْدُ الْحَوَالِ
والله اعلم *

المشیر محمد رحیمه رح *

ما قولکم حنفاء العلماء رح حکم الله تعالی

اندرینکه قومی اثناعشری حنفیت خود را می نمایند اما وقت رفتن بر کوع
و سر برداشتن از آن رفع یدین می نمایند و آهنگ بالبحر می گویند
و در پس امام در اینچنین فائده می خوانند این امر ایشان را
شرفاً جائز است یا نه بینوا التورجوا *

الجواب

رفع یدین صحیح است در تکبیر افتتاح صلی را جائز نیست بهر آنکه بصحت
و سستی که روایت کرد ابو حنیفه رح * ان النبی صلعم کان
لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود و فی جامع الا
صول عن علقمه قال قال لنا ابن مسعود رض یوما لا اصری
بکم صلوة رسول الله صلعم فصلی و لم یرفع یدیه الا مرة واحدة
مع تکبیرة الافتتاح و فی الکفاة عن ابن الزبیر انه رای
رجلاً یرفع یدیه فی الصلوة عند الركوع فقال له یا هذا فان
هذه الشیعی فعله النبی صلعم ثم ترک و فیها قال ابن مسعود رض
رفع النبی صلعم فرفعنا و ترک فترکنا و فیها قال ابن عباس رض
ان العشرة المبشرة بالجنة ما كانوا یرفعون ایدیهما الا لا افتتاح

الصلوة واما حديث واثار ودرین باب اینست که بعضی میگویند
 که این باره کافیش نمیکنند پس بر حنفی واجب است که
 حدیث رفع یدین را منسوخ دانند ورنه نه شافعی باشد نه حنفی
 پس حکم * مَذْبُوحٌ بَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ *
 گمراه و بزه کار گردد اما گفتن آری. بجز بعد فاتحه حنفی را اصلاً بخانه
 نیست فی العناية روینا عن ابن مسعود رضی الله عنه اربع يخففهن
 الامام و ذکر منها النعوذ والتحميد والقسميه وآمين *
 و مروی است از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که اخفا کنند چهار چیز را
 تعوذ و تحمید و تسبیح و آمین * فی الکفاية و مذہب ما مذہب عمر
 و علی و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال ترك البناش الجهر
 بالتأمين وما تركوا الا لعلهم يسمون بالنسيخ ولتقوله تع اذعوا
 ربكم تضرعاً وخفية * یعنی در دعا نزد ما ریتعالی اخفا کنید و دعا
 عام است و عام مثبت حکم است در جمیع افراد خود قطعیاً
 و تخصیص ان بخبر واحد و قیاس جائز نیست فی التوضیع و العام
 یوجب التحکم فی الكل و هو عندنا قطعی مساویاً للمخاص فلا یجوز
 تخصیصه بخبر الواحد ولا بالقیاس و فی الحدیث اذا روى
 لكم من حدیث فاعرضوا علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه
 وان خالفه فردوه پس معلوم شد که حدیث جهر بالتأمين که
 بخلاف کتاب الله است مردود است اما خواندن مقتدی فاتحه

را از بعضی امام نزد بعضی مفسرین صلوة است و نزد بعضی مکروهه قال
 فی الکفاية الاصح انه یکرهه وقال شمعون الائمة المروخی
 تقدم صلوة فی قول عدیة من الصحابة فی العناية قال
 الشعبي ادرکت سبعین بدرباکلهم یمنعون المقتدی عن القراءة
 فی الکفاية ایضاً منع المقتدی عن القراءة صانور عن نمازین
 نفر من کبار الصحابة منه — المرتضی والعباد لہ وقد دون
 اهل الاحادیث اصابعهم * ویزبهر مقتدی در نماز شنیدن و
 خاموش بودن است قال الله تعالی واذ اقرئ القرآن فاستمعوا
 له وانصتوا الایة * ابن عباس رضی می گوید کہ این آیت
 در شان مقتدیان کہ در پس آنحضرت قرائت خوانده بود پس
 قرائت بر رسول الله مشتمل گردید و چون نازل شده است
 من ابي هريرة رضی عنه قال انما جعل الامام لیسو تم
 فاذا کبر فکبروا واذ اقرأ فانصتوا الیهل یث فی الکفاية قال
 النبی هم من قرأ خلف الامام ملأ فاه جمرة الله اعلم *

ما قول العلماء رحمهم الله تعالى

امری که تحقیق ماع و رطل و شقال و غیره که در صدق الطمر
 نصاب زکوة معتبر است چیست و با ماشه و توک و سیرهند
 چه نسبت دارد و نصاب زکوة سیم و زر چه قدر است و از

بر او واجب الاداء مقدار *

الجواب

مقدار صاع نزد ابو حنیفه رح هشت رطل است بفتح ادی و آخر اطلاق
عراقی هم نامند وزن بست استار است و استار بوزن چهار
و نیم مثقال کذا فی شرح الوقایه * پس صاع بوزن هفصد و بست
مثقال است و یک مثقال بوزن چهار و نیم مائیه پس مجموع
مائیهای صاع سه هزار و دوهصد و چهل اند و دوازده مائیه یکتوله
باشد پس یکصاع بوزن دوهصد و هفتاد توله میشود چنانچه در نسخ
ضویر الکفایت نوشته که صاع دوهصد و هفتاد توله بود و هر توله دوازده
مائیه باشد انتهای * و صاحب احاسن الاحلام همین صاحب را
در نصاب زکوة اعتبار کرده اما بقول صاحب درختار که
یکصاع بوزن هزار و چهل درم نوشته و ده درم بوزن هشت
مثقال است هفصد و بست و هشت مثقال مقدار صاع است
که دوهصد و سه توله باشد (من صفحہ صغیر الکدوز لمولوی یوسف
علی خان) پس موافق درختار یکصاع بوزن سیر هشتاد
توله سیر شش چنانکه سه توله میگردد پس
نصف صاع یک سیر یا زده چنانکه یک و نیم توله است
و موافق شرح وقایه یکصاع بوزن سیر هشتاد توله
سه سیر یک و نیم پاوه میشود و نصف صاع یک سیر
یا زده چنانکه می گردد و نصاب زکوة زر و سبب مائیه

را حسابین در نظم گفته * * بیت *

* است مثقال از طلا است نصاب *

* که بود هفت و نیم توله حساب *

* نقره و زرش دو صد درم در پاب *

* هشت پنجم و نیم توله حساب *

کذا فی ترجمه الکفر پس اگر کسی مالک زر باشد مثقال

که بوزن هفت و نیم رویه است باشد در آن ربع عشر زکوة

واجب میشود یعنی نیم مثقال زر واجب خواهد شد و بحساب

باشد دو باشد و ربع باشد باشد همچنین هر که مالک

دو صد درم از سیم بود و آن بوزن رویه پنجاه و دو و نیم

رویه است ربع عشر یعنی چهارم حصه آن زکوة واجب میشود

یعنی یک رویه پنج آن را الله تعالی اعلم * لبعض الفضلاء *

ما قوله - رحمه الله تعالى

اندر اینکه کیفیت نزول قرآن مجید چه بود و هر یکی از خلقای

ایریمه راض عنهم قرآن مجید را بترتیب مختلف جمع فرمودند

یا و چون دیکه حضرت صلعم هر سال در رمضان دور میفرمودند پس

و به اختلاف ترتیب چه شد و ترتیب هر یک از آن بچه طور بود

و از جمله صحابه کرام کدام که ام قرآن را بتامه حفظ داشتند

و جامع قرآن که ام کرام بود و قائده جمع چنان بود و قرآن
 در میان جمع ابوبکر و عمر و عثمان و علی رض چیست و قرأت
 بهنگامه چیست و در قرأت آنچه سبب اختلاف رویداد
 و جمع قرآن چند بار اتفاق شده و چگونه مناسبت که ترتیب
 عثمان مطابق لوح محفوظ است و
 الجواب
 واضح باد که ملائکه کرام بحکم خدای تعالی مجموع قرآن مجید را
 مرتب بر همین ترتیب معروض از لوح محفوظ در مدت یک
 اربعین یعنی از شب هرات که شب پانزدهم شعبان میشود تا شب
 بیست و پنجم رمضان که شب قدر بود در سلاک تحریر کشیدند
 باز در شب قدر باذن او تعالی بفرست جبرئیل آمین هم
 بر آسمان دنیا در بیت العزّة که مکانیت در آن آسمان مکانی کعبه
 مظهر نزول یافت بعده در عرصه است و سه سال نعماً بحکم
 بقدر حاجت بر منول مقبول صلعم تو معط جبرئیل عم نازل شده
 اگر چه نزول آیات بطریق حاجات پس و پیش می گردد لیکن
 آن حضرت صلعم باطعام جبرئیل آمین آیت های هر سوره را با این
 ترتیب آسمانی از زید بن ثابت رض که اکثر اوقات کاتب
 الوحی بودند مینویسند و استماع السمعات مذکور است
 که جبرئیل عم چون آیتی از قرآن بر حسب واقعه می آورد میگفت
 که این را در فلان سوره بعد از فلان آیت بنهند و اعادیت

درین باب اخبار آمد: بی تطریق شبه و در لوح محفوظ نیز
 بهمین ترتیب نوشته اند و در تفسیر بیضاوی مرقوم است که هرگاه
 آخر آیات قرآنیه یعنی ^{وَاتَّقُوا مَا تَرْتَجِعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى}
^{كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ} * نازل شد جرئیل عم
 عرضه دادند که ضعفا فی راس المأتین و الثمانین من البقرة انتهى *
 و فرات سور در نماز موافق ترتیب معروف و تعلیم بشما به
 اخبار هر مورد را از آنحضرت صلعم ثابت است و جرئیل عم
 بر حال در رمضان یکبار تمام قرآن به همین ترتیب می آورد و
 آنحضرت صلعم بطریق مدارست میخواند و در سالی که
 آنحضرت ازین عالم رحلت فرمودند دوبار آورد کذا فی ترجمه
 المشکوٰۃ المکرام ترتیب آیات هر سوره مطابق ترتیب
 معروف در عهد آنحضرت عم و صحابه و تابعین بود و موافق همان
 ترتیب اکثر صحابه تمام قرآن مجید را حفظ کردند اما ترتیب یک
 سوره با دیگر فی الجمله اشتنا فی داشت و از جمله صحابه که
 قرآن بتامه یاد داشتند حضرت ابوبکر و عثمان و علی مرتضی و
 و عبداللہ بن مسعود و سالم مولی خذافه ابن عباس و ابی بن
 کعب و زید بن ثابت و منافذ بن حبل و ابو درداء رض عنهم
 هستند و ترتیب نزول مغایر ترتیب تلاوت است و اصل این
 ترتیب سنیو متعارف یعنی از فاتحه الکتاب تا حوره ماس در عهد

خلافت مدینه بنی اکبر بمشورۀ فاروق اعظم رضی عنہما با تمام کاتب
الہی موصوف از سودات متفرقہ کہ بحضور شریف
آنحضرت صلوات اللہ علیہ در قید کتابت در آمدہ بود بجز نقل در آمد در
صحیح بخاری بروایت زید بن ثابت رضی ثبات شدہ کہ گفت
زید بن ثابت کہ فرستاد بشخصی را بسوی من ابو بکر و طبیبہ مرا
بیش خود در وقت قتل اہل یمامہ کہ کشتہ شدہ در وی سیارہ
کہ کتاب علیہ اللہ و در وی بسیاری از قرای قرآن کشتہ شدہ
پس رفتیم من نزد ابو بکر بس ناگاہ ہمہ نزد ابو بکر بود رضی عنہما
گفت ابو بکر کہ آمد عمر نزد من بمن گفت کہ قتل بسیار سخت
شید و گرم گردید روز یمامہ بخوانندگان قرآن و حافظان وی و گفتہ آمد
کہ عدد کسانی کہ شہید شدند روز یمامہ از قراء ہفتصد بودند و من
می ترسم کہ اگر سخت شود قتل قراء قرآن در جای جنگ
من بروی بسیاری از قراء کہ ہر کس چیزی از ان یاد دارد
والبتہ من مصلحت می بینم کہ تو امر کنی در جمع کردن قرآن در
مصحف ابو بکر می گوید کہ گفتیم لعمر جگاہ نہ میکانیم ما چیزی را کہ
نکردہ است انرا پیغمبر خدا صلوات اللہ علیہ بس گفت عمر کہ این جمع
قرآن بخدا سوگند بہتر است پس ہمیشہ بود عمر کہ مراجعت می کرد و
مکرر میگفت کہ جمع قرآن باید کرد تا کشادہ ای تعالی سینہ مرا
برای آن یعنی جمع کردن قرآن و بسند افتاد مرا ای عمر و دیدم

غیر و مصاحف در آن باب گفت زید که گفت ابو بکر که البته
 تو مرد حاقی جوان متهم نمی داریم ترا بس و غفلت و خیانت و
 به تحقیق تو می نوشتی و می برای پیغمبر خدا صلعم پس طلب
 کن قرآن را از هر جا که یابی و جمع کن گفت زید بن ثابت که
 سوگند بخدا که اگر تکلیف میدادند مردم برای نقل کردن کوهی
 از طائی بجائی نمی بود این تکلیف گران تر بر من از آنچه امر کرد
 مرا ابو بکر از جمع کردن قرآن گفت زید که گفتیم مرا بی بکر را
 چگونه می کنید شما چیزی را که نکرد انرا پیغمبر صلعم گفت ابو بکر
 این امر خراست و همیشه می گفت مرا نا آنکه کشاد خدای تعالی
 سینه مرا چنانکه کشاده بود برای آن سینه ابو بکر و عمر پس
 طلبیدم من قرآن را در حالیکه فراهم می آورم او را از صلب
 یعنی شاخهای فرما با برگهای وی و تتبع کردم قرآن را از لغات
 یعنی سنگهای سفید و از سینه های مردان که یاد داشتند
 یعنی صحابه که حافظ قرآن بودند حتی و جدت آخر سورة القوبة
 مع ای حزیمة الانصاری لمر اجد مامع احد غیوة و آخر سورة
 توبه ایست لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ حَقُّ خَاتَمَةِ
 الْبُرَاقَةِ یعنی آخر سورة توبه نوشته نزد ابو حزیمة یافتیم نه محفوظ هکذا
 ففی اشعة اللمعات و قال المصنوع فی الاثقان فی علوم القرآن
 قال الخطابی انما لم یجمع رسول الله صلعم القرآن فی المصحف

لما كان يقرعه من دروینا سح لبعض احكامه او تلاوته ولم
انقضی نروله بوفاته عليه الصلوة والسلام اللهم الله تعالى الخلفاء
الراشدین ذلك وفاء بوعد الصادق بضمن حفظه على هذه
الامة فكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر انتهى *

و حادث محاسبی در فهم السنن ذکر کرده که کتابت قرآن
استحاث نیست و بود آنحضرت صلعم امر میکرد بکتابت آن
ولیکن متفرق بود در رقاع یعنی پارهای پوست یا کاغذ و فی الموطا
من ابن وهب عن مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن
عمر قال جمع ابو بكر القرآن فی قراطوس انتهى و افاد المحقق
الدهلوی رحمه فی ازالة الجفاء قال الله تعالى فی سورة العنكبوت
انزلناهم نزلنا الذکر و انزلنا له لهما فظون اخرج مسلم فی حدیث
صیاض عن النعمی صلعم عن ربه تبارک و تعالی انزلت عليك قرآنا
لا یغسله الماء این کلام اسم از آنکه اگر سماعی بنی آدم صحت شود و
محو قرآن قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قرآن است و سماعی خلفای
ثابت رض عنهم در باب حفظ قرآن و نشر آن بوجهی واقع شد که اظهر
من الشمس است و جمع کردن شیخین رض عنهما قرآن عظیم را
در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم کرده بود
و عند ان فرمود و فی الحقیقت این جمع قرآن فعل حضرت حق است
توایلهای و عده او سب که بردست شیخین ظهور یافت و این یکی از

لوازم خلافت خاصه است انتهای بستر باید دانست که حضرت
 همان رض در عهد خلافت را شده خود بهت نسخه قرآن از
 همان اصل مقرر یعنی قرآن مرقوم بمجمع علیه در عهد صدیق اکبر
 کاتب الوحی مدوح بمعرض نقلی رسانید و آن نسخها را
 بیکه منظره و شام و بصره و کوفه و بحرین و یمن روانه کرد و یک
 نسخه نزد خود در مدینه طیبه نگاهداشته و الی الان همان بمحفوظ
 موسوم بمصحف امام در روضه مقدسه عالم صاحبها الصلوٰۃ و التحیة
 موجود است و تفصیلات این اجمال آنکه بروایت انصاری
 بن مالک ثابت شده که هذیفه بن یمان قدم آورد در امیر المومنین
 همان رض عنهم و بود هذیفه که جهاد میکرد اهل شام را و رفت
 از مدینه و غزای کرد آذربایجان را با اهل عراق پس در ترس
 آورد هذیفه را اختانات مردم در خواندن قرآن بلغات مختلفه که
 در آن توسع رفته بود پس گفت هذیفه ای امیر المومنین دریاب
 این است را پیش از آنکه اختانات کنند در کتاب الله مانده
 اختانات یهود و نصاری در کتاب خود یعنی توریست و انجیل که
 در آن تحریفها کرده پس آدم فرستاد عثمان رض نزد امیر المومنین
 حفصه رض که بفرست بسوی ماصحیفه ما را که پیش دست تا
 نویسانیم انها را در مصحفهای مرتبه ده باز بفرستیم از بسوی
 تو پس فرستاد ان صحیفهها را پس امر کرد عثمان زید بن ثابت

و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص و عبد الله بن عمار بن هشام
 را درین صحابه زید بن ثابت انصاری است باقی سه کس
 قریشی اند پس نوشته اند از در مصحف با و فرمود عثمان رض
 هر قریشیان را که چون مختلف شوید شاه که قریش بیاورد و زید بن
 ثابت که از انصار است در چیزی از لغت های قرآن و پس بنویسید
 آنرا بزبان قریشی زیرا که فرود نیامده است قرآن مگر بزبان قریشی
 لغت ایشان بدانکه قرآن در اصل با لغت قریشی فرود آمده
 و دو بالتامس آنحضرت معلّم در جناب احدیت توسیع هویدا
 شد و ریختن آن دست داد که هر کس با لغت خود بخواند
 کنون امهر المومنین عثمان بانفاق صحابه بخواند اختلاف مردم
 سقاط آن لغات امر کرده و هر را قرائت با لغت قریشی فرود
 پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان رض پس چون
 نوشته صحیفه ها را در مصاحف باز گردانند آن مصحف را بسوی
 مدینه روانه کردند بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را
 از آن مصاحف که نوشته اند *

تفصیله

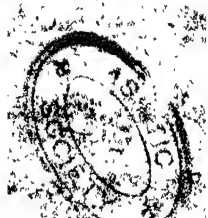
گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور پیرمختار
 خدا صلعم لیکن نه در مصحف واحد دوم در حضور ابی بکر رض
 از بعد خیر که یکی از تابعان حضرت علی مرتضی است آمده است
 که شنیدم علی را رض که منی فرمود عظیم ترین مردم در مصحف

از روی اجرة ثواب ابو بکر است که جملة الله تع علیه و علی اول
بخی است که جمع کرد کتاب خدا را از عزد جل سوم جمع عثمان
بلاصت که جمع کرد صحابه را و نویسانید ببلغت قریش و فرستاد
روی هر بلاد اسلام مصحفی از آن و آن در سده هجده و عتقین بود
و گفته اند که فرق میان جمع ابی بکر و جمع عثمان در ضمه ها اینست که
جمع ابی بکر از خوف آن بود که قرآن چیزی برود و جمع عثمان بر نیکی
اختلاف واقع نشود و در آن حادث محاسبی گفته مشهور در
مردم آنست که جامع قرآن عثمان است و چنین نیست کاری که وی
کرد آن بود که مردم را بر لغت قریش جمع کرد و قیامه ترسید وقوع
فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در صورت قرأت و پیش
از آن بود مصاحف بر حروف سبعة که نزول یافت قرآن بر آن
بجهت تسهیل و چون حاجت بدان نماد و بر همه آسان شد جمع کرد
همه قرآن را بر یک لغت که اصل نزول بر آن بود و آن سابق
بر جمله در جمع قرآن صدیق اکبر بود و انتهی و آورده اند که
امیر المومنین علی مرتضی رض نیز جمع کرد قرآن را هر ترتیب
نزول و وی رض بر سر اختلافات از ابجدی کار نیاد و در تمامه عالم
بر یک نسخ باشد که افعی ترجمه "المشکوۃ" و ترتیب نزولی را
تفصیلی است در کتاب اتقان و غیره بخوف اطباء ترکیب
که دیم الزام اجماع صحابه عظام و تابعین کرام با تفاقی

عارفان مسلمین در همین ترتیب روحی و عقیده گشت لیکن
 این هم بر باید دانست که ترتیب آیات هر سوره توخلفی است
 و هیچ کس را از افراد است در آن دغلی نه اما ترتیب هر سوره
 بطور زموحود از فحوای تعلیم و عمل و ثبات آن حضرت معلوم
 و اجماع صحابه و تابعین بتیقین گشت بکنه ای الا تقان والله اعلم
 و جمله انه * مولانا تراب علی *

به میفرماید روح

اندرینکه کیفیت تنظیم ما را بتعالی و رسول مقبول صلعم و اصحاب
 وی چیست و ذکر او شان چگونه است * الجواب
 در ذکر نام خدای پاک لفظ تعالی و عزوجل و تبارک ذکر کردن
 است * فی العالم المکبریه و مستحب ان یقول قال الله تعالی
 و لایقول قال الله بلاتعظیم بلا ارداف وصف صالح للعظم و جل
 مع اسماء الله تعالی بحسب جمله ان یعظمه و یقول سبحان الله
 و ما شبه ذلك اگر شنوانم رسول مقبول صلعم ماه که
 صلی الله علیه و سلم گوید در هر استماع ایما فیه و لم یسمع
 النبی صلعم فانه یصلی علیه فان جمع مراراً فی مجلس واحد
 اختلف صحرا فیه قال بعضهم لا یجب الا مرة کذا فی فتاوی
 قاضیخان و به یفتی کذا فی القنیة و قال الطهاری یجب
 علیه الصلوة عند کل جماع و المختار قبول الطهاری کذا فی



تمت المجلد الاول بعون الملك الوهاب

والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم — مره

به یمن توفیقات یزدان و فیض مفیض
الاحسان گند ستاره دین مرتین هدیه هشت مرین
محبوب جماعه احباب مثل عتقا
نایاب اعنی جلد ثانی

واقعات و دودی

و مجموع الفتاوی

مولانا فزیه فاضل ادب کامل جناب
حضرت عالیہ رجت شیخا مولانا عبد القدوس
صاحب السلام آبادی عالیہ رحمۃ اللہ علیہ
الہادی مدرس اول بلدہ فاخرہ جاذب کام و
پرتوی صاحب مولوی عبد الماری صاحب سونہ انیمائی
کارپرداری منشی احمد علی خان صاحب
در سنہ ۱۲۹۴ ہجری

بہ طبع بروکتی

در شہر کاکتہ متضامن مدرسہ عالیہ و افغ محامہ
مصر بکنج بمکان ۲۰ نمبر بفالب طبع و رآمد



کتاب المعاملات جلد ثانی

ماقولا کمرہ حکم اللہ تعالیٰ

آنکہ پندرہ صغیری مریدہ صغیرہ را گفت کہ دخترت ہندہ را
 بزواجیت ہسرم زہدہ گفت بزواجیت ہسرتو دادم ہسرا
 پندرہ صغیرہ گفت بزواجیت ہسرم قبول کردم اکثرین پندرہ صغیرہ
 می گوید کہ بمن از ردی ہزل ایجاب کردہ ہوں ہسرا دین صورت
 نکاح صغیرہ و صغیرہ مذکورین صحیح و نامذ شہ است یانہ و در نکاح
 جد و ہزل برابر است یانہ و بر تقدیر صحت نکاح صغیرہ را بنہ باو غ
 و نیز پندرہ صغیرہ را ماد دیگرہ را مکدامی جہت فسخ کردن نکاح مذکور
 می رسد یانہ و بعد صحت و نفوذ نکاح مذکور را اگر پندرہ صغیرہ
 را با دیگر کسی تزویج کند آن نکاح نا جائز آن صغیرہ بحق دیگر
 مذکور حرام خواہد شد یانہ بیہوا تو حروا • الجواب •

در صورت مرقومہ نکاح صغیرہ و صغیرہ مذکورین صحیح و نامذ
 شدہ است لما فی قاضی خان رجل اراد ان یزوج لابنہ
 الصغیرہ امراة صغیرہ فقال ابوالصغیرہ زوجت ابنتی من ابنتک
 فقال ابوالصغیرہ قبلت جازوان لیرقیل قبلت لابنتی لان الجواب

يتضمن اعادة ما في الهوال وفي رد المحتار لو قال ابو
 الصغير زوجت ابنتي من ابنتك فبطل الابن قبلت ولم
 يقل لا ابني يجوز النكاح للابن لان اعادة المهور النكاح الى
 الابن بمقمن وفي العا لم يرد لو قال ابو البخت بن ابي القاسم الابن فقال
 زوجت ابنتي من ابنتك فلان فقال ابو الابن قبلت صح النكاح
 ودر صحبت نكاح چه هزل برابر است یعنی اگر پدر مغیره بطور
 هزل با اعمه ایجاب کرده باشد تمام نكاح صحیح شده است
 زیرا که نكاح از ان استیاء است که چه هزل هم صحیح می شود
 لما في جامع الرموز صح نكاحه الى قوله لان النكاح مما يصح
 مع الهزل وفي الهل اية لقوله عليه السلام قلت خذ من حد
 وهزل من حد النكاح والطلاق واليمين وكل افي القمى
 والعلوى والعموي بس چون نكاح مذکور نامة شد مغیره
 را بعد باوغ اختیار فسخ نیست اگر چه این نكاح با غیر كفو باشد یا
 باغبین فاحش در مهر چرا که گفته اند این نكاح در مرد و جانب ولی
 اقرب یعنی پدر است لما في الهل اية يجوز نكاح الصغيرة
 اذا زوجها الولی بکوا كانت اذنیما الى قوله فان زوجهما الاب
 ار اجل یعنی الصغير والصغیرة فالاختیار لهما یول بلوغهما
 لانهم باکاملا الراي وافر الشقة فیلزم العقل بهما شرتهما
 وکذا فی الزفایة وشرح الیاس وفي العا لم یرد لو قال ابو الصغير

والصغيرة ان ينفكهما وان لم يزوجها بذلك في البرجة سدي
 سواء كانت بكر او ثيباً كذا في العيني شرح التكملة الى قوله فان
 زوجها الاب والجد فلا خيار لهما بعد بلوغهما في قاضيخان
 اذ الزوج الرحل ابنته الصغيرة باقل من مهر مثلهما او وضعها
 في غير كفو حاز في قول ابن حنيفة شرح ر اذا بلغ الصغير او
 الصغيرة وقد زوجها الاب او الجد فلا خيار لهما
 وبعد سمحت بكاح بده صغيره راويها اجنبي را اختيار فمعي نحو اهل يود
 لما في قاضيخان ولو زوجها احد الاولياء بغير كفو لم يكن
 لهذا الاولى ولا لمن دونه حق التفريق وفي الاشعاش والنداح
 يقبل المصحح قبل القمام لا بعد وفي الهودي النكاح لا يهمل
 المصحح بعد القمام وهو النكاح الصحيح المأخذ الملازم
 وبعد سمحت ونفوذا كاح مذكور اكر بده صغيره راويها اجنبي تزويج كذا
 ان كاح ما جائز وهرام فراهشده وهم صغيره مذكور وسمحت ديكر مذكور
 حرام باشه الماني قاضيخان لا يجوز نكاح منكوحه الغير
 ولا معتدة الغير عند الكل وفي المعالم المكيه لا يجوز للرحل
 ان يتزوج زوجه غيره وكله المعتدة وكذا في رد المهرار والعلمي
 في المدا رك والمعتدات من النساء اي ذوات الازواج لانهم
 انحصن فروجهن بالتزوج الى قوله والمعنى وحرم ملوكهم فنكاح
 المنكوحات اي اللاتي لهن ازواج والله اعلم العالم *

* چه میفرمایند روح *

در صورتیکه کسی زن کتابیه مثلاً بنصرانیه را نکاح کند نکاح حلال
 جائز باشد یا مکروه
 الجواب
 درست باشد اما نکاح کردن اولی و بهتر نیست که خالی از
 کراهت نباشد لما فی العالم کمیریۃ الاولى ان لا یفعل الا
للضرورة کنانی فتح القدیر ولما فی حاشیة الطحطاوی علی الدر
الاولی ان لا یتزوج کفایة ولا یاسل ذبائهم زیرا که اگر
 کودی تولد شود و در حضانت کتابیه نشود و غایب و خود فصالح مادر
 خود پذیرد خوف است که عقلت مادر در دلش قرار یابد پس منجر
 بکفر العلیاذ بالله گردد لما فیها یکره تزوج الکتابیة الهربیة
 لانه لا یامن ان یموت منها ولد فینشأ علی طباع اهل الهرب
 و یمخلق باحلا قهسم فلا یمستطیع المسلم قلعہ عن تلك العادة و
 الظاهر انه کراهة تغزیة لان التحریرة لا بد لها من نهی او
 فی معناه لانها فی رتبة الواجب القول والله تعالی اعلم

* چه میفرمایند روح *

آنکه رتبه اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چنانچه اند الجواب
 از سبب اند اول قرابت یعنی حرمتیکه بسبب خویش شدن
 حاصل شود چون دختر و مادر و خواهر دوم مصاهره یعنی حرمتیکه
 بسبب زن دادن و زن کردن حاصل شود چون مادر و کنکوه و دختر و کنکوه

موم رضاع یعنی غرضیکه بسبب شیر دادن و بشیر نوشیدن حاصل
 شود چون مادر رضاعی و دختر رضاعی چهارم جمع در میان دو
 زن که اگر یکی را مرد محض کرده شود نکاح مابین ایشان حرام
 باشد چون اختین پنجم تقدیم حریم کنیزک یعنی کسیکه اذل
 حره را نکاح کرده باشد بعد از آن نکاح کنیز بدو حرام باشد ششم
 قایم شدن حق کسی خواه از روی نکاح چون منکوحه غیر یا از روی
 عدت غیر چون مدته غیر هفتم شرک چون نکاح مشرک و وثیقه
 مشتمل بر یک یمن یعنی نکاح کنیزک خود نهیم مطلقات ثامن
العفایه امیاب حرمهون مقنوع علی تبعه انواع القهر البه
والمصاهرة والرضاع والجمع و تقدیم الحرمة علی البه و قیام
حق الغیر من نکاح اوعد والتشکر والمک الیدین والمطلقات
 الثامن رسمی ذلك من کوری الکتاب والله اعلم

• چه میفرمایند *

ایند ریکه محرمات بالقهراتیه چند اند جواب هفت اند مادر
 و جهات و دختر و دختر اولاد و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر
 و خواهر پدر و خواهر مادر و دوال زنایکه با ایشان نکاح حرام مطابقی
 و مومد است یعنی بیج وجه و گاهی طائل نمی تواند شد بلکه ذات
 ایشان حرام محض است چند اند الحوارف
 چهارم و آنکه چند پنجم و درین آیات است

بنا بر آنکه زنهای فحشه حرام است - تا بدان این را نتوانی خود اصرار
 مآذره دهد و خویش را ن - مادر مادر و مادر خود بخوان
 در خود را خواهر خویش را - خواهر مادر و خواهرات ترا
 هم بابت الاخ ثابت خلاف خود را - دان اعرام مطلق ای مرده ها
 مادر شیر و هم شیر نیز - مادر و زن را بدان نانی بر تمیز
 و مرزن که در عقد ایست - این حرام مطلقاً بنا بر است
 والله اعلم
 چه میفرمایند روح

آنرا اینکه زنی که با بالغ را فقط عقد نکاح خود را آورده و در آن
 در خانه خود آورده و در باطنی غلو کرده پس مشرماً بعد بلوغ
 بینه و دو قات زید پس می هر که بشر حقیقی زید است بینه را
 نکاح کردن می تواند یا نکاح حرام است

الحواب
 نکاح غیر با بینه که سقوطه پذیرش است حرام است
 رد المحتار و تحریر موطوءات ابانجه و اجده و ان علوا ولو
 بزنا و المعقودات لهم علیهم بفقن صحیح القول و قوله تعالی
 وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ
 فَاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سَاءَ مَثَلاً وَ الله اعلم
 آنرا که بینه و پنج حال را پذیرش با بیکر بالغ نکاح کنایه بود و بستر بعد و بستر
 با بیکر را چون مطابق لاف شد تا آنکه از دو از دو سال بدون
 مذکور نیست بفرق حاشی بود است و می از ان اتفاق حاصل نه

بس اکنون بپندارم اختیار است که حکم قاضی نکاح مذکور را

در هیچ تأیید یا رد ... الجواب

اختیار است فی العالم کثیره قال محمد رح امکان الجنون جادیا

بوجه مدعی که مله کالعفة ثم یخبر المرأة بعد الهول اذ الیه یسأ

والنکاح مطعفا فهو کالجیهر وبه نأخذ فی المدایة وحق المطیق

شهر من مد ابی یوسف رح الی قوله وقال محمد رح حول کامل

لانه یمنط به جمیع العبادات فیمد به احتیاطا رنی الهندیه

لو رعدت المرأة زوجها معجبوا بخیر ما القاضی الهال ولا

نوحل لان الالة المقطوعة لا تنبت فلا یفید الناحیل کذا فی

قاصم خدای و بر ظاهر اسد که جنون مطیق حکم مجبور است و الله اعلم

چه معلوم است فضلای دین معین رح

اندر نیک شخصی زنی را بجهت بخت و دو گواه نکاح نمود اعمی با اکر اه

مط فیما یشترکوا یا ینفرد یکاب قبول که رکن نکاح است بم یافته شد

بس نکاح شرا جائز و نافذ خواهد شد یا نه الجواب

نکاح مذکور با شریک است و نافذ است که نکاح با اکر اه

مصحح میشود لما فی الهندیه والاصل ان تصرفات المکره

کما فی قولنا منعقد عندنا الا ان یحتمل التسخیر کالبیع والاحارة

یفصح و ما لا یحتمل التسخیر منه کالطلاق والعتاق والمکاح

و الهدی و رد الامتثال و الفلانی و الفلانی و الفلانی کذا فی

فماضهذان رنی المراهیة ولوا کراحت المرأة علی النکاح من
 کقول لا قل من مهر المثل یقال للزوج اما ان تبلغ الی تمام
 مهر مثلها والا فارقها فان دخل بها وهی مکروهة فهذا رضا
 من الزوج بتعلمیغه فان دخل به - وهی طائفة فذلک رضا
 منها بالمسمى انتهى وکذا فی الحموی رنی رد المحتار قوله نکاح
 یشمل ما اذا اکراه الزوج او الزوجة علی عقد النکاح كما هو
 مقتضى کلامهم انتهى وفي تمام آخو منہ واما ما ذکر
 من ان نکاح المکروه صحیح انکاح هو الرجل وانکاح هو المرأة
 فهو فاسد فلم ار من ذکره الی قوله ولفظ المکروه شامل للرجل
 والمرأة فمن ادعی التخصیص فعلمه اثباته بالنقل الصریح
 انتهى والله اعلم
 چه میفرمایند روح

انند ینکه زید بر غیبت خود در حالت صحت و ثبات عقل علی
 دستش الاثمه ازدواج غایبه خود نوشته فرستاد که ترا طلاق
 باین دادم پس طلاق واقع خواهد شد یا نه رجعی یا باین چند و بلا تأخیر
 در انجا عدت یا بعد آن زید باز او را نکاح کردن خواهد توانست
 یا نه

ببینوا تو حردا
 درین صورت یکطلاق باین واقع خواهد شد اگر چه نیت طلاق
 نبوده باشد و از وقت کتابت برودت واجب خواهد شد المالی
 العالمة کیریة فایکانت مرسومة یقع الطلاق نوعا اوله یندرثم

المردومة لا يتخلوا ما ان ارسل الطلاق بان كتب ما بعد ذلك
 طالق ولمسا كتب هذا وقع الطلاق وطردها الى العدة من وقت
 الكتابة ومثلا في هذا وفي قاضيه ان يطلق بائن رفع خواهد شد
 لما فيها لو قال انت طالق بائن رتبة الى قوله واحد فالثالثة
 فلم يغوثا وكذا في شرح لياس هـ كما يطلق بائن ووقع
 به بلا شبهة نكاح زید بزوجه مذکور، خواهد در ایام عدت باشد
 یا بعد مرور آن درست خواهد شد حاجت تقییل زوج دیگر لما فی
العام المکروه اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فله ان يتزوجها
 في العدة وبعدها و لی له ایذا اذا كان الطلاق بائنا دون
 الثلث فله ان يتزوجها في العدة وبعدها بقضائها لان زواله
 معلى بالطفة الثالثة فیمعدم قبله و کذا فی الدر المختار
 برکاه نكاحش درست و بعد آن درست حاجت تقییل گنا ماند
 والله اعلم

مَا تَقُولُونَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى

ام ریخته بینه بعد موت زید دعوی زوجیتش و در اثتش
 می نماید و در ثبات نکاحش می کنند و بینه در نکاح خود بینه قائم
 سازد و فرزند آن وی نیز شاهد بر غلبه دعوی زوجیه بیارند

الجرائم

بس درین صورت چه حکم است

بیند فرزند ان اگر چه مختلف الاقوال باشند و دعوی انسان
مقول خواهد شد و مستحق ارث خواهند شد نه بنده مذکور

لما فی العالم کبیریة امرأة ادعت علی ولایتها كانت امرأة
ابیہ مات وهی فی ذلک وطلب المیراث فجهل الابن فاقامت
البیعة علی نکاحها ثم ان الابن اقام البیعة ان اباه طلقها
فلما رانقضت علیها قبل موته اختلفوا بینه والصحیح انها تقبل
بیعة الابن وفي قاضیکان ولو اقامت المرأة البیعة علی
النکاح ولدت لولدها فالبیعة بیعة الابن وله المیراث دون
المرأة القول وفي الهندیة ایضا المرأة اذا اقرت به
ورثت من الزوج ثم اقرت لآخر الزوج مقال الا اننا اخذنا
لست بامراته فاما مال كله للاخ القول والله اعلم * لعالم *

چه میفرمایند روح

در صورتیکه بنده زید را

جهت تزویج خود یا شخصی معین وکیل کند اما وکیل مذکور او را
با دیگری تزویج نمود پس این نکاح بتوکیل سابق صحیح و نافذ
خواهد شد یا نه

نخواهد شد لما فی الاستبابة بتقوید التوکیل بما قیل به

القول ولما یفهم من العالم کبیریة وکلمه ان یزوجه من

قبیلته فزوجه من قبیلته أحرى له یجوز کل فی الذی لا یمتنع

پس بمرکب سبب اختلاف قبیله نکاح جائز نمی شود پس بطریق

اولی باختلاف شخص و ذات عاثر نخواهد شد کما لا یخفی

علی البصیر و الله اعلم ما قولکم و حمد لله تعالی

آنکه رینه شخصی صالح دختر مغیره خود را با شخصی نابین گمان
نکاح داد که او مرد صالح و بنک کار است اما شخص مذکور را
فاسق و مدمن الخمر یافت و مغیره بعد باو عینکاشش ناراض
گردید پس نکاح باطل کرده خواهد شد یا نه الجواب

نکاح باطل کرده خواهد شد لما فی الاعمال المکرمه رجل زوج ابنته
الصغيرة من رجل علی ظن انه صالح لا يشرب الخمر فرحل
الاب شریبا مد منا و کبرت الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح
انلم يعرف ابوها بشرب الخمر و غلبت اهل بيته الصالحون
فالنکاح باطل ای بیطـل و هذه المسئلة بالافتان و فی
السرا حية رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا يشرب المسکر
فرحل الاب شریبا فکثرت الابنة و قالت لا ارضی و اب الابنة
لا يشرب المسکر و غالب اهل بيته علی الصلاح یفرق بينهم
و الله اعلم ما قوله سم رح

آنکه رینه زید شوهر هند و قبیل موت خود یاد وقت بیرون آمدن به سفر
پانصد روز به همراه زن خود که روزی زید باقی بود صاف طایفه هند
بجمله رچند کس صد بار گفت مهر نه تم ترا بخت دم پس مهر مذکور
از زید باید ساقط خواهد شد یا بعد موت زید هند مذکور را اگر فتن

آن یا مطالبه آن میرسد یا نه
 هزاره مذکور از ذمه زید ساقط خواهد شد مطالبه آن پسند را در
 که امی وقت نمی رسد لما فی العیال بمکبریه للمهرأة ان نهب
 مالها بالزوجه ما من صداق دخل بها او لم يدخل ولها من لا حد
 من اولیائها اب او غیره الا عنراض علیها کذا فی شرح
 الطحاوی وایضا فیها وان خطت من مهرها صح الخط کذا
 فی الهدایه وفي الهما دية لو قال لمد یونه ترکت دینی
 علیک او قال بالفارسیة حق خویش سو دادم یکون ابواء
 حتی لا یملک ان یدعی بعد ذلک وایضا فیها من جامع
الفتوی ولو قال بالفارسیة ترا بکل کردم وله علیہ ذین یمرء
 المدیون و مهراردیون صحیح است کما فی ابراهیم شاهی
 المهر دهن کما ترالدیون لا یسقط الا بالاداء او الایواء و از
ذکر مذکور الفوق خوب واضح گردید که مهر آن پسند از ذمه زید ساقط
گردید پسند را نه و نه پسند را مطالبه آن میرسد نه در حالت حیات
زید نه بعد وفات وی
والله اعلم

ما تقولون رحمکم الله تعالی

آنقدر ینکه زید شوهر زینب می خواهد که پسند را نکاح نماید پس
 زینب گفت که پسند رضیعه من است نکاح تو با وی شبه حرام
 است پس ما من اغباء زینب اقرار است یا دعوی یا شهادت

بما مطابق اخبار قدوة و اخیره عزمت رضاع بقول بکثرین
 ثابت می شود یا نه و بر تقدیر ثانی نکاح زید با سرست باهند یا
 دخترش درست خواهد شد یا نه

الجواب

این اخبار از جنس اقرار نتواند شد که اقرار بر ضرر نفس مقرر
 می شود بر ضرر غیر لما فی العالم کیو ریه الاقرار اخبار عن بیوت
 الحق للمغیر علی نفسه اما رکنه فتوله لفلان علی کذا و صایبیه
 و کذا فی الدر المختار و العنایة و جامع الرموز و المجموع ار
 قسم دعوی توان شمرد زیرا که دعوی عبارت است از طلب
 کردن مدعی حق خود را از غیر در محاسن قضا لما فی الهندیة
 اما تفسیر هنا شرعا و مورد کنها فهی اضافة الشیئی الی نفسه حاله
 المنازعة بان یقول هذه العین لی الی قوله و منه ما مجلس
 القضاء فالمدعی فی غیر مجلس القضاء لا تصح و هكذا فی جامع
 الرموز و الدر المختار و هم این اخبار را از قسم شهادات
 توان گفت زیرا که شهادات مختص بمجلس قاضی با حکم است
 فی العالم کیو ریه الشهادة فهو اخبار صدق لا نبیات حق بلفظ
 الشهادة فی مجلس القضاء و هكذا فی فتح القدیر و الدر المختار
 پس هرگاه خبر زن مذکور بهیچکدام از استیای پیشتر قومه متحقق
 نشد پس لامحاله از قبیلین مطابق اخبار خواهد شد لما فی العنایة
 الاخبار کما لو جنس بشلها الاخبار البکا ذبه الی قوله فی مجلس

الحکم و بلفظ الشهادة يخرج الاخبارا لصاغة غیر الشهادات
 پس چون قول مذکور از جنس مطلق اخبار شد نکاح زید یا
 پس سرش با نهاده یا دخترش شمر عاود است و نامذخر خواهد گردید
 زیرا چه مسترضاع بخزیکزن ثابت نمی شود لما لی لعالمکیریه
 الرضاع يظهر باحد امرین احدهما الاقرار و الثاني المبینة
 کذا فی البیضاء لا تقبل فی الرضاع الا شهادة رجلین او
 رجل وامراة من عدول وفی الدر المختار وحجته حجة
المال وهو شهادة عدلین او عدل و عدلتین وفی الطحطاوی
 نقل عبارة الهندیه وفی جامع الرموز و اعلم ان الرضاع لا یشیت
 بشهادة رجل ولا نساء و حد من بل بشهاده رجلین او رجل
 وامراة ین

والله اعلم * لعالم *

چه میفرمایند رحمهم الله تعالی

الذریکه زید برادر زادی حقیقی ما بالغه خود را که از ولایتان غیر
 وی نبودند با عمر تزویج نمود و نهاده مادر ما بالغه مذکور را ارض گردید و میگوید
 که دخترم را با عمر نکاح نخواهم داد پس سر عاودی که مالک و مختار
 نکاح مغیره می شود مادر خواهد بود یا عم و نهاده نکاحش فسخ کردن
 می تواند باشد الجواب درین صورت
 ولی نکاح مغیره زید خواهد بود و با جازتش نکاح صحیح و نافذ خواهد
 شد و نهاده با وجود عم ولی نکاح نیست و اورا حق فسخ و اعتراف نه

لما في شرح الوقاية الولي العصبه المراد العصبه ليعلم اي
 ذكر يتصل بالميت بلا توسط انثى وفي الدر المختار
 وله اي الولي اذا كان عصبه ولو غير صهرم كايين العم في الاصح
 حائيه وخرج ذوالارحام والام والقاضي الى قوله وان لم يكن
 عصبه فالولاية للام وهي ظاهر است كما در عصبه نيست و
 ولي عصبه مي شود پنهانچه عم دايين العم وغيرهها والله اعلم
ما قوله هم رح

تا اينكه همه روجه ردا فرمائيست و هر شش بخانه
 و ليشش سكونت در رده و نصف عمر از شوهرش با درون
 خانه او و از آن انكار بايد و بر شوهرش خود دعوي خورايي و پوشاكي
 كند مگر عا^ق مستحق آنها خواهد شد بانه و دعويش درست است بانه
الجواب ماداميكه ماه

مذكور و فرموداري شوهر خود نگزيند و از خانه و ليشش بمنزل
 سر بر رجوع نكند شرعاً مستحق خورايي و پوشاكي نخواهد
 شد و دعوايش غير صحيح لما في الهداية و ان بشرت
 فلا نفقه لها حتى تعود الى منزلها وفي تنوير الابصار لا الخارجه
 من بيته بغير حق وهكذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم
ما قولكم رحم الله تعالى

تا اينكه زير ولايت پسر نابالغ نودر با دختر عم يمين سر

نکاح و زوجه است سرش بخانه اولیای روجه خود یا بجا دیگر زوجه اش
 مانده بود و با او می خواهد نمود و بخانه خود زوجه مذکوره را نخواهد برد
 و هر جا که زوجه اش خواهد ماند فوراً کف و پوسه ای که اش همانجا
 خواهد رسانید پس بعد بلوغ پس سر زید می خواهد که زوجه مذکوره را
 بخانه خود برد اما زوجه مذکوره حسب استصلاح اولیای خود داد و ادعای
 شرط مذکور از روقش خانه شوهر راضی نمی شود و مانع آمدن یا کسی طاق و
 بالغ خود برین شرط نکاح نموده یا نوشته داد بکسر خواست که
 زوجه را بخانه خود برد و زوجه مانع آمدن پس شرط مذکور را
 امین امر می رسد بانه الجواب نمی رسد و روق را
 میرسد که زوجه خود را بخانه خود برد زیرا که شرط مذکور فاسد
 است و بسبب شرط فاسد نکاح باطل نمی شود بلکه شرط فاسد
 باطل می گردد لما فی العناية قد تقدم ان النکاح لا یبطل
 بالشرط الفاسد فاذا تزوج امرأة علی الفی علی ان لا یتخوها
 من المصلحة او علی ان لا یزوج علیه ما او علی ان یطلق فلان
 والنکاح صحیح و انما شرط عدم التزوج وعدم المسافرة و
 طلاق الضرر فاسد الان فیه المنع عن الامر المشروع وفي الدار المختار
 لا یبطل النکاح بالشرط الفاسد و انما یبطل الشرط ورنه القول
 و در صورت اولی دلیلی دیگر قایم شدن می تواند یعنی و لایست
 پدر رفق و اسوال پس نظر نیست یعنی بنابر نظر و شفقت

دوست بر پسر لَمَّا نَى الْعَنَابَةَ لَانَ الْوَلَايَةَ لِلْمَطَرِ و هر ظاهر
که در شعر مذکور ختم خواهی و شفقت نیست و الله اعلم

* حه میفرماید روح *

آنکه ریشه رشده عبارت از کامل شدن عقل مغیر و صغیر
است که بدان نفع و ضرر خود می شناسند مگر ام عمر یقینی میباشد
و دستبر ریشه شرعاً چیست و تصرفات صغیر و صغیره مگر
برای ایشان نافع نیست چنانچه ابر نمودن دین مادرین مهر از ذمه
مدیون یا شوهر خود صحیح و مانده باشد یا نه
عمر رشده صغیر و صغیر و کمال عقل اوستان بست و بحال
است بعد از آن مال اوستان یا اوستان سپرده خواهد شد
اگر چه غیر رشیده بوده باشند لَمَّا نَى حَامِعُ الرُّمُوزِ اذا بلغ
الصَّغِيرُ غَيْرَ رَشِيدٍ اِمَى غَيْرِ صَالِحٍ فِى الْعَقْلِ فَلَا يَحْفَظُ الْمَالَ لَهُ
بِحِلْمِ الْاِيْمَةِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسًا وَعَشْرِينَ سَنَةً وَهِيَ سَنَةُ يَحْلُمُ
اِلَيْهِ مَالُهُ وَاَلَمْ يَرِشْدَ لَانَ هَلِ السَّنُ لَا يَغْفُكُ عَنْهُ الرِّشْدُ اِلَّا
فَاَدْرَاَ وَالْحُكْمُ فِى الشَّرْعِ لِلْغَلْبَةِ و در شرع رشده عبارت
از مصالح بودن است در مال خود که مقتضای کمال عقل است
اجافی الدار المختار و الرشيد المذكور فی قوله تعالى وَاَنْتُمْ
مِنْهَا هُمْ رُشْدًا هُوَ كَوْنُهُ مَصْلَحًا فِى مَالِهِ نَظَرًا وَتَصَرُّفًا صَحِيحًا
اگر برای ایشان مفید بود چنانکه ابر اگر دین نهر اندوه زوج

و غیر ذلک در شرع درست نباشد ^۱ لما فی الدار المختار و
تصرف الصبی و المعتوه الذی یعقل البیع و الشراء انکان نافعا
محصدا کالایلام و الاتهاب صحح الا اذن و ان ضاراً کالطلاق و العتاق
و الصدقة و القرض لا و ان اذن به و لهما و مکذا می حاصع الرموز
والله اعلم
ما قولکم رحمکم الله تعالی

در صورتیکه زید بپندد را بمهر چندین هزار نکاح نمود نصفه بمهر
و نصفه مویله بعده غلوته صحیح برضا مستحق گردید اکنون بپندد مهر بمهر
خود مطالبه می نماید و زید اصلاً قدرت ادای آن ندارد پس بپندد را
میرسد که برای آن نفس خود را از وطنی زند و سکه تشش
بخانه وی باز دارد یا چه
الجواب

نمبر صد لما فی الفصول العمادیة کان الشیخ ابوالقاسم
الصفاریفتی فی المنع بقولهما حتی لو دخل بها قبل ایفاء
المهر فلیس لهما ان تمفع نفسها منه لطلب المهر فلم یمنعت
لانفقة لهما و فی السفر کان یفتی بقول ابی حنيفة قال صدق الشاهد
و هذا احسن و هذا الاختلاف فیما اذا دخل بها برضاها و هی
بالغة و فی العمادیة و کان الشیخ ابوالقاسم الصفاریفتی
فی السفر بقوله و فی منع النفس بقولهما و استحسن بعض
مشایخنا اختیاره و فی العالم کهریة و لو دخل الزوج بها و دخلها
برضاها و لهما ان تمفع نفقتهما عند ابی حنيفة و قال لیس لهما

ذلك وكان الشيخ الامام الفقيه ابو القاسم الصفار يفتي
في السفر بقول ابي حنيفة ربح وفي منع النفس بقوله
استحسن بعض مشايخنا اختياره كل في المهيض بسره
از كتب معتبره ثابت شده که در تعنییم عالم سائر اختلافات
واقع شده بعضی فقها قول امام را تصحیح نموده و بعضی قول صاحبین
را تمحیص فرموده و نیز مستفاد است که در صورت منع نفس
زوج از زوج برای مهر معطل با وجود عدم استطاعت وی آن
بسیار فتنه و فساد زارتکاب محرمات شرعی و منکرات اسلامی
در جانبین حسب مقتضای این زمانه عموماً مطابق این دیار خصوصاً
واقع می شود پس با جماع علما و فقها فتوی بر نبودن اختیار منع
نفس از زوج از زوج است چرا که درین مصاحبت است

لما فی الاشباه والمفقی انما یفتی بما یقع عندہ من المصلحة زنی
العمومی لعل المراد بالمفتی ههنا المجتهد اما المقلد فلا
یفتی الا بالصحیح سواء کان فیه مصلحة او لا یراجحون ان یراد به
المقلد اذ اکان فی المسئلة قولان صحیحان فانه مشهور فی
الفتوی بکل واحد منهما فاذا اختار ما یبه المصلحة منهما
ونی ان را المختار ویفتی بما یقع عندہ من المصلحة
والله اعلم * مولانا محمد وحید *

چه میفرمایند علمای دین رح

زیر دایگه زمین را به وضو نهر و وجو خود که هزار روپیه بود به
 جالغرض خود و ذلیل و فانیس گردانید به مذکورده صحیح خواهد شد یا نه
 و مهرانه مذکور از بین میماند ای گردید یا نه و در اثباتاً مطالبه آن
 می رسد الجواب به بطلان و

فی الحقیقه بیع است لما فی الاشباه و تنوع بلفظ الهبة مع
ذکر المدل القول و این عقد صحیح است لما یفهم
 من الهمایه ولو تباعاً عیناً بدین ثم تصادق ان لادین لا یبطل
 العقد ازین خوب واضح شد که بیع چیزی چون اراضی بمقابل
 دین صحیح مانده مهر صحیح می شود و مهر رده دین صحیح است
لما فی ابراهیم شامی المهر دین کسائر الدیون الاول و نیز
 در عالمگیری است النصرف فی الاثمان قبل القبض و
الدیون استبعاد الاسوی الصرف والسلام حائز عمداً و آری
 دانسته شد که دائن اگر قبل قبض تصرف در دین خود که شرای
 زوج اراضی مذکور را ازان جمله است بطلان آرد صحیح خواهد شد
 چون بیع مانده شده فائده ملک مشتری خواهد داد و بزرگوار اراضی
 مذکور که عوض زر مهر است بزوج رسیده مهرانه ای بتمامه بوی
 رسیده پس بگویند ثانیاً مطالبه مهرانه خواهد نمود والله اعلم

ما قوالکم و رحمکم الله تعالی

آنرا بیک شوهر می رسد که زن خود را حیفاً زرد و ضرب نماید

و اگر قصور سر در مگردان دست خود تعمیر و تادیب کند یا عاز
نیست و اگر عاثر است در کدام صورت و کدام قصور

بیموار تو حردا الجواب

شوهرا میرسد که زن خود را وقت سر زود دعوی و تعمیر در د
ضرب نماید لما فی الاثم و النظائر للزوج ان یضرب زوجته لفظ
و لما فی الدرا المختار یعز والحولی علیه والزوج زوجته و او صغیرة
القول و دیر قاعده شرعی است که در هر معصیه از جانب
سارح حد و تازیانه مقرر نیست زوج را می رسد که در آن
معصیه زوجه خود را تعمیر نماید لما فیہ ایضا الضابطه مثل
معصیه لا حن فیها و المزوج و المولی المنعز یرد فیها القمی و شوهرا
را می رسد که در صورت های مرقومه الذیل زوجه خود را تعمیر
نموده تادیب نماید و ترک زیان و آرایش هرگاه شوهرا توان
آن باشد و در قول ما گردن مغوا بی باشد هر خود عالانکه آن
زن پاک است از حیض و نفاس و مریض نیست و نیز زن رفتن
زوجه از خانه زوج بالا زن بغیر حق و ترک عیو و مفروضه و اسرار
آنجا بماند هرگاه طفل غرض باشد از او وقت کرب ش یزنه و هرگاه
شوهرا دشنام دهد یا با چرخ اسب راه یا ریش و بیر بایر و
یا بلفظ غریا بله یا بغناه یا العنب او را دشنام دهد عام است از اینکه
زوج پیشتر او را دشنام داده باشد یا نه موافق قول لما فی

و هرگاه دیگری را دشنام دهند یا نزد اجنبی غیر محرم روی خود را
 بکشد یا با اجنبی کلام کند یا باز درج خود نزد اجنبی کلام کند یا بنا
 قضیه نماید بقصد آنکه دیگران آذارش بشنوند یا چیزی خوردنی
 را با اذن رواج دیگر بدهد که دادن آن شیئی متعارف نیست
 و هرگاه شوهر خود را دعای بد کند و نحو ذلک لما فی الاشبهه
 الفظائر المزوج ان يضرب زوجته علی اربعة و ما به معناها علی
 ترك الزیفة بعد طلبها و علی عدم اجابتها الی فراشه و می
 طاهرة من الهیض و النفاس و علی خروجها من منزله بغير
 اذنه بغير حق و علی ترك الصلوة فی رواية و قال فی الهیوی
 ففی قوله و ما فی معناها افادة عدم الحصر فما فی معناها ما اذا
 ضربت حارية زوجها و لم تقطع بوعظک فله ضربها کذا فی
 القنیة و ینبغی ان الملحق به ما اذا ضربت الولد الذی لا یعقل
 مند بکائه لان ضرب الدابة اذا کال منه و ما فی اولی و منه
 ما اذا شتمته او مزقت ثیابه او اخذت لهیته او قالت له یا حمار
 یا ابله یا بغلة او لعنته سواء شتمه او لا علی قول العامة و منه ما
 اذا شتمت اجنبیا و منه ما اذا کشف وجهها لغير محرم او کلمت
 اجنبیا و تکلمت معه مع الزوج او شاعت معه لیسمع صوتها
 الاجنبی و منه ما اذا اعطت من بیته شیئا من الطعام بلا اذنه
 حيث كانت العادة لير تجزیه و منه ما اذا دعته علیها القول

ولما في الدار المخقار على تركها الزينة الشرعية مع ذنوبها
عليها وتركها غسل الجنابة وعلى الخروج من المنزل لو بغير
حق وترك الاجابة الى الفراش لو طاهرة من نهو حيض وبلهق
بذلك مالو ضربت وال مال الصغير عمل بكائه از ضرب جارية
غيره ولا تقطع بوعظه او شتمته ولو نهو يا حمارة او دعت عليه
او مزقت ثيابه او كلمته ليسمعها احدها او كشفت وجهها لغير
مهرم او كلمته او شتمته او اعطت مالها تجر العادة به بلا اذنه
القول والله تعالى اعلم بالصواب

* چه میفرمایند روح *

اندر بنامه زید بکا بین زوجه است مسماة هنده نوشته داد که
اگر مستقر بالای خاتون موصوف زنی دیگر را بیکاح خود در آرم یا
ز اندازش ماه بلاخورد و پوشش از خاتون مذکوره غالب مانم یا
بر خلاف شرع بسیار ستم نمایم و غیر ذلک پس حسب
تفویض من مقرا مرش بر ست او ست هرگاه و هر زمانیکه خواهد
ظاهر الابد نفس خود را س. طلاق دهد اندرین صورت اگر شرائط
مذکوره یا ذمه شود زن مذکوره هرگاه که خواهد نفس خود را س. طلاق
دادن می تواند یا نه

الجواب

در اقرارنامه زید لفظ تفویض طلاق صریح ما ذکر نفس و لفظ هرگاه
و هر زمان که خواهد که میگوید وقت است مروج است پس با وجود بشرط

نهاده که خواهر نفس خود را به طلاق میبشود و اما لما فی الفتاوی
 العالمیه و فی التفویض بشرط اذا و احد الشرط و ارادت ان
 تطلق نفسها فاما ذلك و فی الدر المختار و لا یملک الزوج
 الرجوع عند ای عن التفویض بانواعه الثلاثة لما فیہ من معنی
 التعلیق و تقید بالمجلس لانه تملیک اما اذا زاد متی شئت
 و نهوة مما یفید عموم الوقت فتطلق مطلقا و الله اعلم رافقه

ما قولکم یا سادة العلماء الکرام رحمهم الله تعالى

اخرینکه مسمی زید پدر بکر و خالد برادر وی ضامن دین مهر معتمد
 زوجه ناما بالغه مکر مذکور شد و ضامن مذکوره دین مهر صحیح
 است یا نه و مرقد میرا بل ضامنان مذکورین قبیل ادائی مهر مکه قول
 بر فوت نمایند مطالبه آن از طرف مکه قول که بر ورثه ضامنان گذشتهگان
 که آنما عبد العلی اصیل خالد کفیل آمد و هم اخذ دین خود از آنها جائز
 است یا چه و مطالبه دین بر یکی از ان دو گروه خواهد شد یا بر هر دو
 معا و هر چه باشد بدون اشدن مکه قول که از یکی از آنها برأت ذمه نشان
 می تواند شد یا نه احیمو ابنا ابواب الجواب

ضامن مذکوره امین مهر بقبول فی المجلس شرعا جائز و صحیح
 است چه آن کفالت دین صحیح است لما فی الدر المختار
 و اما کفالت اذال فتصح به ولو المال صحیح و لا اذا کان ذلک اإمال
 دینا صحیح و فیه والدین الصحیح هو ما لا یحقط الا بالاداء

اولاً الابراء وهر نیز از آن جمله است که بدون ادای یا براهی
 ساقط نمی شود لما فی ابراهیم شامی المهر دین کسانو الدیون لا یصط
 الا بالاداء از الابرء پس هرگاه عدم استوفی مهر دین ادایا
 ابرامقضى صحت دین شد کفالت بر آن بی شائبه واجب بآمر حاکم بود
 و یطابق مداه الصورة خاصة ما فی القفصة از زوج ابیه الصغیر
او بنته الصغیرة وضمن المهر صح و ایضا یفهم من العالمة تیریه
 ممفده ان یكون مضمونا علی الاصل بهیئت یجبر الاصل
 علی تسلمه فیجوز الکفاله یتعلم المبیع وبال دیون والا عیان
 المضمون به کالغصب و باله و رنی بد الزوج القول و مکتول لها
 یعنی زوج مذکور بعد باو غ خود بر تقدیر فوت ضامنان قمار ادای
 مهر کفول بر بکر و خاله مذکور ان که ورثه ضامنان آن مطالبه دین
 خود می تواند کرد زیرا چه مال کفول به سبب کفالت بر ذمه ضامنین
 ثابت و محسوب گردیده است لما فی رد المهرتسار علی
 الدار الی بختسار و نه ظهور ان لکفاله نورحب دینا للمطالب علی
 الکفول و دینا المکفیل علی الاصل لکن دین الطالب حال
 و دین الکفیل موحد الی وقت الاداء پس دین را
 می رسد که از ورثه کفلاء استوفین که بکر و خاله کفیل آنرا اخذ دین
 خود نمایند و لما فی الاشباه و النظائر لو کان المدين موحدا
 فکفیل به فمات الکفیل حل بموته علیه فقط فلما طالب

اخذ من وراث الكفيل وايضا في الفتاوى الهندية
 لو تكفل عن رجل بالف موحدة هبات الكفيل يوخد من
 تركته حالا وكذا في الفينة ايضا بس درين واقعه ضمانت
 مهر محل است بمجرد موت كفيل اخذ ان از ورثه می رسد و چونکه
 خالده و ارث بحکم کفالت هم در مطالبه داخل است لهذا کفول لها
 اختیار می دارد و دریکه مطالبه ذیبن خود بر یکی از اصل و کفیل نماید
 یا بر تقدیر ثبوت ذیبن بر ذمه هر دو و بر هر دو مساوی لما فی الفتاوی
 الهمدانية نفل عن المنافع المكفول له بالخيار ان شاء
 طالب الاصيل و انشاء طالب کفيله لان الکفالة ضم احدی
 الذمتين الى الاخری في حق توجه المطالبة ونحوه لا یوجب
 براءة الاصيل فاذا کان الذین ثابتا فی ذمه کل واحد منهما
 بکان له ولایة مطالبه کل واحد منهما فاذا اختار احد هما لا تبطل
 ولایة مطالبه الاخر انتهى وايضا فیها ومن الکفر و طالب
 الکفيل والمديون ولو طالب احد هما ان يطالب الاخر
 فقط وهكذا في المراحیه وفي الهدایه ايضا لفظا ومعنی
 و غیرها من الکتب المتصلة ارادة في الفقه مثل جامع الرموز
 والثنية والندری و بدون اد اشحن مال مکفول به از یکم از ان
 دو کس برات ذمه شان غیر متصور است و هر که ایمن از ان
 هر دو ادا نماید هر دو بری الذمه خواهد شد و بذین آن لما فی

الهداية ناقلًا عن التَّجْدِيدِ وَالْمَكْفُولِ لَهُ أَنْ يُطَالِبَهُمْ
أَرَاهُمْ أَشَاءَ أَرَاهُمْ بِأَدَى بَرَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

مَا قَوْلُ الْعُلَمَاءِ رَح

وَرَوَى تَيْكَةً هُنْدَ مُغِيرَةَ رَأَى رَشَّ بِأَكْبَرِ بَالِغِ نِكَاحٍ كَمَا نَبَّهَ بِهِ
بِسَ عَمْدِ انْقِضَاءِ سَالِي بَكْرٍ رَاجِعُونَ مُطَبِّقٌ لِيَعْنِي سِتْرَ لَاحِقِ كُنْتُ
تَأْتِيكَ مَدَّتْ جَنُونَ أَرْدُو أَرْدَهُ سَالٍ تَجَاوَزَ نَمُودِ كَاهِنٍ أَفَادَ حَاطِلٍ
نَشَبَ بِسَ هُنْدَ رَأَى بَعْدَ بَاوِغٍ فَسَخَّ نِكَاحٌ مَذْكُورٌ مِي رَسَدَ وَبَادِ يَكْمَرِي
نِكَاحٍ كَرْدَنَ تَوَانَدَ يَانَدَ

الْجَوَابُ

مِي رَسَدَ لِمَا فِي الْعَالَمِ كَمِيرَةِ قَالَ مَحْمَدٌ رَحَ انْكَانَ الْجَفْنُونَ حَادَثًا
يُوحِلُهُ سَفَاةً كَالْعَفَّةِ نَهْ يَخِيرُ الْمَرْأَةَ بِعَمَلِ الْحَوْلِ إِذَا الْمَرْيَسُ رَأَى
وَأَنكَانَ مُطَبِّقًا وَهُوَ كَالْجَبِّ وَبِهِ نَاجِدُ كُلِّ أَلِيٍّ بِالْهَارِي الْمَقْدُوسِي
وَمِي الْهَدَايَةِ وَحَدَّ الْمَطَبِقِ شَهْرَ عَفْسٍ أَيْ يَوْسُفَ رَحَ إِلَى قَوْلِهِ
وَقَالَ مَحْمَدٌ حَوْلَ كَامِلٍ لِأَنَّهُ يَسْفُطُ بِهِ جَمِيعَ الْعَسَادَاتِ فَقَدْ رُبَّه
أَحْتَمِلَ الْمَا وَمِي الْهَفْسُ يَفِي أَيْضًا لَوُوحِدَتِ الْمَرْأَةِ زَوْجَهَا سَجْمَوِيَا
خَمَرَهَا الْقَضَائِي الْهَالِ وَلَا تَوَحَّلَ لَانَ الْآلَةَ الْمَغْطُوعَةَ لَا تَقْبِتَ
مَلَا يَفْهَدُ الْمَا حَيْلٍ وَكُلَّ أَلِيٍّ قَضَائِي حَانٍ دَهْ ظَاهِرٌ اسْتَكْرَمَ
مَجْنُونٍ مُطَبِّقٍ حَكَمَ ذَكَرَ بِرِيدِهِ وَرَدَّ وَنِكَاحَ ذَكَرَ بِرِيدِهِ فِي الْخَالِ وَفَسَخَّ
كَرْدَنَ بِرَزَرَامِي رَسَدَ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

آنکه زنک زید، قس غلام زوجه خود را از شام داد پس هرگاه
 جسم مرگش در بین واقع آمده بود را سقط گفتن آغاز نمود و گفت
 دخترت را خواهم گذاشت پس گفت طلاق طلاق و روجه
 در اینجا حاضر نبود و در استیاره بوی دی کرد اما نیک طلاق بود پس
 واقع خواهد شد یا نه؟ چند

طلاق واقع خواهد شد بر وفق نیک و بی عیبه اگر یک سه طلاق مکرر
 باشد واقع خواهد شد قضا بگوید یا نه؟ و اگر یک طلاق سهوی باشد
 و تکرار لفظ طلاق بنا بر بیان یا تاکید باشد قضا سه طلاق واقع
 خواهد شد و یا نه؟ یکی و اگر هیچ نیست نه و نیز همین حکم دارد
 لما فی الاشباه ولو کثر لفظ الطلاق فان قصد الاستیفاف
 وقع الكل او التاکید و واحدة دیاره و الكل قضاء و کذا اذا
 اطلق و فی الهموی و کذا اذا اطلق یعنی لو کثر لفظ
 الطلاق ولم ینو الاستیفاف و لا التاکید یقع الكل قضاء
 لانه یجعل تاسیسا و لا تاکید لانه حیر من التاکید و الله اعلم

چه صیغه صایعده رح

آنکه زنک زید در گامین نامه روجه خود دست داد اگر تا سه ماه
 نماند و نفقه نرسانم اختیار سه طلاق بدست زوجه است هرگاه
 خواهد بعد سه ماه نفس خود را طلاق داده بعد عدت اقبال شود
 دیگر نماید پس بر نفقه و وجو شرط نفس خود را طلاق دادن

محي نوايه بد - و زواج مذکور را رجوع از تقه ياض مذکور و نسخ
 اين منجس مدينه و بعد مدت نکاح ديگر صحيح باشد يا نه - الجواب
 بعد وجوب شرط زوج را مني رسد که بانه خود اختيار رسد طلاق
 نميد - لما يفهم من العا لمكبريه جعل ايموها بيمه اسمي
 شاعت بطلاق الذم يرسل المصالحا المفقده الى ان مضى الشهر هذا
 الى قوله احاب الفاضلي الاعتراض في بابها تملك الا يضاع
 القول - وفيها ولو قال لها امرك ببيدك اذا شئت ارمي
 شئت واهما ان تختار نفسي - امره واحدة في ذلك المجلس
 وغيره في اني وقت شاعت - و بر تقه يرضي صحت اختيار من شوهر
 را رجوع از تقه ياض مذکور و نسخ آن مني رسد - لما يفهم
 ايضا وليس المزوج ان يوجه في ذلك ولايتها عما جعل اليها
 ولا يفهم - و زوجه را مني رسد که بعد مدت ديگر ير التباح تاير
لما يفهم من الدر المختار و يملح مبائنه بما دون الثلث في
 العدة و بعد ما بالاحماع و منع غيره فيها لا شتب - اه المسب
 و ايضا من العا لمكبريه لا يجوز للرحل ان يتزوج زوجته
 و كل لك المعتد - و بعد انقضاء عت نکاح ثاني را مني
 نيست - كما لا يخفى على البصير * والله اعلم * لبعض العامة *

* چه مقرر ما بيند رح *

آنها را ينکه زير زوجه خود را بگويد که تو ما در مني يا خاله با عمره مني يا بانه بد

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع
خواهد شد یا نه الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگر چه در حالت غضب گفته
باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الاحکامادیه ولو قال لها
انت امی وایس بشیء وکذا لو قال ان فعلت کذا فانک امی
فهو باطل وکذا لو قال ذلک ونوی التهریم ثم فعل ذلک
الشیء کان باطلین وفی العالما کبیریه ولو قال له سنا انت امی
لا یكون مظهراً وینبغي ان یكون مکروها ومفلسه ان یقول
یا ابنتی یا احفنی ونحوه والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه ینکه عند النکاح شرط تعجیل یا تاخیل مہر یا کل مہل یا موہل
یا بعضی مہل باقی موہل بیع نشده باشد حکم آن چیست الجواب
درین صورت اگر عرنه دیار روحین مختلف باشد یعنی وقت
نکاح مہر ایشان فوری مہل باشد باقی موہل و بعضی را از ایشان
تمامی مہل و بعضی دیگر را تمام موہل و ہم زمانیکہ مہر ایشان
مسکوت از تاخیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه
بجیزی از مہر خود یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی
میکرده باشند پس درین صورت کل مہر مہل خواهد بود و در مطالبه آن
هرگاه کہ خواهد میفرمند لما فی الاحکامادیه اما اذا کان بشرط التبعجیل

ار محکوتاً عنه مانده بجنب می الحال معجلاً و فی الہدایۃ وان
 لہ ید کرراً حالاً ولا یو حلاً فهو حال لانہ مال واجب بالعقد
 فالأصل فی امثالہ المملوک ذہو المہر والتمن و اگر عرت دبار
 او شان در باب تعجیل و تاخیل مبین باشد و در مطالعہ
 قدر معجل در ہر وقت کہ خواہد ہی رسد الغرض اگر مہر سکوت
 از تاخیل و تعجیل بود و باشد اما زنان آنجا حسب عرت تا بقای
 نکاح چیزی مطالبہ نمی نمایند پس کل موطن خواہد بود مطالبہ آن تا قیام
 نکاح نمی رسد چہ تعجیل مہر تفقد یر عدم تحقق عرت بکلم سکوت
 عداست بجهت آنکہ اصل تعجیل است فی الجماعۃ اعتبار
 عرف و رواج درین باب زیادہ تر است زیرا کہ عرت در حقیقت
 بمنزلہ بیان و شرط است لما فی الاشباہ فی کتاب النکاح
 وان سکتوا الا یجب الا ما صدق العرف الی قولہ المہر عرف
 کالمشروط و فی القنیۃ عادیۃ حوارزم ان النساء لا یطلبن المہور
 الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاحیل عرفاً و فی العالمہ کبریۃ
 ان بینوا قدر لمعجل یعجل ذلک وان لم یبینوا شہناً یفطر
 الی المرأة و الی المہر المذکور انہ کم بکون المعجل لمنہل
 ہذہ المرأة من مثل ہذہ المہر فیجعل ذلک مہجلاً ولا یقدر
 بالربع ولا بالخمس وانما یفطر الی المتعارف و فی الدر المختار
 لہامنیہ من الموطی الی قوائہ لان المعروف کالمشروط التسل

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار واقع خواهد شد یا نه

الجواب

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگر چه در حالت غضب گفته باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الهمادیه ولو قال لها انت امی وایس بشیء ذکدا لو قال ان فعلت کذا فانت امی فهو باطل وکذا لو قال ذلک ونوی التهریم ثم فعل ذلک الشیء کان باطلا لین و فی العلامه کبریة ولو قال له سنا انت امی لا یكون مظاهرا و ینبغی ان یكون مکروها و منله ان یقول یا ابنی یا احفی و نهوه والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

المرینه عند النکاح شرط تعجیل یا تاخیل مہر یا کل محل یا موبل یا بعضی محل باقی موبل بیع نشدہ باشد حکم آن چیست الجواب درین صورت اگر عزت دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت نکاح مہر ایشان فوری محل باشد باقی موبل و بعضی را از ایشان ہمگی محل و بعضی دیگر را تمام موبل و ہم از نانیکہ مہر ایشان مسکوت از تاخیل و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبہ پیمیزی از مہر خود یا تمام کمال در حالت تقای نکاح نکرده باشند و بعضی میکرده باشند پس درین صورت کل مہر محل خواهد بود و زوج را مطالبہ آن هرگاه کہ خواهد میرزند لما فی الهمادیه اما اذا کان بشرط التبعجیل

ارمحکوتاً عنه فإنه يجب في الحال معجلاً وفي الولاية وان
 لم يذكروا حالاً ولا زوجاً فهو حال لانه مال واجب بالعقد
 فالاصل في امثاله الحمل زهواً والمهر والتمن والكرهت ديار
 اوشان در باب تعجيل و تأجيل مبین باشد چه در مطالبه
 قدر معجل در هر وقت که خواهد بی رسد الغرض اگر مهر سکوت
 از تأجیل و تعجیل بود و باشد اما زمان آنجا حسب عرف تا بقای
 نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موطن خواهد بود مطالبه آن تا قیام
 نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تلفدیر عدم تحقق عرف حکم سکوت
 عداست بجهت آنکه اصل تعجیل است فی الجملة اعتبار
 عرف و رواج درین باب زیاده تر است زیرا که عرف در حقیقت
 بمنزله بیان و شرط است لما فی الاشباه فی کتاب النکاح
 وان سکتوا الا يجب الا ما صدق العرف الى قوله المهور
 كالمشروط وفي القنیه عاده حوازم ان النساء لا يطلبن المهور
 الا عند الفراق او بعد الموت فهو تأجيل مرفأً وفي العالمیه
 ان بینوا قدر المعجل یجعل ذلك وان لم یبینوا شيئاً یفطر
 الى المرأة والى المهر المذکور انه کم بكون المعجل للمثل
 هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجعل ذلك معجلاً ولا یقدر
 بالربع ولا بالخمس وانما ینظر الى المتعارف وفي الدر المختار
 لها من الرطی الى قوله لان المعروف كالمشروط التسل

والله اعلم

* مؤلانا محمد راجیه *

چه میفرمایند رحمه الله تعالی

در صورتیکه شخصی طلاق نامه مسماة زینب زوجہ نسبی
زید نوشته زید مذکور را که بطلاق زوجہ خودنا ارض محض و دجست
و سخط کردن در آن عمر و اکراه نماید و زوج مذکور اقرار می نماید
که طاقی نه داده ام و د طاق نامه دستخط نکرده ام پس بکرن
گواهی میدهند که دستخط نکرده و دیگر سه گواهی بر دستخط کردنش
گواهی میدهند کام آن چیست و اگر زید در آن دستخط هم کرده
باشد اما بزبان طلاق نگفته باشد طلاق واقع خواهد شد یا چه و منتظر
ماجن و مودی مسلم مجبور از افتاد و مودب بتعزیر خواهد شد یا نه
ببینوا و تحروا

الجواب

گواهی نبرد و فریق گواهی بکسب تضاد در حالت واحد واقع
است باطل و ساقط الاعتبار است چرا که کذب احد الفریقین
مقیض است لما فی العالم مکیریه کل یمنین. لو اجمعوا فی
حالة واحدة سقط الوجود الکذب فی احدیهم فاذا بدأ
الحاکم الحکم باحدیهم ایتعین الکذب فی الاخری مثاله
لو شهدوا انه طلق عمرة یوم النحر بالکفره و شهد شامدا ان
انه طلق زینب فی هذا الیوم بمکة فشهدا دهما باطله و باین
چنین طلاق نامه طلاق واقع نخواهد شد لما فیها سبیل کذاب

له بکتابه بخطه ولم يملأه بنفسه لا يقع به الطلاق اذا لم يقر انه
 بكتابه كذا في المحمط . و فرضا اگر دستخط هم کرده باشد تا هم
 طالق واقع نخواهد شد لما في قاضیخان رجل اكره بالضرر والهمس
 على ان يكتب طلاق امرائه فلانة بنت فلان بن فلان فكتب فلانة
 بنت فلان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة
 باعتمار الحاجة والحاجة منها . و شخصی که حدود را مولوی گویند و
 باین اقسام و اشعار فتوی دهد که زوج را بطمان زنش با سبب
 شرعی که امر ممنوع و بدترین مباحات است جبر و اکراه نماید
 و تعدی و ظلم مان بی گناه رود و در قابل افتد بیست شرط عا از
 فتوی دادن نمازداشته خواهد شد لما في الدر المحتار بل
 يجمع مفت ما حن يعلم الماس الهيل الباطلة كقلمم الردة
 لتبين من زوجها او تحفظ عنه الزكوة بما سبب الكتاب
 منك و ايدای مسلم با صق تفریم کرده خواهد شد لما في القنوير
 هر دكل مرتكب منكرو او مودى محلم بغير حق بقول او فعل
 و در حدیث شریف آمده است من اعرض عن شوحيميل
 لئله سمع رسول الله صلعم يقول من مشى مع ظالم لم يقواه وهو يعلم
 انه ظالم فقد خرج من الاسلام رواه البيهقي والله اهلهم
ما قولكم رحمكم الله تعالى

اندر آنکه زید نجیب را بپسر زید و بیه بقدر نکاح خود آرد و در زکی

چند با هم ز نامشویی کرده بلا اجارت و در ضای نجیبه و قبلان ادای مهر
معبش و ملاداد نفقه فرار نموده از هشت سال غائب است و
در حق و نجوای مثل شرب خمر و زنا مصروف است و از نفقه
و هم از طلاق احوال می نماید پس تفریق مابین هر دو در مذاهب حنفی
جائز است یا نه و در شدت ضرورت حنفی را تقلید امامی دیگر نمودن
جائز است یا چه در تقدیر جواز نجیبه مظلوم را جائز است که دیگر را
نکاح نماید یا چه

الجواب

نزد امام ابو حنیفه رح لفریق جائز نیست لما فی الدرامختار
لا یفرق بینهم و بینهم - اولو بعد مضي اربع سنین خلافا لما لک رح
و سبب شدت ضرورت جائز است که حنفی بقول مالک
یا شافعی یا احمد فتوی دهد که نزد ائمه ثلاثه تفریق مابین الزوجین
روا باشد لما فی الطحطاوی فی شرح قوله خلافا لما لک رح به
قال الشافعی فی قول واحد فی رواية رض منہم قال
القصصانی لرافتی بقول مالک فی موضع الضرورة یدبغی ان
لاباص به ابو العود فقول العلامة عبد البر بعل ذکر ابن
وہبان الخلاف عن الائمة لا حاجة للحنفی فی ذکر ذلك
فہنہ اولی لیس بأولی افادہ فی شرح الملتقی ای لہما افادہ
القصصانی من ان الحنفی یفتی بہ فی موضع الضرورة و نیز
عبارت جامع الزموز ظاہر می شود کہ بعد چهار سال زوج را میسر

که با شش ماه دیگر نکاح نماید حیث قال وذل مالک والارزاعی
الی اربع سنین یمکن عرله بعد ما کما فی المظنم فلو افنی
فی موضع الضرورة ینبغی ان لا یأس به والله اعلم

ما قولهم رح

آنکه زنکه زنده زوجه زید مهر خود را بشهرش خواهر در حالت
حیات با سند یا بعد مماتش بیه نمود پس زید مذکور بری الذمه
خواهد شد یا نه و بعد از آن اگر زنکه از بیه یا برای مهر خود رجوع
کردن میتواند یا نه

پس مذکوره صحیح خواهد شد و زید از دین مهر بری الذمه
فی قاضیه خدان و حل مبات موهبت مهر و ما سنه امراته صحت
مبتقاه و بری الزوج و هكذا فی رد المحتار و غیوه و بعد از آن
رجوع زن از آن غیر جائز هر ا که مهر دین است و رجوع از آن
جائز نیست لما فی قاضیه خدان مهر المرأة علی زوجة سادین
کل بن الا جفیی و ایضا فیها اذا ذهب المدين من المملکة
لیس له ان یرجع منه لان الیین سقط بالهبة والله اعلم
ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه زنکه زید زن خود را کذا است مقدر ده و دوازده سال
خائب ماند پس زن مذکوره بکناح عمر در آمد و فرزندی پیدا شد
پس زن مذکوره حاضر شد و عمر و فرزند خود را پس زن مذکوره ای

که ام ازین مرد باشد الجواب

وله مذکور بری عمر باشد لما فی السرا حیه رحل غاب عن
امراته البکر او الثیب عشور وغبین مثلاً فتزودت غیره فجاءت
بالاولاد فالاولاد للزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة
رح الله للزوج الثانی وعلیه الفتوی و فی العیال المکبریه
وردی عبد الکبیر الجرحانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد
للزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمهم الله تعالی

اندر آنکه بنده با تقرب امری اجازت رفتن بخانه والدین از
شهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر پیشتر بخانه
والدین رفته تمدد و نافرمانی شوهر نموده بود اجازت تشن داد پس
بنده بساجت پیشن آمده گفت این بار برگزنا فرمائی و مرکشیت
نخواهم و زید اگر حسب فرمانت بروی فالان سوی خانه ات رجوع
نکنم و از امره طلب تو انحراف در زمره از روی مهر من که در
ذمه تست ابر نمودم پس زید رخصتش داد و بدستور پیشین
تمد نمود و حسب طلب بخانه شوی خود نیاید پس این ابرامقید بشرط
مذکور صحیح خواهد شد یا در نقد بر صحت وقت وجود شرط زید
از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرانمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما ينفذ بالشرط
وان كان لا يتعلق به **في الكفاية** والابراء له شبه بها فوجب
العمل بالمشبهين عند الامكان فقلنا لا يتحمل التعليق
بالشرط عملاً بشبه التملك وذلك اذا كان بحرف شرط ويتحمل
التقييد به عملاً بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف
شرط **في الكفاية** والابراء مما ينفذ بالشرط وان كان
لا يتقيد به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا دمتي واما معنى فان في التقييد بالابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيّد يعود الدين واما في التعليق بالابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضاً لان تعليق
البراءة بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط ووقت و
شرط مقيد به يعني سر كشيء من المذكور ان آمن بخلافه زيد برأت
زيد مرقوم از مهر زوجه حاصل فوجب **في الكفاية** فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

که ام ازین بردو باشد الجواب

وله مذکور برای عمر باشد لما فی السرا حیه رحل غاب عن
امراته البکر او الثیمب عشر و سبعین مثلاً فتز دحت غیره فجاءت
بالاولاد فالاولاد للمزوج الاول فی ظاهر الروایة وعن ابی حنیفة
رح انه لم للمزوج الثانی وعلیه الفتوی و فی العیال المکیمة
وردی عبد الکریم الجرحانی عن ابی حنیفة رح ان الاولاد
للمزوج الثانی ویرجع الی هذا القول وعلیه الفتوی والله اعلم
ما قو لکم رحمہم الله تعالی

آنرا اینکه منہ با تقرب امری اجازت رفتن بخانه والدین از
شوهر خود که زید است درخواست چونکه پیشتر بیشتر بخانه
والدین خود رفته تهرذ و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس
منہ به سماعت پیشش آمده گفت این مادر گز نافرمانی و مرکبیت
نخواهیم در زید اگر حسب فطانت برو زقان سوی خانه ات رجوع
نکنیم و از امره طالب تو انحراف و رزم هزار رویه مهر من که در
ذمه تست ابر نمودم پس زید رخصتش داد و بدست تو پیشین
تهرذ نمود و حسب طالب بخانه شوی خود نیامد پس این ابرامقید بشرط
مذکور صحیح خواهد شد یا نه و بر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید
از مهر مذکور بری الذمه خواهد شد یا نه الجواب

ابرانمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يمتنع بالشرط
وان كان لا يتعلق به **في الكفاية** والابراء له شبه بها فوجب
العمل بالشبهين عند الامكان فقلنا لا يقتضي التعليق
بالشرط عملاً بشبه التمليك وذلك اذا كان بحرف شرط ويتحمل
التقييد به عملاً بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثم حرف
شرط **في الكفاية** والابراء مما يقتضي بالشرط وان كان
لا يقتضي به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت
لفظاً ومعنى **اما لفظاً** فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل
لفظ الشرط كان واذا دمتي **واما معنى** فان في التقييد بالابراء
بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى
اذا لم يوجد المقيّد يعود الدين **واما في التعليق** بالابراء
بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد
بوقت بمنزلة الاضافة لذلك الوقت والاضافات اسباب
في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضا لان تعليق
الابراء بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا
لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط **ووقت** وهو
شرط مقيّد به **يعني** سر كشيء من المذكور ان آمن بخلافه برأت
زيدم قوم ازهر زوج حاصل فواهد **الما في الكفاية** فان
في تقييد الابراء بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط

وجود ما قبل به

والله اعلم * مولانا محمد وحید *

 صاحبكم رحمكم الله تعالى

آنکه رینه زید منه را بمهر کنه از زوج بود و قبل ادای مهر و فات
 کرد در بین صورت تمام مهرانه اش بر زوج مذکور واجب و موکد خواهد شد
 خواهد شد یا نه و مهر زوج از جماع دیون صحیح و مقدم بر ارث و
 وصیت است یا نه و اگر قبل ادای مهر زوج ترک اش را در
 تقسیم کرده باشند و در ابطال قسمت می رسد یا نه

اجیبوا ثلثا بوا
 الجواب

دوین صورت بر زوج مذکور مهرانه اش واجب و موکد خواهد شد
 لما فی العمالة المهرية المهریتا کد با حد صغان ثلثة المد خول و
 والخطوة الصحيحة و صورت احد الزوجین سواء کان معمی او
 مهر المثل حتی لا یسقط منه شیئی بعد ذلك الا بالابراء من
 صاحب الحق و فی الهدایة فلان المعمی دین فی ذمه و قد
 تلک بالسنوت فیه قضی من ترکته و مهر دین صحیح است
 مثل سائر دین فی ابراهیم شاهی المعمر دین که مانع
 الدیون لا یسقط الا بالاداء او الالبراء و لما فی الفتاوی
 المنقشه مدیه المهر دین کد من الاجنبی لا یسقط الا بالاداء
 او الالبراء و مهر که از جماع دیون است مقدم است بر ارث
 و وصیت لما فی العمالة الاول یبدأ بجهیزة و تکفینه

بلا تبدل و لا تقهر ثم تقضى ديونه من جميع ما بقى من ماله
 ثم تغفل وصاياه من ثلث ما بقى بعد الدين ثم يقهر الباقي الخ
 و اگر قبل ادای مهر تر که اسس بمنقش گشته است زوجه
 را جهت ادای مهر خود ابطال قسمت می رسد لما في فليضان
 ادعت امرأة الميت المهر و اقامت البينة كان لها ان تبطل
 القسمة ويكون دينها كدين أحفبي والله اعلم

ما قولكم رحمكم الله تعالى

آنکه ستم شخص زوجه مدخله برادر خود را در طالت سکر
 و مستی گفت که ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم پس درین صورت
 طلاق به سبب سکر ان به دشس واقع خواهد شد یا نه و بر تقدیر
 وقوع رجعی خواهد بود یا بائن و بر تقدیر رجعی زوج در میان عدت
 رجعت می تواند کرد یا نه بیغوا توحروا المحسوب
 حسب شرع و شریف طلاق سکران واقع می شود
 لما في الدر المختار و يقع طلاق زوج بالغ عاقل الى قوله ولو سكران
 و كما في جامع الرموز يقع الطلاق من كل سكران الى قوله ولو
 سكران ای مغير اعقله و لما في شرح الوقاية يقع طلاق كل زوج
 عاقل بالغ الى قوله ولو سكران اي وان كان الزوج سكران
 پس در صورت مذکوره طلاق رجعی واقع خواهد شد به سبب
 مجری بودن لفظ طلاق طلاق رجعی واقع خواهد شد نیست کند یا نکند چرا که

لفظ مخرج محتاج به نيت نيست اگرچه نيت ابانة کرده باشد لما في
 البول ابانة انما طالق ومطلقة وطلاقك وطلقتك هذا يقع به الطلاق
 الرجعي لان هذه الالفاظ تستعمل في الطلاق ولا تستعمل
 في غيره فكان صريحا ولا يفقه — الى الغيبة لانه صريح فيه لغلبة
 الاستعمال وكذا اذا نوي الابانة فهذا يقع به الطلاق الرجعي
 وان نوي الابانة و چون طالق رجعي شد زوج را در بيان
 مدت اختيار رجعت است اگرچه زوجه آيا کند لما في شرح الوقاية
 هي في الغدة لا بعد ما لمن طلقت دون الثلث الى قوله وان ابنت
 ولما في مختصر الوقاية تصح الرجعة في الغدة وان ابنت اذا لم
 تبين خفيصة او غليظة ممكن احكم الكتاب والله اعلم

ما قوله — مخرج

در صورتيكه شغصی زوجه غیر را که هنوز نکاحش باقی است
 نکاح کرده باشد نکاح مذکور حرام است یا چه الجواب
 نکاح مذکور حرام است لما في العنا لمكبرية لا يجوز
 للرجل ان يقزوج زوجة غيره وكذلك الممتدة كف في
 المزاج الوهاج ولما في قاضيخان ولا يجوز نکاح
 منكوحة الغير ومعتدة الغيور عند الكل وهكذا
 فيهم من الدار المختار وتعلق حق الغير بنکاح او مدة
 والله اعلم

مَا قَوْلُكُمْ رَح

اندر اینکه منکوحه غیر از آنکاح نمودن حرام است یا نه و اگر از و فرزند
زاید ثابت النسب خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول در ترک او والد
خود دارد خواهد شد یا نه * الجواب

حرام است لما فی العالمگیریه لایحوز للرحل ان یتزوج
زوجه غیره وكذلك المعتمد فی قاضیهان ولایحوز نکاح منکوحه
الغیر ومقتد الغیر عند الكل وفرز متوله از ایشان ثابت
النسب است چرا که نسب مجرد است از جهت البوین
است فی جماع الرموزان الفاسد کالصحیح فی ذلك (ای النکاح
المفاسد کالصحیح فی ثبوت النسب و فیہ ایضاً النسب اشتراك
من جهة الابوين و فی الدرالمختار و فاسد النکاح فی ذلك
ای فی ثبوت النسب کصحیحه و فی الملبی شرائط ثبوت النسب
اربعة أهول الحبيل و اقراء الزوج و نبوت الولادة و جهة تامة
واقراء الولد بالولادة و در اینجا همه شرائط مذکور موجود است
بس هرگاه نسبی ثابت شد باریب در سر و کوالد خود دارد
خواهد شد زیرا بهرست نکاح مانع ارث و ایه نیست فی العراجیه
المانع من الارث اربعة الرق و افراکان او نه قصاص و القتل المذی
یقتلن به زوج و القصاص اذ الکفارة و اختلاف البینین

و اختلاف الدارين و كذا في الدر المختار والله اعلم * لعالم *

ما حكمكم رحمكم الله تعالى

در صورتیکه سیمی بمن صابره را نکاح کرده با ادای مهر بمبادش و
بلا نفقه از سکنی بلا اجازت چند سال غایب ماند بعد از آن بوطن
رسیده نزد زوجه خود بنیاید بلکه جواب دهد که قاندر اطلاق نخواهم
داد نه نفقه ماضیه و عالییه و نیز او مجزوم است عاجز از کسب و نیز
سبکترین قادر بر نفقه و مهر نیست پس باین ضرورت تفریق ما بین
ایشان روا باشد یا نه و بجه طور و جزا مویید تفریق ایشان
می تواند شد یا چه الجواب

ببسیب ضرورت مذکور مستحسن است که تفریق کرده شود
ما بین ایشان باین طور که قاضی مقرر کند نائب شافعی الهنوب را
او تفریق نماید بر تقدیریکه مفرق مرتشی نبود فی شرح الوقایه
اصحاب بدارح لما شاهدوا الضرورة فی التفریق لان دفع الحاجة
الدائمة لا یقیم بها الاستدانة والظاهر انها لا تجلب من یقرضها
وتغنی الزوج امر متوهم استحسنه و ابان ینصب القاضی نائبا
شافعی المذنب یفرق بینهما بس هرگاه که تفریق بمقرر زوج
در است بود پس در اینجا که فقیر و عیجر از کسب مع انکار از اتفاق
و طلاق و غیره موجود است بطریق اولی درست شدن میتواند
و فی الجملی دان لم یفص ای الهنفی بالتفریق لکن امر شافعی

المذهب ليقضى بينهم الى هذه الحادثة فقضى بالتفريق ينفذ اذا لم ير تش الامر امام ورهنا اذا كان الزوج حاضرا واما اذا كان غائبا فرفعت المرأة الامر الى القاضي واقامت البيعة ان زوجهما الغائب عاجز عن النفقة وطلبت منه ان يفرق بينهما فان كان حنفيا فقد ذكرنا حكمه اي بامر شافعيها وان كان شافعيها فمفرق وكذا في جامع الرموز وجرام اگرچه در مذهب منفي سبب حوازم تفریق نیست لیکن بسبب اختلاف امر در ان موید تفریق نمیتواند شد لما فی الدر المختار لا یتخیر احد هما بعیب الاخر ولو فاحشا کجانون وجرام وهرص وقرن ورتق وخالف الاثمة الثلاثة فی الخومة او بالزوج ولو قضی بالرد صح و فی شرح الوقایة ولا یتخیر احد هما بعیب الاخر خلا للامام فی العیوب الخومة الى قوله وعند محمد ره ان كان بالزوج جنون او جزام او هرص فالمواة بالخيار القول والله اعلم *

ما تقولون رحمکم الله تعالی

آنکه زنکه زید هند را بالعوض مهرانده هزار روپیه نکاح نماید بعده بگوید که جمیع املاک خود یعنی هر چه که اکنون در ملک من موجود است و هند را از ان مناموم نیست و هر چه که در کسبه و ملک من خواهد آمد همه منی آنرا بالعوض مهر هنده دادم پس این همه بالعوض بیع است یا نه

و بیع مذکور باطل است بانه و بر تقدیر بطالین بعد قبض مفید ملک
 مشتری خواهد شد بانه الجواب بیع است
 فی الد را المختار لو قال و بیعت هذا بكذا فهو بيع ابداء وانقياء
 وفي الاشباه وينقد بلفظ الهبة مع ذكر البدل وفي الجمادات
 واجمعوا علی انه لو قال و بیعت ذلك بكذا انه بیع و بیع مرقوم
 باطل است چه بیع چیزی که در ملک او بالفعل موقوف است مجهول
 است و بیع مجهول فاسد و بیع چیزی که در ملک او نخواهد آمد بیع
 باطل است و چون بیع فاسد ضم گردد شود با بیع باطل همه باطل
 میگردد اما آنکه بیع اشیاى موجود فاسد است فلها فی المبحر
 الوائق و العالم کبریه جهالة البیع المفسدة ما لو قال بیعت منخل
 جمیع مالی فی هذه الدار من التوفیق و الثیاب و المشتری لا یعلم
 ما فیها کان فاسدا لان المبیع مجهول با وجود ذید فی الدار بیع
 فاسد شد بجهت جهالت و اگر مطابق بیعت مذکور جمیع مالی
 بگوید بطریق اولی فاسد خواهد شد بجهت جهالت اما بطلان
 بیع آنکه در ملک خواهد آمد بجهت آنکه معدوم است و بیع
 معدوم باطل لما فی الاشباه بیع المعدوم باطل ما لا یمسک به
 الا نصاب من البعالم اذا اصاب به علی ايمانها بعد استیلا کما فی
 جائز است حدیث و چون بیع صحیح ضم گردد شود در یک عقد با بیع
 باطل تمامی آن باطل میشود فی الهدایه من جمیع بین حر و عبد

ادشاه زکوة و صیقة بطل البیع بیهما و فی العالم کبریة من جمع
 یمن حر و عبد ارشاه زکوة و صیقة و بیهما بطل البیع بیهما بی
 لکل واحد بمدا اوله یسم صفدا بیهففة رح و فی الاشباه و منها
 البیع فاذا جمع بین حلال و حرام صفقة واحدة انکان الحرام
 لیمن بمسال کالجمع بین الزکوة و الصیقة و الهرة و العبد
 فانه یسری البطلان الی اللھلال بقوة بطلان الھرام
 و درین صورت ہر گاہ بیع قاسد یا منجھ شد با بیع باطل ہم باطل
 شد و بیع باطل مفید مانا نیست و فی الھدیہ و الباطل لا یفید
 ملک التصرف و فی الھندیہ فالباطل مالہ یکن مجاہدہ بالمال
 مقنوم ما فہو لا یفید الملك والله اعلم *

* من مجموعة مولانا محمد وجہ *

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آندہ نیکہ زید قبل اداد ایرای مہر زوجہ خود تر کہ کذا و چند ورثہ را
 گذاشتہ فوت نمود پس زنی را گرفتہن ایراضی بہر و کہ زیر بعض
 مہر بدول و منی خود نش از جانب شوہر بدول رضای بقیہ ورثہ
 میرشد یا نہ الجواب اگر متروکہ اش
 از جنس در اہم و دنا تیر است میرسد و اگر ازین جنس نبود پس
 اگر غیر اراضی است عاقد فروخت و مہرش از ان استیفا خواہد
 نمود و اگر اراضی است نمیرسد لما فی الھمدادیہ و معدن المائل

المراة تأخذ مهرها من غير رضا الورثة ان كانت ذراهما ر
 دنانهر وان كانت شيئا يحتاج الى البيع تباع ما كان اصلح وتستقر في
 صداقها وفي العقار اذا كانت وصية وفي فصول العمادى لانه
 لا ملك لهم في القرعة انما لهم حق استيفاء الدين من القرعة
 وفي الهداية لان حق الغرماء متعلق بالمالية لا بالصورة والله اعلم *

په میفرمایند روح

در صورتیکه یک دختر نه ساله و یک پسر هفت ساله اولاد
 زید نزد مادر ایشان باشند درین صورت مادر را حق داشتن آنها
 نزد خود هست یانه و زید نزد کور را میرسد که ایشان را از مادر بگیرد یا چه
 الجواب مادر را حق نیست پدر را
 گردن آنها از مادر سر رسد لما فی العالم مکبریه والام والجدة
 احق بالسلام حتی يستغنى وقدر بضع سنين وقال القدوري
 حتى ياكل وحده ويشرب وحده ويستغنى وحده وقدر
 ابو بكر بضع سنين والفقوى على الاول والام والجدة احق
 بالجارية حتى تهين وفي نوادر مشاهير اذا بلغت الشهوة
 فالاب احق بهذا عهدهم وبعد ما استغنى الغلام وبلغت الجارية
 فالعصبة اولى يقدم الاقرب فالاقرب وايضا قيمها وتكلموا في
 تهمير البلوغ مبلغ الجماع والمختار انها ما لم تبلغ تعاليم فبلغ
 مبلغ الجماع وعليه المفقوح وحيال المختار والام والجدة

احق بالصغيرة حتى تهيض وغيرهما احق بها حتى تشتهي
وقدر بجمع وبه يفتي وعن محمد ان الحكم في الام والجمدة
كذلك وبه يفتي لكثرة الفماد زيلعي والهاضنة احق بالفلام
حتى يمقضي عن النساء وقدر بجمع وبه يفتي والله اعلم *

* ما تين لولا نا بهمد وحيه رح *

ما قولكم رحمكم الله تعالى

عرفت و طادت ايند يار از قدیم الايام در عقد مصاهرت بين
الانام جنين معروف است که اهلی منخطوبه قبل تزويج اشاي
معمود متبادله مصاهرت که عبارت از اجناس زيورات
واللبه واقمشه و فواکه و عطريات وغيره است بعضی قبل دخول
و بعضی بعد آن میده همد و نیز نقود کنده عوض طویات و اسباب
جهاز و حمام ضیافت خا طب دلو احتقان دی که در هنگام انعقاد
ار تباط شرمی برای بردن خطیبه بخار اش باشد از دمی طایفه و انرا
در نکاح شرط میکنند و او را بگویند که از ان نقود و سامان جهاز
طویات و اسباب ضیافت خریده و شمارا خورائیده و آن زيور
واللبه و منخطوبه پوشانیده و را بان حمام جهاز حواله شما خواهیم کرد و
و خا طب انرا تقاضا کرده نقود کنده عوض خور و نوش شان و طایات
و سامان جهاز و این زيورات و اللبه واقمشه و عطريات و غیره
برای فطیبه با هاشی تمیده پس شرط شمرط کردن و طایفه ن و

و ادن و گرفتن آن همه اشیای مرقوم بالا درست است یا نه
 و بر تقدیر تکمیل شرط مسبب عرت هم لازم است یا نه در صورت عدم
 تعیین مقدار آن مهر کسی فاسد و مهر مثل واجب میشود یا نه
 و این عرت و عادت تقدیر این دیار که بحسب مصاهره در واد
 و سده اشیای مد و معروف باشد بر هر دو تقدیر بشرط و عدمش
 معتبر و چون مشروط و انهر اشیای بمجمعه مهر خواهد شد یا نه و انجنان
 مناه و صدا برای استیفای اشیای مد و معروف و بیعتاده مصاهره
 نفوس خود را از شهر باز داشتند و نیز بر تقدیر و وقوع خلع بعد عقد
 پیش خلوت صحیح و دخول و صرف شدن نفقه و کذا در ضیافت
 ناکح و تجویز مخطوبه و شرای علویات یا نشدن آن و هم در صورت
 گرفتن اهل خطبه فریاد نفقه و غیره بعوض جهاز و غیر ذلک و نه ادن
 سامان جهاز ناکح را استرداد نفقه و سده وجه از اهل مخطوبه
 میرسد یا نه و هم اگر بعد تنطاطی نفقه و البسه و فوا که و غیره از
 طرفین مصاهره فاسد شود هر واحد مستحق استرداد و همچنین اگر از
 نفقه و غیره در ضیافت خرج شده باشد و دیگری میشود یا نه
 بینوا تو حردا الحجـواب عریکه در داد و ستد
 البسه و اقیمه و زیورات و فوا که عطریات و نفقه و غیره بهر
 دلیلی در عقد مصاهره مدو شده باشد بر هر دو تقدیر بشرط
 و عدمش لازم و معتبر و چون مدو است و آن همه اشیای بمجمعه

مهر واجب الاداء بشرط کردن و طاییدن و دادن و گرفتن جایز
 و بر تقدیر عدم شرط لازم و بر تقدیر عدم معلومیت مقدمه آن
 مهر رسمی فاسد و مهر شل واجب است و تنکوحه را برای استیغای
 اثباتی معروضه معتاده مصاهرت نفهم خود را از شوهر شش
 بازداشتن میرسد و بر تقدیر بقوع طلع بعد عقد و قبل طاعت و
 دخول و صرت شدن نفوذ کند در ضیانت نالجم و سامان چهارم و غیره
 یا نشدن آن و هم در صورت گرفتن اهل فطیه فریب از طایب
 نفوذ و غیره بعضی چهارم و غیر ذلک و ندادن سامان چهارم را
 استرداد نفوذ مند رجوع از اهل محطوبه نمیرسد و اگر بعد تعاطی
 نفوذ و البسه و فواکه و غیره از طرفین مصاهرت فاسد شود کسی مستحق
 چیزی از نفوذ و غیره در ضیانت خرج شده باشد از دیگری نمیشود *
 لما فی رد المحتار و نظیر ما فی الخانیة ما هو معروف بهن الناس
 فی زماننا من ان البکر لها اشیاء زائدة علی المهر منها ما یدفع
 قبل الدخول کالازار و الخف و الکعب و ادواب الحمام و هذه
 ما لو فقه معروفه بمنزلة المشرط عرفنا حتی لو اراد الزوج ان
 لا یدفع ذلک یشرط نفیقه وقت العقد و یسمی فی محقق بلغة ذراهم
 معلومة یضمها الی المهر المسمی فی العقد و قد سئل عنهما فی المهرته
 فاجاب بما حاصله ان المقرر فی الکتب من ان المعزوف کالمشرط
 یوجب الحاق ما ذکر بالمشرط فان علم قدره لزم کالمهر والا

وجوب مهر المثل لفساد التسمية ان ذكر انه من المهر وان ذكر على
تسجيل العدة فهو غير لازم بالكلمة والذي يظهر الاخير وصافي
الحائية صريح فيه ثم ذكر عبارة الحائية المارة وما تقبل من
اجتزاضه على البهر والفتحيين بان هذه الامور كانت تعقب في
العرف على وجه اللزوم على انها من جملة المهر غير ان المهر منه
ما يصرح بكونه مهر ارادته ما يسكت عنه بناءً على انه معروف لا بد
من تسليمه بدليل بان عقد من ارادة تسليمه لا بد من اشتراط
تسليمه وتسمية ما يقابل له كما هو في المشرط لفظاً فلا يصح
جملة عده وتبرعاً كون كلام الحائية صريحاً فيـه قد علمت
ما يندى قضاة ريشا فيمنحه وقد رايت في الملنقط التصريح بلزومه كما
قلنا حيث ذكر في مسألة منع المراجعة نفقها حتى تقبض المهر
بقال ثم ان شرطها شيئاً معلوماً من المهر معجلاً زفافها
ذلك ليس لها ان تمنع نفسها وكذلك المشرط عادة كالحف والمذهب
ولديهاج اللفاظه بود را هم السكر كما هو عادة اهل شهر قندوان
شرطوا ان لا يدفع شيء من ذلك لا يجب وان سكتوا لا يجب الا من
صدق المعروف من غير تردد في الاخطاء مثلها من مثله والمعرف
الضعيف لا يلحق المسكرت عنه بالمشرط اهـ ثم رايت المصنف افتى به
في فتاويه وحاكمه ان ذلك ان صرح باشتراطه لزوم تسليمه وكذا
ان مكطبعة وكان لا يعرف به مشهوراً معلوماً عند الزوج اليه

وأيضا فيه في ذلك الباب وفي الثانية يُعتبر التعارف لأن
الاثبات عرفيا كالاثبات شرطا النسخ ولا تنسخ ما قد مداه عن الملتقط
من أن لها المدع أيضا للمشروط عادة كالحف والمكعب ود يباح
المفافة ود را هم السكر كما هو عادة سمرقند فإنه يلزم دفعه
على من صدق العرف من غير تردد في إعطاء مثلها من مغلطه
ما لم يشترط عدم دفعه في العرف الضعيف لا يلحق المكسوت
عنه بالمشروط وأيضا فيه قلت ينبغي تقييد ذلك بما لم يجر به
العادة لما حررناه من ذلك في عرفنا يلزم الزوج وأنه من
جملة المهر كما قد مداه عن الملتقط أن لها متسع نفسها للمشروط
مادة كالحف والمكعب ود يباح المفافة ود را هم السكر النسخ
ومثله في عرفنا ما شاف الحما م ونحو ما فإن ذلك بمنزلة
المشروط في المهر فيلزم دفعه آله ولما في القنينة في باب
الأموال التي تدفع في المصاهرة هـ ر ذيا من القاضي عبد الجبار
في المبعوث بالخارج أن يدعى يطلبون في عرف جرجانة خوارزم
موضعا مثلا لمثل لا محالة وفي رساتين خوارزم يطلبون
موضعا وإن قل يرتفعون به حري العرف والعادة ويظهر في كل
بلد إلى عرفهم وأيضا فيه مرويا من شرف الأئمة المحكي
بعض اليها شيئا مضيا كما هو العادة ثم يزوجه ما لم يدخل بها
وخلعها نفقها منه بنصف المهر فيس له طلب ما بعث اليها

المدعوى عنه الى آخره مردوباً من القاضى عبد الجبار له طلب
 العوض ان لم يعرضه وايضاً فيه بيعت أبو الزوج الى الخطيئة
 دست بيان لم اختلعت نفسه — قبل الدخول منه بالمهر و
 نفقة العدة ليس لآب الزوج ان يطالبه — ابها بيعت اليها وايضاً
 في المال المهر به قرر رجلاً وقال ازوج بنتى منك بهما زعيم
 وارزؤا ملك دست بيان كل ادينار واعطاه بلاجهاز لارواية
 فيه الا ان صدر الاسلام برهان الائمة ومشائخ بخار الاجابوا
 بانه ان لم يجه — ز ما يسترد ما زاد على دست بيان مثله او
 قد راجها ز بدست بيان صدر الاسلام ومما دالدين النفسى
 لكل دينار من دست بيان ثلثة دنانير او اربعة دنانير فان لم
 يفعل هذا القدر استرد منه دست بيان وقال الامام
 المرحومناى الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة بشي لان
 المال في النكاح غيره مقصود كذا في الوجه — ز الكردرى
 وهكذا يفهم من الفصول العمادية رجل غر رجلاً وقال ازوج
 بنتى منك واجهزها جهازاً عظيماً — الى آخر قوله وفي فتاوى
 ظاهر الدين المرحومناى ان الصحيح انه لا يرجع على اب المرأة
 بشي لان المالية في باب النكاح ليس بمقصود اصلي ولما في
 الفينة في باب الاموال التى تدفع في المصاهرة مردوباً من
 العلامة عبد الرحيم — المختني بيعت الى الخطيئة بالزائد بك

و بعض قوم الخطیبة بیل المتوسط نیابا بر صم العیدینه و قالوا هی
 • لک عیدیه فاقطعه — انیابا ففعل و هو بعث الیهم قد رامن العین
 والفوا کله ثم فعلت المصامرة مهم یتها سبون و یتوادون
 الفضل ولا یتوادون ما انفق — و الی الضیافات من المجانهم
 والله اعلم و علمه اعظم *

* ف * بر ظاهر که مفهوم هر دو لفظ صاحب و دست بیان متکثر است
 چنانچه از تتبع کتب لغات دریافت شد که معنی دست بیان
 آنچه از تقود و جنس و زیور قبای از مزاجت بهم و سس دهند
 و معنی حاجت و سئوری است که بکند و رد زایش از یوم شادی
 از قسم پیرایه و البسه و سوچه های شیرینی نقل و آرایش
 از طرف داماد بخانه عروس فریستند و این لفظ ترکی است که الهی
 بهار عجم و غیاث و از عبارات لغت بوضوح می رسد که اگر اهل
 نخطوبه از خاطب دست بیان فریابگیرند استمدادش از و نمی شود
 بس همین حکم در گرفتن صاحب مبنوا ن شده * له و لوی فیض الله رح *
 * ما قر له و رحمه الله تعالی *

زید با کنیز زید و خود و ن نکاح بگمان علت و طی کند و از ان فرزند می زاید
 بعینه زید دعوی نسب فرزند نماید پدرش تصدیق این معنی نکند
 پس شرعاً نسبش از زید ثابت خواهد شد یا نه و دل مذکور و دلیرش
 وی خواهد شد یا نه * الجواب * نسب ثابت نخواهد شد و دلیرش

هم نخواهد شد فی الدرامختار الواطی ان ادعی النصب ینبت
 فی الاولی ای شبهة المحل لای الثانیة ای شبهة الفعل لتمدحه
 زکما وقیه ولو کان المقر له عبد الغی - راشترط تصدیق مولاه لان
 المحی لاه ویرگاه سب ثابت نگردد پس ولد الزنا شده و ولد
 الزنا وارث زانی نمیشود لمانی لبراهیم شاهی ولد الزنا لایرث
 عن الزانی و لایثبت نصبه منه و کذا فی الاشباه والله اعلم
 من بیاض مولانا محمل رجیه *

* ما ذکر لکم رحمکم الله تعالی *

طاهر ینکه زید مدیون که بنویز قاضی او را سبب مدیونیش مجبور
 و ممنوع التصرف نکرد و دست در مجامع نکاح خود بعبوض مهر بجل زنش
 جمیع اراضی مملو مهور و شرف خود به ببالعوض نمود پس هر حاجیه مذکوره
 نافذ و جائز بدون اشتراط قبض ملک موهوب لها خواهد گردید بنا بر
 مدیونیش مجبور و تصرف او مردود و نامسموع خواهد شد و بر تقدیر اول
 حاکم و افراد ختن اراضیات مملو که زنش برای ایفای دیونش
 بنظر عدم جواز به ببالعوض مذکوره متبر سدیانه * الجواب *

به مذکوره و در حقیقت بیع است و شئی موهوب بنا بر اشتراط قبض
 ملک زن مذکوره خواهد شد و حاکم را باز فرد ختن آن برای دیون شوهر
 نهم رسد و محمد مدیونی قابل انحصار و استماع از تصرف نمیکرد و زیرا چه
 نزدیک ابو حنیفه صحیح بالمدین مطابقا در سنت نایبست * لمانی الهدایة *

قال ابو حنیفة رة لا احجر فی الدین واذا وجهت دیون علی رجل
وطلب غرامة حصة والحجر علیه لم احجر علیه ومکن
فی العنایة ولما فی الجلی و قد صرح مفتی الثقلین بنفسه حیث
قال اعلما ان الحجر عند ابی حنیفة رح لا يجوز علی الحر العاقل
البالغ بصحب الصفه والدين * رزوه ما صیین بشرط درخواست و این
بحر دیون از تصرف بیع و غیره مر حاکم را میسرند کما فی الهدایة
والعنایة * پس بسبب فوات شرط بحر به مذکور و این
مذکور بالا ریب بالاتفاق حایز و نائذ خواهد گردید * و به بالتوضی
در تحقیقت بیع است و بحر و حصول ایجاب قبول بالا استمرار
قبض بیع مذکور ملک موهوب لها خواهد گردید * لمانی الحمد ادیف
واجمعوا علی انه لو قال دعت هذا لك بكذا انه بیع وهكذا
فی الدر المختار و فی الاشباه المبیع بملكه المشقـری
بالایجاب والقبول وهكذا فی الكفاية و فی العنایة قال
صالح رة یشبهت الملك فیه قبل القبض اعتباراً بالبیع *
و در گاه شی مذکور ملک زوجه گردید حاکم را فروختی آن برای
ادای دیون شوهر که تصرف در ملک غیر است هرگز نمی رسد
فی العنایة القصرف فی الملك الیر بغير الاذن غیر صحیح و هكذا
بعینه فی الجلی و فی الهدایة لانه تجارة بلا تراض فیکون
بطلاً بالنص و موقوفه تع إلا أنیکون تجارة عن تراض *

و حاکم حاکم که مخالف کتاب یا سنت یا اجماع باشد نزد قاضی یعنی
حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست لما فیها و اذا رفع الی القاضی
حکم حاکم امضا الا ان یخالف الکتاب او السنة او الاجماع
والله اعلم * امولانا محمد رجیه المرحوم *

* چه میفرمایند روح * اندر اینکه دلی نکاح صغیره با وجود
مم که دشمن مذهب است صغیره است مادر صغیره که از جانب
پدرش وصی با نکاح صغیره بوده است شدن میتواند و هرگاه
دلی اهل صلاح و خیرخواهی نباشد بلکه عدو مذهب است بود چنانکه درین
صورت عم بوده است نزدیک وی غیر صحیح است یانه * الجواب *
نکاح دادن مادر مرصغیره را با وجود عم مذکور صحیح و نافذ است *
لما یتم من رد المکته — ارلیس للموصی من حیث هو وصی ای
لیست له قوابة ما ار حکمه ان یزوج الیتیم مطلقاً ان وصی
الیه الاب بذلک علی الذم ب نه — مر لوان قریبا او حاکما
یملکه بالولاية کما لا یخفی * و ولی اگر دشمن پدر دور بود
نکاح دادن وی مریتیم به اصحیح نباشد * لما یفیه — مر من
الدرا المختار ولم یعرف منهما سواء الاختیار مجانة او فسقا
وان عرف لا یصح الذکاح اتفاقا پس هرگاه که عال پدر دور
که دلی اقرب و بجهت ان همین است پس عم که عدو است دلی بجهت
چگونگی دلی میتواند شده * فی الدرا المختار الولی مرفقة خلافا

العد وعرفا العارف بالله تعالى وشرعا لبايع العاقل الوارث
ولو فاسقا على المذهب ما لم يكن متهمكافي رد المختار قال
في فتح القل بر نعم اذا كان متهمكالا يغفل تزويجه اياه بقص
مهر المثل ومن غير كفوة ومياتي هذا وحاصله ان الفسق
وانكحان لا يسلب الاولية عنيد فالك ان اذا كان الاب متهمك
لا ينفذ تزويجه الا بشرط المصلحة الى قوله ان كان الولي
ابا او جد المربع عرف منهم سوء الاختيار وان عرف لا
والله اعلم لعالم *

* ما الحكم *

درينکه زيده که معروف بفسق و فحور است دختر صغيره خود را
با مهر غير كفوة نکاح کنان پس اينچنين نکاح شرعا صحيح باشد يا باطل *

* الجواب * باطل است لثلاثي العا لمكثرية والخلاف فيما اذا
كان له يعرف سوء اختيار الاب مجانة اوفسقا اما اذا عرف
ذلك منه فالنكاح باطل اجماعا وفي الدر المختار ولو لم
النكاح ولو بغيب فاحش بنقص مهرها وزيادة مهرها وازوجها
بغير كفوة ان كان الولي المزوج ابا او جدي الم يعرف منهم سوء
الاختيار ومجانة اوفسقا وان عرف لا يصح النكاح اتفاقا
وفي الحموي وقيل في الفتح بما اذا لم يظهر سوء اختيارهما
في ذلك فان ظهر كان باطلا القول والله اعلم * در صوتيكه زيده

که اکثر اهل بیت و اقربای وی صلوات الله علیهم اند دختر مغیره خود را
 با مردی که بظاهر با صلاح بود بگمان آنکه مرتکب شرب خمر و دیگر
 محرمات شده عیبه نیست نکاح داد بستر بدکاری و شراب خواری
 وی ظاهر شد و دختر مذکور به سن باوغ رسید گفت که از ان نکاح
 راضی نیم نکاح باطل خواهد شد یا نه * الجواب * باطل خواهد شد
 لما فی العالم کبریة رجل زوج ابنته الصغیرة من رجل علی ظن
 انه صالح لا یشرب الخمر و وجد له الاب شریباً مد مناً و کبرت
 الابنة فقالت لا ارضی بالنکاح انما علم یعرف ابوهای شرب
 الخمر و غلبته اهل بیته البصالحون فالنکاح باطل ای یبطل
 و هذه المسئلة بالالاتفاق و فی القفیه مکذایعینها و فی السراجیه
 رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یشرب المسکر و وجد له
 الاب شریباً فکبرت الابنة فقالت لا ارضی و اب الابنة لا یشرب
 المسکر و غالب اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهما * والله اعلم *

* هاتان لمولانا محمد و جیه *

* چه میفرمایند رح *

آمد رینکه زید زن خود را در خصوصت خانگی مکرر گفت طلاق دادم
 بغیر خطاب با نیت تعدد طلاق واقع خواهد شد یا نه و چند *

* الجواب * سبب ترک اشارت و اضافت سوی زن

این لفظ از قسم طلاق صریح نیست که بدون نیت واقع گردد *

لَمَّا نِيَّ الْإِنْسَانُ الْمَخْتَارُ صَرْيَحَهُ مَا لَمْ يَحْتَمِلْ إِلَّا فِيهِ وَلَوْ بِالْفَارِصِيَّةِ
كَطَلَّتْ إِلَى قَوْلِهِ أَوْ لَا تَخْرُجِي إِلَّا بِإِذْنِي فَأَنِّي حَلَفْتُ بِالْإِطْلَاقِ
فَخَرَجْتُ لَمْ يَقَعْ لَتَرْكِهِ إِلَّا ضَافَةٌ إِلَيْهَا * وَفِي الطَّحْطَاوِيِّ
قَوْلُهُ لَتَرْكِهِ إِلَّا ضَافَةٌ أَيْ الْمَعْنَوِيَّةُ وَهِيَ شَرْطٌ وَالْخَطَابُ مِنَ الْإِضَافَةِ
الْمَعْنَوِيَّةِ وَكَذَا الْإِشَارَةُ إِلَى قَوْلِهِ لَعَدَمُ حَلْفِهِ بِطَلَّاقِهَا
وَيَحْتَمِلُ الْحَلْفُ بِطَلَّاقِ غَيْرِهَا فَمَا لِقَوْلِهِ لَهْ أَنْتُمْ — بَلَى * أَمَّا مَفْعُولُ
طَلَّاقٍ دَادِمٌ دَرْنِيَّتٍ أَوْ زَنْشٍ بِأَشَدِّ مَطْلَقَةٍ خَوَافِ شَدِّ * كَمَا يَنْفَعُ مِنْ
مَنْ الطَّحْطَاوِيُّ وَلَوْ حَذَفَ الْمَبْتَدَأُ أَوْ قَالَ طَلَّاقٌ فَقِيلَ مِنْ
عَنِيَّتٍ فَقَالَ أَمْرَاتِي طَلَّيْتُ أَمْرَاتِهِ الْقَوْلُ * جَوْنٌ فِي صَوْرَتِهِ
نِيَّتٍ طَلَّاقٌ وَقَعَّ شُدَّ بَعْدَ أَكْرَازِ كَمَرٍ أَوْ لَفْظُ قَصْدٍ تَأْكِيدٍ وَفَهْمًا يَنْشِئُ
كَرْدَةً بِأَشَدِّ دِيَانَتِهِ قَصْدِيْقٌ كَرْدَةً خَوَافِ شَدِّ * فِي الطَّحْطَاوِيِّ
وَلَوْ قَالَ أَنْتَ طَلَّاقٌ وَكَرَّرَ الْجُمْلَةَ ثَلَاثًا وَقَالَ عَنِيَّتٍ بِالْأَوَّلَى
الطَّلَاقَ وَبِالْثَّانِيَةِ وَالْثَّالِثَةِ أَفْهَامُهُادَيْنَ فَقَطُّ وَمَتَى كَرَّرَ لَفْظَ
الطَّلَاقِ بِحَرْفِ الْوَاوِ وَبَغَيْرِ حَرْفِ الْوَاوِ يَتَعَدَّدُ الطَّلَاقُ وَإِنْ عَنِي
بِالْثَّانِي الْأَوَّلُ لَمْ يَصْدُقْ فِي الْقَضَاءِ * بَلَى عَنْهُ سَلَمٌ يَكْطَاقُ وَقَعَّ
خَوَافِ شَدِّ وَنَزْدَقَاضِي سَلَمٌ طَلَّاقٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ * لِبَعْضِ الْمُحَظِّلِينَ *
* چَه سَهْمِغَر مَایَنَدَرْج * شَمْعِی دَر کَافِین نَامَهُ زَن خُود
نُوشْتَهُ دَادَ کَ اِکْرَافِین سَنکُودَ دَا اِلَهی خَاَنَهُ اَم مَوَافَقَتِ شُدُودَ
خَاَنَهُ عَلِیْمَهُ جِهَتِ سَنکُودَ سَبِّ رِضَایِ دِی مَهِیَا کَرْدَهُ خُود وَبُوشِشِ

و زانجا خواهم رسانید اگر غایت این شرط بعمل آید رجوع
مذکوره را اختیار کنی است که نفس خود را سه طاق داد
بشوهر دیگر پردازد پس وقت وجود شرط او را میرسد که
نفس خود را سه طاق دهد یا نه *

* الجواب *

میرسد لما فی العالم کبریة فی التفویض بشرط اذا وجد الشرط
وارادت ان تطلق نفهها فلها ذاک ولما یفهم من القنیة
قال لَمَّا اَنْلَمَّ یَصِلَ الیک النفقة الی ثلثة ايام فامرك بیدک
فجاء بالنفقة فی الیوم الثالث فتوارت المرأة فلم یجد ما
حتی مضی الیوم الثالث فامرها بیدک لوجود الشرط *

والله اعلم *

* چه حکم است *

اندرینکه زید خشمناک گردیده زن خود را گفت تو مادر منی و من پدر
تو ام و مکرر کرد طلاق واقع خواهد شد یا نه

* الجواب *

ازین کلمات هرگز طلاق واقع نخواهد شد اگر چه به نیت طلاق گفته
باشد بلکه کلامش لغو و باطل باشد چه این کلمات از الفاظ مخصوصه
طلاق نیست * لما فی ذخیره العقبی الطلاق عرف الفقهاء عبارة عن
حکم شرعی برفع القیل النکاحی بالفاظ مخصوصه و فی رد المحتار
انت علی کظهر امی الی قوله راحة — رزبه من نهو انت امی
بلا تشبیه فانه باطل وان نوي و فی الدر المختار و الا ینوشیما
بقوله انت علی مثل امی اوحذف الکاف لغا و فی رد المحتار قوله

و حذف الکاف بان قال انت اُمي القول والله اعلم *

* چه میفرماید روح * در تیکه شخصی طلاق نامه زنی

نوشته از شوهرش برخط و دستخط کنانید و زوج نمیداند که آن

طلاق نامه زنش بوده است بلکه او از خواندن مطلقا عارایست

پس ازین مطاقه خواهد شد یا نه * الجواب * زن مذکوره از آن

مطاقه نخواهد شد * لما يفهم معانی الد والمختار لا يقع طلاق المولی

على امرأة عبد الى قوله والمدهوش والنائم لا انتفاء الارادة

ولذا لا يتصف بصدق ولا كذب ولا خبث ولا انشاء ولو قال

اجزته ارا وقعت له لا يقع لانه اعاد الضمير الى غير معتبر *

پس هرگاه مدت عدم وقوع طلاق مدهوش و نائم انتقائى ارادت

است پس درینصورت با ریب واقع نخواهد شد * ولما

العالمگیریه کل کتاب لم یکتبه بخطه ولم یمله بنفسه لا يقع به

الطلاق اذا لم یقرانه کتابه والله اعلم * لبوض المحصلین *

* ما قولکم رحمکم الله تعالى *

مردی روز جمعه بزنش گفت اگر تو از خانه پدرت تا روز چهارم

نیائی برتو سه طلاق بود پس زنش روز دوشنبه وقت صباح

آمد طلاق واقع خواهد شد یا نه * الجواب * واقع نخواهد شد چرا که

نظر وقوع طلاق یا نه شد * لما يفهم من الهندیه ولو قال انت

طالق فی ماضی دلته ایام فان قال ذلک لیلا طلقت اذا غریبت

الشمس من اليوم الثالث اذ به يعمر الهرط هكذا وقع في بعض
 نهج الجامع وفي بعضها لا تطلق حتي تجهيزي مثل تلك الساعة
 التي خلف فيها من الليلة الرابعة وهكذا ذكر القدر في
 في شرحه كذا في المهيض والله اعلم * لعالم *

* چه میفرماید روح * شخص زوجه خود را بطور زهر
 و نزاحت طلاق داد و نیت طلاق یکنام نبود واقع خواهد شد یا نه
 * الجواب * واقع خواهد شد * لمانی قاضی خان طلاق
 الاصب و الهازل واقع و لقوله علم ثلثة جدهن حد و مزلهن
 جد الطلاق و النکاح و الیهمین و هكذا فی شرح الروقایة و غیره
 * والله اعلم و علمه اعظم *

* ما قر لهم رحمهم الله تعالى *

اندر اینکه شخصی با سوطه یا سکوته پدر خود و طی نماید و از آن فرزندی
 بزاید فرزند مذکور شرعاً دارث اشیاى شخص سطور تواند شد یا نه
 * الجواب * دارث شخص سطور نخواهد شد زیرا که
 استحقاق ارث منحصراًست بسبب اسباب یکی رحم دوم
 نکاح صحیح سوم و لا * لمانی الد را المختار و مستحق الارث برحم
 و نکاح صحیح و لا * در اینجا یکی ام ازین سه نیست و نیز هرگاه که
 در نکاح فاسد و باطل استحقاق ارث نمی شود * لمانی
 الد را المختار و نکاح صحیح فلا ترارث بفاسد و لا باطل اجماعاً

بس در اینجا که نکاح فاسد و باطل هم مروج و نیست بطریق ادلی
استحقاق ارث نخواهد شد و زن از اده از مادر ارث میشود فقط
نه از زانی * لما فيه ايضاً ویرث ولد الزنا و اللعان بجهة الام
فقط لما قل مناه في العصبية انه لا اب لهما والله اعلم *

* چه میفرماید روح * اندرینکه فرزندی که از بطن منکوحه
یا موطوءه پدر زید زائیده باظهار فرزندی زید دعوی وراثت
پدری بر متر و که زید نماید شرعاً بیش از زید مذکور ثابت خواهد شد
یا نه و بر تقدیر ثانی فرزند مذکور مستحق حصه فرزندی زید مذکور نخواهد شد
یا نه بینوا اثباتاً * * الجواب * هرگاه که منکوحه
یا موطوءه پدر زید از حلال بود یا از حرام بر زید حرام باشد بس
فرزند مذکور خواه از نکاح زید زائیده باشد یا بی نکاح ثابت النسب
نخواهد شد زیرا که در صورت نکاح ان نکاح محرم خواهد بود *
لعموم قوله تعالى ولا تنكحوا ما بكم اباؤکم من النساء
ولما في الدار المختار حرم نکاح اصله و فرعه ولو من زنا
ولما في المجموع شرح الملتقى لان کل تعدیه تعلق بالوطی
الحلال تعلق بالوطی المحرام و از نکاح محارم نسب ثابت نمیشود
لما في رد المختار ولد الا يشبه الغصب ولا العدة في نکاح المحارم
ايضا و هكذا في اکثر المعتمرات * و عدم ثبوت نسب در صورت
عدم نکاح هر ظاهر است و هرگاه که نسب فرزند مذکور از زید ثابت

نشده توارث فرزندى افهم از زید ثابت نخواهد شد * کما
لا یخفى علی النبیـل ولما فی الدوا المختار فلا توارث
بفامد ولا باطل اجماعا وایضا فیـه لان النکاح الفاسد
لا یوجب التوارث بین المسلمین ولما فیـه ایضا ویرث ولد الزنا
واللعان بجهة الام فقط لما قد مناه فی العصبیات انه لا اب لهما
والله اعلم * هاتین لمولانا عبدالحی *

ما قولهم رحمه الله تعالى *

اندرینکه شخصی منکوحه خود را طلاق بائن داد و عدتش منقضی شد
و از بطن وی پسر است بالغ قادر بر کسب پس نفقه ان هر دو
بر شخص مذکور واجب است بانه بر تقدیر ثانی شخص مذکور را
اختیار است که زوجه مطلقه و پسر بالغش را در خانه خود ماندن
مندی یا چ * الجواب * نفقه و سکنی زن مذکوره
بعد انقضای عدت بر زوج واجب نیست و همچنین نفقه و سکنی
پسر بالغ که قادر بر کسب است بر پدر واجب نیست اما در
صورت اولی فلما شرح الوقایة و لمطلقة الرجعی و البائن
و المهرقة بلا معصية کخیار العتق و البلاء و غ و القفـرین لعدم
الكفاءة النفقة و السکنی ای مادامت فی العدة و فی الهدایة
و اذا طلق الرجل امراته فلها النفقة و السکنی فی عدتها
رجعیاً کان اربانها * پس بعد انقضای ایام عدتش نفقه و سکنی

اد از ذمه شوهر سابق خواهد شد اما در صورت ثانیه * ولما
 فی العالم کبیره ولا یجیب علی الالب نفقة الذکور الکبار الا ان
 ینکون الولد عاجزاً عن الکسب لزمانة او مرض ومن یقدر علی
 العمل لکن لا یحسن العمل فهو بمنزلة العاجز و فی الذر والمختار
 وکن انجیب لولد الکبیر العاجز من الکسب و فیہ ایضاً والغلام
 اذا عقل واستغنی برائه لیس للاب ضمه الی نفقه الی قوله ولا
 نفقة علیه الا ان یتهمع * پس هرگاه فقہ^۱ شان مرد واجب نشد
 اورا اختیار است که آن مرد و رادر خانه خود ماندن نهد * کمالاً
 یخفی علی البصیر والله اعلم * * ما قولکم روح *

اندر اینکه زید و عمرو بکر هر سه برادران حقیقی هم طعام و هم
 مشکین بوده از کسب خاص خود تا قدری قدری آتش با بعضی کم بعضی
 زیاده فراهم می آورده و در هر کس مکتوبه خویش را علیده علیده
 با شرکت دیگر بعد تصرف خود داشتند اما زیاده ارضیات کثیره
 بنام خود و زر خود خریده بران دخیل و متصرف است اینک هم
 و بکر میخواهند که از اراضی زید حصه گردان بگیرند این امر او شانرا
 میرسد یا که اراضی زید ملک خاص وی خواهد شد * الجواب *
 اراضیات زید که از کسب خاص بنام خود خریده و دخیل و متصرف
 است ملک خاص وی است عمرو بکر شریک جایده اند که نخواهند

مشد اگر چه بنام صریحا بکر خریدن باشد و اهریما را اولاد و نه و جهات
 برادران نسیرسد که بر جای داد مذکور دوسوی نماید * کمالا یخفی
 فی الکفایة والکصب للکاسب لقروله عم کل الناس احق بکصبه و فی العنایة
 فی امکانه ای تصرفه و قلب رته و کصبه الی قوله و ما حدث لی امکان
 الرجل فهو ملکه و مکذ ای فهم من البغیة الا اذا کان لها کصب علی
 حکم فهو لها و مکذ ای رد المحتار و الاحادیة و ایضا فی الہندیة
 و ان اخذہ احد ہما و لم یعمل الا اخر شیئا فهو للعامل و مکذ ای
 لفظا و معنی فی الفصول العمدیة * ہم طعامی و ہم سکو نیت
 موجب شرکت نیست * لہما فی نواذر الاصول رجلا ن احد ہما
 فی البیت و الاخر فی الکصب کلہ للکاسب و لہما فی الذخیرة کون اثنین
 فی دار و احد او طعام واحد لا یوجب الشریکة حتی یتحقق رکن الشریکة
 و هو الا یجاب و القبول * و ہر گاہ کہ امی شرکت مرعیہ در بیان
 برادر باشد متحقق نیست حکم شدہ فاسدہ و زکاسب ایشان
 جاری کردہ خواهد شد و حکم شرکت فاسدہ انست کہ کاسب
 ہر کس ملک خاص وی است دیگر برادران حق نیست *
 کما فی الذوالمختار و ما حصلہ احد ہما ملہ و ما حصلہ ہما
 قلہما نصفین ان لم یعلم مال کل و ما حصلہ احد ہما باعانة صاحبه
 قلہ و لصاحبه اجر مثله القول و اللہ اعلم * ما قولکم رج *
 شخصی بر صبرش ہودہ دل جمیع اماک خود را در تحت مرجہی

وقت زبانی نمود و در باره آن وثیقه تحریر نکرد صحیح خواهد شد
یا محتاج بر وثیقه خواهد بود *

* الجواب *

وقت صحیح و محتاج بکافه و دستاویز نخواهد بود بلکه بسجده قول
وقت خواهد گردید * فی العالم کبریة و اذا کان الملك یزول عندهما
یزول بالقول من ابی بوهف ره وهو قول الاثمة الثلاثة وهو قول
اکثر اهل العلم وعلى هذا ما شائع بلخ و فی المنیة وعلیه الفتوی
کذا فی فتح القدر وعلیه الفتوی و فی الاشباه و الفتوی علی قول
ابی یوسف ره فیما یتعلق بالوقف والقضاء و یفهم مما فیله
ایضا لا یعتمد علی الخط ولا یعمل به فلا یعمل بمکتوب الوقف
الذی علیه خطوط القضاء الماضیه لان القاضی لا یقضى الا
بالحجة و هی البینه او الاقرار او النکول و فی الفقاری الزینیه
ان المکتوب لا یجوز العمل به * پس هرگاه مکتب این وقت
ثابت گردید اگر وقت انها را با زیلع یا به بناید جائز خواهد شد یا نه
* الجواب *

زوال العین من ملکه الی الله تعالی و عند ابیهنیه ضرورة
العین محبوسه علی ملکه بهیث لا یقبل الفقل عن ملک الی
ملک و التصدق بالغلة و متى صح الوقف بان قال جعلت ارضی
منه صدقة موقوفة او رصیت بعد موتی فانه یصح حتی لا یملک
بیعه ولا یورث منه و فی الهلایة اذا صم الوقف لمریجة بیعه

ولا تملیکه و فی الوقایة و اذا أصبح الوقف لا یملک ولا یملک
والله اعلم * مولانا محمد وحید المرحوم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

آنکه رینه هنده همه اشیاى خود را در تحت مستبجى وقف نمود
باین شرط که بعد از من واسم ام عبدالستولى باشد و بعد از او
هر که از اقربایم امانت و صلاحیت دارد همانکس مستولى گردد
پس بعد وفات واقف مذکور عبدالستولى شد پس بعد
وفات وی نبیره هنده مستبجى زید مستولى گردید اکنون بعد وفات
وی بکر که پسر نواسیه هنده است دعوى تولیت مى نماید و زن
زید ویزه اش و ولد خال او هم درین صورت کداحی ازین
کسان استحقاق تولیت دارد *

* الجواب *

بکر که پسر نواسیه هنده است البته مستحق تولیت است
نه زن زید ویزه و ولد خال وی زیرا که اقرب از وی کسی نیست
لما فی العالم کیریة قال ابو حنیفة رة ان حصل بلفظ الواحد ان
فهو قوله علی قرابتی دخل تحت الوقف من کل اقرب الی
الواقف من محارمه و فی الدار المختار و قرابتیه و ارحامه
وانسابه کل من یفا سجد الی اقصى اب له فی الاسلام من قبل
ابویه سوری ابویه و ولد له لصلبه فانهم لا یمون قرابة اتفاقا
و کذا من علا من هم ارسل عندهما * و زن زید استحقاق

تولیت نماز در دو وجه اول آنکه در فراغت هند شد ما داخل
 نیست دیگر آنکه خود زیور حین حیات استحقاق نداشت چه جای
 زرش * لما یقه — من الهمدیه رجل وقف علی الحاجة من
 اقرباءه وصات الواقف هل یكون للقیمة یعطى ابن ابن الواقف
 اذا کان فقیرا فعلى قول ابی حنیفة و ابی یوسف رج لا یعطى لان
 ول الولد عند ما لیس من القرابة و مکذابی قاضی خان *
 اما یزنه زید و ولد خاشس پس این مرد و هم بسبب عدم
 قرابت مستحق تولیت شدن نمیتوانند و الله اعلم * من بیاض
 مولانا همی و جیه — *

ما قولکم رحمکم الله تعالی *

افند رینگه شخصی سگانی دو منزل بنا نموده بالائی را مسجد و زیرین را
 برای مصالحش موقوف ساخت یعنی کرایه مکان زیرین در
 آذربایجان آن مسجد مثل مشاهیر امام و موزن و من بوارمی و
 روغن و غیره ان معین کرد و صائم شرائط مسجد یافته شد پس
 این مکان و زیرین موقوف مانع مسجدیت آن مکان بالائی
 خواهد شد یا نه و اگر بعد تمام شدن مسجد بانی مسجد یا غیری
 خواهد که جهت مصالح مسجد بر بالائی آن یا بر دیوار آن بنا کردن
 خواهد می تواند یا نه و بر تقدیر ثانی اگر کسی بنا کرده باشد شکستن
 آن واجب است یا نه بینوا توجروا *

* الجواب *

این مکان زیرین مانع مسجدیت آن مکان بالائی نیست مانع
 مسجدیت تعاقب عبد است و بان حق عبد متعاقب نیست بلکه آن از
 تنهیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید *
 لما فی الد رالمختار و اذا جعل تهنه مرد ایام مصالحه ای
 المسجد جاز که مسجد القدر فی التهنه و کذا فی اکثر کتب
 الفقه و فیہ ایضاً عن التقرار خانیة لو بنی فوقه بیتاً للامام
 لا یضر لانه من مصالحه و فی رد المحتار انه یوخذ من التعلیل
 ان محل عدل م کونه مسجد افیهما اذ لم یکن وقفاً علی مصالح
 المسجد و به صرح فی الامعان فقال و اذا کان المراد اب
 ار العلو لم یصلح المسجد او کانتا وقفاً علیه صار مسجد الخ
 غیر نبلا لیه و الطحطاوی و اعلم ان العلو علی المسجد فی حکم
 المر د اب قال فی البهره حاصله ان شرط کونه مسجداً
 ان یکون سقله و علوه مسجداً لیمتطع حق العبد عنه لقوله تع
 و ان المصاحد لله بخلاف ما اذا کان المر د اب ار العلو
 مرفوقاً لم یصلح المسجد فانه یجوز اذ لا ملک فیہ لا حد بلا
 هو من تنهیم مصالح المسجد فهو کبر د اب بیت المقل س هذا
 هو ظاهر المذهب * اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
 مصالحش بلایا زیربا بردی وارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد شد
 ذاکر گوید که مراد من چنین بود قصد یق کرده نخواهد شد و غیر بانی

بظرفین اولی ممنوع خواهد شد پس سبب است آن واجب
است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بصرف مسجد آید و
مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدرامه المکتبه و اما لو تم
المسجد یتدبر اراد البقاء منع ولو قال منیت ذلک لیرفع
تقارخا نیسه فاذا سکن هذا فی الواقع فکیف بقیه * فیجب
هدیه ولو علی جدار المسجد و لا یجوز اخذ الا جرة سده و لا
ان یجعل شیئا منه مستغلا و لا سکنی بزازیه و فی الطحطاوی
ولو لیضرب علی المسجد و ان احتاج ذلک انقهی و الله اعلم
لمولی الله داد *

ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

• اندرینکه مقبره قدیم مسلمان که از تقادم زمان اموات
مسلمین قرنابعه قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب
انقراض دیوار و ازمان و ثبوت وقفیت آن یک قلم یافته نمیشود
و شهود و موقوفیت آن امر بسافت پیوسته اند پس زمین
چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یا نه و بر تقدیر
اول در اراضی موقوفه مذکوره تصرّف متولیان به بیع و غیره
جائز است یا نه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبره مذکوره یا
بجانبی از آن احداث خانه نماید حکم آن چه *
* الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان و انقراض شهود و وقفیت آن

این مکان زیرین مانع مسجدیت آن مکان بالائی نیست مانع
مسجدیت تعلقی عبد است و با آن حق عبد مستحقان نیست بلکه آن از
تتمیم مصالح مسجد است پس خالص برای خدای تعالی گردید و
لما فی الد رالمختار و اذا جعل تحفه مردایا لمصالحه ای
المسجد جائز که محل القدرش انتهی و کذا فی اکثر کتب
الفقه و فیہ ایضا عن التقار خانیه لو بنی فوقه بیتا للامام
لا یضر لانه من مصالحه و فی رد المحتار انه یؤخذ من التعلیل
ان محل عدم کونه مسجد ا فیما اذ المر یکن وقفنا علی مصالح
المسجد و به صرح فی الامعاف فقال و اذا کان المر داب
از العلو لمصالح المسجد او کائنا وقفنا علیه صار من مسجد الخ
شرئبلالیة و الطحطاوی و اعلم ان العلو علی المسجد فی حکم
المر داب قال فی البهرار حاصله ان شرط کونه مسجد
ان یکون سقله و علوه مسجد لیمقطع حق العبد عنه لقوله تع
وان المساجد لله بخلاف ما اذا کان المر داب ار العلو
مرفوقا لمصالح المسجد فانه یجوز اذ لا ملک فیہ لا حد بلا
هو من تتمیم مصالح المسجد فهو کمر داب بیت المقلس هذا
هو ظاهر المذهب اما اگر بعد تمام شدن مسجدیت بانی مسجد برای
مصلحتش بلا یا زیر یا بر دیوارش بنا کردن خواهد منع کرده خواهد بشد
ذا اگر گوید که مراد من چنین بود قصد این کرده نخواهد شد و غیره بانی

بطریق اولی ممنوع خواهد شد بحدی که متنی آن واجب است و جائز نیست گرفتن اجرت از آن اگر چه بصرف مسجد آید و مسجد باو محتاج باشد * لما فی الدار الممختار و اما لو تمت المسجد یتیم ثم اراد البدء صنع ولو قال عنیت ذلک لم یصلق تقارخا نینة فاذا کان هذا فی الواقع فکیف بغیر * فیهب هدمه ولو علی جدار المسجد ولا یجوز اخذ الا جرة سده ولا ان یجعل شیئا منه مستغلا ولا سکنی بزازیة وکی الطحطاوی ولو لیضرب علی المسجد وان احتاج ذلک انقهی والله اعلم لمولوی الله داد *

ما قولکم علماء الدین رحمهم الله اجمعین *

• اندرینکه مقبره قدیم مسلمان که از تقادم زمان اموات مسلمانین قرنابعده قرن در آن مدفون شده می آیند اما بسبب آنقرض دهن و از مال و ثبته و قفیت آن یک قلم یافته نمیشود و شهود و موقوفیت آن امر بسافت پیوسته اند پس زمین چنین مقبره بسبب شهرت عامه وقف است یا نه و به تقدیم اول در اراضی موقوفه مذکوره تصرف متولیان به بیع و غیره جائز است یا نه و اگر کسی بگمان ملکیت خود در مقبره مذکوره یا بجانبی از آن احداث خانه نماید حکم آن چه *

* الجواب *

زمینیکه بسبب تقادم زمان و آنقرض شهود و قفیت آن

نامت امی شود بنا بر شهرت وقف می تواند شد و فسخ معمول
 اموات مسلمین در آن مدتی الا زمان هم فسخ خواهند شد *
 لما فی العالم کبریة الوقوف التي تقادم امر ما ومات وارثها
 ومات الشهود الذين يشهدون عليها فان كان لها رسوم في دواوين
 القضاة يعمل عليها فاذا تنازع اهلها فيها اجريت على الرسوم
 الموحودة في ديوانهم وان لم يكن لها رسوم في دواوين
 القضاة يعمل عليها ما تجعل موقوفة في رد المقتضيات
 في الخيرية ان كان للوقوف كتاب في ديوان القضاة المسند
 بالسجل وهو في ايديهم اتبع ما فيه استخسانا اذا تنازع
 اهلها فيه والا ينظر الى المعهود من حاله في ما سبق
 من الزمان من ان قوامه كيف كانوا يعملون * واز تقادم
 زمان که مد بین اموات در آن شده می آید صاف ظاهر است که
 اراضی مذکور را از وقف بوده است و شرط صحت وقف که
 قربت محضه است و شرط اتمام وقف بیان مصرف موبد است
 بحسب آن مهل از مدت دراز جاریست اما باقی بودن که امی
 و ثبته و وقف منافی صحت وقف نیست زیرا چه بسبب انقلابات
 که از تقادم زمان روی میدهد باقی بودن سند و کاغذ خیلی دشوار
 خواهد آنکه جز از وقف موقوف بر وثیقه نسبی باشد زیرا چه نوشته
 اعتمادیر انشاید * فی الاشياء لا یعمل علیها الا بعمل بذ

القول * هرگاه و نصبت آن ثابت گردید هیچ وجه فروختن آن جائز نباشد نه متولی و نه دافع را * لما فی الوقایه فاذا صح الوقف لا یملك ولا یملك و فی شرحها فان الوقف بعد الصحة لا یقبل الملك كما محو لا یقبل الرقبة و فی القنویر فاذا تم ولزم لا یملك ولا یملك ولا یعار ولا یؤمن * و حکیمه در زمین موقوفه مقبره احداث نموده است اورا باید که مکان خود را از ان برداشته زمین وقف را خالی کرده دهد بشرطیکه زمین مذکور را از ان ضرری نرسد و نه آن مکان داخل وقف گردد ملکیت بانی در ان باقی نماند پس او ناحق مال خود را ضائع نموده باشد * فی الاشباه اما البناء فی ارض الوقف فان كان البانی المتولی عملاً فانه ان كان یمال الوقف فهو وقف وان كان من ماله للوقف او اطلق فهو وقف وان كان لنفسه فهو له وان لم یکن متولياً فانه ان كان البانی المتولی لیرجع به فهو وقف والا فان بنی للوقف فهو وقف وان بنی لنفسه او اطلق له رفعه لولم یضره وان اضره والمضیع لماله ولما فی رد المجهتار وان لم یکن متولياً فان بنی باذن المتولی لیرجع فهو وقف والا فان بنی للوقف فهو وقف وان لنفسه او اطلق فله رفعه ان لم یضره والله اعلم *

* ما قولکم رحم *

در صورتیکه زبده اراضی کناره را وقف نماید و همواره برای بیادری مسجد
و قنات و پل و غیره مسئولی گرداند پس اگر متولی مذکور حسب
شرط اذاعت بطلان آید و خود در آن متصرف گردد زبده را بپذیرند
که عمر را از تولیت محروم و عزل نمایند یا نه * الجواب *

درین صورت واقف را میزسد که میزدش کند * لَمَسَی
الدَّارَ الْمُخْتَارَ وَ فِيهَا لِلْمَوَاقِفِ عَزْلُ النَّظَرِ مُطْلَقاً وَ بِهِ يَفْتَى
وَ أَيْضاً فِي الْفَقَاوِی الْعَزْلُ لِكَبْرِیةٍ وَ قَفْ ضَمِیْعَةٌ لَهُ وَ أَخْرَجَهَا مِنْ يَدِهِ
إِلَى قَیْمٍ ثُمَّ ارَادَ أَنْ يَأْخُذَ بِهَا مِنْ يَدِهِ فَانْكَرَ شَرْطُ لِنَفْسِهِ - هـ - فِي
النَّوْقِفِ أَنْ لَهُ الْعَزْلُ وَ الْأَخْرَاجُ مِنْ يَدِ الْفَقِيهِ - مَرَّكَانَ - إِذَا ذَلِكَ
رَأَوْهُ يَكُنْ شَرْطُ ذَلِكَ فَعَلَى قَوْلِ مَحَلِّ رَحِ لَيْسَ لَهُ ذَلِكَ وَ عَلَى
قَوْلِ ابْنِ وَ سَفَرٍ رَحِ لَهُ ذَلِكَ وَ مَشَايِخُ بَلَّغَ يَفْتَوْنَ بِقَوْلِ ابْنِ وَ سَفَرٍ رَحِ
بِهَذَا أَخَذَ الْفَقِيهُ أَبُو الْوَلَيْتِ وَ أَيْضاً فِي الْحَمْدِ - سَادِيَّةٌ وَ الْمَعْمُولُ
بِالْأَرْكَافِ وَ الْقَضَاءِ قَوْلُ الدَّانِي وَ اللَّهُ أَعْلَمُ *

* مَا قَوْلُكُمْ رَحِ *

اگر شخصی روحی جماعت مسلمین امانت خود را وقف زبانی نمود
بیک و ثبوت آن تحریر نکرد و شرطی را در شیای مذکور و وقف خواهد شد
محتاج بوثیقه خواهد بود پس اگر واقف مذکور را شیای مذکور را
بع یا به کردن خواهد حکمش چیست * الجواب *

وقف خواهد شد و محتاج بکاغذ و دستاویز نخواهد بود بلکه بمسجد و وقف

خواهر گردید * لما فی الفتاوی العالمگیریه و اذا کان المملک یزول
منه ما یزول بالقول محمد ابی یوسف روح وهو قول الائمة
الثلثة فی فتح القدیر و عیله الفتوی کذا فی السراج الوهاج
و فی الاشباه و الفتوی علی قول ابی یوسف روح فیما یعمل
بالوقف و القضاء و لما یفهم فی کتاب القضاء لا یعتمد علی
الخط و لا یعتمد به فلا یعمل بمکتوب الوقف الذی علیه خطوط
القضاة الماضیون لان القاضی لا یقضی الا بالحنة و هی
المیفة و الاقرار و النکول و ایضاً فی الفتاوی الزینیه ان
المکتوب لا یجوز العمل به * اگر دافت بر قوم اشپای
مرقومه را بیع یا به نماید جائز نخواهد شد * لما فی العالمگیریه اما
حکمه عند ما زال العین من مملکه الى الله تعالى و عند
ابی حنیفة روح ضرورة العین من محبوسة علی مملکه بجهت لا
یقبل النقل من ملک الی ملک و التصدق بالعلیة و متی
صح الوقف بان قال جعلت ارضی هذه صدقة موقوفة او ارضیت
بعد موتی فانه یصح حتی لا یملک بیه و لا یورث عنه و فی
الهلایة و اذا صح الوقف لم یجز بیه و لا تملیکه و فی شرح
الوقایة و اذا صح الوقف لا یملک و لا یملک و الله تعالى اعلم

* ما قولکم رحمکم الله تعالى *

... اندرینکه شخصی از پسران خود که یکی خائن است خیانت آن

ظاهر و دیگری عادل است عدالت آن مشهور خائن را در اموال او قات متولی کرده و قات یافت پس بعد از انتقال او دعوی تولیه عادل جائز خواهد شد یا نه و بر تقدیر اول خائن را از امر تولیه معزول کردن درست است یا نه * الجواب * بر تقدیر صدق صورت اظهار مظهر موافق بر هیئت غراء و حسب ملت بیضا دعوی تولیه عادل جائز و درست خواهد شد و خائن را معزول نموده امر تولیه بدست عادل تفویض خواهد کرد * لما فی الفصول العمادیة فما للقاضی ان یعزل القیم الذی نصبه الواقف اذا کان (ای العزل) خیرا للموقف و ذکر رشید الدین ان القاضی لا یملك نصب الوصی والقیم — م اذا کان الوصی والقیم من جهة الواقف و المپیست باقیما الا عند ظهور الحیانة انتهی * از اینجا مفهوم میشود که اگر متولی خائن شود او را معزول نموده امر تولیه بکشتی عادل بدهد گرچه صاحب او قات خائن را بر اموال وقف خود متولی کرده باشد * ولما فی العینی علی الکنزینزع الواقف الذی اشترط الولاية لنفسه لو کان خائفا غیر مأمون علی الوقف کالوصی اذا کان غیر مأمون ینزع عنه — و ان شرط الواقف فی کتابه ان لا ینزع یعنی ان لا ینزعه القاضی ولا السلطان لان شرط مخالف حکم الشرع فیهطل * ازین عبارت ظاهر است که اگر متولی بانفسه بر اموال او قات خائن گردد امر تولیه

از و منتزع شود پس اگر متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه
 بطریق اولی از و منتزع شود که چه واقف در تولیه نامه عدم عزل
 او نوشته دهد * ولما فی رد المحتار قال فی الامعاف ولا یولی
 الا امین قادر بنفسه— او بنائیه لان الولاية مقيدة بشرط
 الخضر وليس من النظر— رتولیه الخائن انتهى * از عبارت
 مرقوم جواز تولیه عادل و عدم جواز تولیه خائن مفهوم میشود و ایضا
 صده فی موضع آخر ولا یخفی ان تقدیم من ذکر (ای فی باب
 التولية) مشروط بقیام الاملیه فیفحة— لو کان خائنا یولی
 اجنبی حیث لم یوجد فیہ (ای فی ال الواقف) اهل لانه اذا کان
 الواقف نفسه— یعزل بالخيانة فغیره اولی انتهى * پس از اینجا
 بالتصریح معلوم میشود که اگر کسی از اولاد واقف صالح و قابل
 تولیه بسبب نسق و خیانت خود نگردد امر تولیه بدیگری که عادل و صالح
 باشد تفویض نموده آید چه حسب شرع و عرف علت جواز تولیه عدم
 خیانت است پس هر جا که خیانت مستحق باشد جواز تولیه غیر مستوفی
 و این ظاهر است * ولما فی الهدایة ولون الواقف شرط ولا یتنه
 لنفسه— و کان الواقف فیه— رما من علی الوقف فملق— اسی
 ان یتنزهها من ید و نظر اللفقراء انتهى * در اینجا مصرح است
 بر آنکه اگر واقف بنفسه بر اموال و قاف خود خائن گردد امر تولیه
 از و منتزع شود پس هرگاه متولی غیر واقف خائن گردد امر تولیه

بطنزین اولی از و منتزع شود پس حاصل عبارت مرقومه البعد و
اینکه عادل بسبب عدالت خود مستحق تالیف خواهد شد و اگر
کسی بسبب عدم آگاهی دلی بخیر و دلیست تالیف بدست طائن تقویض
کند باید باشد باید که او را استزول نموده امر تالیف بدست عادل بدهد
والله اعلم * لعالم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید پسر عمر متوفی دعوی کند که این امارک و عقلا
ملک پدر من است بعد از ورثه عمر با تقاضای خود اراضی مذکوره
را تقسیم کرده گرفته بر حصص خود قابض و دخیل بوده انواع
تصرفات شرعیه مثل بیع و هبه و اهن و غیره کرده باشند بعد
مات همیشه سال باز زید دعوی کند که همه اراضی پدرم مورد وقف
کرده مرا بر آن متولی ساخته پس دعوی وقف که زید مرقوم میکند
سموع و صحیح خواهد شد یا نه

* الجواب *

دعوی وقف و لیاقت صحت و معایت ندارد * لما فی الیه دینه
ادعی ان هذا التمیعة ملک من ابی ثم ادعی ان ابی
وقف علی لا یسمع لکن ان التناقض فیها ایضا اذا ادعی الی ان ملکاً
لنفسه ثم ادعی انه وقفه فلان علی مذهب کذا الا یسمع دعوی
الوقف و فی فتاوی قاضی خان فی صفحه ۳۳۷ رجل باع ارضاً ثم
ادعی انه کان وقفها قبل البیع فان اراد تحلیل المدعی علیه

پس له ذلك عند الكل لان القهليل بعد صحة الدعي
 دعواه لم تصح لمكان التفاضل والله اعلم * للقاضي عبد الباري

* ما قولكم روح *

اندوینکه قدیمی زمین که از صاحبان زمان مردگان مسلمین
 در این مدفون میشدند افتاده است بالغفل و در بعض مقام طاعت
 گوناگیاں است و در بعض دیگر نه اهل قریه گواهی میدهند که مدت
 پانزده سال است که مادرین زمین مردگان را دفن کرده ایم و این صورت
 در آن زمین بنای مکان یا مسجد جائز بدین * الجواب *

بمنوع و مکروه است * لما فی العالم کمزیه ویکروه ان یمنی علی
 القبور * پس این قول صریح دال است بر آنکه عام است که
 بنای مسجد باشد یا مکان که مقبره از قدیم الزمان باشد یا نه
 و باینکه هموار شده باشد یا نه و نیز صاحب زاد الاغرة از ابراهیم
 شاهی نقل میکند از خزائن الروایة که بالای قبر بنای مسجد و بیت
 و غیر آن مکروه است در تحفته الملوک و عینی شرح کنز الد
 مستفصل و در بحر الرائق هم چنین است * و فی نصاب الاحقاف
 مقبره قدیمه لم یبق من انوار المقبره شیء لیس للمفاس
 ان یعتقه و ابها لا بالبناء فیها — و لا بارها الدابة فی
 حقیقتها و فی الحدیث لعن رسول الله ﷺ زائرات القبور
 و المتفلسین علیها المساجد و المساجد رداة ابوداؤد و

القرمذي والنمائي كذا في المشكوة والله اعلم *

* ما قولكم روح *

اگر کسی بیس بروجر را که فی رویه شازده گنده مقمر را صفت
بکم از ان یعنی بحجاب فی رویه بانزده گنده مثلاً فروخت نماید
مشتیرا پس مذکور در قبض کردن و در ادای ثمن آن یکمردینه
باشد یا زائد و غده یکماه یا کم و بیش از ان در میان آید پس
این چنین درست است یا نه بینوا تو جروا * الجواب *

اگر هر دو جانب جنس واحد باشد البته این چنین بیع جائز
خواهد شد * امامی الد را المختار فی باب الربوا یاع فلو سا
بمثلهما او بد را هم را و د بها نیرفان نقد احد هما جاز فی حاشیه
الطحاوی و هذا البناء علی ان التقابض لیس بشرط فی بیع
الفلوس بمثلهما او باحد النقدین * واضح باد که اگر چه
در بیع فلوس بجنسها نقداً بض در مجلس عقد شرط نیست
اما تعیین و نقد آن ضرور است و اجل و ناسد را ن حرام است
امامی النهاية وان وجد احد من علقی الربوا ای القدر
والجنس حرام النماء و فی القهستانی و فیهِ اشارة الى انه لو كان
كلاهما او احدهما غیر معین لم یجوز و كذا فی النهاية فقط والله اعلم
* ما قولهم روح * اندینکه زید اراضی گزرا را تحمید
هو و ذار له بدون ذکر طول و عرض نزد عمر بیع باست نماید دین بیع

صحیح است یا نه و اگر مشتری اراضی محدوده را از گمان خود
کم یابد او را خيار فسخ یا اختیار گرفتن اراضی دیگر از املاک
بائع یا کم کردن چیزی از ثمن مقرر است یا نه بیهوا توجروا *
* الجواب * بیع مذکور جائز است لَمَّا فِی الْعَالَمِ الْكِبْرِيَّةِ

رجل اشترى من آخر ساحة او ارضاً ذكراً ودها و له يدكر
ذرهها طولاً و لا عرضاً حاز و كذا فی البحر الرائق بعون مبارك *
بس هرگاه بیع صحیح شد مشتری را بمخر خيار رویت و خيار
عیب خيار امر دیگر امنا نیست لَمَّا فِی الْهَدَايَةِ اِذَا حَصَلَ
الْاِيجَابُ بِالْقَبُولِ فَلَا خِيَارَ لِأَحَدٍ مِمَّا لَا مِنْ رَدِّهِ وَ عِيْبُ
وَفِی الْعَالَمِ الْكِبْرِيَّةِ اشترى ارضاً ثم امتنع من ايفاء الثمن و قال
اشترى بها على انها جريمان فاذا هي انقص و قال البائع بعدكمها
كما هي ما شرطت لك شيئاً كان القول قول البائع في انكار الشرط
مع يمينه * بس معلوم شد ازین عبارت که مشتری را گرفتار
اراضی دیگر یا کم کردن قیمت مقرر و نمیرسد چرا که درین صورت
قول بائع معتبر است کما لا يخفى و اگر مشتری بعد قضا یا اقرار از
بعض گوید که من جمیع ه و د انرا ندیده ام مرا خيار رویت است قول
وی مقبول نخواهد شد * فِی الْعَالَمِ الْكِبْرِيَّةِ و ان كان المشتري
معه و د اقرار المشتري بقبض المهد و المشتري ثم قال بعد

ذلك لئلا يجمع الحمد ولا يقبل قولنا والله اعلم * من بيّض
 مولانا محمد رحيم مرحوم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه بايع باليه فاميت دست و صورت ان چه
 صور نميش آنكه شخصى اشياى خود را بديگري فروشد باين شرط
 كه هرگاه بائع زر شمس باز دهد مشتري اشياى سبيعه را باز خواهد داد
 يا شخصى عند الحاجة اشياى خود را نزد ديگري گرو دهد باين
 بشرط كه هرگاه راهن مذكور ز روى ادا نمايد اشياى وي باز خواهد
 داد ورنه شئى مذكور از آن مرتبى گردد و فى العالمين مذكوره
 ان يقول البائع للمشتري بعث منك هذا العيمن بدين لك على
 انى متى قضيت الدين فهو لى او يقول البائع بعثك هذا على انى متى
 دفعت لك الثمن تدفع العيمن الى كذا فى البهه والرائق وايضا
 فى الجموى وصورته كما فى جوهر الفتاوى ان يقول البائع بعثه
 منك على ان تبقيه منى متى جئت بالثمن هكذا فى كثير من
 كتب الفقه * برهانى از باب فضل مريد اباد كه در بعضى از
 كتب فقه مرقوم است كه انتفاع گرفتار مرتبى باذن راهن از
 راهن كمرو است و مراد از ان كمروة تحريرى است كه گفته اند
 المطلق ينصرف الى الفرد الكامل والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه بیع بالوفا شرعاً باطل و فاسد است یا نه و آن رهن
و حکمش چون حکم رهن است یا نه و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع
از آن بگیرد پس او ضامن منتفع به باشد یا چه و بائع را بعد ادای
ز رهن حق استرداد منتفع به از مشتری میرسد یا نه *

*** الجواب *** بیع بالوفا باطل و آن رهن است و حکمش
چون حکم رهن است و اگر مشتری با جازت بائع انتفاع از آن بگیرد
پس او ضامن منتفع به است بائع را بعد ادای ز رهن حق استرداد
منتفع به از مشتری میرسد * لما فی الفن الثانی من المحوی فی
ضمن القامدة الرابعة و فیہ ثمانية اقوال كلها مرجوحة
لکن فی فتاوی الشیخ محمد الغری ان اکثر المشائخ علی ان حکمه
حکم الرهن و فی حواہر الفتاوی ان هذا البیع باطل و هو
رهن و حکمه حکم الرهن و هو الصحیح و ایضاً فی المصراحة
بیع المعاملة و بیع الوفاء واحد و انه بیع فاسد لانه بیع بشرط
لا یقتضیه العقد و انه یفہم الملك عند اتصال القبض به کما نر
الپیوع الفاسدة مذکورة فی فتاوی ابی بکر الغضل
و عن الحمید الامام ابی شجاع القاضی الحسن الماتریدی
و القاضی الامام علی المغدیی ان بیع الوفاء رهن حقیقة و لا
یطلق انتفاع للمشتري الا باذن البائع و هو ضامن لما اكل
و استهلك و للبائع استردادہ اذا قضی دینہ متى شاء لانهم

يريدون به الرهن حقيقة الى آخره وايضا في الفصول العمادية
في الفصل التاسع عشر ذكر الشيخ الامام الاجل النصفى رح
في فتاواه ان المبيع الذي تعارف اهل زماننا اخقيارا
للربوا وادموه بيع الرضاء وهو في الحقيقة رهن وهذا المبيع
في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له
الانتفاع الا باذن مالكه وهو ضامن لما اكل من ثمرة
واستهلك من شجره والدين ساقط بهلاكه في يده اذا كان به
وفاء بالدين ولا ضمان عليه في الزيادة اذا هلك من غير صنعة
وللمبايع استرداد اذا قضى دينه لا فرق عندنا بينه وبين
الرهن في حكم من الاحكام لان المقصود من ران مائة
المبيع ولكن غرضهما الرهن والاستيفاء بالدين الى آخر
قوله وكان الحميد الامام ابو شعاع على هذا روي عن القاضي
على السفدي من بخارا الى سمرقند استفتي في هذه المسئلة
فكتب انه رهن وليس بيع ففرح السيد بموافقة فتواه
وحكى ان الحميد الامام قال قلت للقاضي الامام المازني
قد فشت هذه الباعث بهن الناس وفيه صفة عظيمة و
فتواك انه رهن انا ايضا على ذلك فالصواب ان تجمع الائمة
والمشايخ ويتفق على هذا ويظهر ردك بين الناس مقال
المعتمد اليوم فتوانا وقد ظهر ردك بين الناس فمن خالفنا

فله البلية وارضى المحمداً اماماً عند وفاته واداه السيد الامام
 محمد ان لا يخالفه سواء في ذلك ومضى واداه على ذلك اه
 وهكذا في العالم كبرية البيع الذي تعارف اهل زماننا احتيالا
 للربوا ومعه بيع الوفاء وهو في الحقيقة رهن وهذا النوع
 في يد المشتري كالرهن في يد المرتهن لا يملكه ولا يطلق له
 الانتفاع الى آخر قوله ولا فرق بينه وبين الرهن في حكمه من
 الاحكام كذا في الفصول العمادية وعليه فتوى السيد به
 شجاع الله - وقد دى فتوى القاضي على المقتضى وكثير من
 الائمة على هذا كذا في المحيط * چه ميغرسايد رح *

هرگاه از فتوای مذکوره ظاهر شد که بیع بالوفای باطل و نادر است
 و آن رهن... جمیع وجود حکم رهن دارد پس اگر رهن مر
 متهم را بابتفاع از آن اجازت دهد انتفاع مذکور حلال خواهد شد
 با حرام در بوا * الجواب * حرام و در بوا است لمانی
 المحمدي انه لا يهل له ان ينتفع بشي منه وان اذن له الراهن
 لانه اذن في الربوا لانه يستوفي دينه فيكون المنفعة ربوا
 وفي الدال المختار انه يحكمه للمرتهن ان ينتفع بالرهن وان
 اذن له الراهن قال المصنف وعليه يهمل ما من محمد بن اسلم
 رح من انه لا يهل للمرتهن ذلك ولو بالاذن لانه ربوا قلت
 وتعليقه يفيد انها تهريمة فحاشا له وايضا فيه وقيل لا يهل

للموتهم لانهم زبوا و قيل ان شرطه كان زبوا والا لا ولما في
 المقشبدية عن النهي... اية العق... ود القاسدة كلها ربوا *
 * چه میفرمایند رح * اگر در رهن مدتی معین کرده شود
 ترهن فاسد میشود یا نه * الجواب * رهن فاسد
 میشود لما في الاشارة الاحل في الرهن يفسد ولما في الحموي
 تحت هذا القول لان حكمه حبس معتد ام والتاخير
 ينافي مع الله اعلم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمهم الله تعالی اجمعین *
 اندر اینکه شخصی از اهل ثروت اولاد چند داشت از آنجه
 پدرگان را بسبب نبیست دائمه مادر طایفه اش دشمن حانی
 می انگاشت و نظر اشفاق پدری یکقام بر وی نمی انداخت
 پس در آخر عمر تم بیری بهم رسانید که فرزند مذکور را بان فریب
 دهد و یکقام اند جای دهد خود محروم گرداند یعنی جمیع اشیای منقول
 و غیر منقول خود را وقف نموده فرزند او سطر ثم افتر را بران
 متولی گرداند و تولیت طفل اگر ابا الکایه منع فرماید اما وقف
 مذکور بچند وجه باطل و نادر و اما سبباتی * سوال اول *
 هرگاه وقف مذکور خالصه شده بلکه فقط برای حرمان طفل اکبر
 و فریب و اذن وی بمان آورده بس وقف مذکور صحیح خواهد
 شد یا نه * سوال دوم * هرگاه شش اقط و اقط همه

در شریعت معتبر باشد اگر مخالف شرع بود من الوجوه بود
و مصیبتی در آن بعمل نیامده باشد و محرم کردن فرزندی
و فریب دادن وی در شریعت گناه و مصیبت است یا نه
• سوال سوم • برای تمام و کاملیت وقف تسلیم واقف

جمیع اشیای وقف و کاغذات متعلقه آنرا بدست متولی و قبض
وی آنها را بشروط است یا نه • سوال چهارم • اگر
اشیای وقف افزاز وجه انکند بلکه رشاع غیر معین بود وقف آن
صحیح و درست خواهد شد یا نه • سوال پنجم • آخر وقف
را در چنین تقریباته گردانیدن که گاهی آن قربت منقطع گردد
از جمله شرائط صحت وقف است یا نه • سوال ششم •
اگر واقف گوید وقف کردم بر فرزندان خود فلان و فلان وقف
صحیح و درست خواهد شد یا نه اجیب — و آتیه — ابواب •

• الجواب الاول • هر ظاهر است که هرگاه این وقف
حالیته بعد نشد شرعاً جائز نخواهد شد • لما فی الدر المنحة ساروان
یکون قربة فی ذاته معلوماً من جنس القول ولما فی العالم کیو رة
ومنهما ان یکون قربة فی ذاته القول • و سبب وقف طلب
قربت است یعنی نزدیکی خستن با خداوند تعالی • لما فیها ایضا
واما سببه فطلب الزلفی هكذا فی العناية • جواب دوم •
شرائط واقف آنکه در شرع معتبر است لقولهم شرط الواقف

كفص الشارح بشرطیکه مخالف شریعت و معتد به بود
 لما فی رد المحتار فان شرائط الوقف معتبرة اذا لم تخالف
 الشروع وهو مالک فله ان يجعل ماله حیث شاء ما لم یکن
 معصية القول * ولا محالة محروم کردن فرزندی و دادن کل
 مال و اقدار فرزندان و بکر را گناه و معصیت است * لما یفهم
 مما فی العالمگیریه رجل و هبني صحته علی المال للولد جاز
 فی القضاء و یکون آدمایما صنع کذا فی فتاوی قاضیخان
 پس هرگاه شرائط واقف مذکور مشتمل بر خلاف شریعت و معصیت
 گردید شرائط وی معتبر نخواهد شد پس وقف مذکور ناقص و ناتمام
 خواهد گردید * اذافات الشرط فإلّا المشروط * هرگاه شرط وی
 تباه گردید مشروط که وقف است نیز تباه شد فی استیلا هو الظاهر
 * جواب سوم * هرگاه واقف مذکور جمیع عایدات
 و کاغذات متعلقه وقف را بدست متولی نه سپرده و متولی
 مذکور آنها را از وفهمید و نگرفت و وقف مذکور ناتمام است و غیر صحیح
 لما فی نه سویر الا بصار ولا یتیم (الوقف) حتی یقبض فی
 الدار المأخوطة - لعل یقل للمتولی ان کل شیء بما یلحق به ففی
 المصحف بالا فإزونی غیره بنصب المتولی و تعلیمه ایاة این
 کمال و لما فی الكنز ولا یتیم حتی یقبض فی العینی ای لا یتیم
 الوقف حتی یقبضه المتولی و هو قول محلّی لان حق الله انما

ثبت فيه في ضمن القاصم الى العبد القول وكذا في شرح الوفاة
 * جواب چهارم * اشياء وقف وجاهد آن اكثر آنها مشاع
 قابل التميم است و غير معين آنها را افزا و جدا نموده وقت
 نموده پس البته اين وقف صحيح نخواهد شد * لما في الدار المختار
 ولا يقر الى قوله ويفرز فلا يجر — وزد وقف مشاع يقصر القول
 ومكذا في الكنز * جواب پنجم * واز جمله اشياء
 وقف است كه آخر وقف را بچنين فقره بنامه كه گاهي آن
 قریب منقطع نگردد و درین وقف منافع و محامل آنرا در غیر تقرب
 سه مناد در مشاهیر مردمان و خرج شادی اطفال و غیر ذلک
 خوراکي و مشاهیر اطفال كه آينه متولد خواهند شد گردانده است
 و این امور از جمله قربات نیست * ولما في الدار المختار دريجه
 آخره لجه قربة لا تنقطع و في الفتاوى العالمکیریه و منها ان
 يجعل الاجرة لجه لا تنقطع ابتداء القول * جواب ششم *
 مر ظاهر است كه این وقف بر اطفال و لواحق خود كرده است و وقفی
 كه بر اولاد خود یا شخصی معين الذات نموده شود صحيح بود * لما في
 رد المختار لو قال موقوفة على فقراء قرأ بقی او ولدی لا یصح
 لانهم ینقرون فلا یتأبد الوقف و بنون القایید لا یصح الا ان
 يجعل آخره للمفقراء فرق ابو یوسف بین قوله موقوفة و بین

قوله مرفوعة على دلالة في صريح الاول لا الثاني اه اي لان الثاني
ذكر مقيد بالموقوف عليه المعين وذلك ينافي القابض حيث
لم يصرح به ولا بهما في معناه بخلاف ما اذا قال القول
والله اعلم و عليه احكم وعليه اتوسل و به امتنع *

محمد بن محبوب غفر له سماه تعالى المفتقر الى الله المعبود
در اس سوم در اس دوم الحائض عبد الودود
المدرس الاول

* ما قولهم زح * درينكه بگير جايد ادمهاو كه خود در تحت
سجده و وقت نمودن باین شد كه بعد از من هر كه از نسل من
صاحب ذراع و عالم باشد همانكس متولي آن گردد بعد چندی كمر
يك نديره و يك نواسه گذاشته فوت نمود اكنون نديره اش
متولي گردید و نواسه را از ان مے بهره ساخت اما نواسه
بظاهر حال مستحق تر از نديره مينمايد چه وي بصماح و تقوى آراسته
تر است و توليت مينمواهد پس شرعا كدام مستحق توليت
خواهد شد ؟ * الجواب * در صورت مر قومه مستحق
توليت نواسه اش خواهد شد كه صاحب ذراع و تقوى
است از نسل دي * في الاشياء شرط الواقف بحسب اتباعه
لقولهم شرط الواقف كنه الشارع اي في وجوب العمل به

وفي العالم كبرية رجل قال ارضي صدقة موقوفة على ولدي ونحلي
بالوقوف صحيح يدخل فيه الذكور والاناث من ولده وولد
ولده ومن قربته ولادته ومن بعدت ويستوي فيه ولد البغوي
والبنات وفي الدار المختار والنسل اسم للولد وولد ابلا
ولوانثي وفي الحمادية ولو قال على اولادي واولادهم كان
ذلك لكلهم يدخل فيه ولد الابن وولد البنت والصحيح
ما قال ملال رة ان اسم ولد الولد كما يقتضون اولاد البنين
يتناول اولاد البنات والله اعلم * چه حكم است *

در ينکه زيد از مهر گاه جفت يا اسپ برای وقتي معين عاریت
گرفته بمان خود آورد و در خلافت مريض مهر بچراگاه در گذاشته
پس نقصان گردید یا شیر درید ضمان لازم خواهد شد یا زید
از مهر جفتی گاه عاریت خواست و برای مردن جفت خدیس
اجازتش داد و در خلافت آن جفت تقیس برد و هلاک گردید
تا زمان آن بر مهر لازم خواهد شد یا نه * الجواب *

در صورت اول ضمان بر وی لازم خواهد آمد لما فی العالم کبریه
استعاره دایه واستعمالها إلى الظهور ثم ترکها فی الجملة فاعلمها
الذنب ضمن وایضا فیها لو استعار بقر او استعماله ثم ترکه
فی المصرح للر علی فضا ان علم ان صاحبه یرضه بکون البقر
فی المصرح وحده لا یضمن وان لم یعلم بذلك ضمن ودر صورت

مأثية ثلاثان لازم خواهند شد * لما فهمنا ايضا استعار حمارا فقال
لبي حماران في الاصل بل خذ احدهما ابي هما شئت ان هب باخذهما
لا يصمن لربك و لوقال خذ احدهما ان هب بهما جميعهما يصمن
 وكذا في خزائن المفقطين والفقيرة وغيرهما والله اعلم لعالم *
 * چه میفرمایند در حکم الله تعالى *

در صورتیکه زید در حالت صحت و ثبات عقل از میان اراضی
 مهو که خود در قلم سہ انی در تحت مصالح سجری معین وقف
 نمود قبل از آنکه راز ما بقی فوت نمود پس اراضی موقوفه
 که مشاع است وقف آن صحیح و جائز خواهد شد یازده * الجواب *
 وقف آنقدر بدون تقسیم و تعیین آن درست است * في العالم المكيوة
والماخرون اقول ابي يوسف ان وقف المشاع المحتمل
للمتعممة يجوز وهو المختار وفي الاشياء والفتوي على
قول ابي يوسف فيما يتعلق بالوقف والقضاء في بحر الرائق
بمن هذه الفبارة وفي النقاية و صبح هند لا وقف المشاع و في
 شرحه جامع الرموز و مشائخ بلخ اخذوا بقول ابي يوسف
 و به ائقي المتاخرون كما في الجزالة وهو المختار عند
 المصنف و في قاضيخان وقف احدهما نصيبه مشاما جازني قول
 ابي يوسف و مع و به اخذ مشائخ بلخ و فيه رفع الامر الى
 القاضي و قضی بجو— و از الوقف جازلان قضاء القاضي في

المجتهد — مرفوع الخلف والله اعلم * لبعض العلماء *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندازینکه زید از عمر پانصد روپیه بر مضاربست باین شرط گرفت که
نفع و نقصان بالمناصفه بود و بعد هر دو ماه هر مذکور حساب نفهها مذ
بمس بر خلاف شرط زید تا شش ماه حساب نفهها نید بعد آزان
گفت که جمله نوز شش ماهت شد فقط پنجاه روپیه باقی ماند پس
فقصان بتمامه بر ذمه عمر باستد من از کجاست و ان دهم پس حسب
شرع نقصان بر ذمه هر دو بالمناصفه خواهد شد یا بر ذمه زید فقط

بیمه و اتوجروا * الجواب * ضمان تمام مال

مالک بر ذمه زید واجب خواهد شد در عمر هیچ لازم نمی آید زیرا که
این عقد مضاربست است و برای بطلان و انقضاخ آن درین صورت
دو عیب یافت می شود یکی گذشتن مدت معینه که دو ماه است بجهت آنکه
مضاربست بعد انقضای مدت مقرر باطل میشود و عام ازینکه مضاربست
یعنی حامل در راس المال تصرف کرده باشد یا نه * لمای الاشیاء
المضاربة تقبل التقیید بالوقت فیه بطل بمضیه تصرف اولائی
الهدایة وان وقت للمضاربة وقتاً بعینه یتقیل به حتی یبطل
العقد بمضیه کذا فی الکافی * چون عقد مضاربست بعد مدت
مقرر باطل گشت پس مضاربست مثل اجنبی گوید از راه هیچ
تصرف در راس المال نمیرسد و هم در حکم امین باقی ماند پس

اینوقت اگر تلف گردد ضمان کل مال مالک بر ذمه اش واجب خواهد شد . دوم - مخالفت زید اگر در تصور زید
 اشیاء و زعمیت شرط که بر او واجب بود نمود بلکه مخالفت آن
 کرد و از شرط ابطال بقای مضارب است که مضارب بهیروی
 شمر ابطال مالک بکند و الاستعمدی خواهد شد و بعد هلاک بروی
 ضمان واجب گردد * لما في الهندية الاصل ان رب المال معي
 شرط على المضارب شرطاً في المضاربة افكان شرطاً لرب
 المال فيه فائدة فانه يصح وجوب على المضارب موعاته
 و الوفاء به اذا لم يف به صار مخالفاً و عاملاً بغير امر و في
 المعنى على الكسور و بالتخلاف اي بمخالفة المضارب لما شرط
 رب المال غاصب لانه اذا خالف و قد تعدى في مال غيره فصان
 فاضاً فهو من في البدل المختار ايضاً و غصب ان خالف
 و لم يحاز رب المال بعد تصير و ربه غاصباً بمخالفة و في
العالمية و ية اذا خالف فهو غاصب و ان اذن بعد * هرگاه
 مضارب یعنی زید بعلب مخالفت مالک در حکم غاصب گردید پس
 بروی ضمان مثل ضمان غصب واجب خواهد شد یعنی اگر عین منصوص
 موجود بود آن واجب خواهد شد و تلف شده باشد قیمت لازم
 لها في القصاصاني و حکم به ای الغصب الاثر ای استحقاق
 الما لمن علم ان الماخوذ مال الغير و رد العین قائمه

والغرم اي ضمان العين للمالك ما لكفة بفعله اذ بفعل فهو
 اذ بانه سمار يه * پس خوب واضح شد كه همگي با قصد رويه بر
 زير نيز لازم خواهد شد زير عمر والله اعلم بالصواب محل يار *

چه ميفرمايند رحمكم الله تعالى *

اندر اينكه موازي است بيگه زمين كه در آن زير و عمر شده يك
 بودند اتفاقا زير مقروض گرديده ازان بازه بيگه بفروخته شده بغير
 اجازت عمر پس در اين صورت فروختن زير پنج بيگه كه اخواني
 شده يك خود است و عا در است است يار * بينوا و هوذا *
 * الجواب * زير را اين امر ني رسد لما في السراجه
 و ان اراض بين رجلين باع احد ما كاهل في نصيبه
 وفي العالم كبريه ولا يجوز لاحد مما ان يتصرف في نصيب الاخر
 الا بامره و كل واحد منهم ما كالا حنبي في نصيب صاحبه وفي الفصول
 العمادية القرينة اذا كانت غير معتقة سرقة بالدين والغريم
 اتبع الدين على واحد من الورثة يبيع الجاهل نصيبه ويقضيه
 ما يخصه وليس له ولاية يبيع نصيب غيره ليقضي الدين لان
 ذلك ملك الوارث الاخر * و هرگاه فروختن نا جائز شده خواه
 همين زمين باقيست آن حواله عمر ناپيد يا بهر طوري كه تواند شد يك
 خود و اراض ناپيد * والله اعلم بالصواب محل يار *

* مادة العلماء ما يجوز لكم رح *

اندرینکه زید نزد عمر یک جفت گاو و دو بیکه زمین رهن داشته
 صد روپیه باین شرط قرض برد که تا وقتیکه زید شهادت نکند انتفاع
 از اینها بکنید یعنی خراج زمین حالانکه دو روپیه است گرفته باشید
 و از جفت گاو قلهبرانی کرده باشید پس اینجنین عقد رهن
 و انتفاع از آن مرمرتهن را جائز است یا حرام * الجواب *
 عقد رهن مذکور جائز و انتفاع یعنی خراج زمین و قلهبرانی حرام و اگر
 بخوشنودی را رهن بود مکروه تحریمی * لما فی الدال المختار من نقل
عن التمهید یبانه یکره للممرتهن ان یفتفع بالرهن و ان اذن
له الراهن قال المصنف و علیه یحمل ما عن محمد بن اسلم و
من انه لا یحل للممرتهن ذلك و لو بالاذن لانه ربوا قلت
و تعلیل یفهد انها تهریمیه و ایضا فی الاشباه و الجواهر اباح
الراهن للممرتهن اسکل الثمار و سکنی الدار و لبن الشاة
الموهونه فاکلها لم یضمن و له منعه ثم افاد فی الاشباه انه یکره
للممرتهن الانتفاع بذلك و فی جامع الرموز ایضا انه یحرم
الانتفاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن فیکره کما
فی المضممرات و غیره و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

اندرینکه زید زن خود را یا دختر خود را چند زیورات از سیم
 و زر پوشانید و بلیطه بهر و تمذیک بهیج بر زبان بیاورد و تمذیک زید

مرا و شایر را مستحق نشده باشد پس اندر بنوع ملکیت رتبه
نیاد ختم مذکوره در زیورات مزبور و ثابت خواهد شد یا نه
ببینوا و جر و ا الجواب * بدون تحقیق تمایک رید
زیورات مذکوره را اما و شان ملکیت اوستان در آن ثابت
نخواهد شد و بسجود و شاییدن تمایک مستحق نمی شود زیرا چه و شاییدن
احتمال به و عاریت هر دو میدارد و عاریت ادنی اسب از به
است و وقت عدم ترجیح یکی از هر دو محمول بر عاریت که ادنی
است خواهد شد زیرا چه در آن مالک ضرر نرسد و بخت بهر *
لما فی الکفایة فی باب العاریة فی شرح قول الهدایة و تصحی ای
العاریة بقوله منه حکمک هذا الثوب و حملتک علی هذه الدابة
الخ و یحتمل ان یکون المعنیان حقیقاً لهما و انما یتخرج احدهما
لان ادنی الامرین فیحتمل علی التیقن به و اما ذلهم من العناية
لانه اقل ضرراً علی المعطی لانه یوجب رد المثل و ما هو
اقل ضرراً فهو الثابت یمنار فی العالم که ریه و لو قال منه حکمک
هذا الطعام ارد هذا الداراهم و سئل ما لا یمکن الانتفاع به مع
بقاء عینہ یکون مبیة فان اضافها الی ما یمکن الانتفاع به مع
قیام عینہ حملناها علی العاریة لانها الادنی * و زیور از انجهد
است که با وجود قیام عین انتفاع و استعمال ان ممکن است

پس حمل نموده خواهد شد بر عاریت را لله اعلم *

* چه میفرمایند علماء دین رحمکم الله تعالی *

آنرا رینه تجارت فلو س عوض دویسه سه طریق درین
 دیار مروج است اول شخصی یکم دویسه بدیگری دهد تا عوض
 آن هفتد آنرا یا است آن فلو س بعد یکماه بگیرد اگر نوبت ماه
 دیگر افتد یک آن یا چهار آن بر آن افزاید یعنی بعد دو ماه بعد آن یا است
 و چهار آن بگیرد هم چنین بعد یکماه یک آن یا چهار چهار آن
 افزایش کند دوم شخصی یکم دویسه بدیگری دهد تا عوض آن
 هفتد آن بگیرد باید نظور که هر روز یک آن بدید تا بر نه هفتد هم
 هفتد آن تمام گردد یا بحساب دیگر هر روز قدری قدری فلو س
 بگیرد تا بر دین معین مجموع آن فلو س معینه تمام دکمال استیفا
 شود اگر مطابق شد مقرر ادای نکند و تاخیری در آن رود بدید
 پس چیزی را از آن بر مقدار مجموع افزایش نماید سوم
 شخصی یکم دویسه بدیگری دهد تا عوض آن است آن بمیعاد
 معین مثلاً بعد یکماه یا دو ماه است آن بگیرد و اگر بمیعاد معین
 ادا اتفاق نشود پس همان نقد بگیرد و زیاده بر آن چیزی نگیرد
 پس هر یک از عقد های مذکوره بیع سالم است یا نه و شریعا
 جائز است یا نه بینوا و جردا * الجواب * اجوبه صور
 مذکوره موقوف بر تعریف عقد بیع سالم و شریاط آن است بدانکه

عقد سلم عبارت است از دادن ثمن نقد بموض چیری موعود *
 لما فی الکفایه مواءم حاصل باجل الی قوله تعجیه — بل احد
 البدلین و تا جیل الاخر * و بیع سلم در فلو س جائز است
 لما فی الهدایه و غیرها و يجوز السلم فی الفلوس علی داء *
 و برای صحت عقد سلم هفت شرط است و در نقد بیروجه و شرائط
 مذکور و در صحت عقد سلم در فلو س شکی نیست شرط اول آنکه
 آنکه مقدار را رس المال یعنی ثمن معلوم باشد مثلاً بگوید یک روپیه یا
 پنجم روپیه دوم آنکه ثمن مقدر یعنی روپیه در مجلس عقد بیایع
 بدهد و اگر در مجلس ندهد عقد سلم باطل خواهد شد سوم آنکه
 مقدار بیبیع معلوم باشد مثلاً بگوید است آنه فلو س چهارم
 آنکه صفت بیبیع معلوم باشد اگر بیبیع مختلف الاقسام باشد
 مثلاً بگوید که انیقدر فلو س از فلان جنس باشد اگر فلو س مختلف
 المایته باشد و در رواج برابر و اگر یکی از وج باشد پس همان
 از وج لازم خواهد شد پنجم آنکه تاریخ ادای آن بیبیع مقدر کند مثلاً
 بگوید که تاریخ یکم شهر صفر سال کذا فلو س مذکور و دانموده
 خواهد شد ششم آنکه مقام ادای فلو س بیان کند اگر در ادای آن
 مشقت و بار برداری لازم آید مثلاً اگر فلو س بسیار باشد که
 حاجت برزد و در ایافتن پس بگوید که در فلان باز ده خواهم داد
 و در نه در جای عقد ادا خواهم نمود هفتم آنکه فلو س مذکور زودت

عقد تا وقت ادای آن در بازار یا یافتن شود یعنی بی رواج نگردد
 لما فی الکفر و شرطه بیان الجنس والنوع والصفة والقدر والادل
 واقله شه - هر قدر در اس المال فی المکمل والموزون
 والمعدود ومکان الا یفاء فیما له حمل من الاشیاء وما لا حمل له
 یومیه - حیث شاء وقبض راس المال قبل الافتراق *
 بستر آئینه بهم شرط است که اگر بائع قلموس را نارد و در میخانه دادا
 کنند ما را کردن نتواند پس چیزی را ند از مقدار مقرر که وقت
 عقد قرار یافته است بگیرد زیرا که قدر زائد مقدار مقرر بعوض
 زیادت مدت است و چیزی بعوض مدت گرفتن حرام است
 كما فی الهدایة فی باب الصلح فی الدین وذلك اعتیاض عن
 الاحل وهو حرام وفی الکفایة وهذا لان الاجل صفة
 كالجودة والاعتیاض عن الجودة لا یجوز فكذا عن الاجل القول
 پس برین بنده یرشتی را اختیار است خواه رویه هر قدر
 داده است و ا پس بگیرد یا انتظار کند و قید که بائع بد پس
 همانقدر قلموس که وقت عقد مقرر شده است بگیرد خلاصه آنکه
 بعوض رویه چیزی دیگر گرفتن یا بعوض قلموس چیزی دیگر خریدن
 یا چیزی زائد از جنس راس المال یا از جنس مسلم فیه گرفتن
 درست نیست * لما فی الهدایة ولا یجوز التصرف فی راس
 المال والمسلم فیه قبل القبض اما الارل فلم - ا فیه من .

تفويت القبض المقتضى بالعقد واما الثاني فلان المسلم فيه
صبيح والتصرف في المبيع قبل القبض لا يجوز فان تقايلا المسلم
لم يكن ان يشتري المسلم اليه براس المال شيئا حتى يقبله
كله لقوله عم لا تأخذ الا مسلمك او راس مالك اي عقد
المفصح * ونيز شرط است که عقد مسلم را جيله براي سود خواري
سازد سنان مردمان سود خواري بکند و بيه بوعده يكماه بدهند پس
يكرويه چهار آنه يا كم و بيش بر حسب رواج و نرخ بازار ميگيرند
و عقد مسلم ميگويند و ميگويا نذر حرام است * كما في النهاية و شرحها
الكفاية ولو تباعضا فضة بفضة و اخذ بها اقل و زبدا و مع اقلها
شي اخذ لم تبلغ قيمة باقى الفضة فمع الكراهة قوله مع الكراهة
أنه ما كرهه لانه احتمال لسقوط الربوا اي لما حذر الربا
باجملة فمكره و في الغاية لان الكراهية انما هي للاحتيال
لسقوط ربوا الفضل و ايضا في البهر الرائق الكراهية عند
الاطلاق منصرفا الكراهة التهديم * و بيضا و عقد مسلم
كم از يكماه نباشد و زياده بر آن هر قدر كه مرافعات فاعدين بر آن
گيرد درست است و همين مفتي براست * لما في الدال المختار
و بشرط اجل و اقله في السلم شهر و بيه يفتي و اگر براي ادای
آن دو قسط مقرر کند نيز جائز است اما كم از يكماه نباشد * لما في
الدال المختار و لا بأس بالمسلم في نوع واحد على ان يكون

حلول بعضه فی وقت و بعضه فی وقت آخر * پس خوب ظاهر
 شد که صورت اولی جائز نیست. بحد وجود اول آنکه در هر ماه
 یک آن یا زیاده مقرر کردن حساب ربواست و فی الحقیقه
 حیده ربو خواری است و آن حرام گما مردم آنکه یک آن یا زیاده
 در هر ماه افزودن عوض اجل است و آن حرام گما مرسوم آنکه در صورت
 مرقوم وقت عقد است آن مثلاً بیست و یک ماه مقرر کرده پسترب
 تقدیر تاخیر چیزی زائد بر مقدار مقرر گرفتن حرام است و همچنین
 در صورت دوم نیز جائز نیست. بجهت وجود ثلثه مذکور و در سن
 صورت و چهارم نیز هست و آن اینکه هر روز چیزی چیزی
 گرفتن در سلم حسب شرع جائز نیست و از رسومهای ربوا است
 اما صورت سوم پس بر تقدیر وجود ثلثه مذکور و عقد سلم
 است و شرعاً درست اما این قدر دانستی است که در صورت
 سوم مقصود حرف صراحتی باشد و این معامله را پیش خود حافظه
 باشد * والله تعالی اعلم و علمه احکم لمولانا محمداً و جیه

وقل لحصدا * چه میفرمایند رح *

اگر ینکه زید دعوی وقت را راضی کند برای ذات خود یا که
 ادای شهادت برای ذات خود یا اولاد خود یا آباء خود یا برای
 الجنبی و ذات خود نماید پس درین صورتها دعوی وی مسموع
 و شهادت وی مقبول خواهد شد یا نه اگر زید مذکور برای اثبات

وقفت آن بحضور حاكم وقت سندی مرین بمواظیر حکام صاف
 و در پیش کرده طالب قضا بوقفت ۲ راضی مذکورده نماید حاکم
 وقت را بمحرد لما حظه آن قضا بر وقفت آن میرسد یا نه

*** الجواب *** دعوی وی غیر مسموع و گواهی غیر مقبول

خواهد شد و حاکم وقت را نسیم میدهد که بمحرد لما حظه سند بر وقفت

اراضی مذکورده حاکم نماید * لما فی الرسائل الزینیه و الفصول

العمادیة قال فی الخلاصة رجل ادعى ان هذه الارض وقف

عليه لا تسمع وانما تسمع الدعوى من المتقولى وفي الفقاري

قال تصيح والفقوى على الاول الى قوله وفي جامع الفصولين

لا تسمع الدعوى من الموقوف عليه وايضا فيها قال في الظهيرية

من كتاب الوقف اذا شهد بالوقف على نفسه او على احد

من اولاده او اولاد اولاده وان سفلوا او ابائه وان علوا

لا تقبل شهادته وكذا اذا شهد بوقف على نفسه وعلى احنبي

لا تقبل في حقه ولا في حق الا حنبي وايضا فيها ان المكتوب

لا يجوز العمل به وايضا في العالمگیریة رجل في ضیعة ادعى انها

وقف وجاء بصك فيه خطوط عدول وقضاة قد انقضوا وغلب

من القاضی القضاء ليس للمقاضي ان يقضي بذلك الصك

كذا في الخلاصة وكذلك لو كان لوح مضر وب على باب

دار ينطق بالوقف لا يقضي بها والله اعلم مر لا ناصح وخیر *

* ما قولکم رحمکم الله تعالى *

آنکه رینگه زید چند ورثه و اموال کنه را را گذاشته فوت نموده
 همگی یکی از ورثه وی گفت این اشیا که من و کزید مورث
 من است ملک فلان و فلان شده مرا از این عاقله نیست پس
 این ابراهیم صحیح است یا نه * الجواب * ابراهیم در کلام
 عمر واقع است باطل است چه آن ابرای عین بطریق انشاء است
 و جمیع ابرای عین بطریق انشاء باطل است اما بودن عبارت
 مذکوره ابراهیم فی الحقیقه و الفاظ الا بهاء العام الی قوله
 ولا تعلق لی * و اما بودن آن ابرای عین پس ظاهر است که
 لفظ از این اشاره بسوی شیء معین است که در ادل کلام وی
 مذکور است و اما بودن آن بطریق انشاء پس از بیجهت است
 که لفظ مرا از این عاقله نیست اگر چه احتمال انشاء اخبار هر دو دارد
 لیکن درین مقام ادل متعین است چرا که ملکیت عمر بطریق شرکت
 در ترکه زید ثابت است پس بعد ثبوت ملکیت از قول مزبور
 البته انشاء است نه اخبار و آن باطل * فی الجمله و الراضی فان کان
 الا بهاء عن الاعیان علی وجه الانشاء فاما ان یکون عن العین
 ار عن الدعوی بها فان کان عن العین فهو باطل و فی الجمادیه
 و اذا کان للمیت دیون الی قوله ولو کان عینا لا یصح
 و فی العناية الا بهاء عن العین باطل و فی الدر المختار

والا بر اء عن الاعميان باطل معناه بطل لا بر اء عن دعوى
الاعميان ولم يصرم ملكا للامد من عليه وان الوظفر حل له اخذ
والله اعلم * لا تأمحل وجهه *

جهه میفرماید روح * در صورتیکه بدو کمتر نابالغ
و در اجزای از ریه و پستانه و بدو کور نایک کرده باشد
بمس ملکیت و قدر در زیور مزو ثابت نماید شده یا بینوا تو جه را
* الجواب * بدون تخفیف نایک ملکیتش در آن ثابت
شده نی نیست زیرا چه پوشانیدن احتمال به به عاریت هر دو دارد
و عاریت ادنی از به است و وقت عدم ترجیح یکی را از هر دو محمول
بر عاریت که ادنی است نخواهد شد * لما فی الکفایة و نصیح ای
العمارة بقوله منعتك هذا الثوب و حماقت علی هذه الدابة الخ
و یحتمل ان یكون المعنیان حقیقیهما هما و انما یترجع احد هما
لانه ادنی الامرین فیحصل علی التیقن به و لما یلزم من العنایة
لانه اقل ضرر علی المعطن لانه یوجب ضررا اقل و ما هو اقل
ضرر افعوال الثابت یقینا و فی الاعمال المیمر یة و لو قال منعتك هذا
الطعام او هذه الدابة و سلم ما لا یمكن الانتفاع به مع
بقاء عینه یكون محبة فان اضافها الى ما یمكن الانتفاع به
مع قیام عینه حملها علی العاریة لانها الادنی

والله اعلم مولوي محمد وحيد رح *

* رحمه الله تعالى وحدهم الله تعالى *

اند رینه زید یکزوجه و چند برادران و ترک کذا گذاشته
فوت نماید بعد از برادران مذکور بین بعضی از اعیان مشر و کذا
که کم از حصه آنهاست از زوجه مذکوره گرفته بموافقه صلاح نماید
و باقی حصه خود را ترک نماید پس ازین صلیح که بر بعضی حقوق
ایشان بعد دعوی باقی حصه ایشان صحیح است یا باطلی و از ترک
مذکور حق ایشان باطل خواهد شد یا نه و اگر باطل است
یا چه * الجراب * دعوی باقی حصه ایشان درست است
کما فی السراجیه ادعی ارضا فصلاحه علی البعض منها لم یبطل
خصه و سقه فی الباقی و فی شرح الو قایده لو صلیح علی بعض دار
ید عیها لم یصح الی قوله لان بعض الدار لا یصلح عوضا عن الكل
و فی الهدایة لو ادعی دارا فصیالیه علی قطعه منها لم یصح
الصلیح لان ما قبضه ~~هون~~ حقه و هو علی دعواه فی الباقی
و اگر ترک مذکور حق ایشان باطل نخواهد شد * لما فی الفصول
البعما دی الوارث اذا قال ترکته حتی لا یبطل حقه لان
الملک لا یبطل بالترک و اگر مزور باطل لما فیها ایضا قال
واحد من الورثة برأت من توکة اخی الی قوله ولو کانت
الترکة عینا لا یصح و فی التذکر المختار الا براء عن الاعیان

باطل معناه بطل الابرار عن دعوی الایمان ولم یصور ملكا
 یلمد عن علی علیه و لذ الوظف — رحل له اخذ ما و الله اعلم
 مولانا محمد وحید رح *

* ما قولکم و حکم الله تعالی *

آنکه زینکه شخصی یکم از بنام هند و یکم به نام زید
 گذاشته فوت نمود بعد در جانب ستر و که اش مابین این
 دو نزاعی بر خاست پس صلح نامه بر تنصیف تر که مابین ایشان
 با گواهی گواهان عدول نگاشته شد و مدت سی سال بر آن
 گذشت که هر یکی بر حصه خود دخیل کار انداختی که هر یکی از حصه
 خود قدری آن فروخته اند بعد هند و چند در شداشته ترک حیات
 گفت اکنون زید میگوید که من از صلح نامه متاثره ناراضم
 این همه ستر و که پدرم است همه بمن خواهد رسید پس در بین
 صورت صلح نامه مذکور ثابت خواهد ماند و حصه هند و پور
 اش خواهد رسید با صلح نامه باطل است و زید مستحق همه
 خواهد شد بیغوا و توجروا • الجواب • صلح نامه مذکور
 که با گواهی گواهان مشیت و موکد شده است ثابت خواهد
 ماند که بذریعه آن نبوت ملک عامل شده است • کمالی الکفایه
 وجواز ثبوت بقوله تعالی المصلح خیر هر دوه بالالف واللام
 بیهیضی انهم کون کلی صلا خیر او کل مشروع و فیه له عمر

كل صلح جائزهما بين المصلحين الحديث واعتقد الا جماع
 على جوازها وحكمه وقوع البـراءۃ عن دعوى المدعى
 وفي العلامة رتبة في باب صلح الورثة ولو صالح عن نصيبه
 من العروض والعقارات عن بعض الايمان دون البعض جاز
 واما حكمه فتهوت الملك عن المصالح عنه ان كان مما يهتمل
 التمليك كالمال * چون بان ثبوت ملك مبريكير استحقن كريد
 فمع آن عقد درست نباشد ودر بنامت نمادی زائد از سی
 سال گذشته است وبعده مرد وپانزده سال كدامی دعوی
 مسموع نمیشود اگر چه اراث باشد * لما في رد المحتار في كتاب
 المقضاء قال السيد الحموي في حاشية الاشياء اخبرني استاذي
 شيخ الاسلام الشهير بالمشقاري ان السلاطين الان يامرون
 قضاتهم في جميع ولاياتهم ان لا يجمعوا دعوي بعد مضي خمس
 عشرة سنة سوى الوقف والارث ويخالفه ما في الخزانة الى قوله
 ومقتضاه ان الارث غير متشنى فلا تجمع دعواه بعد هذه المدة
 وقد نقل في الحمادية عن المنهمـد اني ايضا كتبت على
 سوال آخر فيمن تركت دعواها الارث بعد بلوغها خمس عشرة
 سنة بلا عذر ان الدعوى لا تجمع الا بامر سلطاني ونقل ايضا
 مثله نقوي تركته من المولى ابي السعود وتقریبها اذا تركت
 دعوى الارث بلا عذر شرعي خمس عشرة سنة فهل لا تجمع

الجواب لا تجمع الا اذا اُعتُرف الخفض - ثم بالحق الى قوله وهذا
الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه ورد نصي حديث
بعلم مسمع دعوي الارث والله اعلم *

• ما قولكم رحمكم الله تعالى اجمعون •

اندر نيكه زید چند ورثه و اشیای کذا را گذاشته فوت نماید
بس مهر که یکی از ورثه او است گوید که بعد وفات زید که این
اشیا مترد که او بود ملک فلان و فلان شد مرا از ان طاقه نیست
بس این ایراد است اشیا • الجواب • آری ایگه
در کدام مورد واقع باطل است چ این ایراد برای عین بطریق انشا
است و جمیع ایرای عین بطریق انشا باطل است اما بودن
مها برت مذکور را • فاما فی الحموی و الفاظ الابرار العام
الی قوله ولا تعلق بی • و اما شدن آن ایرای عین بس
ظاهر است که لفظ از ان اشیا در شییی تعیین است که در اول
کلام دبی مذکور است یعنی این اشیا اما که دیدن آن بطریق
انشا پس ازین جهت که لفظ مرا از ان طاقه نیست اگر چه احتمال
انشا و اخبار هر دو دارد لیکن درین مقام اول متعین است چرا
که ملکیت عمر بطریق شرکت در تر که زید ثابت است و بس
ثبوت ملکیت قول مذکور البته انشا است نه اخبار و ایرای
عین بطریق انشا باطل است • اما فی البجیر الرائق فان کان

الابراء عن الاعيان على وجه الانهاء فاما ان يكون عن
 العيان او عن الدعوى بها فان كان عن العيان فهو باطل وفي
 الحمادة اذا كان للميت ديون الى قوله ولو كانت عينا
 لا يصح وفي العناية الابراء عن العيان باطل وفي الاختار
 الابراء عن الاعيان باطل معناه بطل الابراء عن دعوى
 الاعيان وليس مطلقا للميت على عليه والذالوظف محل له اخذها
 والله اعلم * مولا محمد وحيد *

* چه مي نر مايند رحمه الله تعالى *

اندر ينکه زيد صبر نواسه خود داده بيايگه زمين تعاقبه مهاو که خود بدزيه
 هبه نامه هبه کرده اما عمر مذکور را بر اراضي مذکوره دخيل و قابض
 نگردانیده بلکه تازه حال مدت حيات خود در زمين مذکوره خود مشايحابق
 مقصود بوده و در سرشته زميندار نه بتديل نام و انتقالي
 کرده نه در مفصل هبه و قبوليت و انچه بنام عمر گردانیده بلکه در سال
 قبلي موت خود را اراضي مذکوره را به ماد و زوج و همسرش هبه نامه
 کرده و داده پس هبه حاققه مذکوره به سبب عدم وجود قبض که شرط
 صحت هبه است ناجائز و غير نافذ است مانده * الجواب *

هبه حاققه مذکوره غير نافذ و ناجائز است * لما في الھدایة الھبة عقلي
 مشروع تصح بالاجاب والقبول والقبض وفي المراجعة رجل
 وھب لابنہ وهو في عيالہ يشترط قبض الابن وفي جامع الرموز

وتتمر الهبة بالقبض في محلها ولو كان القبض بلا اذن صريح
 وتتم بالقبض بعد لو كان باذن صريح * وقبض كمال در اسأل
 الاضياع تبديل نام وانتقالی است وگردانیدن بتة وقولیت
 بام موهوب له لما يسهل فاد من شرح الوقاية وتتم بالقبض الكامل
 اي تتمر الهبة بالقبض الكامل الممكن في الموهوب فيه فالقبض
 الكامل في المنقول ما يسهل به وفي العقار ما يسهل به وفي
 الهداية في مقام آخر لا يجوز ازالة الهبة فيما يقسم الامهورة
 مقسومة الى قوله ولغا ان القبض مخصوص عليه في الهبة فمستلزم
 كماله القول وفي الكف ما يدل ان القبض عبارة عن
 الحيازة وهو ان يصير الشيء في ذمة المأبوض والله اعلم *
 * جه صيفر ما يدل رح * در صورتیکه زید دو بیگه زمین
 بگوید که 'خود را بدخترنا بالغ' وبعوض حصه از که بعد دفات
 زید بدو خواهد رسید و ان اکنون بدست زید است هبه بالعوض
 نمود و زید از جانب دختر تعویض آن قبول کرد و در هبه نامه دستخط
 کرد پس هبه بالعوض مرقومه درست خواهد شد بانه در تقدیر
 ثانی شرکا را بران دعوی مخففه میرسد بانه * الجواب *
 و ایستنی است که هبه بالعوض در اهل است بیع است
 فی الا شباه ویغفل لفظ الهبة مع ذکر البدك و این چنین
 بیع بچند وجه باطل است اول آنکه مدار جواز بیع بر حصول

قائم است و درین عقد هر پدر را باعتبار قائم و نه پدر اگر
 سوخص به قبل باید در ملک وی بوده است * فی العالم المکرمه و هنا
 البائنه فمبیع ما لا فائده فیہ و شراءه فاسد و لما فی العنايه لانه
 لا یغیر للمولی شیئاً لم یکن قبله لا ملک الرقبه ولا ملک التصرف *
 دوم آنکه بیع عباد است از سباده مال بمال و در اینجا از
 احد الظرفین مال مفقود است زیرا چه هر دو عوض ملک بائع است پس
 در حقیقت بائع ملک خود بیع کرد پس ما بیت بیع مستحق نگردد *
 لهما فیهما ان البیع مبادله مال بمال و هو انما یتحقق بمال غیره
 لا بمال نفسه فلا یكون البیع موحوداً * سوم آنکه حکم بیع آنست
 که ثبوت ملک مشتری در مبیع و ملک بائع در ضمن مستحق شود
 و ملک در بدل باید در قبل از عقد مرقوم است * نسبت پدر که بائع
 است حاصل بود پس حکم بیع مستحق نشد کما فی الہندیۃ اما
 حکم ثبوت الملك فی المبیع للمشتـری و فی النعمن للبائع
 اذا کان البیع بائناً * و هرگاه مدار ثبوت شفیع بر صحت بیع
 است و آن در اینجا مفقود پس دعوی شفیع هرگز بشی
 موقوف نمی رسد * فی الہدایۃ الشفعۃ تجب بعقد البیـع
 و صفاً * بعد * لانه هو السبب لان صبیها لا اتصال علی ما
 بینا و الوجه فیہ ان الشفعۃ انما یجب اذا رغب البائع
 من المبیع فاذا لم یزل لا یجب الشفعۃ الی قوله و هنا زوال

حق البایع فلا یجب الشفعة فی شراء فایمن والله اعلم *
 مولانا محمد وجیه *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

درینکه فرق در میان هبیه بالعوض و مایه عوض چیست و رجوع
 از هبیه یعنی بازگرفتن شئی موهوب از موهوب له بعد دغل
 و قبض وی در هبیه مایه عوض جائز است یا نه اگر یکی از سه گای
 شئی اجزائی مجموع حصه خود را بکسی هبیه بالعوض نماید درست باشد
 یا نه تفاسیر مرض الموت است یا نه اگر زنی با وجود اولاد آشیای
 خود را بپسر هبیه بالعوض نماید این هبیه درست باشد یا نه *
 بیغ و ابوجروا * الجواب * در میان هبیه بالعوض و مایه
 عوض فرق سبعة است اول آنکه در هبیه مایه عوض قبض شرط تمام
 هبیه است نه در هبیه بالعوض دوم آنکه در هبیه مایه عوض شیوع مایه قسم
 مانع قبض مشروط ثبوت ملک موهوب له است لما فی الدار
 المختار و الطاحطا ری و در هبیه بالعوض چنین نیست سوم آنکه
 در هبیه مایه عوض بشرط انتفای موانع هبیه گانه رجوع جائز است نه در
 هبیه بالعوض و غیر ذلک و رجوع از هبیه مکروه تحریمی است و نزد
 بعضی تنزیهی و آشیای هفتگانه مانع رجوع است یعنی زیادت
 سببیه در موهوب موت و اهب یا موهوب له و اخذ عوض و بدر

شدن موهوب از ملک موهوب له و ملائذ و جیت بودن
 در میان آن مرد و وقت به بودن موهوب له ذی رحم محرم
 و هلاک موهوب * کما فی الد را المختار و حکمها بنبوت
 الملک للموهوب له غیر لازم فله الرجوع والفسخ و فيه ايضا
 صح الرجوع فيها بعد القبض و اما قبله فلم تنضم الیهبة مع
 انتفاء ما یزعه الا تى وان کرة الرجوع تهر بها وقيل تنزيها
 ولو مع اسقاط حقه من الرجوع و فيه يمنع الرجوع فیها حروف
 د مع خرقه ای الموانع السبعة الا تیهة فالذال الزیادة
 فی نفس العین الموحیة لزیادة القيمة المقصلة وان زالت
 قبل الرجوع المهر موت احد العاقدین العین العوض والخاء
 خروج الیهبة من ملک الموهوب له والزاء الزر حیة وقت
 الیهبة فلو وهب لامرأة ثم نکحها يرجع ولو وهب لامرأة
 لا کعکسه و فی الطهطاری قو له کعکسه وهو ما اذا کان
 الواهب الامرأة للرجل فیهري فیه حکم الصورتین انتهى
 والقاب القرابة فلو وهب لذی رحم محرم منه نسبا ولو
 ذمیها او مستمنا لا يرجع والهاء هلاک العین المومو بة
 واین جائز نیست در بهب بالعوض * کما فی الد را المختار
 والطهطاری بعد ما بین احکام الیهبة بشروط العوض و هذا
 القول دلیل لكل ما ادعی فی الیهبة بالعوض و اما اذا

قال و بمبتك بكذا فهو بيع ابقداً و انتهاءً قوله ابقداً
 و انتهاءً فيثبت لكها منهما الملك في حقه و لا يمتنع ان من
 التمليم و لا يشترط قبض و لا يضره شروع * چهارم آنکه در هبه با
 عوض شرط خیار صحیح نیست * کما فی الدر و حکمها
 بیوت الملك غیر لازم بلکه الرجوع و الفسخ و عدم صحت
 شرط الحیض و فیها در هبه بالعوض که در حقیقت بیع است
 شرط خیار صحیح است مانند بیع لما فیہ فی باب خیار الشرط و یصح
 شرطه للممتن یا یعی من معارف لا حد لها بنجم آنکه هبه با عوض
 بسبب شرط فاسد باطل نمیشود بلکه شرط خود باطل
 میشود و هبه صحیح ماند * کما فیہ و حکمها انها لا تبطل
بالشرط الفاسد فیه عبد علی ان یعتقه تصحیح
 و یبطل الشرط * و هبه بالعوض شرط فاسد باطل
 میشود لانه بیع و البیع یبطل بها کما لا یخفی
 و هبه بالعوض با شریک خود در شئی اجمالی رشاع را جائز است
 کما مر انفاً و لا یضرها شروع حمل و نفاس زن مرض الموت
 نیست شرعاً چرا که آن مرضی است یا آفتی است غالباً در آن هما کئی
 دی بود * فی حاصع الرموز من غالب حاله الفلک که ریض
 عیض از من اقامه مصالحه خارج البیت و مشل من بارز
 و قلنا لم یقتل لقصاص او رجم مریض مرض الموت *

و مرض که از آن صحت حاصل میشود حکم صحت دارد *

فی الدار مرض صحیح منه کالصحة و اگر زنی در حالت صحت
 جمیع آشیای خود را بشهریه بالعوض نماید صحیح باشد
 چرا که در حالت صحت تن او را دورتر با مال و بی متعلین
 نمی شود که ما مرد و اگر در مرض الموت نموده باشد شهریه بالعوض
 صحیح نباشد چرا که آن بیع است در حقیقت و بیع در مرض
 الموت از ورثه جائز نباشد * فی الهدایة بخلاف ما اذا باع
 المریض من الوارث بمثل قیمته حیث لا یجوز غفلة لان حق
 بقیمته الورثة تعلن بعینه حقی کان لا حد منه الاستخلاص
 باداء قیمته اما حق الغرماء تعلق بالمالیه ما فتر قاضا
 والله اعلم * لهؤلاءنا محمد و حیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای دین رحمکم الله تعالی اجمعین *

آنکه رینکه شخصی در حالت صحت و نبات عقیل ببرد و پسران
 بالغ خود مکانی را بهر نمود و بقبضه شان نهاد بآنکه واپس خود در آن
 مقیم و متمکن ماند پس شهریه صحیح خواهد شد یا نه * الجواب *

شهریه مذکوره جائز و مفید ملک برای موهوب لها نخواهد شد زیرا که قبض
 از شهریه صحت شهریه و متمکن آنست و یافه نشد * فی الدار المختار
 و شرائط صحتها فی الموهوب ان یمکن مقبوضاً و لما فی الطحطاوی
 قوله علی الطفل اخرج به الولد الکبیر و فان الهبة لا تقم

الا بقبضه ولو كان في عياله وقد ذكر في الهدية ولا يتم حكم
 الهبة الا مقبوضة ويستوى فيه الا حنبي والولد اذا كان بالغاً
 هكذا في المحيط * واگر خانه موهوب کبیر محتاج القسمة باشد یعنی
 نفع آن در هر دو حال قبلاً تقسیم و بعد آن باقی ماند و تجزیه موجب
 نقصان مالیتش نگردد پس شیوع در انصورت نیز موجب عدم
 جواز هبه است * فی العالمگیریة ولا تصح فی مساع یقسمه و یبقى
 منه فعليه قبل القسمة وبعد ما در وقتاوی قاضی بخاندان است
 لو وهب لابنه دارا و الاب ساکن فیها لم یجوز الهبة والله اعلم
 * ما قولکم رحمهم الله تعالى *

اند رینه زید در حالت صحت و ثبات عقل اندکی از مال خود
 بدختران داده باقی همه آشیایه بسم مغیر خود بهر نمود و قبض گمانیده
 فوت ادب پس همین هبه به تفضیلات بعض و رتبه بر بعض درست
 خواهد شد یانه درین تقدیر دخترانرا بعد موت و اهب هبه بچهره تعرض
 و دعوی بر آشیای موهوبه بهر میرسد یانه * الجواب *
 هبه صحیح است حاکم آنرا جائز و نافذ خواهد نمود اما در سبب
 تفضیلات بعض فرزندان بزه کار خواهد شد * قاضی بخاندان رجل
 وهب فی صحته کل المال لولده حاز فی القضاء و یكون اذما
 فیها صنفه فی الدار و لو وهب فی صحته کل المال لولده جاز
 و انما فی القنیه و یجوز ان یعطى البعض دون البعض

حکما لکنہ ترک الانصاف وان کان بعضهم فاجرا ارفاقا
 والبعض فقیها عابدا * هرگاه واهب بعض اولاد را با لکبہ
 محروم کردن تواند پس بطریق اولی بعض را کم از حقش دادن
 خواهد توانست اما گناه کار خواهد شد و عمل کرده فی شرح مسلم
 للمزوی یغنی عن ان یسوی بین اولاده فی الہبۃ الی قوله فلو
 فضل بعضهم او وهب بعضهم دون بعضهم فمذهب الشافعی
 ومالك وابی حنیفۃ رحمہم انہ مکروۃ و لیس بہدراہم
 والہبۃ صحیحۃ * پس دختران را بیچ دعوی در اموال یهودیہ
 بر صغیر نمی رسد پس ملک بر مذکور مستحق گردید و دو
 مانع رجوع عن الہب یافتہ شد اول موت واهب * قال فی
 الہدایۃ او بموت احد المتعاقدين الی قوله واذا مات الواهب
 فوارثہ اجنبی عن العقد القول * دیگر قرابت محرمہ
 فی الہدایۃ وان وهب ہبۃ لذي رحم محرم منه لم يرجع
 فیہا لقوله عم اذا كانت الہبۃ لذي رحم محرم لم يرجع فیہا
 والله اعلم * مولانا محمد وجیہ *

* ما قولکم رحم *

اندرین صورت کہ اگر شخصی در حالت صحت و ثبات عقل جمیع
 اماک خود را بفرزندان خود بہ بعضی زیادہ بہ بعضی کم ہبہ سازد یا بہ محروم
 بعض اولاد کل اماک را بیک فرزند ہبہ نماید پس بسبب محروم

کردن بعض اولاد یا زیادتى و كفى در حقوق او شان شخص مذکور
گناه گار خواهد شد یا نه و چه مذکور را عند المرافعة حکام جائز خواهند
داشت یا نه * الجواب * اگر چه چه مذکور را که به تفضیل بعض
ولد بر بعض یا بمجرد مى بعض شده است و مکروه و موجب اثم
است حاکم آنرا اجاز و نافذ خواهد داشت زیرا چه این چنین چه
نزد امام ابو حنیفه محمد و مالک راجح صحیح است * كما فی فتاوی
قاضیخان رجل وهب فی صحته کل المال للولد جاز فی القضاء
ویکون انما فیما صنع و فی الدار المختار و لو وهب فی صحته سلی
المال للولد حاز و انهم و قال النوری فی شرح المسلم ینبغی
ان یسوی بین اولاده فی الهبة الی قوله فلا — وفضل بعضهم
دون بعض فمذهب الشافعی و مالک و ابی حنیفة — رح انه
منکرده و ایس بهرام و الهبة صحیحة و فی القلمیة یجوز ان
یعطى البعض دون البعض حکما لکنه ترک الانصاف و ایضا
فی موضع سنه فان وهب ماله کلّه للابن قال محمد رح هو
آثم فان رسول الله ﷺ قال فی مثل هذه الصورة اتق الله
قال محمد رح و احیه — زرة قضاء و ایضا قال النوری فی شرح هذا
لحدیث ان هبة بعض الاولاد دون بعض صحیحة و الله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

انتم مینکه شخصی مدیون غیر مجبور در حالت اعیانت نمود در

بمجلس فتمد بکاخ خودش حجاب طالب وکیل منگو در اراضیات
 مورد و مکسور خود را با اسم واری محالیت مع رقم و غیره بالعوض
 ده هزار روبه مهر مجلس به بالعوض نمود پس به مذکور و نافذ
 و جائز و فی الحقیقت بیع است یا نه و شئی موهوب بدون
 اشتراط قبض در ملک موهوب نخواهد آمد یا چه یا شخص
 مذکور بمجرد مدیونی خودش مجبور و ممنوع التصرف خواهد شد
 پس به اشش صحیح و نافذ نباشد بر تقدیر جواز به و ثبوت
 ملک حاکم را فروختن اراضیات مبیعه و مملو که زوجه برای
 ادای دیگر دیون شوهر بتصور عدم جواز بیع اول میرسد یا نه
 بیند و اتو حر و ا * الجواب * به مذکور و جائز و فی
 الحقیقت بیع است * لما فی الحمادیه و الجموعه علی انه لو قال
 و میت هذا لك بكذا انا بیع و ایضا فیها من کشف المکتوم
 ولو قال و میت هذا بكذا فهو جائز بالا حتماع و انه بیع
 من الا بقضاء القول * و اراضی مبیعه مذکور به بمجرد حصول
 ایجاب و قبول ملک موهوب لهما یعنی زوجه مذکور به متصل
 خواهد شد * لما فی الاشباع المبیع یملکه المشتري بالا یجاب
 و القبول و هكذا فی الکفایة و موقوف بر قبض نخواهد بود
 لماصر و لما فی العنایة و اما من جهة الموهوب له فلان المملک
 لا یشیت بالقبول بدون القبض بخلاف المبیع و ایضا فیها

یو قال یبالتک روح یغبتہ الملک فہی قبل القبض اعتبارا بالجمع
 بمجرّد مدیون کسی مجبور ہو مستمتع التصرف نمی گرددہ لما فی الہدایۃ
 قال ابو حنیفۃ روح لا احجس فی الدین واذا رجعت
 دیون علی رجل وطلب غرماؤہ حبسہ والحجر علیہ لہ احجس
 علیہ وکن فی العنایۃ * پس ہر گاہ تصرف مدیون غم
 مجبور جائز و نامند باشد ہیہ مذکورہ بالا ریب صحیح و نامند خواہد
 شد پس اراضی مذکورہ ملک زوہر مزبورہ گردید من بعدہ
 حاکم را نمی رسد کہ برای او ای دیگر دیون شوہر اراضی مذکورہ
 را بفرد شد پس بیشک این تصرف است در ملک غیر بالا
 اذن و رضای مدی و آن ہر اینہ غایت شد ع و کتاب است *
 کما فی العنایۃ التصرف فی ملک الغیر بغير الاذن لمجبر
 صحیح و کنافی الجلیبی و فی الہدایۃ لانہ تجارۃ بلا تراض
 فیکون باطلا بالنص و هو قوله نع الا انیکون تجارۃ من
 تراض و حکم حاکم کہ مخالف کتاب یا سنت یا اجماع است نزد
 حاکم دیگر قابل امضا و اثبات نیست * لما فی الہدایۃ و اذا
 رفع الی القاضی حکم حاکم امضاہ الا ان بخلاف
 الکتاب او الامنۃ او الاجماع والله اعلم *

* ما قولکم روح *

اند ربنکه شخصی اراضی مهو که خود را که مشاع قابل قسمت
است نصفش بزوجه خود هبه بالعوض کرد و نصف دیگر بر سر
میتبنای خود هبه نمود پس شرط هبه شئی 'مشای' درست باشد یا نه
و بر تقدیر ثانی عند القبض ملک ثابت خواهد شد یا نه و هبه بالعوض
که بازوجه کرده است صحیح است یا نه * الجواب *

هبه شئی 'مشاع قابل القسمة' لها افزای و قسمت درست نیست
و عند القبض ملک فاسد ثابت میشود * لما فی العالم کی یه هبه المشاع
فیما یحتمل القسمة لا تجوز سواء کانت من شریکة او من
غیر شریکة ولو قبضها هل تفید المملک قال حسام الدین رح
فی کتاب الواقعات ان المختار انه لا تفید المملک و ذکر
فی موضع آخر انه تفید المملک ملک فاسد او به یفتی و لما فی
مختصر الوقایة و لا تصح فی شئی مشاع تقسم فان قسم و سلم صح
و هبه بالعوض که بازوجه کرده است در بین صورت باطل و نادر است *
لما فیة و هی بشرط العوض هبه ابتداء فشرط قبضهما و تبطل
بالتشروع و بیع انتهاء فیرد بالعیب و خيار الریقة و تشبهت
الشفعة * پس سبب شرط قبض هبه بالعوض باطل شد
چرا که در بین صورت سبب شیوع قبض ممکن نشد و الله اعلم *
* ما قولکم رح * اند ربنکه عزیز نامی در حالت صحت جمیع
اراضی حصه 'سایه' خود را در عینی خود سبشی 'مخلوق' الرحمن بالعوض

کذا بمقتضی ذلک و دلالت بر بالعرض نمودن بیشترى مذکور بر ابرار ان
 و خیل و قابض گردانیده سفر اراکان شتافت مشتری مذکور
 مدتی حیات خود یعنی تا شانزده سال بران و خیل و قابض بوده
 انوع تصرفات شرعیه مثل بیع و غیره می نمود پس بعد مرده حال
 بائع مذکور وفات یافت و از حین وفات مشتری تصرف مذکور
 تا این زمان جایز مذکور در دخل و تصرف و مشتری مذکور
 بوده است پس اینچنین میسر بالعوض شرعی بیع است یا نه و مرتقدیر
 اول بیع مذکور فائده ملک مشتری خواهد داد یا نه و برادر عاتی
 بائع مذکور سندی خواجه علی نامی بعد مدت ستادی چهل سال دعوی
 مینماید که این مذکور صحیح نموده است جایز مذکور میراث میامان
 است این دعوی باطل و نادر است یا نه و بعد مدت ستادی
 بنسبت و پنج سال از حین وفات عزیز مذکور که با نامی دعوی
 در اثنای بکش نیارده اکنون مدعی مذکور را میرسد
 که دعوی در اثنای نماید یا نه اجماعاً تشابوا * الجواب *
 میسر بالعوض مذکور در حقیقت بیع صحیح است لما فی الدال المختار
 لوقال وهب مذابک ان هو بیع ابتداء و اذقه ماء فی التمهاده
 واجمه حوالی انه لوقال وهب مذابک بکذا انه بیع *
 هرگاه حقیقت بیع شد حکم بیع که ثبوت ملک مشتری است البته
 متحقق خواهد شد لما فی الطهطاوی تحت قوله ابتداء

فانتهاء قیثبت لكل منهما الملك في حقه ولا إمتناع من التملك
ولا يشترط قبض ولا يضره شيوخ في الاشارة المبيع يملكه المشتري
بالايجاب والقبول وفي العنايه واما من جهة الموهوب له
(في الهبة بلا عوض) فلان الملك لا يثبت بالقبول بدون القبض
بخلاف المبيع (اي كالهبة بالمعوض) وفيها ايضا قال مالك
ثبت الملك فيه قبل القبض اعتبارا بالمبيع وحين ثبوت ملك
برای مشتری مستحق گردید فخرج آن عقد هرگز درست نباشد ودرینجا
طاعت متادی چنان سال منقضی گردیده دعوی مدعی مذکور خواه
دعوی ابطال همه مذکوره باشد یا دعوی اربث هرگز درست نباشد
چرا که بعد گذشتن بی و سه سال که امی دعوی شرعا مسموع
نمیشود * لمانی رد المحتار اذا ترك الدعوى ثلثا وثلثين منه
ولم يكن مانع من الدعوى ثم ادعى لا تجمع دعواه لان ترك
الدعوى مع التمكن يدل على عدم الحق ظاهرا * بانکه در مقام
دیگر از آن نوشته که بعد گذشتن پانزده سال بغیر که امی مانع دعوی
که امی دعوی خواه دعوی اربث باشد یا دیگر هرگز مسموع نمیگردد *
لما فيه قال الحميد الحموي في حاشية الاشباه الخيرية امتقاني
شيخ الاسلام يحيى افندي الشهير بالمشقاري ان الصلاطين
الان يامروا بقبضتهم في جميع ولاياتهم ان لا يسمعوا دعوى على
قول مضي خمس عشرة سنة سوى الوقف والارث الى قوله

فَوَيْفَعْنَا إِنْ آلَازَتْ غَيْرَ مُمْسِكِنِي فَلَا تَجْعَلُنَا غَرَضًا لِّبَنِيكَ إِنَّكِ كُنْتِ لَمِنَ الْغَاثِ

وقد نقل في الحماد في من المومنداري ايضا انه كتب على

سوال آخر فیمین ترکیت د عواما الارث پول بلوغها خمس عشره

هذه بلا عذر ان الدعوي لا تجمع الا بها و سلطانى نقل ايضا

مثله فتوى تركية عن المولى ابى السعود وتقريرا اذا تركت

لعقوى الارث بلا مد خمس عش— مرة سنة فهل لا تجمع •

* الجواب * لا نسمع الا اذا اعترفنا الخصر بالحق

ونقل من له شيخ مشايخنا الميرزا علي بن فتاحي على الفضل

منه في الروم وهذا الذي رأينا عليه عمل من قبلنا فالظاهر انه

و رد نہی جدید بعدم سماع دعوی الارث پس ازین روایات

غوب واضح گردید کہ منشی خواجہ علی راہرگز نہیں رہ کہ بر جایاد

فخ کور دعوی وراثت نماید چرا که مانند دس سال چه بلکه بست پنجمال

بعد وفات عزیز متوفی گذشتہ پسر و عراش باطن و قاباں شنیدنی

نهیست و جای ادا مذکور حق و ربه مشتری موعوم و منفور است و

والله اعلم و حكمه اسلم *

اندریکه زید عمر را بجهاد میفرستد که بنویسد در شکم مادر

مکمل و میسر وی است یا اسب درخت خود که هنوز بار نیاروده به بنفشه

و فقیه و جود آنها بقض فرماید این همه را جائز باشد یا نه و وقت

وجود آنها بقض مالک خواهد شد یا نه *

* الجواب *

چنانکه مذکور است جائز و نافذ نخواهد شد زیرا چه بسا بعد از دم فی الحال و ناباشد
 فی قاضی بخان رجل و هب لاخر مالی بطن غنمه و امره بقبضه
 اذا وضعت لا تصح و ان قبض بعد الرضع لا نهامة المعدوم
 و فی العالمیه رویه شرطها ان يكون موجودا وقت الهبة
 فلا يجوز ما ليس بموجود وقت العقد فی الال و المختار وجهه
 لا یصح اصلا لانه معدوم فی الهدایة و المعدوم لم یس بمهل
 فوقع العقد باطلا فلا ینعقد * و هرگاه بیه مذکور فاسد شد فاده ماکت
 موهوب که نخواهد داد و بقبض ماکت نخواهد شد * فی العناية من
 و هب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت الملك علی ما تقدم
 ولی الکفاية و من و هب شقفا مشاعا فالهبة فاسدة ای لا یثبت
 حکما و هو الملك و ان اتصل به القبض مشاعا القول فی الجملی
 قوله لا یصح الهبة الا مهورا الی قوله معناه لا یثبت الملك

* ما قولکم رحم *

القول والله اعلم *

اندر اینکه پسند از متر و کشتی هر که رفتم سه آنه از حصه
 زمین را می یافتم بود و ن تقسیم و افزایش از حصص دیگران
 بر او زیاده خود در حالت صحت بهیه نمود و پته را یا بنام
 موهوب که گردانید و ما حصان را خود مقصرت بود بعد چند ورش
 گذارشته فوت نمود درین صورت صرفت از نوشتن پته بنام موهوب که
 قبض کامل ثابت خواهد شد یا نه و بدون تحقق قبض کامل بیه مذکور

باطل است یا نه * ط الجواب * فقط از نوریانین بر بنام
 مویوب که قبض کامل نمی شود زیرا چه قبض کامل در شئی مشاع بدون
 تقسیم و افراز ممکن نیست و در هر قبض کامل شرط است * لمافی
 الهدایة لا یجوز الهمبة فیما یقسم الا محوزة مضمومة الی قوله
 ولنا ان القبض منصوص علیه فی الهمبة فی مشترط حکماله و المشاع
 لا یقبله و فی الکفایة لان القبض عبارة عن الحیازة و هو ان یصور
 الشئی فی حیز القابض و المشاع فی حیزه من وجه دون وجه
 لانه فی یله من وجه و فی شریکله من وجه فتم تمام الحیازة
 بالتمهمة * و مرگه تا مدت حیات و ایه مرگه قبض مستحقق نشد
 ایه باطل خواهد شد چه ایه مرض موت که در بعضی احکام کم وصیت
 که در ان قبض شرط نیست دارد بسبب عدم تحقق قبض تا حال
 حیات و ایه باطل میشود پس ایه در حالت صحت که اصلاً
 شباهت با وصیت ندارد بطریق ادلی باطل خواهد شد *
 لمافی الحمادیه ذهب فی مرض الموت ولم یسلمه حقاً مات
 تبطل الهمبة لان الهمبة فی مرض الموت وانکانت وصیه
 لکها هبة حقیقة فیکتصر الی القبض ولم یوجد و فی السراجة
 اذا ذهب فی مرض الموت ولم یسلمه حقاً مات یطل الهمبة
 و فی الاعمال کیریة و لا یجوز هبة المریض و لا صدقته الا مقبوضة
 فاذا قبضت صارت من الثلث و اذا مات الراغب قبل التسلیم بطل *

و چون به هر دو مال مشد آشیای مذکوره در ملک و یا بهر باقی مانده
پس بسبب موت وی بملک و ارث آنش منتقل خواهد شد
و بحسب فرائض تقسیم خواهد یافت * لما فی الهدایه فی فیصل
الشهاده علی الارث یکتفی بالشهاده علی قیام ملک المورث
وقت الموت لثبوت الالانتقال ضروره والله اعلم * له ولا بنا
مهم وجهه المرحوم * ما قولکم رح *

که زید در حالت صحت بعض مال خود به پسر گانش باوجود
پسران دیگر به نموده تسلیم نمود و پسرش در آن مجلس
قبض هم کرد این بهر جائز و تام خواهد شد یا چه * الجواب *

به هر دو پسر خود در کل اموال جائز است و در بعض اموال
بطریق اولی جائز خواهد شد * لما فی قاضیه ان رجل وهب
فی صلیته کل المال للمولود جاز فی القضاء وفی العالمه میریبه
قال لابنه * این مال ترا کردم او قال بنام تو کردم او آن تو کردم
او تکلم بکلام یجوری مهره فانه تملک من الابن وفی
فتاوی مراخیه رجل وهب لابنه وهو فی عیاله یشتراط قبض الابن
پس هرگاه بهر جائز شد و تسلیم پدر و قبض پسر در آن مجلس
یافت شد بلا شبهه نافذ و تام خواهد شد * فی الهدایه الهبة عقل
مشروع تصبه بالایجاب والقبول والقبض وفی جامع الراموز
وتهم الهبة بالقبض فی مملکها ولو کان القبض بلا اذن صریح

وتتسم بالقبض بعد لو كان باذن صريح وفي شرح الوفاية
وتتسم بالقبض الكامل هي نعم الهبة بالقبض الكامل الممكن
في الموهوب له فالقبض الكامل في المنقول ما يما فيه وفي
العقار ما يما سبه والله اعلم *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرينكه هبة شئ مشترك دشاع شريك بائز است
پا نه هبة فاسد بعد تسليم و قبض مفيد ملك است يا نه
* الجواب * صحيح است لما في الحماديه ولو ذهب النصف
من شريكه من دار له يجوز و قيل يجوز وهو المختار
وفي الدر المنثور و قيل يجوز لشريكه وهو المختار
الكره ابن جنين هبة زو اما اعظم رح فاسد است اما مفيد ملك
است نزد عامي ثمة رح * في الحماديه هبة المشاع فيما يقيم
صحة عند هما و فاسدة عند ابي حنيفة رح غير باطله
حتى تفيد الملك عند القبض وهو المختار وفي الدر
الغرر عن الفصولين الهبة الفاسدة تفيد الملك بالقبض
وبه يفتي ومثله في البزازية والله اعلم من يهاض
مولا ناهي وجيهه * ما قولكم رح *

اندرينكه شخصي يك يگه زمين که منافع آن مباح است يك حاله

اجاره داد و اجرت آن سهم من شالی یا گندم یا شمع مقرر
 نمود شرعاً در سه خواهد شد یا نه و بدل اجاره همان سهم من از
 شالی و غیره دادن جائز باشد یا نه بیغ و واتر حروا *
 * الجواب * این عقد اجاره با ریسب جائز است که نفع
 و اجرت آن معلوم است * لما فی الہدایۃ لا یصح (الاجارۃ)
 تحتی تكون المنافع معلومة والاجرة معلومة (لقر له عم
 من استأجر اجیرا فلیعلم الاجرة) فانہ کما یدل بعبارتہ
 علی کون معلومیۃ الاجرة شرطاً یدل بدلائلہ علی
 اشتراط معلومیۃ المنافع لان المعقود علیہ فی الاجارۃ
 ہوا المنافع و ہوا الاصل والمعقود بہ و ہوا الاجرة ولان الجمالہ
 فی المعقود ہو علیہ و بدلائلہ تفضی الی المنازعة کجہا لہ
 الثمن والتمنن فی البیع * و در عقد اجارہ ہر چہ باشد باز
 نقدیات مثل روپیہ و سیسہ یا از مکینات مثل شالی و از
 ہوز و نات مثل گندم و شکر و اسنابل آنجا اجرت مقرر کردنش
 جائز است * لما فیہا ایضاً ما جاز ان ینکون تمنا فی البیع جاز
 ان ینکون اجرة فی الاجارۃ لان الاجرة تمن الثمن المنفعة
 فیعتبر بمن البیع (وما لا یصلح تمناً یصلح اجرة ایضاً الحاصل
 ان النسبة بین الثمن والاجرة اعم واخص مطلقاً ای
 کلما یصلح تمناً یصلح اجرة و لیس کلما یصلح اجرة یصلح تمناً

کالا عیان فبانه يصلح اجرة لا يصلح ثمننا * پس معاوم شد که اجرت
 اجاره شالی مقرر کردن چنانچه باریب است بشرطیکه آن شالی
 بهر خارج آن زمین بودن مشروط نبود و این صورت اجاره
 است که آنرا اهل قریه تنهنگاباگی گویند والله تعالی اعلم لعالمه
 * ما حکمکم روح * اندرینکه زید نزد عمر دو فرد

شال و چند اشرفی امانت و ودیعت داشت بهم رفت بعد
 مراجعت وی همراه کار و ودیعت مذکوره کند و از گواهی چند کهن
 ثابت شد که بعضی را از آشیای مذکوره عمر مذکور تصرف
 کرده و بعضی از آن نزد وی موجود است پس شرعاً ضمان شئی
 مستهملکه و رد کردن بقیه بر عمر واجب است یانه * الجواب *
 واجب است لما فی الدار المختار لو منعها الود یعنی بعد
 طلبه بنفعه قادر اعلی تسلیمها ضمن و مکنا ینفهم من
 جاسع الرمز فان حبسها بعد طلب ربها قادر اعلی التسلم
 اوجهها الی قوله ضمن ای المختار و دع فی هذه الصور
 الصلح لانه غاصب فیها * پس هرگاه شرعاً عمر مذکور غاصب نرازد
 یافت رد کردن آشیای موجوده بر او واجب * فی العالمکیریه
 و یجب علی الغاصب رد عینہ علی المالك و فی الاله ایه و علی
 الغاصب رد العین المغصوبه معفاة مادام قانما لقوله
 عمر علی الید ما احدث حتی ترد والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

در صورتیکه زید وفات یابد و چند ورثه و ترک گذار از اجناس
مختلفه بگذاورد بعد و رثه با هم صلح و اتفاق نموده رضای خود را
آشوبای ستر و کراهیه تقاضای و تناقض تقسیم نماید یعنی برخلاف
حصص خود را که از روی فرائض می یافتند بزیادتی و کمی موافق
قسمت قسمت نمودند و با قباض خود را در آورده بعد از آن یکی
از ورثه اظهار غبن دارد و فسخ قسمت میکنند پس قسمت
مذکور را صحیح خواهند ماند یا نه و بر تقدیر اول کیرا فسخ قسمت
مذکور را میرسد یا نه * الجواب * قسمت مذکور را

صحیح است * لما فی الہدایۃ فی فصل کپیۃ القیمۃ لان
القسمۃ علی التفاضل حائزۃ بالتراضی و کیرا فسخ
تیسر * لما فی البدایۃ و لو اختلفا فی التقسیم لم یلغۃت الیمۃ
لانہ دعوی الغبن ولا معقبر بہ فی البیع فکذا فی القسمۃ
لو جود التراضی * اما در کفایہ گفتہ کہ صحیح آنست کہ
فسخ قسمت میرسد * حکمی عن الفقہ ابی جعفر الہندی و انی
انہ کان یقول فضائل ان یقول لا تسمع ہذا الدعوی الی
قوله و لفائل ان یتسول یسمع ہذا الدعوی الی قوله و فی
فخاری قاضی خان جعل القول الا خیرا ولی وقال البشیخ
الامام ابو بکر محمد بن فضل یسمع دعوی الغلط والغبن ای

تعل ما تمت التركة بالتراضي وله ان يبطل القسمة كما
لو كانت القسمة بقضاء القاضى وهو الصحيح ودر قاضى خان
تصحيح قول ثانی نوده ودر حموی تصحيح قاضى خان مقدم بر
تصحيح ديگران نوده * حيث قال كلام قاضى خان مقدم لانه
اهل الترجيح وايضا في مقام آخر اقول تصحيح قاضى خان
مقدم على تصحيح غيره كما نص على ذلك علامه قاسم في القنية
ارضا مشتركة واقرا كل واحد منهما انه لا دعوى له على
صاحبه وزرع نصيبه ثم اراد احدهما التمسح بالغبين فله
ذلك اذا كان الغبون فاحشا عند بعض المشايخ وفي جامع
الفتوى في القسمة ولو كانت القسمة بقضاء القاضى فظهر ضمن
فاحش في نصيب احد هما تفسح لان تصرفه مقيد بالعدل
القول والله اعلم مولوى محمد وحيد *

چه سهر مايند رحمهم الله تعالى *

اندرينكه در ديار هند وبنگال اكثر مردمان كاه نخل كه ظاهرا
تآن آبن ازايريشم باشد و بابت آن كه باس و پات بود
و بر طاشيه آن بقدر دوا نكشت يا سه ليس يا بيل از زرد
نقره بيو سته بود بر هر مى تهند پوشيدن آن جائز باشد يا مسنوع
فوجرام و مكروه * الجواب * جائز و درست بود * كماني
الشراجهه يكره ان يلبس الكور قلنه مؤنة من الجواهر

اذ الذهب والفضة والكرباس الذي خيط عليه ابريشم
 كثير ارضي من الذهب والفضة اكثر من قدر اربع
 اصابع ولا بأس بان يكون على طرف القلنسوة قدر اربع
 اصابع من ذلك وكذلك على طرف العمامة وكذلك في الجببة
 ولما في الهداية ولا بأس بمسما را الذي يجب جعله في حوز
 الفص اي في نقهه لانه تابع كالعلم في الثوب فلا يوصل
 لا بماله وفي القمية علم من الذهب كالمنهوج يجوز فيه
 قدر اربع اصابع للمرحال وكذلك في القلنسوة في ظاهر المذهب
 يجوز قدر اربع اصابع وكذلك في اكثر كتب الفقه *
 و مراد از چهار انگشت مذکور چهار انگشت حضرت صم بن
 الخطاب رض باشد کما لا يخفى ذلك على من طالع مطولان
 الفقه و هرگاه پوشیدن کلاه مذکور جائز گردید پس نماز از آن
 بلا کراهت جائز خواهد شد والله اعلم لفاضل *

* ما قولهم رحمهم الله تعالى *

اندر اینکه زید چند بیگه زمین نزد صم گرد داشته مبالغ گذا
 قرض گرفت پس در ادای خراج آن مابین هر دو اختلاف
 افتاد پس شرعا ادای خراج بر ذمه کدام لازم است *
 * الجواب * درین صورت ادای خراج بر ذمه
 زید را این لازم و واجب است عام است ازینکه قیمت

رهن از دین فاضل باشد یا نه زیرا چه رهن ملک را رهن است
 پس سؤنت و اجرت بقای رهن مرفس را رهن لازم خواهد شد
 لما فی القهستانی و علی الراهن و ان لم یکن فی الرهن فصل
 مؤن تبقیته ای ما یحتاج الیه فی هفس الرهن کا طعام
 و الشراب الی قوله و علیه العشر و الخراج و فی الدار المختار
 و نفقة الرهن و الخراج و العشر علی الراهن و الاصل فییه
 ان کل ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن یضمه و تبقیته فعلی
 الراهن و فی الهدایة و كذلك اجرة الراعی و نفقة الرهن
 علی الراهن و الاصل ان ما یحتاج الیه لمصلحة الرهن او
 تبقیته فهو علی الراهن سواء کان فی الرهن فصل او لم یکن
 لان العین باق علی ملکته و کک منافع مملوکه له فیکون
 اصلاحه و تبقیته علیه كما انه مؤنة ملکته كما فی الودیعه
 القول و الله اعلم *

* چه میفرماید یندرج *

اندرینکه زید چند کانی زمین و گاوماده شیرده و غیر ذلک
 گردانیده و سبب کذا قرض گرفت و گفت تا وقتیکه زرت ادا
 نکنم ز چه مذکور در کشتی کاری خود داشته از ان انتفاع کن
 و شیر گاومذکور بخور پس هر مرتبه را این چنین نفع گرفتن
 اندر رهن اگر چه را رهن بان اجازت داده باشد و راضی بود
 جائز است یا نه * الجواب * این چنین انتفاع حرام

است * لما في الدار المختارة انه يكره للمرتبه ان ينقطع
 بالرهن وان اذن له الرهن قال المصنف وعليه يحمل ما
 من مهمل بن اسلم مخرج من انه لا يهل للمرتبه ذلك ولو
 بالاذن لانه ربوا قلت وتعليقه يفيد انها تهرمة في الاجابة
 اباح الرهن للمرتبه اصل الثمارا وسكنى الدار او
 لبن الشاة المرونة فاكلها لم يضمن وله منعه ثم افاد انه
 يكره للمرتبه ان لا تنقاع بذلك وفي جامع الرموز انه
 يهرم الا تنقاع من الرهن بلا اذن له اما بالاذن
 فيكره * والله اعلم —————

* ما قولهم ربح * اندر ينگه هند از جانب دختر
 هنده خود تصفيه كه امي سامله از هر گاه ديگر نمود و صاحبانه
 ساخت و بسبب آن نقصان حق صغيره مذكوره كرديد اگر
 بعد بلوغ بنقصان خود مطلع گرديد و اصلاح نامه مرقومه و الله
 خود اعراض نموده مدعى حق خود باشد پس شده صاحب نامه
 باطل و حقهش بدو خواهد رسيد يانه بيعوا تماثلا و * الجواب *
 مادر را ولايت تصرف در مال صغيره و صغيره نيست مگر بقدر
 ضرورت هر گاه كه پدر نموده باشد و آنها در پدرش مادر
 خود باشند مادر را فقط خريد و فروخت اشياى خود و پوشش آنها
 ميرسد از ان بغير حاجت درست نيست بلكه هرگاه تاوان

آن بر ما ضرر واجب ، فی الهدایة للام الولایة فیما یرجع الی حفظه و حفظ ماله و ایضا فیما تمه بخلاف الام زکلی سن یعولها غیر ما حیث لا یمکنون الا بعد موت الاب او غیبت غیبه منقطع لاین تصرف مولا للمضرورة و مع حضور الاب لا ضرورة فی الکفایة بخلاف غیر الاب من الاقارب لانه لا ولایة لهم اصلا فی التصرف . پس هرگاه مادر را بیع و شرا بطریق تجارت در مال غیر جائز نیست که بمقتل تنفع او بفرمان صانع از حق مغیر که مبنای آن بر خط و اتم کردن حق او است بطریق اولی جائز نخواهد شد و ایضا بقصان حق وی عیان است فی الکفایة لأن الصلح منہی علی الخط والمما مہجہ ہرگاه صلح مذکور درست نشد پس مغیر را بعد باو بخورسد بناوب اختیار خواهد شد که از صلح نامه اعراض نموده حق خود تمام و کمال طالب نماید * لہما و الطامر و اللہ اعلم *

* چه میفرماید روح * اندرینکہ در مزاج شخصی بعایت اندوہ فوت بسرش خطی و جنونی را دیا فتر مساوب الحواس گردیدہ است از همه سکوت و زبیدہ و گنگاو و سادہ و طاق خانہ داری یکسر ترک کرد و نفع عقل است اگر در افالت جمیع استبای خود بد خیر این خویش جا بخویش دیگر

بذریعہ وثیقہ یہ دہد حکم آن چہ الجواب • حسب اظہار
 مستفتی نظر بر اقوال و اعمال او مرقاً مجنون است زیرا کہ
 قریب مجنون * و هو اختلال العقل بحيث يمنع جربان
 الافعال والاقوال علی نهج العقل الا نادراً كما فی القروضیم
 برومادق من آید و تصرفات مجنون مرقاً مستبصر نیست • فی الهدایة
 الا سیاب الموحدة للهجرة ثلثة الصغر والرق والمجنون
 الی قوله ولا یجوز تصرف المجنون المغلوب بهال لان
 المجنون لا تجامعه الا علیة فلا یجوز تصرفه بهال وفيهما
 ایضا والصبی والمجنون لا یصح عقودهما ولا اقترارهما لما
 یهنا ولا یقع طلاقهما ولا اعتاقهما وفيهما فی المزارعة لان
 هقد اما لا یصح الا من الا هل وفي الد والمختار والهجر
 وهو منع نفاذ تصرف وسببه صغر وجنون القول وفي قاضیخان
 والصبی والمجنون یكون مهجوراً یغیر حجر وفي جامع
 الرموز المحجور وهو منع نفاذ القول وسببه الصغر
 والمجنون الی قوله فالمراد بالمجنون الذي لا یفیهن اصلاً
 والله اعلم • • چه میفرمایند روح •

اند رینگه زید زین کنه ارا بقیمت پنجاه روپیہ بدست صمغ فروختن
 بمقرر نمود و پنجاه شمن آن هفت روپیہ بیعانه بدین شرط گرفته
 بود که هرگاه صمغ باقی همه زر ادای نماید قبلاً نوشته دهد و تصدیق

مبیع نماید و بهمان نیاد و پس این چنین بیع غیر صحیح است یا نه
 * الجواب * در صورت مذکوره اجل ایفای ثمن و تهلیم
 مبیع مجهول است. بحکمالت اینها بیع ناجائز میباشد * فی الهدایة
 ولا بد انیکون الاحل معلو مالان الجهالة فیه مانعة من
 التسليم الواجب بالعدل فهذا يطالب به فی قریب المد
 وهذا یسلم فی بعید ما و کذا فی الرد المحتار والعالمکی—ردیة
 وغیرهما والله اعلم لعالم *

ما قولکم رحمکم الله تعالی *

از رینگه زید زنی اجنبیه را گاه گاهی مادر یا خاله یا دختر خوانده
 بود یا بنده مردی اجنبی را پدر یا پسر یا عم خوانده پس شرطا
 نکاح فیما بین او شان جائز و نافذ خواهد شد یا نه * الجواب *
 جائز و نافذ خواهد شد که کدامی مانع جواز نکاح نیست و ازین
 گفتن و خواندن در حکم مادر یا دختر یا پسر و پدر هرگز نمی شود
 و ازینجا است که در حواله خدا ^ص زید بن حارثه مرتب می خود را
 بعد طلاقش زنی خود آوردند * فی الجلالین و مَا حَعَلَ اٰذِمْبَاءَ کُمْ
 جمع دمی و هو من ید عنی لغیر ایمیة ابنائه ابناءکم
 حقیقة ذلکم قولکم باقراکم ای الیهود و المنافقین
 لما توج النبی صلی صلیه زینب بنت جحش التي كانت امراة
 زید بن حارثة الذی تبناه النبی صلیه قالوا تزوج محمد

امرواۃ ابنه اذ اكل بهما الله في ذلك * و نیز از جمله محرمات
 چهارده گانه که در فتاوی صنف ۵ مذکور است نیست و نیز مانعی
 از کد امی جهت در آن مقصور نیست پس بلا شک نکاح
 جائز خواهد شد * کما لا یخفی علی من له بصیرة
 ما فی الفقه والله اعلم *

* ما حکمکم علماء الدین رحمکم الله تعالی *

آنندریسکه مستثنی زید خادمه داشته باشند نام از بطن وی فرزندی
 چند زائید از این چهار مورد بگرداند اما پس را بتو غنی از انواع آنکه هرگز
 نیادرده بود پس هرگاه بلا نکاح از بطن پسند فرزند زائیدند لا محاله
 زنا زاده باشند پس زنا زادگان از زانی یعنی زید وارث خواهند
 شد باین واسطه تحقیق ارث شرعاً بکدام کدام اسباب حاصل
 میشود بینوا تو هر دو را * الجواب * هر دو بیک مرکز از
 زید وارث نخواهند شد زیرا که استحقاق ارث منحصر است به سه
 اسباب یکی رحم دوم نکاح صحیح سوم و لا * لما فی الدال المختار
و یستحق الارث برحم و نکاح صحیح و ولاء و بی رد الیه حقار
ت تحت قوله برحم الخ او با حد ثلثه یعنی آن کلو احد منها
 ملة للاستحقاق بمعنی آنکه لا یلزم اجتماع الثلثة
 اربعهها فلا ینافی حصول الاستحقاق باثنين منهما
 کتروجه هی بنت عمر او معتقة فیرث منها الزوج النصف

بالباقی و الباقی بالتعصیب او الولاء فافهم * در اینجا یکی
 هم از بیرون مسموم و نیست و نیز هرگاه که بنگاح فاسد و باطل
 هم استحقاق ارث حاصل نمی شود * لَمَّا فِيهِ اَيْضًا و نکاح صحیح
 فلا توارث بفاسد و لا باطل احصاء و ايضا فيه في مقام آخر
 لان النکاح الفاسد لا یوجب التوارث بین المملوین
 و قوله فلا توارث بفاسد الیه هو موافق لشرط من شروط
 الصحة کشهود و لا باطل کنگاح المفقعة و الموقت و ان جهلت
 المدة او طالبت فی الاصح * پس در اینجا که نکاح فاسد و باطل
 هم بود نیست بطریق اولی استحقاق ارث نخواهد شد کما
 هو الظاهر و زنا را زاده از مادر خود و ارث میشود لقطه از زانی
 که او بی بر است * لَمَّا فِي الدار المختار و یرث ولد الزنا
 و اللعان بجهة الام فقط و فی العینی لان نسبہ من جهة الاب
 منقطع فلا یرث به و من جهة الام ثابت فیرث بداهه و احوزہ
 من الام بالفرض لا غیر الفول * پس بر ظاهر است که عمر
 و بکر که از زنا متولد اند که مادر او شارع عقد نکاح نیاورد و بدو نه
 بنگاح صحیح نه فاسد نه باطل هرگز از مسموم که زید و ارث نخواهند شد

و الله اعلم * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

آنچه رینگه زید در کابین زوجه خود نوشته داد که اگر زن دیگر را نکاح
 کند بلا اجازت منکوحه ام بر زن ثانیة سه طلاق واقع خواهد شد

بس وید زن دیگر را بلا اجازت وی بکاح خود در آورد بر ثانیه مذکوره سه طلاق واقع خواهد شد باینه بر تقدیر اول زید با زن ثانیه بصورت زن و شوقی گذران کردن رای دی حرام است باینه در تقدیر حرمت مسلمانان را با وی محالست و مواکلت

سزاوار بود یا چه * الجواب * حسب اظهار مظهر

اگر زید بلا اجازت زن اول زن دیگر را نکاح کرده باشد بر ثانیه طلاق نموده واقع خواهد شد * لَمَّا نِيَّ جَامِعُ الرِّمُوزِ وَالثَّالِثُ أَنَّ تَزْوِجَ امْرَأَةٍ اَوْ كَلِّ امْرَأَةٍ تَدْخُلُ فِي نِكَاحِي اَوْ تَصِيْرُ حَلَالًا لِي اَوْ كَلِّ امْرَأَةٍ اَوْ تَزْوِجَهَا اَوْ يَزْوِجَهَا غَيْرِي لَا جُلِي فَاَجِزَةٌ فَهِيَ طَالِقٌ ثَلَاثًا فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ لَوْ دَخَلَ الشَّرْطُ وَقَعَ الطَّلَاقُ مَكَذَا فِي الْهَدَايَةِ وَاِذَا اُضْفِيَ الطَّلَاقُ اِلَى النِّكَاحِ وَقَعَ عَقِيبُ النِّكَاحِ مِثْلُ اَنْ يَقُولَ لَا امْرَأَةَ اَنْ تَزْوِجْتِكِ فَاَنْتِ طَالِقٌ اَوْ كَلِّ امْرَأَةٍ اَوْ تَزْوِجَهَا فَهِيَ طَالِقٌ * بس هرگاه بمجدد نکاح زن ثانیه مطلقه شد زن اجنبیه گردید بس لامحالہ زنا شوقی با وی حرام خواهد شد و فرزند متولد از آن ولد الزنا بس زید مذکور مرتکب فعل حرام باشد بس مسلمانان را با وی محالست و مواکلت سزاوار نبود * فِي الْمَرَا جِيَةِ لَا يَنْبَغِي لِلنَّسَاءِ اَنْ يَأْكُلُوْا مِنْ اطْعَمَةٍ الظُّلْمَةُ لِقَبْحِ الْاِمْرُ عَلَيْهِمْ وَزَجْرُ مِمَّا يَرْتَكِبُوْنَ مَكَانَ اَفْيَاكُثَرُ كَتَبَ الْفَقِيْهَ

والله اعلم لعالم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندر اینکه زید زوج خود را با غور و پوشش گذاشته سفر
 زیارت بعیده اختیار نموده زانم از چهار سال مفقود انسخبر ماند پس
 زوجه اش بسبب نبودن کسی متفقند حال بلا نفقه تکلیف شاق
 بر خود آسان نموده پس بعد چهار سال اقبال شوهر دیگر کردن
 او را امیر سدیانه و مرضفی را امیر سد که بر قول امام مالک
 روح فتوی دهد وقت ضرورت * الجواب * بعد چهار
 سال زن زیر اقبال شوهر دیگر نمودن میتواند و وقت شدت
 ضرورت حنفی را امیر سد که بر قول امام مالک روح فتوی دهد *

فی الدر المنثور لا یفرق بینهم و بینهم ولو بعد مضي اربع
 سنین خلا فاما مالک روح و فی الطحطاوی قوله خلا فاما مالک
 نوح به قال الشافعی فی قول واحمد فی رواية رض عنهم قال
 الفهستانی لو افتی بقول مالک فی موضع الضرورة ینبغي ان
 لا بأس به ابوالسعود نقول العلامة عبد البر بعد ذکر ابن وهبان
 الخلاف عن الائمة لا حاجة لما حنفی فی ذکر ذلك فخذمه
 اولی لیس باولی اوده فی شرح الملقی ای لما افاده الفهستانی
 من ان الحنفی یفتی به فی موضع الضرورة و فی جامع الرموز
 و قال مالک والاوزاعی الى اربع سنین فینکح مرسه بعد
 هذا کما فی النظم فلما افتی به فی موضع الضرورة ینبغي ان

لَا بُاسَ بِهِ الْقَوْلُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَوْلَايَ عَطَاءُ الرَّحْمَنِ

خلیلی ره * چه میفرماید * رحمکم الله تعالی *

آنکه زنکه همحالیگان زید و هنده که از مدت زن و شوئی میکنند دعوی میکنند که زید زن خود را طلاق نموده داده است زید و هنده انکار این معنی می نمایند و سه گواهان اند مختلف الاقوال یکی میگوید که طلاقنامه دیگری نوشته و از قلم همسوسش دستخط کرده و زید را بان علمی نیست دیگری میگوید با کرا و جبر در طلاقنامه دستخط کرده هم چنان دیگری گفت گفت زید طاق نامه دادم انشاء الله تعالی پس شرعا طلاق واقع خواهد شد یا نه * الجواب *

چون گواهان مختلف گواهی دادند گواهی او شان باطل باشد * لَمَّا دَامَ الْإِثْمُ الشَّهَادَةُ إِذَا وَافَقَتْ الدَّعْوَى قَبْلَتِ رَأْيَ حَالِهَا لَمْ تَقْبَلْ وَنِزْدَرَسَ بِرَدِّ طَاقِ نَامَةِ فَقَطِ يَأْدُ تَخْطُ كَرْدَنِ دَرِ اَن طاق واقع نمی شد و بغير تأمّل لفظ طاق صراحت یا کنایت * فِي الدَّرَالِ مَخْتَارِ مَوْ رَفَعِ قَبُولِ النِّكَاحِ فِي الْخِلَالِ اَرِ اَلْعَمَالِ بِلَفْظِ مَخْصُوصٍ وَدَرِ صَوْرَتِ اسْتِنَا يَعْنِي اَنْشَاءِ اَسَدِ كَقَبُولِ طَاقِ واقع نمیشود * كَمَا فِي قَاضِي خُذَانَ وَارِقَالَ لَا مَرَاتِهِ اَنْتَ طَالِقِ انشاء الله تعالی و هر لا يعرف معنی قوله انشاء الله تعالی لا يقع الطلاق لان الطلاق مع الاستثناء باطل و علم الامر وجهله مواء * طَاوَهُ اَنَّهُ اِذَا طَاقِ نَامَةِ بِرِ سَبَبِ خُودِ نُوْشْتِهَ بَاشَدَ

ماهم طلاق واقع نخواهد شد حتی که لفظ طلاق بر زبان نراند
 فی قاضیه خان رحل اکروه بالضرب و الحبس علی ان یکتب طلاق
 امرأته ثلاثه بن فلان فکتب امرأته ثلاثه بدست فلان طلاق
 لا یطلق امرأته لان الکتابه اقیمت مقام العبارة باعتبار الحاجة
 و لا حاجة هذا فی رد المختار و فی البهـ الرائق ان المراد
 الاکراه علی التللف بالطلاق فلو کره علی ان یکتب طلاق امرأته
 فکتب لا تطلق النـ قول د الله علیه صححه المولوی و جهة ره *

* یاسادات العلماء و مقتی الشریعه العراء رح *

چه میفرمایند درینکه زید در مرض موت با وصفت بودن و غمرو
 مادر و ورثه دیگر مجزایه و وصیت نامه دستنخطی خود از جمله املاک
 خود قیستی دو هزار پانصد روپیه و خواهر را دیان خود که کم
 از ثلث مال است وصیت کرده و فات یافت پس وصیت
 مذکوره جایز و نافذ خواهد شد بانه و غمزه را دیان وارث اند یا اجنبی
 و بر تقدیر اجنبی بودن ایشان وصیت مذکوره بلامابطت و رثه
 نافذ باشد یا چه * الجواب * وصیت نه

جائز است * فی العالـ المکـ بریه مریض اوصی و هو لا یقدر علی
 الکلام لضعفه فاشارة برأسه و یعلم هم منه انه یعقل ان فهم
 منه الاشارة جازوا لا فلا هل اذا مات قبل ان یتد بر علی الفطـ

و پس هرگاه وصیت مریض لاچار باشد، جائز شد در موقوفه ای که پذیرد و ثقیفه دستنخطی خود کرده بطریق اولی جائز خواهد شد و خواه از میان در حکم اجنبی اند زیرا که آنها از ذوی الارحام اند لما فی الشریفة و صمد (ای ذر و الارحام) اولاد الاخوان و بنات الاخوة مطلقا * و ذوی الارحام با دختر و مادر که از اصحاب فروض اند محرم میباشند * فی العلامکیریه و انما یورث ذر و الارحام اذ الم یکن احد من اصحاب الفرائض و هرگاه خواه از میان بایشان اجنبی شدند لاریب وصیت نه گوره با اجازت و رشت درست خواهد شد * فی حاسع الرموز و وصیت بالثلث و الاقل للاجنبی غیر الوارث و ان لم یرض به الورثة و فی الامالکیریه تصح الوصیه للاجنبی من غیر اجازة البورثة و لا تجوز بها زاد علی الثلث الا ان یجوزة الورثة بعد موته و فی الدرر و تجوز بالثلث للاجنبی عند عدم المانع و ان لم یجز الوارث ذلك و الله اعلم *

* چه میفرمایند روح * انما ینک تصرفات مریض که هیات از بیم و اعتناق و محایاة و غیره باشد در مرض موت وصیت است یا نه و بر تقدیر اول اگر در مرض موت یکی از ارورثه بیه کنه بیه مذکوره وصیت خواهد شد یا نه و حکم وصیت بی عیاری خواهد شد یا نه و اگر در رشت دیگر وصیت موصی بایز ندارد تا قدر

خواهد شد یا نه * الجواب * تصرفات مراضی

در مرض موت و وصیت است لمافی المختصر و شرحه و اعتناقه
و صحایا نه و هبته و ضمانه و صیقه ای کالوصیه فی انه من الثلث
بهم . هیه مذکور و وصیت خواهد شد و حکم و وصیت خواهد داشت یعنی از
ثلث جاری کرده خواهد شد و اگر در زنده دیگر بدان ناراض باشد
و جایز ندارد نامذ نخواهد شد * لما قبله ایضا و لا یصح بشیی لو اراده
ای الموصی الحدیث مقبول عند الجميع الی قوله الا باحازة و رفقة
ای و رقة الموصی الوصیه باکثر من الثلث للاحتمالی و بشیی
للموارث و فی السرا حیه الوصیه للموارث لا تجوز الا باحازة
الورقة بموجب الموت و الله اعلم * لعالم *

* ما قولکم رحمکم الله تع * اندر اینکه بنده

و وصی حیات خود اینگونه و وصیت زبانی نماید که پسرنما بالغم زید
تا وقتیکه بالغ نشود بحفاظتش هر وصی خواهد بود و مقدمه تا یکم اکنون
در عدالت مرجع است تدبیرات و آخرات آن وصی مذکور
از نزد خود نماید پس ترا از اصلات اراضی ما خواهد گرفت اگر اصلات
ان کفایت نکند او را اختیار است که مقداری حق خود از عین
اراضی مذکور بگیری و وصی مذکور برود برای وصیه قبول نمود پس
این وصیت زبانی درست باشد یا نه اگر باشد و نابالغ مذکور
نخواهد که وصی مذکور را عزل نموده دیگر بر او وصی مقرر نماید او را

متبرسه یا نه و وصی را اختیار است که برای استیفای حق خود
 اراضی مذکور را حبس نماید یا نه * الجواب * این وصیت
 ربانی مؤلفا جائز و نافذ است زیرا چه وصی بروی موصیه قبول نموده است
 لما فی الهدایة و من اوصی الی رجل فقبل الوصی فی ویه
 الموصی و رد هائی غیر وجه فلهس یرد لان المیت مضمی بسبیلہ
 معتمد اعلیہ * پس هرگاه این وصیت صحیح و نافذ شد زید را
 اختیار عزل وصی یکالم نخواهد بود * لما فیہ * دلبران قادر اعلی
 القصر اعمهناً فیہ لیس للمناضی ان یتخرجه الی قوله و کذا اذا
 شکى الورثة اوبعضهم الوصی الی القاضی فانه لا یتبغی له ان
 یعزله حتی تبدل له خیالہ لانه استفاد الولاية من المیت و لما فیہ *
 و ان کانوا صفاراً کلهم فالوصیة حائزة الی قوله فان الصفار و ان کانوا
 املا کالیس لهم ولایة المنع انتهى * پس هرگاه عزل وصی جایز
 نشد وصی مذکور اراضی مذکور را حبس کردن میتواند مادامیکه
 حق خود تمام نمبرد چنانکه موصیه در وصیت خود شرط نموده بود *
لما فیہ * من الهدایة و ان امر القاضی الوصی بیه —
 الی قوله قالوا یدیجوز ان یقال یرجع بالمائة التي غرمها
 ایضاً لحقه فی امر المیت والله اعلم * للعالم *

* ما تھکمون رح * زید عمر را در اموال او و لاد

صفار خود وصی کند و بعد موت زید عمر مال پتیم را برای خود بخرد

یا مال خود را بوی بفروشد و در آن نفی است مریتم را این
 مال جاری باشد یا نه * * * الجواب * جائز است

لما فی الاشباه بیع الوصى من الیتیم او شر و انفعه — و فی نفسه نفع
 للمصبی جائز و ایضا فی وصی القاضی لوصی المیت الا فی مسائل
 الاولی لوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشتری لنفسه اذ اکان
 فیہ نفع ظاهر عند الیقین فی نفسه و فی العالمکیه و یرا اشتوی الوصى
 مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیقین فی نفسه اذ اکان خیرا للمیت
 والله اعلم * * * المولانا محمد وحید الرحمن * * *

* ما حکمکم رحمکم الله نفع * الندریکه زیر پیش
 از موت خود عمر را در اموال اولاد عمار خود و می کرد پس و می
 بر امیر که اموال خود را بدست یتیمان بفروشد یا اموال ایشان
 را بایع و شراناید قضایل حکم آن چیست * الجواب * میرسد
 لما فی الاشباه و بیع الوصى من الیتیم او شراؤه لنفسه — و فی
 نفع للمصبی جائز و ایضا فی وصی القاضی لوصی المیت الا فی
 مسائل الاولی لوصی المیت ان یمیع من نفسه و یشترى لنفسه
 اذ اکان فیہ نفع ظاهر عند الیقین فی نفسه و فی العالمکیه و یرا
 اشتوی الوصى مال الیتیم لنفسه حاز فی قول الیقین فی نفسه
 اذ اکان خیرا للمیت * * * والله اعلم * * *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * الندریکه ششم

مردمی اراضی خود بطور زمین بر قبیلین میفروشد چند سال بیع با آنها
نموده بقبضه مشتری داد و مشتری هم از ابتدای قبضه تصرف
محمول نمود و میباید پس درین صورت تصرفش جائز و درست است
یا نه بینوا توجروا * الجواب * در صورت معلوله

تصرف محمول که عبارت از انتفاع است موافق قول راجح
در حق مشتری جائز و درست است مگر اگر از انصاف حد که اراضی
مذکور را بشود شد یا بگرد و دار یا بکسی بدهد نماید زیرا که بیع مذکور در
حقیقت مرکب از بیع صحیح و زمین و بیع فاسد است پس باعتبار
بیع صحیح حکمش بواز انتفاع و تصرف محمول است و باعتبار
بیع فاسد حکمش بوازی فسخ از هر دو جانب و باعتبار زمین حکمش
مردم بواز بیع و زمین من غیر و سقوط زمین بهایک بیع و لما فی
الدر المختار و قيل بیع بفیء الانتفاع به و فی اقاله شرح
المجمع عن النهایة و علیه الفتوی انتهى و لما فی رد المحتار تحت
قوله و قيل بیع الخ هذا محتمل لاحد قولین الاول انه بیع صحیح
مفید لبعض احکامه من حل الانتفاع به الا انه لا یملک ببعه قال
الزیلعی فی الاکراه و علیه الفتوی الثانی القول الجامع لبعض
المحققین انه فاسد فی حق بعض الاحکام حتی ملک کل
مفیده الفسخ صحیح فی حق بعض الاحکام کحل الانزال
و مضاف الیه و زمین فی حق البعض حتی لم یملک المشتري به

. مشترک شود یا نه کتب برهان الدین
 صاحب المهیط من ابیه الامام تاج الدین شود (ای در جواز
 انتفاع) والله اعلم و هرگز ايجاب ظاهر الدین و صدر الاثر و
 ايجاب طاء الدین مد شود در حق انتفاع * والله اعلم انتهای
 ثم اعلم ان المراد بالشرط ان لا يكون في صلب العقد
 (ای مایهین الا یجاب والقبول للذی الوارد فیہ نهی النبی صلعم
 عن بیع و شرط) ای فی صلب العقد لا الفساد هو لا الشرط
 الذی یکون قبل العقد و بعده * یعنی شرطیکه قبل عقد یا بعد عقد
 نموده شود غیر مضراست لمانی الفصول العمادی و لورتبایعا
 ثم قال احد ممالصاحبه چون سیم بر تو بیارم بیع بمن باز ده
 و قال الاخر نعم لا یفسد البیع اما اذا قال فی البیع (ای فی
 صلب العقد) الخ یفسد العقد انتهى و كما فیہ فی موضع
 اخر ولو تواضعا قبل البیع ثم تبایعوا خالیا عن الشرط حازا للبیع
 عند ابی حنیفه ره * پس از عبارت مرقومه الصد ظاهر و
 هوید اگر دید که مشتری بیع بالوفاء را سرسره که بدون اجازت
 بائع اران مبیع انتفاع گیرد لیکن باید که بیان ايجاب و قبول شرط
 رد مبیع نکند که آن مفسد بیع است اما اگر قبل عقد یا بعد آن کند
 مضرتی نباشد که آن مفسد بیع نهی حکم الکتاب والله اعلم
 بالصواب لمولوی عبد الباری صاحب مد ظله *

* ما قولكم وحكم الله تعالى اجمعين *

اندرينکه شخصی نعل را بعتد نکاح خود در آورده بکايين نامه
 نوشته داد و زبانی هم اقرار نمود که اگر شرطی از شرائط مندرجه بالا
 بمعرض خلافت آید غایتون موقوف را اختيار رکبی خواهد بود که هرگاه
 خواهد نفس خود را مع طلاق داده شوهر دیگر قبول نماید و غایتون موقوفه
 نیز شرط مذکور را قبول نمود پس بر تقدیر وجود شرط که عبارت
 از وقوع خلافت است جزاء آن مترتب خواهد شد یا نه و بر
 تقدیر اول اختيار مذکور مقید بالمجلس خواهد شد یا نه بیغوا تو حردا *

* الجواب * بر تقدیر وجود شرط جزاء آن که عبارت از حصول
 اختيار رکبی مرخاتون موقوفه راست بامشک و ریب مترتب
 خواهد شد * لان الشرط اذا وجد يترتب عليه الجزاء لما في
 فصول الامدادی فی صفحه ۵۱۹ من الا عن مجموع النوازل لو
 قال للمصکاک اکتب لهما حظ الامر علی انی مقی سافرت بغیر
 اذ نهانها تطلق نفسها را حدة کلمات فقلت لا ارید
 الواحدة وطلبت الثلاث وابی الزوج ولم يتفقوا وحر حایص
 الامر بیدها فی تطليقة را حدة انتهى ویه ایضا فی صفحه ۵۰۷
 جعل امر امرأته بیدها ان تزوج علیها امرأة ثم انها ادعت علی
 الزوج انک تزوجت علی فلانة وفلانة حاضرة تقـ ولزوجت

لَفَسَتْ مِنْهُ وَشَهِدَ الشَّهْرُ عَلَى النِّكَاحِ يَصِيحُ—وَالَا مَرِيضًا مَا رَمَا
 فِي الْحِمَادِ فِيهِ فِي صَفْحَةِ ۱۵۷ وَمِنْهُ (اَيَّ مِنْ الْفُصُولِ الْعِمَادِي)
 مَرَدِي. سَفَرُ مِي رَفْتِ زَن رَا كَفْتِ كِه اَكْرِيَك مَاه اَز رَفْتِ
 مِنْ بَرَايِدِ مِنْ بَرْتُو نِيَامِدِه بَا شَم بِا نَفَقَه مِنْ بَرْتُو ز سَعِيدِه بَا شَد
 اَمَرْتُو بَسْتِ تُو نِهَادِم تَا بَر وَفْتِ كِه بَا يَدِت بَا يِ خُو د كَشَادِه
 كُنِي بِشْتِ اَز كُنْشْتِ مَاه نَفَقَه رَسِيدِ اَمَا مَرْد نِيَامِدِه اَمَر بَسْتِ زَن
 بُو د * لَا نِه نَعْلَقِ بَا لَشَرْطِيْنَ نَقْدِ رَحْدِ اَحْدِ هِمَا دُوْنِ الْاٰخِرِ
 (وَرَجُوْدِ اَحْدِ الشَّرْطِيْنَ كَافِ لِقَوْتِ الْجَزَاءِ كَمَا لَا يَخْفَى)
 وَلَمَّا يَفْقَهُ مِنْ مَوْضِعِ آخِرِ مَعْنَاهُ وَفِي ذَوَائِدِ الْمَشَائِخِ رَه لَوْ قَالَتْ
 لَزَوْجَهَا * هَر گَاه كِه يَكَا ه اَز مِنْ غَايِبِ شَوِي كِه تَن تُو وَنَفَقَه تُو بَمِنْ
 نَرَسِدِ اَمِنْ بَدَسْتِ مِنْ اَوْ قَالَتْ مِنْ اَز تُو يِيَك طَلَاَق مَرْد كَفْتِ هَمْ چُنْبِنْ
 وَ غَايِبِ شَد * قَالُوا يَقَعُ الطَّلَاقُ وَيَصِيرُ الْاَلَا مَرِيضًا قَلْبُ
 يَقْصَلُ اِذَا مَضَى شَهْرٌ وَلَمْ يَصِلْ اِلَيْهَا مِنْ نَفْسِهِ وَلَا نَفَقَتِهِ اَلَا وَلَمَّا
 فِي اِبْرَاهِيمِ شَامِي فِي صَفْحَةِ ۹۳ نَقْلًا مِنْ الْخُلَاصَةِ وَلَوْ جَعَلَ
 اَمْرَهَا بِيَدِهَا عَلَى اَنَّهُ مَتَى غَايِبَ سِتَّةَ اشْهُرٍ وَلَمْ تَصِلْ نَفَقَتَهُ—
 اِلَيْهَا فَهِيَ تَطْلُقُ نَفْسَهَا ذُبْعَتْ اِلَيْهَا خَمْسِينَ دَرَمًا قَالِ اَنْ لَمْ
 يَكُنْ هَذِهِ قَدْ رَفَقَتْ هَذِهِ الْمُدَّةُ صَارَ الْاَلَا مَرِيضًا اَنْتَهَى
 وَفِيهِ اَيْضًا صَفْحَةُ ۹۴ نَقْلًا مِنْ الدِّيْمَارِي لَوْ قَالِ لَا مَرْدُ اَتَه
 اَنْ ضَرَبْتُكَ بِغَيْرِ جَنَایَةِ ذَا مَرَكِ بِيَدِكَ فَخَرَجْتَ مِنْ اِلَيْهِتِ بَغَيْرِ

اذا ن الزوج نصر بها يصير الا امر بيد ما مقال بعض المشائخ
 رح ان ادنا ما المؤحل لا يصير امر ما بيد ها را ان لم يوفها
 يصير دكان ظهيرا الدين المرغينا نى رح يفتى بان الامر لا
 يصير بيد ما من غير تفصيل والا دل اصح فانه ذكر القدرى
 ره ليس للزوج ان يمنعها من الصفرة والنخروج من منزلها حتى
 يوفها بجميع المهر * واختيا مذکور مقيد بالمجامع، نخواهد شد
 بلکه او را ميرسد هر وقت که خواهد نفس خود را طاق دهد خواه
 در همان مجامع علم باشد يا بعد آن لما فى الجماع الصغير ولو كان
 معلقا بشرط يصير الامر في يده (اي المقوض اليه) اذا رحل
 الشرط فاذا دخل الشرطان كان الامر المعلق مطلقا يصير
 الامر في يده في مجلس علمه والقبول في ذلك المجلس
 ليس بشرط لكن يرتد بالرد انتهى * وخاصة عبارات مرقومه
 بالاينکه اگر که امی شرط از شرط مندرجه بالا اختات بمعرض
 خلاف آید سبها مزبور در امیرسد که بعد علم بخلاف آن نفس
 خود را طاق داده شود و اگر قبول نماید هرگاه که خواهد خواه در
 مجلس علم باشد يا بعد آن والله اعلم مولوي عبد الباري صاحب *

* ما قولهم ورحمهم الله تعالى *

در صورتیکه زنی

از نپذیرد و الفس که سب شیخین رضی الله عنهما و لعن
 ایشان مینمایند اموال کذا در شرح چند از اهل سنت و جماعت

لذا شته وقات یافت پخش زن مذکور کافره و مرتده است یانه
و بر تقدیر اول جمیع ترک اشش یعنی کتبیه قبل ارتداد حاصل
نموده باشد یا بعد آن همگی در میان ورثه مسلمین سنین حسب
قرایض تقدیم خواهد یافت یانه

لما فی العالم کبریة الرافضی اذا کان یحب الشیخین ویلعنهما
العیاذ بالله فهدر کافر الی قوله احکامهم احکام المـرتدین
فی الهدایة صاحب الهـدی انکان یکفر فیـه و بمنزله المرتد *
و تمامی اکساب مرتده فیما بین ورثه مسلمین منقسم خواهد شد
فی الشریقیة و کسب المرتدة جمیعاً اکتسابه فی اسلامها و فی
رتدتها الررتها المسلمین بلا خلاف بین أضھنا و بنا و فی
الدالمختار و اکسابها مطلقاً لورثتها کذا فی جمیع کتب
الفقه و الله اعلم * امولوی محمد و جیه المرحوم *

* چه میفرمایند علمای را سخنین و فضلی کاملین رح *
در صورتیکه پسند رود و ام و یک اخ اخیانی و یک اخت
اخیانی و یک اخ عینی و یک اخت عینی و ترک کنایه را گذاشته
فوت نمود پس مقرر کرد که اشش فیما بین ورثه مذکورین بجه طور
تقدیم خواهد یافت *

* الجواب *

* بهذه الصـورة *

مسألة

هــنـد

زوج ام اخ لام اخت لام اخ لاب ام اخ لاب وام
م م م م م

بر تقدیر همه قصور مرتب و متوالی و اختصاص و در نه فیاذکر بعد ادای
ما بقدم جمیع مترد که هـند بر شش سهام منقسم گردیده و منجمه آن
زوج سه بهره و بهره یکی از ام و اخ لام و اخت لام یک
حصه میرسد و اخ عینی و اخت عینی محروم محض اند و الله اعلم *

صولی محل درجه محروم * چه مهتر صاید درج *

اند زینکه هـند یک نابیره برادر طالق شوهر و یک زوجه نواسه
و آشیایی کنه از اگذاشته فوت نماید پس مترد که اشش بکدام
خواهد رسید یا در بیت المال داده خواهد شد * الجواب *

* بهذه الصورة *

مسألة

هــنـد

زید نابیره برادر طالق شوهر
جمیه زوجه نواسه
م

بر تقدیر همه قصور مرتب و عدم وجود اقرب الناس الیه
غیرها بعد ادای ماتنعم علی الارث جمیع تر که هـند متوفاه بزید
مذکور میرسد * لما فی الله راجیة و الشریعة فیہ مقبر فیہ
قوة الله رابة تدل علی العصبية * و در اینجا در عدم قوت قرابت

هر دو برابر اند اما زید مذکور ولد عصبه شوهرش است و جمیله
 بیگانه و بعد * فهو احق منه الما یفهم مما فی رد المحتار
 وقیل ان له یتسرك الا بنت المعق ولفع المال الیه الا ارثا
 ول لا فیما اقرب وکذا الفاضل من نصیب احد الن زوجین یدفع
 الیه بالرد وکذا یدفع الی الابن والبنت من الرضاع وبه یفتی
 لعدم بیات المال وکذا فی الطحطاوی والذخیره * و چون در ان
 دیار با وجود بودن سالمین مسلم بر خیانت شان نظر کرده
 بر عدم بیات المال حکم نموده اند پس در بین دیار که سلطان مسلم
 هم نیست چگونه با قرب الناس داده نشود * صيانة عن الضاعة
 المال والله اعلم * چه میفرمایند رحمهم الله تعالی *

اند رینگه هنده یک نبیره برادر طاتی شوهر دیکت زوجه نواسه
 فقط و آشیای کنار اگذاشته فوت نمود پس ترک اش بکدام
 ازین مرد خواهد رسید * الجواب * بهن الصورة

مسئله

هنده

نبیره برادر طاتی شوهر زید زوجه نواسه جمیله
 م

بر تقدیر حد قصورت مرقوم و عدم وجود اقرب الناس الیه
 غیرها علی وجه الله هر بعد ای ما تقدم علی الارث جمیع موقوفه
 بزید میرسد لما فی الشریفة فیعته پر فیهم قوة القرابة هم ولد العصبه

و در اینجا در عدم قوت قرابت مرد و برادر اند اما زید و ولد عصبه
 شد و مرض است و جمیع زوجه پسر دخترش است نه ولد عصبه
 نه از ذوی الارحام وی نه — و احق منها * لما یفه — مسمی
 رد المحتار و قیل الیهم یتروک الابنت المعلقة یدفع المال
 الیه — الا ان یابل لانها اقرب و کذا الفاضل عن نصیب
 احد الزوجه — یدفع الیه بالرد و کذا یدفع الی الابن
 و البنات من الرضاع و به یفتی لعمد م بیات المال و ممکن
 فی الطهطاری و الذحیرة * چون در آن زمان با وجود بودن
 سلطان مسلم بر خیانیت شان نظر کرده بر عدم بیت المال حکم
 فرموده این پسین درین زمان و مکان که سلطان غیر مسلم است
 بلا شک با قرب الناس الیها که زید است جمیع مال داده خواهد شد
 ضیانه من اضاة المال والله اعلم * مولوی محمد و جیه ده *

* چه میفرماید روح * آنکه رینکه دین مقدم باشد

بر ارث و تقسیم یا نه و شئی موقوف موردت میشود یا نه *

* اجواب * دین مقدم میباشد بر ارث و تقسیم

لما فی المسرا جیه الاول یدل أبتکفینه و تهمینه — بلا تبلیر
 ولا تقسیم ثم تقضی دیونه من جمیع ما بقی من ماله الی قوله
 ثم یقسم الباقي القول ولما فی الد المختار ثم تقدم دیونه
 القی لها مطالب من جهة العباد و شئی موقوف موردت نمی

تواند شد لما فيه عند ما هو خبها على ملك الله تعالى وصرف
 منفعتهما على كل من احب ولو غنيا فلهنرم فلا يجوز ابطاله ولا
 يورث غفه وعليه العقوى وفي الجلبى فاذا صح الوقف فلا يملك
 ولا يملك لقوله عم لعمورض حـ ان اراد ان ينصدق بارض له
 تدعى ثمغ تصدق باصلها ولا تباع ولا توهب ولا تورث
 والله اعلم * * ما قولكم رح *

اندرينكه ذبح حيوان در زیر و بالای طلق روا باشد یا نه
 * الجواب * ذبح در جمیع طلق خواه در زیر یا وسط یا بالای
 طلق باشد درست است * فی الجامع الصغیر لا بأس بالذبح
 فی الخلق كله ووسطه واعلاؤه واسفله و فی قاضیه خان مهمل
 الذکوة فی المقد و رد به اهلها کان او وحشی الخلق كله
 والله اعلم لعالمه * * چه میفرمایند رح *

اندرینكه شخصی با گاومارده یا مادر اسب یا گوسفند و طی
 نمود سزای دی چیست و حیوانات مذکوره چه حکم دارد
 * الجواب * بر و طی کنند و اینها تعزیر است نه حد * لهما فی
 العنایة من و طی بهیمة فلا حد علیه الا انه یعزر لهما بینما انه
 ارتکب جریمة و لیس فیها حد مقرر * و در حق حیوانات
 مذکوره سنجیب است که ذبح نموده بسوزاند * لهما فی
 الذر المختار و لا یهد بوطی بهیمة بل یعزر و ذبح نه تهرق

و نكره. الا نفع بها حية وممته وكذا في العناية ايضا

والله اعلم * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

ان رنكه قد موسى والدين وادستاد درست است يانه

* الجواب * درست است در حق والده حديث وارد

است * لما في الدار المحقرة من قبل رجل املا

فكانه قبل عقبة الجنة وكذا في الكفاية ودرجه والده

در تنظيم مقدم برادر است لما في العالم كيريه قال مشائخنا

رح الاب مقدم على الام في الاحق ورام والام في حد الحمد

وحق اوستاد مقدم برحق مادر و پدر و سائر مسلمين است

لما فيه. الا ايضا تقدم حق معلمه على حق ابويه و سائر المسلمين

بمس قد موسى پدر وادستاد بطريق اولي جائز خواهد شد اما

بايد که بطور سبزه و انجان بود باشد که در شرع حرام است

لما في العالم كيريه الانهضاء للمسلطان اولغيره مكره لانه يشبه فعل

الجهوس وفي مقام آخر ولا تجوز السجود الا لله تعالى والله اعلم *

* چند ميگر مايند رح * ان رنكه زني را خير چند ورثه

انسانت و جماعت و اموال کنه اراگذاشته فوت نمود پس

تر که اشس در میان ورثه مذکورين عيب فرائض تقسيم خواهد

يافتنيان * الجواب * تقسيم خواهد يافت

و انجمنین اخلاف مذہب مانع ارشاد نیست * لما فی المشرفیة
 بخلاف اهل الهراء فانهم معترفون بالانبياء والكتب
 و مختلفون فی تاریل الكتاب و السنة و ذلك لا یوجب اختلاف
 الملة و هكذا فی الدرد شرحه و الله اعلم * لولا ناهج رجیفة

—————
 * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

دروغ گفتن و گویانیدن و شهادت دروغ دادن و داییدن

پنهان کردن * الجواب * دروغ گفتن مصیبت

است مگر بمقام چند خاص زیرا چه شرعا مباح است

لما فی العالمیة و المكذب مهظور الا فی القتال الی قوله و فی

دفع الظالم عن الظلم و گویانیدن دروغ همیچین حکم دارد

که مالا یخفی و شهادت دروغ گناه کبیره است لما فی الفتاوی

الازنیة فی بیان الكبائر من المعاصی و شهادة الزور القول

و گواهی دروغ داییدن نیز کبیره است لما فیها ایضا فی بیان

الکبائر و الا عانته علی المعاصی و الحث علیها القول و الله اعلم *

—————
 * ما قولکم رحمکم الله تعالی *

شخصی ترجمه قرآن مجید و چند رجال هندوی لفظ خوانده باشد

مراد او در مجلس وعظ و نصیحت کردن میرسد یا نه و شرائط آن

بالمعروف و نهی عن المنکر چیست * الجواب *

اگر از وعظ معنی لغوی مراد است پس هر کس را میرسد که

بقدر استعداد خود بکارهای نیک فرمايد و از بدیهها منع کند
لقولہ تعالیٰ یا مردون یا المعروف ویفہون عن المنکر الآیہ و لقولہ
صمیمی در ای منکم مفرکراً فله غیرہ بیدہ فان لم یسقطع فیلعانہ الحدیث
و اگر معنی اصطلاحی که در جمع کثیر و جم غفیر مسائل بشکله
و غوامض کلام الله بیان نمودن و مبرر رسول مقبول و صحابه
و تابعین رضی بمرض تبیان آوردن است اراده کرده باشد
بسی دوسر مسائل ہندی و ترجمہ قرآن شریف خواہد یافت
برین امر خطیر نمودن هرگز جائز نیست ہر اکہ مشروط است کہ
واعظ مکلف و عادل و محدث و مفسر و عالم باخبار و آثار و سیر
صحابہ و غیرہم بودہ باشد و لما فی قول الجمیل لمولانا شاہ ولی اللہ
المحدث الدہلوی رح حیث قال و اما المذکر فلا بد ان یکون
مکلفاً عادلاً کما اشترطوا فی راوی الحدیث والشاہد مطلقاً
مفسراً عالماً بجملة کافیه من اخبار الصالح و میرتھنہم
و فی البیضاوی لان الامر بالمعروف والنہی عن المنکر
من فروض الکفایہ ولا ینہ لا یصلح لكل احد اذ الممتصدی لہ
شروط لا یشترک فیہا جمیع الامم کالعلم بالاحکام و مراتب
الاحتساب و کیفیۃ اقامتہا و المقام من القیام بہا
و ازہ شخص مذکور این ہمہ شرائط منتفی است بھس و عظم کہ
بشرط باین شرائط است نیز منتفی خواہد شد و انتفاء الشرط یمتثلزم

المتفاهة المشروطة كما في العناية بغيرها والله اعلم *

* ما قر لكم رحمكم الله تعالى *

آنکه دینکه ماهی سیس که جمهور آنرا ماهی میگویند و در انواع ماهی
 بیشمارند مباح و حلال است یا حرام و مکروه * الجواب *
 مباح و حلال است چه این انواع ماهی است * فی الدار المأخوذ
 ولا یهل حیوان ما نئ الا السمک الذی مات بائنة و نهه ایضا
 حل الجراد دان مات حتف انفه بخلاف السمک و انواع السمک
 یلا ذکوة القول و فی رد المحتار و هو مشهور مؤید بالاجماع فی جواز
 تخصیص الکتاب به و هو قوله تع حرمت علیکم المیتة و انکم
 علی ان حل السمک ثبت بمطلق قوله تع و تاکلون منه لحما طریا
 و ما هذ الانواع السمک نهوا نسان البکر و غنزیرة و غیره
 و فی البدایة و لا یوکل من حیوان الماء الا الممک و مکروه
 اسل الطائی منبه و لا باس باسکلی الجویث و الممارمائی
 و انواع السمک و الجراد بلا ذکوة و فی التمهید سئل ما یعیش
 فی الماء حرام الا السمک و یدخل فیہ جمیع نوعه *
 و بعضی آنرا حرام و مکروه گویند بتعلیل آنکه مشابیهت ماهی ندارد
 و این تعلیل ناقص است بلکه تسمیه باسم سمک کافی چرا که
 مار ماهی نیز مشابیهت ماهی ندارد و آن حال بمن است
 حاد و آنکه در ایاحت آن دو فائده معتد به است اول آنکه در

ا بابت آن نصرت و آسانی است برای عامه خائض الله بهر که خواهد خود را
 و هر که خواهد ترک کند. سبب تنفر طبع پس برای وی مکروه و طبیعی
 باشد مکروه شرعی که منقسم بر تحریمی و تنزیهی است * قال رسول
 الله صلعم انما بعثتکم مریضین لا معصومین خیرد بینکم
 ایمره و افضل امتهم الذین یومنون بالرخص کفائی
 العقد الفرید المشهور بنیالی ولی القنیة ینبغی للمفتی ان ینتی
 للمفاس بما هو اسهل علیهم * دوم آنکه در ابحاث آن توسیع
 رزق بندگان خدا است و در تحریم آن عدم و تضییق بندگان خدا و آن
 بمسئوع و غیر مرضی شارع است ملاذ آنکه عوام گفتن چیزی که مباح
 میتوان گفت حکمی است شنیع و امر است عظیم * قال الله
 تعالی و لا تقربوا لما تصف الیه منکم هذا حلال و هذا حرام
 لتقربوا علی الله الکذب قال الله تعالی لما تحرم ما احل الله
 لك والله اعلم * مولانا عبد العلی المدنی مد ظله *

* چه مفسر ما یفد رح * اندرینکه زید و هر با هم
 ملاعبت مصارعت و زور آزمائی مینمایند و در اوقاتیکه فخلل برای
 مایه خدمت و طاعت خدای نباشد اگر به نیت مجاهد و از یاد
 قوت بود بقصد آنکه اگر ادیان اتفاق جوید با شمشیر کین کرد و بکار آید
 باز و مباح بود یا نه * الجواب * لیهو یکه مضیع و سبب
 جهاد بود جائز است شمشیریک از مایه و طاعت باز ندارد *

قَالَ تَع يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتْلُوا كُتُبَكُمْ بِأَعْيُنِكُمْ وَلَا تَقْرُوكُمْ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ الْآيَةِ وَلِيَّ الْكِتَابِ قَالَ عَمَلُهُمْ لَهُوَ الْوَيْسُ بَاطِلٌ
أَلَا التَّلَاثُ تَادِيَةُ لِفَرْسِهِ وَمِمَّا ضَلَّتْ عَنْ قَوْسِهِ وَمَلَأَتْ بِقَبْضَتِهِ
مَعَ أَهْلِهِ * پس از آنکه خداوند تادیب القوس مستقام میشود
که هر یک بقصد قوت جهاد و احاطت آن بود جائز و مباح بود
و ملاعبت زید و عمر را بر نیات او شان است اگر بر نیات جهاد و
کار خدا بود و در جهاد و جواز آن شک نیست و الله اعلم لعالمه *
* ما قولهم رحمه الله تعالى * در صورتیکه زید

مجهول النسب باشد و غیره و امر و قائل النسب را بولایت و امر
عمش غیر نکاح نموده پس شد مجهول النسب کفو برای سمر و قائل
النسب میشود یا نه و بر تقدیر عدم کفایت اگر سمر عم دلی
شد و نکاح نماید منعقد خواهد شد یا نه * الجواب *

کفو باشد فی العالم کیویة سؤال شیخ الاسلام عن مجهول
النسب هل هو كفؤ لامرأة معروفة بالنسب قال لا کفای المجهول
یا عدم کفایت سمر دلی تزویج وی نشد فی استعلامی
العالم کیویة اما غیر الاب و الجدل فلیس بولی من غیر کفو
و در عدم کفایتش و ولایتش نکاح با زید منعقد نمیشود *
فی یقیناً حدیثان و کذا الوانعت من الکفاءة بسبب آخر لا یعتقد
نحو غیر الا به و الجدل و الله اعلم — سمر مؤلانا عبد الحمی *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * در آنکه از بطن میزند

منکوحه زید که نکاحش از اقرار زید و گواهی گواهان ثابت است
عمر متولد گردید پس شرعا بماد دعوت زید نسب عمر از او ثابت و از
نفی وی منتفی خواهد شد یا نه و بعد وفات وی وارث خواهد شد یا نه

* الجواب * نسب ثابت خواهد شد و از نفی وی منتفی

نمیگردد * فی شرح الوقایة اعلم ان الفرائس اما ضعيف او متوسط

او قوي فالضعيف هي الامة فلا يثبت نسب ولد ما الا بدعوة

میلها فاذا ادعی صارت ام ولد وهي الفرائس المتوسطة

فیثبت نسب ولدها بلا دعوة لكنه ینتفی بنفیه والفرائس القوي

هي الممكوسة فیثبت نسب ولدها بلا دعوة ولا ینتفی بالنفی

بل يجب اللعان وفي العالمة کیریة رحل له امرأة فجاءت بولد

فنفاه وقال هذا الولد ليس منی او قال هذا الولد من الزنا

وسقط اللعان بوجه من الوحوة فانه لا ینتفی بالنسب سواء وجب

عليه الحد اذ لم يجب * و بر تقدیر ثبوت نسب عمر وارث خواهد شد

از پدر خود بعد وفاتش کما لا یخفی والله اعلم *

* ما قولکم رحمکم الله تعالی * آنکه زید زنی را

برای شادی نمودن خواستگاری میکند عمر که از قوم زن مخطوبه

است و بکالت و اصلاح امر شادی جمع میشود زید او را

مباغ کند ادا یا بطور رسوم نذر آنکه که متعارف است بامیب و باما

محنت داد و داد گرفت پس این زر و رشوت خواهد شد یا اجرت
 و حکم آن چه **• الجواب •** داد و دست این زر چند قسم
 میباشد و حکم هر یک علیحدہ اول آنکه اگر ان شخص از اہل
 قدرت است و مخاطب بدو گفت این شئی برای تو اجرت اصلاح
 است پس اجرت خواهد شد نہ ہیبت نہ رشوت لاجرم از ان رجوع
 بطریقہ **• فی رد المحتار •** وان اعطی الی رجل شیئاً لا صلاح
 مصالح المصاهرة انکان من قوم الخلیفۃ او غیرہم الذین
 یقدرون علی الاصلاح والفساد وقال مواجۃ لک علی الاصلاح
 لا یرجع **•** دوم آنکہ با قادر بودنش مخاطب او را گفت
 این زر برای تو اجرت سکوت و عدم فساد است پس
 اجرت نخواهد شد چه اجرت بمقابلہ عمل باشد سکوت
 و عدم فساد عمل نیست لیکن رشوت خواهد شد لہذا
 بستر و ادش بروی واجب گردد لما فیہما و انقال علی عن
 الفساد و السکوت یرجع لا نہ رشوة و الا جرة انما تکون فی
 مقابلۃ العمل و السکوت لیس بعمل **•** سوم آنکہ او قادر است
 و مخاطب آنرا اجرت قرار نداده پس رشوت خواهد شد و
 استردادش لازم فیہ ایضا و انلم یقل مواجۃ یرجع
 چہارم آنکہ او قادر نیست و مخاطب بدو گفت این زر برای تو عظیم
 است یا اجرت آمد و شد یا کلام یا رسالہ است یا بین من و مخطوب

پس اجرت خواهد شد عهده به نه رشوت پس رجوع نباشد
 لما فيه وان كان ممن لا يقدر ون على ذلك انقال هو عطية او
 احرة اليك على الذم اب والاياب او الكلام او الرسالة بعبق
 و بينهما لا يرجع * بنجم آنكه او قادر نيست و خاطب بدو ميچ گفت
 پس عهده خواهد شد نه رشوت نه اجرت پس رجوع ميرسد اگر موانع
 رجوع يافته نشود فيه وانما يقل شيئا منها يكون هبة له الرجوع
 فيها انما يوجد ما يرفع الرجوع پس معلوم شد كه نذرانه استعمار
 كه خاطب بگروه مخطوبه میده و ميچ گويد جائز بود والله اعلم *
 * چه بغير ما ايند رح * اندر بنكه زيد دختر عمر را خطبه نمود
 و جيزي از زير خود ذات يابا رچه جات يابا كولات فرستاد و اتفاق
 نزديج نشد پس حسب شرع زيد ان اشيا از عمر واپس
 خواهد گرفت يابا * الجواب * اگر آشباي مذكوره را
 بطور مهران فرستاده باشد مهر خواهد شد و اگر بطور هبه هبه *
 في الدار المختار خطب بنت رجل و بعث اليها اشياء ولم يزوجه
 ابوها فما بعث للمهر و معتد عينه قائما فقط وان تغير الا استعمال
 او قيمته هالك لانه معاوضة ولم تتم فجارا الا سترداد و كن
 يسه رد ما بعث هدية و موقوفه دون الهالك و المستهلك لانه
 فيه معنى الهبة و هي الحانية رجل خطب ابنة رجل فقال اب

البنت بلى ان كنت تنقل المهر الى سقة اشهر الى منه ازوجها
 منك ثم الرجل بعد ذلك بعث هذا الى بيت الاب ولم يلق رطل
 ان ينقد المهر فلم يزوج منه هل له ان يحدود ما بعث قالوا ما بعث
 للمهر وموقائمه ارمالك يحدود وكذا اسئل ما بعث هذه وموقائمه
 فاما الهالك والمستهلك فلا شيع له في ذلك * سب عرت
 ديار زيورات و آشيای دیگر که میفرستد اگر از مهرانه باشد
 پس بر تقدیر تصرف شدن آنها استردادش واجب
 نبود والله تعالى اعلم * هاقان لمولوي بشارة الله *

* چه میفرماید روح * در صورتیکه زید از جیره اموال پسران
 معین خود بمرمان قرض دهد و مدیونان انکار ادای آن نمایند و صورت
 یافتن اموال مقروضه از دانان نباشد پسر درین صورت ضمان
 آشیاء مرقومه بزید خواهد شد بانه * الجواب *

خواهد شد * لما في الهادي في كتاب القضاء وان اقراض الوصي
ضمن الى قوله والاب بمنزلة الوصي في اصح الروايتين وهكذا
في اكثر كتب الفقه والله اعلم * چه میفرماید *

در صورتیکه زید در اموال اولاد معیار خود اقرار بحق دیگران نماید
 صحیح است بانه بر تقدیر ثانی اموال مرقومه بزید مرقوم داده خواهد شد
 یا از گرفته نخواهد شد * الجواب * صحیح نیست
 دائر و ردده خواهد شد لما في الهادي في باب الوكالة بالخصوصة

والقبض * والاب والوصی اذا اقر لا یصح ولا یدفع المال الیه
فما العنایة لا یصح ولا یدفع للمال الیه ما لاهما خراجا من الولاية
والوصایة فی حق ذلک المال باقرارهما ولی الکفایة ولا یصح
اقرارهما لان ولا یتهم انظر الیه * والله اعلم * هاتان من بیاض
مولانا محمد وجهه رح .

در صورتیکه مین نابالغ بودن زینب و هند پدر ایشان زیاده
فوت کرده و مادر آنها کاثوم زوج زید متوفی با اتفاق بعضی شرکا
مصالحه نموده بعضی آشیای را از کل شتر و گاو خارج کرده در میان خود
گرفت و از طرف نابالغان مذکورین نیز بران صحاحنامه دستخط نموده
بعده ما بقیه متوفی که برادر میان جمیع شرکا بر حسب فرائض
تقسیم کرده گرفته پس در بنصورت از مصالحه نمودن کاثوم
با اتفاق بعضی شرکا دستخط نمودن و منظر ری او بران صحاحنامه
ولا یتهم از طرف نابالغان مصالحه مذکور و در حق نابالغان مذکورین
لازم خواهد شد یا نه در تقدیر عدم لزوم اگر نابالغان مرقومین
بعد باو غنواهند که صحاحنامه مذکور را فسخ نمایند میتوانند یا نه *

• الجواب * مصالحه کردن مسأله مذکور و دستخط کردن
او بر صحاحنامه از طرف نابالغان در حق نابالغان مرقومین لازم
نخواهد شد چرا که مادر و ابرمال نابالغان هیچ ولایت نیست
* لما فی شرح الوقایة ولا الام بیع ماله لفقدهما الی قوله لانه

لهن للام ولاية التصرف في مال الابن * ولما في الكفاية
 وفي الذخيرة ثم ذكر ههنا ان الاب يملك بيع مقول ابنه
 الكبير القائب والام لا تملك وايضا فيها بخلاف غير الاب
 من الاقارب لانه لا ولاية لهم اصلا في التصرف حاله الصغير
 ولا في الحفظ حاله الكبير وفي الاشياء الولي قد يكون وليا
 في المال والنكاح وهو الاب والجد قد يكون وليا في النكاح فقط
 وهو ما نرى المصنفات والام وذر والارحام * پس قصرت بادر
 در مال نا بالغان بطور مصالحه که در معنی سباده است هرگز جائز
 نخواهد شد بلکه در صورت مر قومه مصالحه مذکور در حق جمیع
 مصالحین دیگر که نا بالغانند نیز جائز نخواهد شد * ثما في الهداية
 ولو اصلط هو افاقمه و اجازا لا اذا كان فيه من صغير في هتة خارج
 الى امر القاضى لان لا ولاية لهم عليه القول * والله اعلم مولانا

محمل وجهه رح * ما قولكم رحمكم الله تعالى *

آه رينکه نماز نفل بجماعت جائز است يانه * الجواب *

نماز نفل بجماعت بلا تداعى يعنى بغير اذان واقامت و بلا دعوت
 معروفه بالاقتناع جائز بلكر اهت است و نماز نفل بجماعت بنداعى
 يعنى باذان واقامت با دعوت معروفه جائز بلكر اهت تنزيهيه است
 و در اجتماع بیش از چهار کس اختلاف عالم است. بعض
 قائل بخوار مع اکثر اهت اند و بعض قائل بخوار بلكر اهت *

فی الدر المختار و لا یطلى التور ولا التطوع بجملة خارج رمضان
 ای یکره ذلک لم یطلى سبیل القدا ای بان یقتدی اربعة بر احد
 کما فی الدر و لا خلاف فی صحة البداء اذ لا مانع ولی رد المختار
 تهافت قوله ای یکره ذلک لم یطلى سبیل القدا ای و قلت ریویک
 ایضا ما فی البدائع من قوله ان الجماعة فی التطوع لیست
 بجمعة الا فی قیام رمضان اه فان فی السنة لا یقتلزم الکراهة
 نعم انکان مع المواظبة کان بدعة فیکره القول ولهم ایضا تهافت
 قوله اربعة بر احد اما اقتداء واحد بر احد و انبیین بر احد
 فلا یکره و ثلثة بر واحد فیه خلاف و فی القناری العالم کبریه
 القطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل القدا ای یکره و فی الاصل
 للمصدر الشهد اما اذا صلوا بجماعة بغيره اذ ان واقامة فی
 ناحية المجد لا یکره و قال شمس الائمة الخلواتی انکان سؤی
 الامام ثلثة لا یکره بالا اتفاق و فی الاربع اختلف المشائخ و الاصح
 انه یکره و فی فتوح الاوراد للعلامة الفهامة فتیح فی المحدث
 مراد آبادی عبارتة هکذا ذکر چهاردهم در بیان تحقیق آنکه
 نماز ثمان جماعت چه حکم دارد از مسائل مهر یکی است که
 جماعت ثمان کمره است یا نه این مسئله تفصیلی دارد که دین
 مختصر گنجایش آن نیست لیکن قدری که ضرور است مباحث
 نموده میشود باید دانست که در بحر الرائق در باب جماعت مذکور

التطوع بالجماعة لهذا كان على من سئل التماسا على يحظرها لقول
 واز كتب احاديث صحيح وخطي وكتاب و غيرهما ثابت است
 كه حضرت صلوات الله عليه و آله و سلم كانا في مكة فاجتمع
 زائد از چهار و پنج كسان از صحابه و تابعين و غيرهم بكم از ان بماند اعني
 ولي الامر اجماعه ان امامة النبي صلى الله عليه و آله و سلم المعراج للملكة
 وارواح الانبياء فهدى بيت المقدس كانت في الغافلة في العهد
 نفل يا جماعة قليل يا شديد كثير و رسل الله بالبحر مكر و دناست
 اگر بماند ان واقعت باشد و ولي الامر الجلاله عن كتاب
 بزرة الانمواله ان الجماعة بالتطوع في الايام والليالي الى
 المباركات لا يكره بل يستحب لقبوله عمر عليكم بالجماعة فان
 يد الله على الجماعة و ان الشيطان ذئب الانسان فاخذ الشاة
 القاصية و الله اعلم * ما قولهم ربح * ان ذريته عوام را
 از غاز قد و شب برات و غير از نوافل منع کرده نخواهد شد يانه
 * الجواب * عوام را براي قلت رغبت ایشان در
 خير انت از غاز قد و وليه البرات و غير از منع کرده نخواهد شد
 في الحد والمختار و اما العوام فلا يمنعون من تكبير ولا تنفل اصلا
 لقلة رغبته في الجهرات وفي حاشيته بخط نفسه و كان يصلوا
 الرغائب و براءة وقد رلان عليا رضاي رجلا يصلون بعد العهد
 فقول اما تمفعه يا امير المؤمنين فقال اخاف ان ادخل

تَهْتَبُ الْوَعِيدُ قَالَ تَعَالَى ارَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عِبْدَ إِذَا صَلَّيْ
وَالله اعلم هاتان لمولا فاعبد العلى الحدوى مد ظله *

* ما قولكم علمنا الدين رح *

آنرا اینکه زید پس سر خود عمر را از اعمال مفروضه و اعمال مشروع
منع کند و در امور واجبات ملحدانه طعن زند و گوید خدا دوزی هر دوز
عطا نموده هرگز بر دوز و فاقه حکم نظر نماید و خدا باین نشست و برخاست
ناز خوشود نخواهد شد فی الجمله عمر را با مثال این کلمات از
عبادت باز میدارد و بجای دیگر سکونت کردن هم نمیدهد پس عمر
مقوم را که صالح و برهینز کار است میرسد که در بین امور
اطاعت و الهه شش نکرده بجای دیگر مسکن و مادای خود حازد یا چه

* الجواب * اطاعت نخواهد کرد * لما في البيضاوي في

سورة لقمان قوله وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا
عَلَى وَهْنٍ وَرَفَصَ اللَّذِي فِي عَمَامِينَ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدِكَ إِلَيَّ
الْمَصِيرُ وَإِنْ جَاءَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا
تُطِعْهُمَا فِي ذَلِك * وَصَّا حَبِيبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا يَصْطَلِبًا مَعْرُوفًا
يُرْتَضِيهِ الشَّرْعُ وَيُرْتَضِيهِ الْكُرْمُ وَقَالَ الْبَيْهَقِيُّ أَيْضًا فِي سُوْرَةِ
مَكِّيَّةٍ فِي تَقْصِيرِ مَذَلَّةِ الْآيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِخَلْقٍ فِي مَعْصِيَةِ
الْخَالِقِ أَنْتَهَى وَلِي تَقْصِيرِ نِيْشَا پُورِي ثُمَّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ الْإِنْسَانُ بِشُكْرِ
الْعَامِ الْوَالِدَيْنِ وَبَطَاعَتِهِمَا وَإِنْ كَانَ كَافِرِينَ إِلَّا أَنْ يَلْجُوا

الى الاشرار ما بعد هذه جملة معتزلة يدور باعترافهم
 مرضان احدهما ان طاعة الوالد من تاليف عبادة الله والثاني
 تاكيد كون الاشرار امرا مفكرا حتى انه يلزم فيه مخالفة من
 يجب طاعته ومعنى قوله معروفان صها با او مصاحبا معروفا
 على ما يقتضيه العرف والشعر وقوله وَاتَّبَعَ سَهْلٌ مَنْ اَنَابَ
 اشارة اخرى الى انه لو لم يكونا صبيحين الى الرب لم يتبع
 صبيحهما في الدين وان لزم طاعتهم في باب ضمن الصلوة
 والعشرة * وسيرسد که بجای دیگر مکان خود کرده در اینجا نیز باید
 پس را بعد عقل و بلوغ رواست که جدا گانه گوشت نماید
 پس بطریق اولی خواهد رسید بر تقدیریکه او چنین مقاصد نماید
 * لَمَّا بَلَغَ الْاَدْرَامَ لَخْتَارَ لَاحِيَا الْمَوْلِدِ عِدْنَا مَطْلَقًا كَرَامًا وَاهْتَبَى
 فلبس هذا قبل البلوغ اما بعده فمختار بين ابويه وان اراد
 الا يفرد فله ذلك الى قوله والغلام اذا عقل واستغنى برائه
 ليس الاب ضمّه الى نفسه الا اذا لم يكن مأمورا على نفسه فله
 ضمّه لَدَفِ الْفَتْنَةَ وَالْعَارَ وَبِخِرَانَةِ الْمُفْتِيهِ وَالْإِسْلَامِ اذا
 بلغ فله ان يتفرد بالسكن الا اذا كان مع ذرا يخاف عليه
 الفساد فللاب ضمّه والله اعلم * لَمَوْلَا نَاحِلٍ وَجِيه *
 * چه میفرماید زح * درینکه انواع مدد چندانیست
 دستخیز هر یک که ام که ام میشود و زوجه و غلام و نوکر و پدر خود را

و آن میتواند یا نه و آشیایی نذر خود نذر کند و خوردن میتواند یا چه
 * الجواب * صدقیر دو نوع است واجب و نافله
 اول چون زکوة و کفاره علف و کفاره صوم و دیگر کفارات
 منذورات نذر خدای تعالی آنها محض حق فقر و محتاجین است
 و گرفتن آنها بنی هاشم غیر محتاج و توانگران و خود مسدق و پدران
 و پسران وی و کسانیکه نفقه آنها بر مسدق واجب است
 چون زوج و دی و غلام و نوکر و کنیز و غیره هم حرام است و هر قدر
 بایشان خواهد داد بر ذمه مسدق باقی خواهد ماند و ناذر را نیز مسدق
 ازین بخورد * فی العالم کی - ریه ایس لصاحب الذیذران
 یا سئل عنهما شیئا ولا ان يطعم من الاغنیاء سواء كان الناذر
 غنیما او فقیراً لان سبیلها التصدق ولیس للمقتصد ان
 یا سئل صدقته ولا ان يطعم الاغنیاء وایضا فیها لا یجوز الدفع
 لعبک و مکاتبه و مدبره و ام و ولد و فی السراجیه و لوادی
 الی بنی هاشم لا یجوز و فی قاضیهان و لا یجوز دفع الزکوة
 الی اولاد من فیل الذکور و الاناث و ان سفلوا و لا الی
 و الدیه و اجداده و جداته و ان علوا من قبل الالباء
 و الامهات * دوم صدق نافله که گرفتن و خوردن آن بنی هاشم
 و غنیان را حلال است اما با غنیان دادن ثواب کمتر است

بر نسبت دادن بفقراء لما فی التهفئة شرح الی والمختار
 بان فی التصدیق علی الغنی نوع قرينة دون قرينة الفقراء *
 و خوردن خود متصدق نیز جایز است اما ثواب آنقدر با و طامد
 نخواهد شد همچنین از دادن به پدران و پسران وی آنقدر ثواب
 بمتصدق طامد نخواهد شد اگر چه ثواب مادر رحم و خدمت والدین
 خواهد یافت والله اعلم * : چه میفرمایند در ح *

لما رینک جماعتی بعد انقراغ از نماز جمعه بمنزله بارش آب بآرا ده
 ذکر تبییح و غیره در مسجد به نشستن در بین اثنا طلمی متنی داخل
 مسجد گردید و شخصی از آن میان برای تعظیم و تسبیح او بایستاده
 بروی سلام گفت پس سلام و قیامش در مسجد و سبب شرع
 ستین درست و نافذ خواهد شد یا نه بیدخوا توجیر را * الجواب *
 سلام و قیام وی برای تعظیم شرعاً درست و جائز است بلکه مستحب
 است * لما فی در المختار و فی الوهبانیه یجوز بل یندب القیام
 تعظیماً للمقام کمایجوز القیام ولو للمقاری بین یدی العالم
 و فی رد المحتار قوله بل یندب القیام للمقام الخ ای انکان
 ممن یستحق التعظیم قال فی القفیه قیام المجالس فی المسجد
 لمن دخل علیه تعظیماً و قیام قاری القرآن لمن یجیی تعظیماً
 لا یکره اذ اکان ممن یستحق التعظیم و فی مشکل الاثار القیام
 لغیره لیس بمکروه لعینه انما المکروه صحبة القیام لمن یقام

له فان قیام لمن لا یقام له لا یكروه قال ابن وهبان اقول وفي
 مصر نایم بنی ان یمتھم ذلك ای القیام لما یورث تركه من
 الحقد والبغضاء والعداوة لا سيما اذا كان في مكان اعتدیه
 القیام وفي القنوة ولا یكروه قیام الجمال فی المسجد لمن دخل
 علیه تعظیما له وفي القهستانی وذكرونی الزاهلی لا یكروه ان
 یقوم لا خونی المسجد تعظیما له * دهرگاه قیام برای تعظیم و تكريم
 مستحق آن درست شد سلام بطریق اولی بر سبیل اسبی
 جائز خواهد گشت زیرا که سلام هدیه و تحیه زائری است * لما فی القنیة
 السلام تحية الزائرين * والله اعلم * لمو لوی عبد الباری *

* ما قولكم رحمكم الله تعالى *

اندرینکه ششخصی انتقال کرد و پسرش روزی طعام کثیر برای
 ثواب رسانی وی تیار نمود و قبیله و اقارب و دیگر جم غفیر را از
 اغنیای اهل احنا کمیزید رقع دعوت کرد هکذا بتاریخ خان
 بقریب منفرت و ادم مرحوم قدری طعام مرتب شده نیست
 و چاکه آنها ضایان وقت هشت صاحت اندوزها جز خانه قدری فرموده
 بتنادل با حضر حقیر را مسنون بی پایان فرمایند * الداعی فلان *

بص این امر اجمال جائز و درست است اما بدعت و نیز اغنیای اهل
 ابی امام و فضلاء صالحی این طبقه طایفه را اطاعت آن دعوت
 و خورند از ان سباح و حلال است یا مکروه و حرام نه و توحید *

دانستنی است اگر غیر بان

مذکور این دعوت بر روز چهارم و قات یستم آن کرد و مقصودش
 ادای رسم و ناماوری نباشد و نیز در آن اثنان خن که امی
 وارث یا دامن یا موسمی که بالاث نبود و محتاجان را نیز دعوت
 کرده باشد پس اینهمه اعمال جائز است و مخالف شرعی و
 ثواب بهیث خواهد رسید لیکن کم از تصدق بمحتاجان زیرا که
 اصل ضیافت و صدقه برای موقی مشروع است و صدقه نافله
 باغنیاهم روا که امی سکر درین باب نیست * فمن انكر فعله البیان
 و در زاد الاغرة از شرح بر زخ و لالی قافه می تذکره الاغرة منقول
 است ایمن مصیبت را اتخاذ طعام برای فقرا تا مگر روز و خوردن
 ایشان از آن مکروه نیست اما ترتیب طعام برای اقربا و اغنیا
 و خوردن ایشان آنرا تا سه روز مکروه است و بعد از آن عام است
 ازینکه برای ارواح موقی باشد یا بطور ضیافت و خوردن آن غنی و
 فقیر را برابر است آنکه دعوت کرده شوند یا بایشان فرستاده آید
 مکروه نبود چه در تصدق باغنیا نیز ثواب است اما کمتر از تصدق بفقیر
 * وفي جامع الرموز و هو في الكلام مشهور الى جواز صرف صدقة
 التطوع الى الغني كما في المصنوعات وفي الطهطاوي وقيل
 بالزكوة لان النفل يجوز للغني كما للهاشمي كما في البهرا ما
 قوله هم لا تهمل الصدقة لغني * مراد از آن زکوة است چنانکه

محدث دهاوی تصریح کرده است و اجابت چنین دعوت و اجتماع
غنی و فقیر و خوردن از آن مباح پس سندی است چنانکه از شرح
بیرزخ ثابت شده * و فی العالم کیمریة و اختلف فی احابة
البد موة قال بعضهم راجبة لا یجمع ترکها و قالت العامة می تسنة
والافضل ان یجیب اذا کان ولیمة والا فهو مخیر و الاحابة
افضل لان فیہ ادخال السرور فی قلب المؤمن * و گریزبان
مذکور قبل روز چهارم ضیافت کرد هر انباشن نامشروع و
مکرده بود و حکم اجابت اغنیا نیز همین است چنانکه سابقا ثابت شده
و فی الصحاح لا یباح الضیافة عند ثلثة ايام فی المصیبة
و در زاد الاخره البحر الرائق و غیره منقول است اتخاذ ضیافت
در سه روز ایام مصیبت مکرده است زیرا که ایام مصیبت ایام
خرن و تاسف است پس امر که از لوازم سرور باشد از
تکلیفش ده ان لائق نبود اما اگر طعام برای فقیر پزند نیکو باشد بشرطیکه
و رثه بالغ و غنی حاضر باشند و گرنه از ترک امریت نگیرند و نیز
در انس از خزانة المفتیین اجابت طعامی که برای مریت آماده کنند
مکرده است * لقوله عم ان الله ورسوله یرویان من الذین
یا کلون من طعام الموت قبل ثلثة ايام * و فی العالم کیمریة و لا یباح
اتخاذ الضیافة و ثلثة ايام فی ایام المصیبة و اذا اتخذ لا یاس
بالا سهل منه * ازین عبارت مفهوم شد که آیین کرامت

تتميز بهي است و در قاضيان است و يكوه اتخاذ الصياغة في ايام
المصيبة لانها ايام تاسف فلا يلحق بها ما يكون للمرور به من
بمقتضى ايم عبارات تا بقاي مصيبت و عزان بايد كه ضيافت اهل
ميت كرده بود مفيد به روز نباشد گوهر مراد ازان ايام است كه
شمارع آنرا اعتبار كرده و ان سه روز عزيت و هدا است
در حق غير زوج پس بايد كه در رقع دعوت لفظ چهارم يا چهارم نه
نوشته آيد چرا كه امثال اين الفاظ دلالت مي كنند كه ميزبان پذيروي
رجوم است و همه آن بدعت است والله تعالى اعلم — مر *

لحم لا ناله الله اذ و ذللا خفصه رفا *

* چه ميهر صايف علماي دين و مفتيان شروع متعين رعد چهل الله تعالى *

اندرينكه اگر مسلماني كه سب قصايي كند جائز است يا كرده و بر تقدير ادلي
خوردن طعام در خانه و اجابت دعوتش سنت است يا چه بيهوا تو چروا
* الجواب * آن كه سب به دن شك و با نه ريب جائز

و مباح است و پنج دليلي در دايقي بر حرمت و كراهيت او يافته نمي شود *

في الاخر اجية يهودي استاجر مسلم اليه حمل له خمه هوا جاز
و در فتاوي قاضيان ذكر كرده است * ذمي استاجر مسلم اليه حمل له
خمه جاز في قول ابني حنيفة و كما يجوز اذ يجهار الكناس
* الى قوله * ان استاجر الذمي مسلما حمل مئة عن الطريق
او حمل مئة الى موضع الذباغة جاز في قوله — مر انتهي *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در شرع و عرف ثابت شد که حمل شیء بخص و حرام
 جائز است. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اولی کسب قصائی جائز است زیرا که
 در آن منافع باطل و طیب است و کسب طلال مطلقاً در مورد و ح است
 فی المشکوۃ قال قال رسول الله صلعم طلب کسب الحلال فی ریضة
 بعد المریضة انتهى و ایضاً من رافع بن خدیج قال قول یا رسول
 الله ای الکسب اطیب قال عمل الرجل بیه و کل به مع مبرور
 انتهى و فی الحدیث الکسب حرام الوح من انتهى * پس اکل و
 شرب و خوردن طعام در خانه نصاب بلاک است جائز و درست است
 و حاضر شدن بضيافت او مسنون و ترک اجابت دعوت بلاخذ
 موجب ماصیبت است * لَمَّا لِيَ الْعَالَمُ كَمِیْرَةً فِی الْجُزْءِ الرَّابِعِ لَوْ دُعِیَ
إِلَى دَعْوَةٍ فَالْوُجُوبُ أَنْ یُجِیْبَهُ إِلَى ذَلِكَ وَأَنْهَا یُجِیْبُ عَلَیْهِ أَنْ
یُجِیْبَهُ إِذَا لَمْ یَكُنْ هُنَاكَ مَعْصِیَةٌ وَلَا بَدْعٌ دَانَ لَهُ یُجِیْبُهُ كَانَ
عَاضِیًا نَتَهَى و اما روي عن البغی صلعم من رغب سنقي فلیبس
 منی و الله اعلم * بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الباری *

* مَا قَرَأَ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى * اندرینکه در سن ملک
 هفتاد شخص ز ریشی غصیب کرده بر آن مسلط گردید مالک زمین
 بسبب قانون انصاری که بعد از دراز و ده سال استغاثه مسنوع
 است و شوانی شود از مراعه عاجز شده شخصی دیگر با جود ظم
 غصب زمین منصوبه را از غاصب اجاره گرفتن می تواند یا نه

بهنوا تو جردا • الجواب • اجاره گرفتن زمین
 بنصوبه را از غاصب برای شخص مذکور که ظلم و یقین غصب دارد
 و مالک واقعی آن زمین را می شناسد جائز و روا نیست زیرا که
 حق مالک زمین بسبب استداد زمان ماقط • لما فی الاشبهه
 والنظار الحق لا یصط بتقادم الزمان قد فاد قصاصا و لعانا
 او حقا لعن کند انی لعان المجره انتمی • و در عقد اجاره از
 غاصب که ظالم و اثم است امانت بر اثم ادست و آن ممنوع
 است گفت خدای تعالی • لَا تَعَاوَنُوا عَلَی الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ هَذَا
 ما خطر بالبال فی جواب هذا السؤال والله اعلم • لما لا نأ
الهداد صاحب • چه میفرمایند روح •

شخصی که بمرض جذام درص مبتلی باشد امامت او شرعا جائز و
 درست است استدیان بینوا و ائوجردا • الجواب •
 آثار برص و جذام اگر در اعضای او ضائع گردد ظاهر و هویدا شود
 البته اما مستش مکرر و تنزیهی باشد زیرا که مردمان از و متنفر خواهند بود
 و آن نفرت موجب قاتل جماعت خواهد گردید حال آنکه تکثیر مطلوب
 است • لما فی الدرامه تار و کذا تذکره بخلف امرد و سفیه و مفلوج
 و ابرص شاع برصه انتهمی صاحب رد المتهتار در زیر شرح کنه التکرر گفت
 الظاهر انها تنزیهه ایضا او نیز در تحت شاع برصه گفت و الظاهر
 ان أعلیة النفرة و لا اقلید الا برص بالشیوع لیکن ظاهراد صاحب

الجلوای جوا به فاما مکه منه ورافقه فیه قال الکفوی فی اعلام
 الاخبار اظن ان هذه الحکایة وقعت بین البقالی وبرهان
 الدین الکبیری ورافقی بوجوب صلوة العشاء علی اهل
 هذه البلاد وکما ذکر سابقا فی ترجمته نقلنا عن الظهیری
 لا بنی الجلوای والبقالی لانهما لیس بمعارضین کما نص علیه
 تلمیذ المنسخی ثم قال الکفوی ویحتمل ان یکون بقالیا
 اخبر غیر هذا معتقد ما یالزم من علی هذا البقالی انه قی * من
 بیاض مولانا الهداد صاحب *

ما قوله — رح *

انه رینکه مبادیه رض از صحابه اندیانه و سنی اگر ادرا برب
 وقوع محاربه و سنازع ما بین حضرت علی رض و وی طعن و تشنیع
 نماید و از اطلاق لفظ حضرت نسبت وی انکار نماید حکم وی چه
 و تفضیل علی رض بر اصحاب باشد دیگر درست است یا نه
 و حکم متضای چه بینوا توجروا * *

معاویه رض از صحابه اند جلال الدین سیوطی و تاریخ الخلفاء
 گفته * وكان اخذ الکتاب لرسول الله صلعم و روی له عن
 الفقی صلعم مائة حدیث وثلثة وسقون حدیثا روی عنه
 من الصحابة ابن عباس وابن عمر وابن الزبیر و ابوالدرداء
 وهریر البجلی و النعمان بن البشیر و غیرهم رض عندهم

کتاب * می بودن و روایت حدیث کردن و کرام صحابه آورد
 روایت حدیث نمودن جز شان صحابه نمی تواند شد و نیز تندی
 آورد داشت فرمود رسول ﷺ برای معادی * اللهم اجعله
 هاديا هذيا * و نیز احمد در سند خود آورده که گفت عرابی بن
 عماریه * سمعت رسول الله ﷺ يقول اللهم علمهم معادیه
 الکتاب و الحساب و قه العذاب * و شک نیست در اینکه
 دعای رسول مقبول است و نیز معادیه تأدیر باز در صحبت
 پیغمبر خدا بوده و صحابی آنست که زمانی یا حاجتی در رک صحبت
 حضرت نبوت کرده و بس بس چون ظاهر شد که معادیه بیشک
 صحابی ایند پس طعن دی و لفظ حضرت ناگفتن که ایانا بانام
 صحابه گفته می شود بدعت و فسق است * لما فی شرح العقائد
 للنسفی و یکف عن ذکر الصحابه رض الا بخیر لما ورد من
 الاحادیث الصحاح فی مناقبهم و وجوب الکف عن الطعن
 فیهم کقوله لا تصبروا الصحابی فلوان احدکم انفق من کل
 احد فلا صیاما بلغ مد احد هم ولا نصیفه و لقوله عم اکرما
 اصحابی فانهم خیارکم الحدیث * اما طعن کردن و دشنام
 دادن صحابی را پس اگر مخالف الک قطعیه و خصوص مشعبیه
 باشد مثل قذف عایشه رض و مانند آن کفر است و مرکب آن
 کافر و اگر این چنین نباشد بدعت و فسق است و فاعل آن مبدع

و قاصق * لما فيه ايضا وما وقع بهنهم من المنازعات والمهادنات
 فله محامل وتاويلات فحبهم والطعن فيه — مر ان كان محام
 يخالف الادلة القطعية فكفر كقذف ما يشترطه والافضل
 ولحق * وتفضيل حبيب علي رض بر ثمة اولي بامر نبوت *
 لما فيه ايضا وافضل البشیر بعد نبينا ابو بكر ثم عمر الفاروق
 ثم عثمان ذوالنورين ثم علي المرتضى رض عنهم وعلى هذا وجدنا
 المؤلف والظاهر انه لو لم يكن لهم دليل على ذلك لما حكموا
 بذلك وخلافه شان نیز باین ترتیب بوده است * لما فيه
 وخلافه — مر اي بيا بقره — مر عن الرسول في اقامة الدين
 بحيث يجب على كافة الامم الاتباع على هذا الترتیب
 في الجملة * سالف کرام باین ترتیب اجماع کرده اند
 و تفضیل شیخین یعنی ابو بکر و عمر رض و محبت ختین یعنی عثمان
 و علی رض از علامات سنت و جماعت گردانیده اند و اجماع است
 است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بر خطا نباشد * لقوله عمل لا تجتمع امتی علی
 ضلالة * پس فرق اجماع و تفضیل علی رض بر خلفای دیگر ماست
 رض است دیگر ای و انضی شان وی شان نصاری است که عیسی
 عم خود را بنده خدا و رسول دی ظاهر نمود نصاری بفرط محبت او را
 بر خدا گفتند و گمراه و مردود بارگذاه ایزدی شدند هم چنین علی
 رض بر رؤس اشهاد بر دست ابو بکر و عمر بیعت کردند اگر

طاف بحق خود دانستی هرگز نکریدی و سنازفت کردی چنانکه در آن
 طافست معادیه کردند * أخرج البزار و أبو يعلى و الحاکم عن علي
رض قال دعاني رسول الله ﷺ فقال ان فيك مثلاً من همص
البغضه اليهود حتى بهتوا امه و احبته البصاري حتى انزلوه
في المنزل الذي ليس به الا و انتم يهلك في اثنا من همص
مغرط يفسر طمى بما ليس في و صبغض يهمل به شذائي علي
ان يبهتني و الله اعلم *

* ما قولكم رحم * انذرينكم ان يزدق ان اگر باشد را
 رمی و تشبیه جانور را با جرمی سر بی شکار نمود ، شود و قبل
 ذبح بمیرد و اندک گوشت سر بی مجروح گردید ، دم مسفوح اخراج
 یافته باشد طلال خواهد شد یا حرام یا مکروه اجیبوا و اتشابهوا *
 . * الجواب * جانور شکاری از گوشت سر بی باندق
 و امثال آن خواه آن جانور بحرح بمیرد یا با جراحت در شرع حرام
 است * لما صرح في الطهطاري و الحاصل انه اذا كان العقل
بالثقل لا يهل و ان وجد الن ماء كما اشار اليه في الذر و هو
محمل ما اجاب به الشيخ زين حين سئل عن من يخطا و الطهور
بالبند و ان الرصاصي و الطين مل يهل اكليهما ان لا اجاب
لا يهل اكليهما قال صاحب رد المحتار و لا يخفى ان الجرح
بالرصاص انما هو بالاحراق و الثقل هو امطه انذ فانه

الغنیف اذ لیس له حل فلا یحل و به المعنی این نهیب و فی الهدایه
ولا یوکل ما اصابته البندقه فمات بها و فی العالمه زویه لا یوکل
ما اصابته البندقه لومات و فی التمزیرا و قتلته معراض
بعرضه ا و بندقه ثقیله ذات حده الی قوله حرم قال العلامة
النووی فی شرح المسلم قال إجماعهم لا یحل صید البندقه مطلقا
لحدیث المعراض لانه سکه رض و وقد * و حکم شکار نگار که
طین که بذریعہ کمان اندازند حکم شکار ندوق است یعنی بلا مزج
حرام باشد مطلقا و الله اعلم * شیخنا مؤلا ناعبد المحی *
* ما قولکم رحمکم الله تعالی *

آنرا نیکه بنده فاقه بالغریبست و به کردن چند قطعه از ارضی مملو که
مجدوده خود اجدی را از اقرای خود و کیل و مختار ساخت پس
و کیل مذکور به نمود و موهوب که هم قبض کرد پس شرفا این چنین
به مالو کالیه جائز و نافذ است یا نه و بعد قبض در اراضی مذکوره
ملک موهوب که ثابت خواهد شد یا نه * الجواب * اینچنین
به مالو کالیه جائز است چنانچه هر کاریکه بنفسه کردن میتواند
آنرا بذریعہ و کیل و مختار هم کردن میتواند پس در اراضی
موهوب بعد قبض ملک موهوب که ثابت خواهد شد * فی الهدایه
کل عقد جازان یعقده الا نسیان بنفسه جازان یوکل
به غیره لان الا نسیان قد یعجز عن المباشرة بنفسه علی اعتبار

بمقتضى الاحوال فيحتاج الى ان يوكل به غيره والقول وتي
جامع الرموز الى صحيح المتوكل بكل عقد يعقد اى يحصله
الا نسان بنفسه الى قوله كالبيع والهبة والصدقة والوديعة
ونحوها والله اعلم * ما قولكم رح * در صورتیکه
زید در اموال پسران نابالغ خود تصرفات میباید و اخراجات
بمقامد نماید که در ان ضرر و نقصان مخیر بسیار است پس
قاضی را میرسد که اموال مذکور را از زید ستیید و نزد شخص
مستمر این بطور امانت دارد یا چه * الجواب * بانی لمای
العالمه صریح و لو كان اب الصغير مبتدرا متلفا لمال الصغير
ينصب وصيا يحفظ ماله وفيها ايضا للقاضي ان يأخذ ماله من
والده اذا كان سرفعا يضعه عند عدل الى ان يبلغ وتي الدار المختار
وله اخذ المال من اب مبتدرو وضعه عند عدل فنية والله اعلم
من بياض لمولوى محمد وجيه * چه حکم است *
در اینکه وارثی میخواهد که از ترک مورث مدیون چیزی میبیند خود
بگیرد و باین وجه از مال خود ادای نماید سیر معدیانه * الجواب *
اگر دین مستغرق ترک نیست پس این امر باجاست بقیه ورثه
جائز است و اگر مستغرق است باجاست غرامت جائز فی الفصول
و اذا كان في التركة دين واخذ احد من الورثة شيئا من
اميان التركة لنفسه ليردى الدين الذي علي الميت من ماله

بقعة ورضی به باقی الورثة فان لم یکن الدین مستغرقا
 للتركة جاز و یكون من امن باقی الورثة بمعالانصابهم ولهم
 ذلک اذا لم یکن الدین مستغرقا للتركة فامة اذا کان
 الدین مستغرقا للتركة فلیس لهم هذه الولاية الا برضاء البغرماء
 والله اعلم مولانا محمد و جیه *

بموت الله القادر القوي الهاد * وبطفیل النبی صلی الله علیه
 وسلم وعلی آله واصحابه الامجاد * تمام شد کتاب نضیات
 نیاب مثل عتقانیاب مرغوب و مطوب هر شیب و شتاب *
 موسوم بالقاب واقعات و دودی و مجموع الفتاوی مولانا
 حضرت فیض رحمت جناب مستطاب امام العلامة العظام *
 المجهز الخضر الفهامة الهمام * الشہیر بالفواحدی والحدود *
 اعنی جناب حضرت مولانا عبد الودود صاحب دام ظلهم العلی *
 و بہ تصحیح و تنقیح جناب نضیات ماب * الفاضل الاعظم
 الامجد * الاریب الاکرم الاوحد * اعنی جناب مولوی
 عبد الہاری صاحب دام فوضهم * بتاریخ ہشتم ماہ عید الاضحی
 سنہ ۱۲۹۳ ہجری مطابق بہست و پنجم و ستمبر سنہ ۱۸۷۶ ع *
 * بمطبع برکتی حلیمہ انطباع پوشید *

بهرست باطنی و انکاست و دوی مشهور فتاویٰ سلطنت و میری

از بقایای امتیازات و مسائل شتی

فتویٰ ۱۰ در مغیره و مغیره بطور منزل ایجاب و قول نبود نکاح ناف

و مختیار دفعی که اسیر نبود و اگر بادیگری نکاح و هر دو مایل شد مع

فتویٰ ۱۱ نکاح کتابیه یعنی نصرانیه جائز ملاکراست و یا باکره و

فتویٰ ۱۲ اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چند است

فتویٰ ۱۳ محرمات بالغه چند است ایجابات الهی

فتویٰ ۱۴ نکاح زنگنه و مدعو و پدر بر سر حرام

فتویٰ ۱۵ شوهر مغیره و و از ده سال بمحرم ناف بعد باو غ نکاح صحیح

کردن می تواند

فتویٰ ۱۶ اگر زن را بجهت قبلیت گویند نکاح صحیح و نافذ خواهد شد

فتویٰ ۱۷ نزد زوج غایب فوشت که ترا طلاق باین داد چه طلاق و چند ملا

تجلیل و در حدت نکاح جائز بود باز

فتویٰ ۱۸ زن بعد موت مرد دعوی نکاح و در اثباتش نافذ و لغو شدن

بر خلاصه و بی تاثیر ظاهر آورد چه حکم

فتویٰ ۱۹ منصفه بکاخ زید توکیان نمود کیان با ممد و زوج که چه حکم صحیح

فتویٰ ۲۰ صلحی و ختم مغیره و از او رجوع نمود و مغیره بعد باو غ شوهر را

در حق او لغو است لغو خواهد نمود

فتویٰ حلقہٴ دوانکی حکمرانہ مجمع شوہر ہندو بہر خود صحت نمود و باد کیلید

مختلط خواهد شد یا نہ صف ۱۱

فتویٰ زوجہ دہی یکیکہ کہ نخط و برات خواہر رضا عید اسن سہ بخش جو حکم صف ۱۲

فتویٰ و لہی نکاح فقیرہ قاور میب تواند شد یا نہ و جو دہی حکم صف ۱۳

فتویٰ ناشرہ یعنی زن نامہ فرغان بلحا حق از خانہ شوہر گریختہ نفقہ

خواہد یافت یا نہ صف ۱۵

فتویٰ زیرہ پسر مغیرہ در با بشر و ط فاسدہ میباید زوجہ ہر جا کہ خواہد

در اینجا خوراکے و پوشاکے خواہد رسانید باز فی نکاح داد یا خود

باہن شہر و ط زنی را نکاح نمود حکم آن چ صف ۱۶

فتویٰ عمر باو غ مغیرہ و مغیرہ و عمر شدن ہر آدو چھا اسہ صف ۱۷

فتویٰ عسری کر فتن کل مہر و زوجہ زوجہ را الائم بستری خود باز

و استثنیہ میب تواند یا نہ صف ۱۸

فتویٰ زوجہ بوض مہر زوجہ قدرے زمین ہندو یا لغوض نمود مہر ادا

خواہد شد یا باز مطالبہ میسرست صف ۱۹

فتویٰ شوہر را زدن و سزا کردن زوجہ انجو و زکدام کہ ام

نصو و بشرط صف ۲۰

فتویٰ زوجہ را سہ طلاق تہویہ یعنی نمودہ بحدہ بشرط پس و خود

شرط و وجوہ طلاق دادن نفس خود میسرست صف ۲۱

فتویٰ پدر و برادر شوہر کہیں مہر زن کردید پس زوجہ را مطالبہ مہر

از امیال و کفایتین میرسد . صف ۲۴

فتوی * بعد باو غ مغیره را استیج نکاح ولی میرسد چون چون مطبق

بشود و استغراق ماند . صف ۲۷

فتوی * زوجه فایه را گفت طالق طالق طالق بانیات طالق با اشداد

در آن چه حکم است . صف ۲۸

فتوی * حسب تفویض شوهر هر اوقت وجود بشرط تطابق

نفیس خود و نیاچ با دیگر بعد انقضای مدت میرسد . صف ۲۸

فتوی * زن خود را مادر یا غاله یا دختر گفت یا نه نیست طلاق باین الفاظ

خطاب نمود حکم آن چه . صف ۲۹

فتوی * عند النکاح شرط تمجیل یا تاخیل می یا بعض بیسج نشد به حکم آن چه صف ۳۰

فتوی * در طلاق نامه بجز واکراه دستخط کاینکه طالق واقع خواهد شد یا نه صف ۳۲

فتوی * فایه طلیه تفریق مابین الزوجین بسبب غیبت شوهر

مدت در آن . صف ۳۴

فتوی * زن مهر خود را بزوج به یا معات کرد و زوج بری الزمه کرد و

یا دعوی و بیع باقی ماند . صف ۳۵

فتوی * شوهر دوازده سال فایه ماند زوجه باینکاح دیگر در آمد و فرزندی

پیدا شد و اهل حاضر شد دعوی زوجه و فرزند نمود فرزند گرا باشد صف ۳۵

فتوی * زوجه گفت اگر بر فایه یا بخانه تو نه سیم کل مهر من

بسیاق کرد چه حکم . صف ۳۶

فتویٰ ۵۵۸ * مهر زن کامل گردد و مهر دین صحیح باشد
برای اثبات و وصیت است اگر در آن تقسیم کرده باشد زوجه و
ابطال فی سبب میرسد
صف ۳۸

فتویٰ ۵۵۹ * زوجه خود را در حالت سکر و مستی طلاق داد
واقع خواهد شد یا نه
صف ۳۹

فتویٰ ۵۶۰ * زوجه غیر را که هنوز نکاحش باقی است نکاح نمودن حرام است
فتویٰ ۵۶۱ * نکاح غیر را که حرام است نکاح نمودن فرزندش از این حکم
منسب و ارث وی چه
صف ۴۰

فتویٰ ۵۶۲ * تفریق کرده شود در میان زوجه و زوج که از مدت طلب
و منکر طلاق و نفقه نیست و فیه نظر
صف ۴۱

فتویٰ ۵۶۳ * مؤمن مهر جمیع اموال موجوده و منته و منته خود را باید بالتوفیق
نمود و آن بیع باطل است یا نه و بعد قبض منته مالک خواهد شد یا نه
فتویٰ ۵۶۴ * زوجه میت را میرسد که از اهل سنت و کلام است و مؤمن مهر
بدون واهی بودتش بگیرد
صف ۴۲

فتویٰ ۵۶۵ * دختر در حال دسرسیت حال را پدر و شان پرور سبب
خواهد نمود یا حق مادر است
صف ۴۳

فتویٰ ۵۶۶ * طویله مفید است در جواز گرفتن حاجن و خرجه و اجناس مالک است
و مشغول باج و عطریات و دیو حیات موافق عرف و عاقل است
این دیار از شهر عند العقد
صف ۴۴

فقہی * با کثرت پر۔ بگمیان حالت و فہمی کردہ از ان فرزند می زاید

حکم قضیب و ادریش و ی و سن ۵۲

فتویٰ زید مدنی غیر محجود ہر اراضی خود را بہر زوہ و بہر مال و دوش

نموده بود غیرمای دیگر را در این قمارض میرسد بماند . بمف ۳۵

فقوی * ہم اگر کہہ دیتے ہیں کہ بھگت و بھگت اگر کہہ دے مصلیٰ بالانکاح ہے

دلی: انکاح مغیرہ میتواند شد

فتویٰ مستبر ادران مطہام از گنبد خود بعضی کم بعضی زیاده

طریقہ اد فریہندہ الحجاب کہی حصہ اریاوت دیگر خواہد یافت نامہ صف ۶۰

فتویٰ جمیع اہلک خود را وقت زبانی نمود صحیح خواهد شد. ۹۶

قدوسی بینع یا بر ارامی وقف با ارضت با

فتویٰ * بایں شرط ہر چاہد اخذ در او قیمت نمود کہ بعد موت میں خواستہ ام

زید مستولی باشد بعد وی هر که از ارباب می آید و صالح بود صف ۶۸

فیس * مکان دو منزلہ ساختہ مالدارانہ اور مسیحی و زمرہ ہندو

۶۶

فمن بعد ذلك فليحذر من أن يفتن به

فَقَالَ لَهُمْ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَعُوْذُ بِكَ مِنْ

و سبب ان و سهو و ابله يافتن مي شود که او را در اسم آن به

وہابیوں کی سرپرستی کے لیے یہاں ایک مسجد بنائی گئی ہے۔

مردمان آمازون می برداشتند و امر را با آنکه مایه افسوس

- فتویٰ * زید و برودی جماعت مسلمین و جمیع ائمه و مالک را توقف
 زبانی نمود پس وقف جائز و بیع و هبه آن روا بود یازده صف ۷۳
- فتویٰ * واقف پسر خائن را متولی ساخته و قات نمود پسر خائن را
 و عدوی تولیت و عزل خائن میر صد یازده صف ۷۵
- فتویٰ * زید اولیای اید را اقامت کنیم کرده گرفته و خیال و متصرفیت
 بوده بعد مدت دوی و تقیت و تولیت خود مینمایند حکم آن چیست صف ۷۸
- فتویٰ * مقبره قدیم که نشان کور در اکثر جای نمایان نیست
 بنای مکان و مسجد در اینجا جائز است یازده صف ۷۹
- فتویٰ * بیع مسلم در قلع و قمع جائز است صف ۸۰
- فتویٰ * زید از مرد و اراضی که از افریده و از گفته اش کم یافت
 با خراب اختیار فسخ آن خواهد بود یازده صف ۸۱
- فتویٰ * بیع بالوفا چیست و صورت آن چه صف ۸۲
- فتویٰ * بیع بالوفا شش مابطل و حکم رهن دارد یازده صف ۸۳
- فتویٰ * بیع بالوفا رهن چه و انتفاع از بیع حرام در بوا صف ۸۵
- فتویٰ * اگر در رهن مدتی بماند و فاسد گردد یا نه صف ۸۶
- فتویٰ * طریقه وقف فریبی برای محرم کردن پسری را از پسران
 خود متاخر شش سوال و جواب آنها صف ۸۶
- فتویٰ * وقف نمودن شرط آنکه بعد من هر که از نسل من صلوات
 مستحق بود متولی باشد پس موافق آن عمل کرده خواهد شد یازده صف ۹۰

- فتویٰ * در یکجا و جفت پانسیب از مرد عاریت گرفته بر خلاف
 چیزی بجا نگذاشته پس هلاک شده همان لازم خواهد شد باز صف ۹۱
 فتویٰ * وقف مشاع قابل التقسیم جائز است باز صف ۹۲
 فتویٰ * در عقد مضارب نفع و نقصان بالمناقصه مشروط بود و اگر نه الهال
 نقصان شده همان برکد ام از مضارب در سب الهالی لازم صف ۹۳
 فتویٰ * اشیای مشبتر که راز یا دوا از عصب خود فروختن چه حکم دارد صف ۹۵
 فتویٰ * زید زن یا دختر خود را چند زیورات پوشانید بلامتیک و نه
 حکم جاریست. متحقق خواهد شد یا نه صف ۹۶
 فتویٰ * طریقه سولانا محمد و جیه در تجارت قابوس و بیع علم آن صف ۹۸
 فتویٰ * زید دهری وقف را افسی کند برای ذات خود نماید و
 منفذی پیشش نماید عاکم بر کیفیت آن بروی حکم خواهد نمود یا چه صف ۱۰۲
 فتویٰ * عمر و دارش زید حصه خود را از ستر و که انش ابرانموده
 گفتند ترکه زید من نمی خواهم این ابرانحیح است یا نه صف ۱۰۴
 فتویٰ * دختر خایه خود را چند زیورات پوشانید بلامتیک و نه
 یا نه بلامتیک دختر در آن ثابت خواهد شد یا نه صف ۱۰۵
 فتویٰ * زید زن یا زن ذی بکم از حقوق خود امثال خود را باقی
 ابرانموده بود و دهری باقی حصه میبرد یا نه صف ۱۰۶
 فتویٰ * زید دهری پسرو زن بر تقصیر ترکه مهر و مصالحه نموده
 بزوجه خود از مهر و خلیل و متصرفیت بودند پس چه صحت میسرده

صف ۱۰۷

صفحة ۹۰

۱۰۴. بعضی و

صفت ۱۱۰

وضع نمود:

من شرف

مفاد

بابا صوفی

صف ۳۱۱

شان مذاق

۱۱۶

صف ۱۱۷

شان جا پير

۱۱۸

پنجان زوجه

ف. ۱۱۹.

۱۰۰

صف ۱۲۲

فتویٰ * طویل در واقع خانگی مؤلف غفر الله له و لوالدیه صف ۱۲۲ .

فتویٰ * زید عمر و در اینیه اشیای معدوم و متاع الحال نمود حیوانات باشد

با نباتات وقت وجود آنها عمره مالک خواستید یا نه صف ۱۲۵

فتویٰ * عده از ترک شهر حصه رشاع خود برادر زاده خود چه نمود صف ۱۲۶

فتویٰ * بعض مالک خود بر سر کمان چه نمود با وجود پسران دیگر

و پسر در انجا سر قبض آن نمود صف ۱۲۸

فتویٰ * به شنی رشاع بشریک جائز و به فاسد به دستایم

و قبض مقید ملک میشود یا نه صف ۱۲۹

فتویٰ * شخصی یک بیگه زمین بمن شالی باگندم اجاره داد

جایز باشند و بدل اجاره همان سه من لازم باشد یا نه صف ۱۳۰

فتویٰ * اشیای چند و دیعت نهاده بسر رفت پس موع بعضی را

تصرف کرد و بعضی موجود ضمان و رد بردی لازم است صف ۱۳۱

فتویٰ * در اثبات مصالحه با تفاضل و تناقض حصص نمودند به حدیث

بعضی از ورثه فدای قسمت میفرمودند صف ۱۳۲

فتویٰ * کراه میمال این زمان با دو یا سه انگشت لیس یا پیل

طای یا نقره پوشیدن مباح بود صف ۱۳۳

فتویٰ * زید چند بیگه زمین نزد عمره کرد و داده مبالغه که اقرض گرفت

ضراح آن بر ذمه که ام بود صف ۱۳۴

فتویٰ * زین و گادگرو داده سببش قرض گرفت و مرتهن را با نیت طاع
از آنها اجازت داد حکم چه

صف ۱۳۵

فتویٰ * مادر از جانب دختر نامی با لقمه معامله نمود و بغبین فاحش مغیره
پس بعد باو غ فسخ آن میتوان نمود

صف ۱۳۶

فتویٰ * بمزاج زید بسبب فوت پدر خبطی و جنونی راه یافته
مفتودا الحواس اگر جای داد خود پدر خسته نماید حکم آن چه

صف ۱۳۷

فتویٰ * پنجرو پیه بیعانه زین بشرط گرفت و خلافت ان نمود
بیع کامل نخواهد شد

صف ۱۳۸

فتویٰ * زن بیگانه را گاه گاه مادر یا غار یا دختر خوانده بود یا زن
مردیرا پدر یا پسر خوانده نکاح فیما بین جائز

صف ۱۳۹

فتویٰ * زید خادمه داشت بلامنکاح از وی فرزندی چند زاید از
دارت خواهند شد یا نه

صف ۱۴۰

فتویٰ * درکامین زوج نوشته داد که اگر نکاح ثانی کنم بر زن ثانی
سه طلاق واقع گردد حکم آن چه

صف ۱۴۱

فتویٰ * مهر بر جواز نکاح با مرد دیگر بسبب مقهور بودن اولی
عدت چهار حالی بر قول امام مالک راجع

صف ۱۴۳

فتویٰ * اختلاف گواهان در کیفیت طلاق و انکار زوجهین

صف ۱۴۴

فتویٰ * با وجود بودن دختر و مادر بخواب زادهای خود ثابت مال
و میت نموده وفات یافت

صف ۱۴۵

- فتویٰ * تصرّفات مریض از بهر غیر او در مرض موت و میت سه یا نه صف ۱۴۶
- فتویٰ * در صحت وصیت زبانی نمود حسب آن عمل نمود، خواه شریک یا نه صف ۱۴۷
- فتویٰ * دینی را معامله که در آن نفع یتیم مست نمودن میرسد صف ۱۴۸
- فتویٰ * حکم دینی که مال یتیم را بفروشد یا برای وی بخرد صف ۱۴۹
- فتویٰ * اراضی کناره را بطور زمین بایع بالوفاء نمود در آن تصرّف مرتبه بن جائز بود یا نه صف ۱۵۰
- فتویٰ * بکامین نوشته داد اگر خلافت شریعی کنیم زوجه نفیس خود را سه طاق داد شوهر دیگر اقبال کند حکم آن چه صف ۱۵۱
- فتویٰ * مهر ترک زن را فقیه بوره معاینه حسب فرائض میرسد صف ۱۵۲
- فرائض مهره * در محرمی اخ و اخت لاب دام و در اشته اخ لام صف ۱۵۳
- فرائض مهره * کل مال بر نابیره برادر حلقه شود مهر میرسد صف ۱۵۴
- د زوجه نوا سه محرم صف ۱۵۵
- فرائض * مکرره کتاب
- فتویٰ * دیدن مقدم بر ارث و تقسیم است یا نه حکم در اشته شی مؤنوف صف ۱۵۶
- فتویٰ * کیفیت ذبح حیوان صف ۱۵۷
- فتویٰ * مهره * حکم دینی و مهره و حکم آن صف ۱۵۸
- فتویٰ * قدسوسی و الدین و استناد درست است یا نه صف ۱۵۹
- فتویٰ * زنی را فقیه از سنت و جماعت چند و شر را گذاشته فوت کرد پس ترک شوهر و ازین خواهند یافت یا نه صف ۱۶۰

فتویٰ * دروغ گفتن و گویانیدن و اینصفاً شهادت دروغ چه حکم ۱۶۲

فتویٰ * مرتکب قتل مجنون و ترجمه و زندی خواندن و عطف گفتن چه حکم

و شرائط امر بالمعروف و نهی عن المنکر چه ۱۶۲ صف

فتویٰ * ماهی با اسب مزاج و طایل است یا مکروه و غیره ۱۶۳

فتویٰ * ماعتبت و مصارعت دو شخص به نیت مجاهده در غیر

اوقات صلوٰة خمس چه حکم دارد ۱۶۵ صف

فتویٰ * مجهول النسب کفو معروف النسب میتواند شد یا نه ۱۶۶

فتویٰ * مکتوبه زیر فرزندی زائد پس با او ددت زید نسب

از ثابت و بی نفی وی منتفی و بعد وفات زید وارث خواهد شد یا نه ۱۶۷

فتویٰ * شخصی از نا کج محض محنت شادی کنانید شش رویه

بگیرد جایز است یا نه ۱۶۷ صف

فتویٰ * شخصی دختر کسی را خطبه نمود و چیزی از زیورات و غیره

فرستاد و اتفاق نزوح نشد پس واپس گرفتن میتواند یا نه ۱۶۹

فتویٰ * از مال بر صغیر قرض دید و داین انگار نماید پس

ضمان بر پدر خواهد شد ۱۷۰ صف

فتویٰ * مصالح کردن با شرکاء و دستخطش بر صلحنامه از طرف

و دختر نامبالغ و در حق نامبالغ لازم خواهد شد یا نه ۱۷۱

فتویٰ * نماز نفل بجماعت جایز است یا نه ۱۷۲ صف


فتویٰ * عوام را از نماز نوافل قدر و غیره منع کرده خواهد شد یا نه ۱۷۳

فتویٰ * ششخصی بشر خود را از اعمال نمروده و افعال مسترد و
 منع کند و در اندوختن اجابت طهر آن طعمه فرزند و نیز پسر خود را بجای
 دیگر مسکونست نمی ۹ پس عدم اطاعت والدین میسر شد یا چه صف ۱۷۵
 فتویٰ * انواع صدقه چند آمد و مستحق آن کدام کدام و اشیای
 ر خود خوردن می تواند یانه صف ۱۷۶

فتویٰ * بعد فراغت نماز بهذر بارش جماعتی در مسجد نشسته دلین
 مناسک عالمی آمد پس برای تعظیم اوقیام و سلام کردن جائز است یا نه صف ۱۷۸
 فتویٰ طویله * ثواب رسانی صف ۱۷۹

فتویٰ * خوردن طعام در خانه نصاب چه حکم دارد صف ۱۸۲
 فتویٰ * آجاری که فتن زمین منصوبه را از غصب برای شخصیکه علم
 بقین غصب دارد مال الحکم صف ۱۸۳

فتویٰ * امامت مبنای بجز ام دبرص درست است یا نه صف ۱۸۴
 فتویٰ * هر که ۹ قوم چهار فرض است صف ۱۸۵

فتویٰ * معاذیر رضیحانی آن یانه و تفصیل علی رض بر اصحاب
 است جائز است یا نه  صف ۱۸۶

فتویٰ * شکار بنزدوق بااذبح حرام است یا چه صف ۱۸۹
 فتویٰ * زنی عاقله بالغه جهش همه مملو که خود از اقربای و کیان حاجت
 می و کیان همه نمود جائز خواهد شد یا نه صف ۱۹۰

فتویٰ * پدر بهذر بر مال هتر میبردنی باشد پس قاضی برای

- علاقتہ بالشرق اسیٹی مقرر نماید . صفحہ ۹۱
- فقوی دور نہ میخواند کہ اگر نہ کہ سورت بیرون چیزیں صدیقی خود بگینہ . صفحہ ۹۱
- ولایت اور مال خود ادا نماید میرسد بانه . صفحہ ۹۱
- خاتمہ الکتاب . صفحہ ۹۲



212

